

مَشْكُوكُ إِعْرَابِ الْقُرْآنِ

تأليف

مكي بن أبي طالب القيسي

٣٥٥ - ٤٣٧ هـ

تحقيق

ياسين محمد السوَّاس

بإمضاء علي رضا ميرزا محمد

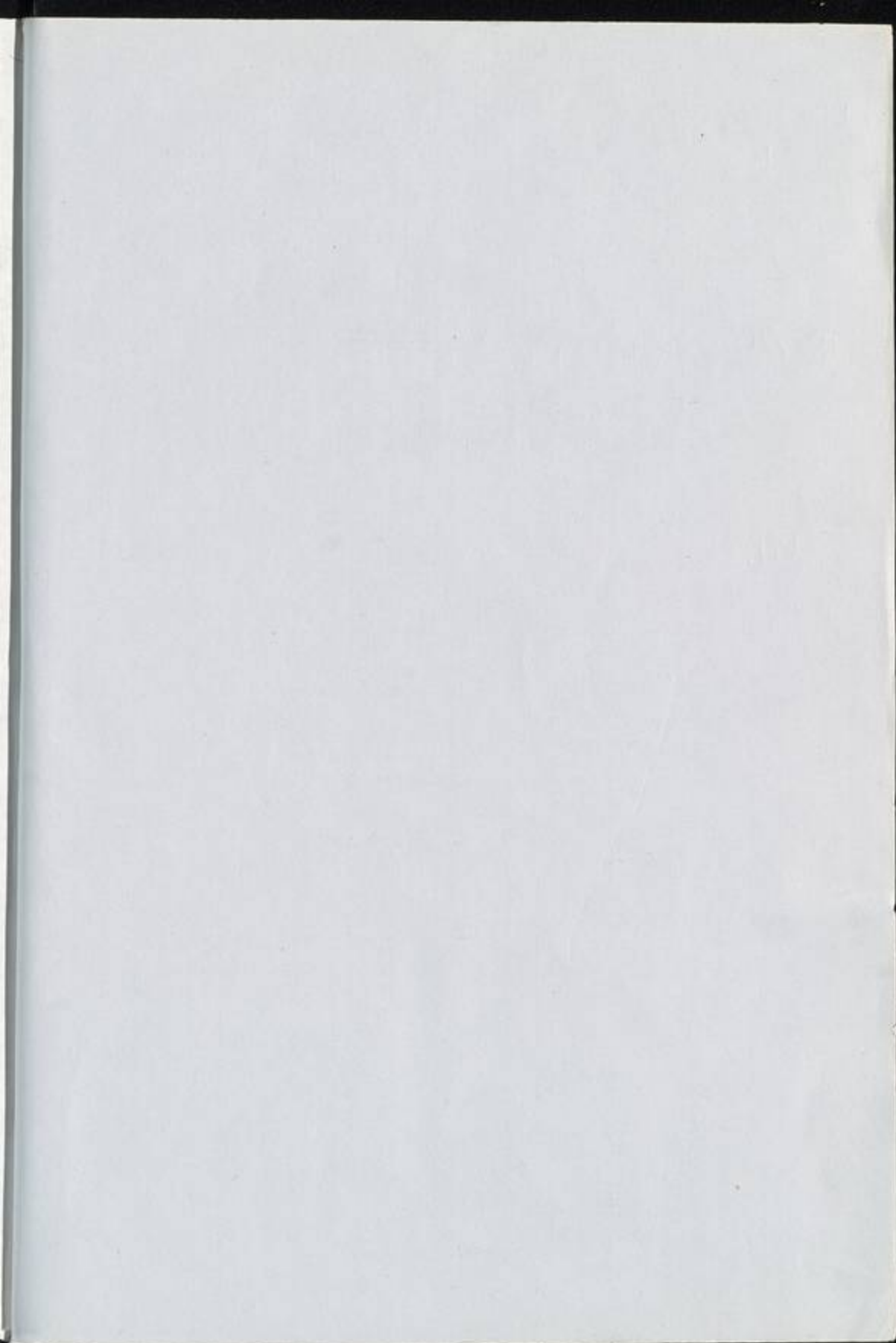


Provided by the
Library of Congress
PL 480 Program.

13

IR-AR-Y5-931779

V.1.



كتاب
مشكك إعراب القرآن

تأليف

مكي بن أبي طالب القيسي

٣٥٥ - ٤٣٧ هـ

تحقيق

ياسين محمد السوَّاس

مقدمه و شرح عليه صاميه نورا محمد

الجزء الأول

ButlStax

PJ

6696

.Q39

1983 g

C. 1



مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور

شناسنامه کتاب

نام: مشکل اعراب القرآن
تألیف: مکی بن ابی طالب القینسی
تحقیق: یاسین محمد السواس
مقدمه و شرح: علیرضا میرزا محمد
ناشر: انتشارات نور
تیراژ: ۵۰۰۰ جلد
زمان: بهار سال ۱۳۶۲

ME 91/11/06

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه

کتاب شریف «مشکل اعراب القرآن» از معتبرترین کتابهایی است که در زمینه اعراب قرآن به رشته تحریر درآمده است. این کتاب ارزشمند در اثر تحقیقات و تتبعات عالمانه «ابومحمد، مکی بن ابیطالب» دانشمند قرآن شناس و نحوی سده چهارم و پنجم هجری قمری فراهم آمده است. مؤلف کتاب با تبخّر و خبر و یتّی که در ادبیات عربی و علوم قرآنی داشته ضمن بیان موارد دشوار اعراب قرآن و تجزیه و تحلیل آنها، هر جا لازم دیده به بحث پیرامون وجوه قرائات، اختلاف نظر قراء و نحویان، اشتقاق کلمه و موارد مشابه نیز پرداخته است.

ذکر این نکته ضروری است که دانشمندان مسلمان، گذشته از فضائل علمی، از تعهد و تقوایی راستین بهره داشته اند و بر اثر همین تعهد و تقوا بوده که همواره درخت تنومند علم و فضل و کمالاتشان به ثمر می نشست است. زیرا، علمای عالی مقام اسلام نه هیچگاه دانش را هدف تلقی می کرده و نه آن را وسیله ای برای دست یازیدن به امیال نفسانی می شمرده اند، بلکه پیوسته علم را به عنوان مقدمه ای برای شناخت کتاب وجود خویش و خالق وجود به کار می گرفته اند و از درس و

• امام علی - علیه السلام - در این باره فرماید:

دوائك فيك و مات شعير	و دائك منك - ولا تبصر
اتزعم انك جرم صغير	وفيك انطوى العالم الاكبر
وانت الكتاب المبين الذي	باحرفه تظهر المضمير

اطيب البيان، ج ۱، ص ۱۲۶

ترجمه: دوی درد تو در تو است و خود نمی دانی و درد تو نیز از ناحیه خود تو است و تو نمی بینی. آیا چنین پنداری که به ظاهر جسم خرد و کوچکی هستی؟ در حالیکه جهان بزرگ و گسترده در وجود تو پیچیده شده است. و تو آن کتاب آشکاری هستی که به وسیله حروف آن اسرار نهانی ظاهر می شود.

بحث و تحقیق هدفی جز اعتلای دین مبین اسلام، احیای شریعت نبوی، اشاعه حق و ابطال باطل، توسعه اخلاق حسنه، جلب رضای پروردگار، و تحصیل اجر معنوی و ثواب اخروی نداشته‌اند؛ چنانکه این اندیشه تعهدآمیز از متن اصلی کتاب حاضر نیز به آسانی استنباط می‌شود، آنجا که مؤلف گوید:

«من وجوه اعراب قرآن را بیان می‌دارم تا تغییر اعراب و مقیاسهای آن فهم گردد، نه بدان منظور که اینچنین خوانده شود. زیرا، جائز نیست واژه‌ها جز به گونه صحیحی که از ثقات صحابه و تابعین روایت شده و نیز برخلاف رسم الخط معمول قرائت شود.»^۱

بعید به نظر نمی‌رسد که توضیحات سودمند مصحح محترم کتاب در ذیل متن اصلی — که مبین نظریات علمای اهل فن و نهایتاً شیوه قرائت صحیح متداول در میان مسلمین است — از اندیشه تعهدآمیز مؤلف تأثیر پذیرفته باشد.

اکنون لازم می‌دانیم که مقدمتاً به بحث پیرامون اهمیت قرآن کریم، تأثیر قرآن در زبان عربی، و برخی از علوم مختص به قرآن و مربوط به موضوع پردازیم و سپس در باره شرح مختصر احوال و آثار مؤلف جلیل‌القدر کتاب و شیوه تحقیق و تتبع وی در موضوع اعراب قرآن و نیز روش مصحح در تصحیح کتاب سطوراً چند را رقم زنیم.

کتاب نور و هدایت

قرآن کریم بزرگترین، ارجمندترین و معروفترین معجزه پیامبر اکرم — صلی الله علیه و آله و سلم — بشمارست و بر صدق نبوت حضرتش دلیلی آشکار. این کتاب عزیز مقدس مجموعه‌ای است بس نفیس از آیات و دلائل روشن، اخبار و مواظ راستین، و آداب و شرایع ارزشمند که از فصاحت و بلاغتی خاص برخوردار است. این مصحف آسمانی چونان خورشید از افق پهناور هستی می‌درخشد و انسان را از شب ظلمانی کفر و جهل و ضلالت رهایی می‌بخشد و پای عقل و اندیشه و فطرت را به گلگشت حیات نوین مایه‌ور از عقیده توحیدی و جهاد فی سبیل الله می‌گشاید تا بدان حد که از موجودی ظلم و جهول خلیفه الله پدید می‌آید و انسان برستی معنا پیدا می‌کند.

خداوند سبحان این کتاب آسمانی را توسط روح القدس بر رسول خاتم —

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ — فروفرستاد تا آیات نورانی آن را بر انسانها تلاوت نماید و آنان را به تهذیب و تزکیه نفس فراخواند و سرانجام، چشمه سار زلال حکمت و دانش و بینش را در دلهایشان به جوشش درآورد. این کتاب هدایت و رحمت که سند متقن و استوار نبوت است، هم کلیات برنامه حیات بشری را در ابعاد گوناگون شامل می‌شود و هم با صاحب‌بدلان هوشیار — که از نفس شیطانی بریده‌اند و جان رحمانی یافته‌اند — انس و الفتی غیرقابل توصیف دارد. عین القضاة گوید:

«ای عزیز، چون قرآن نقاب عزت از روی خود برگردد و برقع عظمت بردارد، همه بیماران فراق لقای خدا را — تبارک و تعالی — شفا دهد؛ و جمله از درد خود نجات یابند. از مصطفی — علیه السلام — بشنو که گفت: «القرآن هو الدواء». دریغاً قرآن حبلی است که طالب را می‌کشد تا به مطلوب رساند! قرآن را بدین عالم فرستادند در کسوت حروف، در هر حرفی هزار هزار غمزه جان ربا تعبیه کردند، آنگه این ندا در دادند: «وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ۝۵۰»^۲.

بنابراین، جز با برخورداری از تعالیم ارزنده و فرامین انسان‌ساز قرآن نمی‌توان به سعادت دارین دست یافت و به فیض لقای محبوب قلوب عارفان نائل آمد، چنانکه حق تعالی — جل جلاله — خود در این باره فرماید:

- ۱ — همانا این قرآن بشر را به استوارترین و راست‌ترین راه هدایت می‌کند.
- ۲ — این قرآن مایه بصیرت و دل‌آگاهی مردمان است و موجب هدایت و بخشایش اهل یقین.
- ۳ — این کتاب بی‌هیچ شک و تردید راهنمای پرهیزکاران است.
- ۴ — این قرآن حجت و دلیلی روشن برای مردمان است و راهنما و اندرزی برای پرهیزکاران.

۵ جامع صغیر، ج ۲، ص ۸۹. حکیم سنایی در «حدیقة الحقیقة، ص ۱۷۱» این حدیث را چنین به نظم درآورده است:

دل مجروح را شفا قرآن دل پر درد را دوا قرآن
 ۵۵ سورة ذاریات (۵۱)، آیه ۵۵: ای رسول، امت را پند و اندرزده که مؤمنان را سودمند افتد.

۲ — تمهیدات، ص ۱۶۸.

۳ — تفصیل آیات القرآن الحکیم، ص ۳۴۸ — ۳۶۶:

- ۱/۳ — سورة اسری (۱۷)، آیه ۹: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِي هِيَ أَقْوَمٌ...»
- ۲/۳ — سورة جائیه (۴۵)، آیه ۲۰: «هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»
- ۳/۳ — سورة بقره (۲)، آیه ۲: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»
- ۴/۳ — سورة آل عمران (۳)، آیه ۱۳۸: «هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ»

چهار

۵- این قرآن کتابی است که ما آن را بر توفرو فرستادیم تا مردم را به اذن پروردگار از ظلمات جهل بیرون آوری و به عالم نورسانی و به راه خداوند توانا و ستوده رهسپار گردانی.

۶- خداست آنکه قرآن را به حق برای اجرای عدالت نازل کرد.^۳

وصف چنین گنجینه گرانقدری در قالب گفتار و نوشتار نمی گنجد و تصوّر آن نیز از حدّ درک و فهم بیرون است، و از آنجا که تفاوت میان مخلوق و خالق از زمین تا آسمان است، توصیف کلام خالق در حیطه توان مخلوق نتواند بود، چنانکه در قرآن کریم آشکارا بدین امر اشارت رفته است:

«ای رسول، به مردم بگو که اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگارم مرکّب شود، پیش از آنکه کلمات الهی پایان پذیرد، دریا به خشکی گراید؛ هر چند دریایی دیگر بدان ضمیمه کنند»^۴.

حکیم ناصر خسرو قبادیانی با اقتباس از این آیه گوید:

بنگر اندر لوح محفوظ ای پسر خط‌هاش از کاینات و فاسدات
جز درختان نیست این خط را قلم نیست این خط را جز از دریا دوات^۵
بنابراین، شایسته است که کلام خدای تعالی به حکم «إِنَّ الْخَالِقَ لَا يُوصَفُ
الْأَبْجَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ»^۶ توسط خود او یا لاقلاً از زبان انبیاء عظام و اولیاء کرامش
توصیف و تمجید شود؛ انبیاء و اولیاء بزرگواری که به مدد وحی و الهام همواره با
پروردگار جهانیان در ارتباط بوده‌اند و از منبع فیض ازلی حظّی وافر داشته‌اند.
حضرت ختمی مرتبت در وصف قرآن کریم خطبه‌ای بلیغ ایراد کرده و
فرموده است:

«جز دو کس را در زندگی خیری نباشد: دانشمندی که به حق سخن گوید
و شنونده‌ای که نیکو گوش فرا دهد. ای مردم، شما در دنیایی بسر می‌برید که زمان
به سرعت باد می‌گذرد و شب و روز هر تازه‌ای را کهنه و هر دوری را نزدیک

۳/۵-سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۱: «كتاب انزلناه اليك لتخرج الناس من الظلمات الى النور يا اذن ربهم الى صراط العزيز الحميد»

۳/۶-سوره شوری (۴۱)، آیه ۱۷: «اللّٰه الذی انزل الکتاب بالحق و المیزان...»

۴-قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۱۰۹.

۵-دیوان اشعار ناصر خسرو، ص ۷۹.

۶-کفایة الاثر، ص ۱۲: همانا آفریدگار جز بدانگونه که خود به وصف خویش پرداخته توصیف نمی‌شود.

پنج

می کند و شما رابه وعده گاهتان می برد. پس هرگاه فتنه ها چونان شب تار شما را فرا گیرد، به قرآن تمسک جوید. چه، قرآن شفاعت کننده ای مقبول است و شاهی راستین. هر کس آن را پیشوای خویش گیرد، به فردوس برین هدایت شود و هر کس آن را رها سازد به آتش دوزخ فرو افتد. قرآن راهنمایی است که انسان را به بهترین راه دلالت می کند. ظاهرش حکم پندآمیز است و باطنش علم شگفت انگیز؛ عجائب احکامش با گذشت زمان پایان نیابد؛ و غرائب اسرارش در اثر کثرت تلاوت کهنگی نپذیرد. قرآن ریسمان استوار خدا و راه راست اوست. هر کس طبق فرامین آن لب به سخن گشاید، راستگو بود؛ هر کس بنابر احکام آن حکم کند، دادگستر باشد؛ و هر کس دستورات آن را بکار بندد، رستگاری یابد. مؤمنی که قرآن می خواند، همانند ترنجی خوش طعم و بو است و کافر بسان حنظلی تلخ و بد بو است^۷.

بنابراینچه گذشت، قرآن کریم سرچشمه اصیل فرهنگ و معارف اسلامی است که در پرتو تعلیمات حیاتبخش آن می توان به تفکر و تدبیر در چگونگی آفرینش و جهان هستی پرداخت؛ از خودشناسی به خداشناسی دست یافت؛ فضل و کمال و دانش و اخلاق را تحصیل کرد؛ راه تعالی و تکامل را در پیش پای فطرت و خرد هموار ساخت؛ پیوندی ناگسستنی میان خود و خدا برقرار نمود؛ امور دنیوی و اخروی را در مسیری خداپسندانه به جریان انداخت؛ و با خودسازی زندگی را مفهومی الهی بخشید.

لزوم آشنایی به زبان عربی

آشنایی با قرآن کریم مقدّماتاً مستلزم این است که انسان به زبان عربی تسلط کافی داشته، از تاریخ اسلام اطلاع دقیق حاصل کرده و با کلمات رسول اکرم (ص) مأنوس بوده باشد؛ و از آنجا که منابع اصیل تاریخ اسلام و هم گنجینه ارزشمند احادیث نبوی به زبان عربی نگارش و تدوین یافته است، ضرورت دانستن زبان عربی به عنوان نخستین گام در راه آشنایی با قرآن کریم برهیچ پژوهنده اهل فن پوشیده نیست. چه، عدم آشنایی با زبان عربی موجب عدم امکان شناخت صحیح تاریخ اسلام و سخنان گهربار پیامبر اکرم نیز خواهد شد. بنابراین، لزوم یادگیری زبان عربی در صحیح تلاوت کردن کتاب خدا و فهم آیات بیّنات آن از مسلمات است، لیکن به منظور استفاده کامل از مفاهیم عالی قرآنی آموزش علوم ادبی عربی

از قبیل: لغت، اشتقاق، صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع و غیره لازم می آید. زیرا، جابجا شدن حرکتی در کلمه یا عدم وقوف کامل بر موارد دستوری یا تلفظ نادرست حروف همصدا و نظائر آنها سبب تغییر مفهوم آیه می شود که سرانجام، ممکن است انسان دچار لغزش و اشتباه گشته از درک درست مفاهیم حیاتبخش قرآن بازماند. بنابراین، کسی که بخواهد علم شریعت را فرا گیرد، ناگزیر باید دانشهای متعلق به زبان عرب را بیاموزد^۱، و تردیدی نیست که منشأ همه علوم شرعی قرآن کریم است.

تأثیر قرآن در زبان عربی

با شکوفایی نهضت مقدس اسلام و نزول قرآن کریم از طریق وحی بر رسول خاتم — صلی الله علیه و آله و سلم — زبان عربی که یکی از شاخه های زبان سامی بشمارست، دستخوش تحول شگرف و سپس رشد و تکامل شد؛ بدین معنی که تحت تأثیر قرآن مزیتی چشمگیر نسبت به گذشته جاهلی خود پیدا کرد و با چنین تأثیری شگرف، نه تنها تغییراتی عمده در قریحه ادبا و شعرا و خطبا پدید آمد و بالمآل زمینه رشد فکری و ادبی در میان آنان نیز فراهم شد، بلکه تشتت زبانی حاصل از لهجات طوائف مختلف کم کم از میان رفت و فقط لغت حجاز — که قرآن بدان نازل شده بود — به عنوان زبان رسمی و علمی و ادبی در جزیره العرب معمول گشت. به بیان دیگر ظهور اسلام کلیه اوضاع اجتماعی عرب را یکسره منقلب ساخت و زبان مردم حجاز را که قبلاً استعداد یافته بود به مقامی رسانید که سالها در دنیا سیطره و شیوع یافت و اکنون یکی از السنه مهم به شمار می رود^۲. بنابراین، ظهور دین مبین اسلام علاوه بر آنکه تأثیری عمیق در دلها و جانها و خردها از خود برجای نهاد، هم فرهنگ و آداب پیشین را دستخوش تغییر و تبدیل کرد و هم فرهنگی نوین پدید آورد. این تحولات فرهنگی متأثر از اسلام را در سه بخش به شرح زیر می توان تقسیم بندی کرد:

الف — ابطال بخشی از آداب و فرهنگ پیشین، مانند: فالگیری و رقالی و نظائر آن که از سوی شریعت مقدس اسلام مورد تحریم واقع شد.

ب — اصلاح و تعدیل بخشی دیگر، مانند: شعر و خطابه که در اسلام رونقی بسزا یافت و این رونق در خطابه بیش از شعر معمول و مشهود بود؛ چون امکان فراهم آوردن مردم و برانگیختن آنان بر علیه عقائد باطل و خرافی و بر ضد دشمنان اسلام از طریق خطابه سهل تر می نمود.

۱ — ترجمه مقدمه ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۱۵۷.

۲ — جزوه تاریخ ادبیات عرب، ص ۱۷.

هفت

ج - ایجاد فرهنگی نوین که دو بخش را در برمی گیرد: بخشی که به مقتضای ظهور اسلام پدید آمد، مانند: علوم لسانی [ادبی]؛ و بخشی که به نقل از ملل دیگر منتها با صبغه اسلامی رایج گشت، مانند: فلسفه و طبیعیات و طب^{۱۰}. صاحب جواهرالادب تأثیر قرآن در زبان و ادبیات عربی را مجملأ چنین بیان داشته است:

«قرآن کریم آنچنان در زبان عربی تأثیر بخشید که تاکنون هیچ کتاب آسمانی و غیرآسمانی چنین تأثیری نداشته است. چه، به سبب همین تأثیر اعجازآفرین، زبان عربی نه تنها همانند زبانهای کهن - که به تدریج آثارشان محو شد و در شمار زبانهای تاریخی باستان درآمدند - به بوته فراموشی سپرده نشد، بلکه حیاتی جاودانه یافت؛ و نیز در پی این تأثیر اعجاب انگیز علوم و فنون پدید آمد که نه در گذشته بردل کسی خطور کرده و نه برخامه ای روان گشته بود. این علوم عبارتند از: لغت، نحو، صرف، اشتقاق، معانی، بدیع، بیان، ادب، رسم الخط، قرائت، تفسیر، اصول و فقه^{۱۱}».

به طور کلی می توان گفت که هر چند فصاحت و بلاغت عرب آن روزگار بر پایه ای بلند استوار بود و اعراب جاهلی در سلاست بیان و ملاحظت زبان حظی وافر داشتند، اما سخن طبقه اسلامیین بر سخن طبقه جاهلین مزیت یافت، و عامل اصلی این مزیت و برتری، تنها قرآن کریم بود. پس از قرآن، احادیث نبوی و در دوره های بعد روایات ائمه اطهار در عالی ترین درجه از فصاحت و بلاغت قرار گرفت که به قطع و یقین می توان تمامی آنها را مجموعه معارف الهی و عرفان ناب اسلامی بشمار آورد. درست است که قرآن کریم به زبان قوم عرب نازل شد، لیکن اسلوب عالی و راقی آن چنان نظر فصحا و بلغای عرب را به خود معطوف ساخت و آنان را تحت تأثیر قرار داد که بکلی طبیعت و قریحه آنان را دگرگون کرده ابتدا زبان و سپس حیاتشان را از توختش بی حد و مرز جاهلی آزاد نمود و تدریجاً با تعالیم حیاتبخش خود غبار جهل و کفر و ضلالت را از چهره وجودشان زدود. این تأثیر شگفت آور به حدی بود که ادبا و خطبای عرب صدر اسلام به اقتباس و تضمین آیات قرآنی در سخن خود می پرداختند و کلام منشور و منظوم خود را بدان زیور می بخشیدند؛ چنانکه هر پژوهنده اهل فن اگر به دیده انصاف به متون نظم و نثر آن دوره و هم دورانهای بعدی بنگرد،

۱۰- تاریخ آداب اللغة العربیه، ج ۱، ص ۲۱۶.

۱۱- جواهرالادب، ج ۲، ص ۱۰۳.

به مفهوم حدیث شریف «فضل القرآن علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه»^{۱۲} نیک پی می برد و درمی یابد که کتاب خدا هم از جهت لفظی و اسلوب بیانی و هم از جنبه معنوی و ویژگی مفهومی نسبت به سخن آورترین فصحای عرب همانند خورشید نیمروز است نسبت به اختران آسمان. از همین روست که اعجاز معنی پیدا می کنند و قرآن کریم بزرگترین معجزه رسول اکرم (ص) شناخته می شود، چنانکه خداوند حکیم فرماید:

۱- اگر در قرآنی که بر بنده خود محمد (ص) نازل کردیم، تردید دارید، یک سوره از شخصی همانند او بیاورید و جز خدا گواهان خود را فرا خوانید اگر راست می گوئید. پس اگر اینکار را نکردید که هرگز نتوانید کرد، پرهیزید از آتشی که هیزم آن مردمان بدکار است و سنگهای خارا که برای کافران مهیا شده است.

۲- شایسته نیست که این قرآن عظیم جز به وحی الهی توسط کسی بر بافته شود، لیکن تصدیق کننده سائر کتابهای آسمانی است و کتاب الهی را به تفصیل بیان می کند و بی تردید از سوی خداوند جهانیان نازل شده است. کافران می گویند که محمد (ص) قرآن را از پیش خود بر بافته است، بگو اگر راست می گوئید، از هر کس جز خدا که می توانید، مدد بگیرید و یک سوره مانند قرآن بیاورید.

۳- کافران می گویند محمد قرآن را از پیش خود بر بافته است، بگو اگر راست می گوئید شما هم هر کس جز خدا را که می توانید، به یاری طلبید و ده سوره افترائی مانند قرآن بیاورید.

۱۲- تحقیق در تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۲، ص ۸۵- و باندرک تفاوت: جامع صغیر، ج ۲، ص ۷۵ و فیض القدر، ج ۴، ص ۴۳۴: برتری قرآن بر دیگر سخنها چونان برتری خداست بر آفریدگان.

۱۳- تفصیل آیات القرآن الحکیم، ص ۳۶۰- ۳۶۲:

۱/۱۳- سوره بقره (۲)، آیه ۲۳- ۲۴: «وإن كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءكم من دون الله إن كنتم صادقين. فإن لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجارة أعدت للكافرين».

۲/۱۳- سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۷- ۳۸: «وما كان هذا القرآن أن يفترى من دون الله ولكن تصديق الذي بين يديه وتفصيل الكتاب لاریب فيه من رب العالمین. أم يقولون افتريه قل فاتوا بسورة مثله وادعوا من استطعتم من دون الله إن كنتم صادقين»

۳/۱۳- سوره هود (۱۱)، آیه ۱۳: «أم يقولون افتريه قل فاتوا بعشر سورة مثله مفتریات وادعوا من استطعتم من دون الله إن كنتم صادقين»

۴- بگوای محمد، اگر جن و انس همه باهم متفق شوند که کتابی همانند این قرآن آورند، نتوانند؛ هر چند همه پشتیبان یکدیگر باشند.

۵- کافران می گویند محمد قرآن را از پیش خود بر بافته است. چنین نیست، بلکه آنان ایمان نمی آورند. پس اگر راست می گویند سخنی مانند قرآن بیاورند.^{۱۳}

با تمام این توصیفات، کسانی که با زبان و ادبیات عربی آشنایی دارند، نیک می دانند که لهجه قرآن، لهجه شیوا و شیرینی است که درک انسان را از زیبایی خود مبهوت و زبان را از وصف آن الکن و زبون می سازد. نه شعر است و نه نثر، بلکه اسلوبی است و رای هردو که جذبه و کششی مافوق شعر و سلاست و روانی مافوق نثر را دارد^{۱۴}، چنانکه دکتر شبلی شمیلا، دانشمند لبنانی مادی مذهب، نامه ای به صاحب تفسیر «المنار» نوشته پس از تجلیل و تکریم از مقام شامخ پیامبر اکرم فروتنانه می گوید: اگر چه من به دین محمد ایمان ندارم، آیا می توانم به آیات محکم (قرآن) او کافر شوم؟^{۱۵}

در پی تأثیر قرآن در زبان و فرهنگ قوم عرب باب علوم و معارف جدید در تاریخ اسلام گشوده شد و دیری نگذشت که تمدن عظیم اسلامی به گونه ای تحسین آمیز گسترش پیدا کرد و به اقصی نقاط جهان راه یافت، چنانکه از سده های نخستین هجری به برکت قرآن و تحت تأثیر آن دانشمندانی بزرگ و نام آور پدید آمدند و آثاری گرانقدر در علوم مختلف به ویژه علوم و معارف قرآنی از خود به یادگار گذاشتند. در خصوص علوم قرآنی و فروع آنها کتابها و رسالات متعددی تدوین یافته که از شمار بیرون است، لیکن به مقتضای - مالا یدرک کله لایترک کله - برای مزید اطلاع، ذیلاً به ذکر نام تعدادی از اینگونه کتابها که از جامعیت بیشتری برخوردارند، اکتفا می شود:

۱- الاتقان فی علوم القرآن - تألیف جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر بن

۴/۱۳- سورة اسرى (۱۷)، آیه ۸۸: «قُلْ لئن اجتمعت الانس و الجن على ان ياتوا بمثل هذا القرآن لياتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهیراً»

۵/۱۳- سورة طور (۵۲)، آیه ۳۳-۳۴: «أم یقولون تقوله بل لا یؤمنون. فلیأتوا بحدیث مثله إن كانوا صادقین»

۱۴- قرآن در اسلام، ص ۱۷۰.

۱۵- دین و فطرت، ص ۱۸۹.

محمد، معروف به سیوطی، در گذشته به سال ۹۱۱ هـ ۱۶.

۲- البیان فی انواع علوم القرآن - تألیف محمد بن محمد بن نعمان بن عبدالسلام بن جابر بن نعمان بن سعید عربی حارثی، معروف به شیخ مفید، در گذشته به سال ۴۱۳ هـ ۱۷.

۳- جمال القراء و تاج الاقراء - تألیف علی بن محمد بن عبدالصمد بن عبدالاحد بن عبدالغالب همدانی مصری، معروف به سخاوی، در گذشته به سال ۶۴۳ هـ ۱۸.

۴- علوم القرآن - تألیف ابوالحسن علی بن ابراهیم بن سعید بن یوسف حوفی، در گذشته به سال ۴۳۰ هـ ۱۹.

۵- المجتبی فی انواع من العلوم - تألیف ابراهیم بن احمد بن محمد بن موسی انصاری، معروف به ابن جوزی، در گذشته به سال ۵۹۷ هـ ۲۰.

۶- الوجیز فی اشیاء من الکتاب العزیز - تألیف شهاب الدین عبدالرحمن بن اسماعیل بن ابراهیم بن عثمان دمشقی شافعی، معروف به ابوشامه، در گذشته به سال ۶۶۵ هـ ۲۱.

به مجموعه علوم و فنونی که تحت تأثیر قرآن پدید آمده‌اند، علوم نقلی می‌گویند. علوم نقلی که مشتمل بر کلیه علوم شرعی و ادبی است، در ارتباط با کلام الله مجید نیز به دو بخش منقسم می‌گردد: بخشی که مختص به قرآن است و بخشی دیگر که قرآن عامل اصلی پیدایش آن است. آنچه مورد نظر ماست، علوم قرآنی خاص است که خود در دو بعد مطرح می‌شود: بدین معنا که بخشی از این علوم خاص در الفاظ و بخشی از آن در معانی قرآن بحث می‌کند. علمی که در الفاظ قرآن بحث می‌کنند، عبارتند از: علم لغات قرآن، علم قرائت قرآن، علم وقوف قرآن، علم اعتراب قرآن، علم تجوید قرآن، علم رسم الخط قرآن و نظایر آنها؛ لیکن ما در ارتباط با موضوع کتاب حاضر ناگزیر از بحث پیرامون علم قرائت قرآن و علم اعراب قرآن هستیم که مختصراً بدانها خواهیم پرداخت.

۱۶- ریحانة الادب، ج ۳، ص ۱۴۸.

۱۷- همان مأخذ، ج ۵، ص ۳۶۴-۳۶۵.

۱۸- همان مأخذ، ج ۲، ص ۴۴۸-۴۴۹.

۱۹- بغية الوعاة، ص ۳۲۵.

۲۰- ریحانة الادب، ج ۷، ص ۴۵۵.

۲۱- روضات الجنات، ج ۵، ص ۴۲-۴۳.

قرائت قرآن

یکی از شاخه‌های علوم شرعی و به عبارت دیگر فنی از فنون مربوط به الفاظ قرآن، علم قرائت قرآن است که قبل از هر چیز در زمان رسول اکرم (ص) مورد توجه مسلمانین قرار گرفت و بدان پرداخته شد. حافظان و راویان قرآن از همان آغاز کار در حفظ و قرائت صحیح آیات اهتمامی تمام و مراقبتی شدید مبذول می‌کردند تا کتاب خدا از هرگونه تحریف و تبدیل مصون ماند. آنان سعی در آن داشتند که آیات قرآن را همانطور که از زبان پیامبر می‌شنیدند، نقل کنند تا به کلام الله مجید خللی وارد نشود و تشستی در میان مسلمانین پدید نیاید. از همین روی، پس از استماع آیات پینات از زبان رسول اکرم (ص) به خدمتش شرفیاب می‌شدند و برای دریافت تأییدیه برصحت قرائشان به خواندن آیات می‌پرداختند. البته دقت و توجه بدین امر مهم بدو از شخص پیامبر سرچشمه می‌گرفت. چه، عنایت پیغمبر از آغاز بر این بود که عین الفاظ بی‌کم و زیاد بر زبان‌ها جاری گردد و همین را عبادت قرار داد و در نماز واجب فرمود^{۲۲}.

بنابراین، در تعریف علم قرائت گفته‌اند: علمی است که از صور نظم کلام الله از حیث وجوه اختلافات متواتره بحث می‌کند و مراد از آن تحصیل ملکه ضبط اختلافات متواتر و فایده آن صیانت کلام الله از تحریف و تغییر است^{۲۳}. این وجوه اختلاف در الفاظ قرآن را می‌توان برحسب حروف و حرکات و سایر تغییرات از وصل و وقف و ادغام و اماله، و عموم تصرفات در تلاوت و کمیت نقله و روات^{۲۴} دانست که الزاماً به پاره‌ای از آنها اشاره خواهد شد.

با رواج یافتن امر تعلیم و تعلم در پرتو وحی و به همت رسول اکرم (ص) خصوصاً در مدینه، عده‌ای در قرائت مصدر تعلیم و آموزش بودند و کسانی که از ایشان اخذ می‌کردند، کیفیت قرائت خود را در شکل روایت به استاد خود اسناد می‌دادند و غالباً به حفظ آنچه اخذ کرده بودند، می‌پرداختند^{۲۵}. به این عده که تعدادشان اندک بود و مورد احترام و تکریم دیگران بودند «قراء» می‌گفتند. پس از آنکه در زمان عثمان مصاحف هفتگانه به شهرهایی چند فرستاده شد، اختلاف قرائت پدید آمد و در

۲۲- منهج الصادقین، ج ۱، ص ۲.

۵ متواتر، خبری است که ناقل آن عده‌ای باشند که عقلاً تباہی آنها بر کذب محال باشد. فرهنگ علوم، ص ۴۶۸.

۲۳- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۶۷.

۲۴- نفائس الفنون، ج ۱، ص ۶۷.

۲۵- قرآن در اسلام، ص ۱۷۳.

دوازده

هر شهر قاریانی پیدا شدند. در بین این قاریان اشخاصی معتمد و مورد وثوق بودند که به پیروی از هریک از ایشان قرائتی خاص متداول گشت تا آنکه از میان این قرائتها هفت قرائت متواتر که بیش از همه مورد اعتماد بود به عنوان اصول کلی قرائات پذیرفته شد و قاریان این هفت قرائت به «قراء سبعه»^{۲۶} شهرت یافتند. برخی از اهل فن قاریان متواتر القرائه را هشت تن (قراء ثمانیه) و بعضی ده تن (قراء عشره) ذکر کرده اند.^{۲۷} قراء سبعه که همگی جزو طبقه سوم از طبقات قراء بوده اند، عبارتند از:

- ۱- عبدالله بن کثیر، در گذشته به سال ۱۲۰ هـ در مکه.
 - ۲- عاصم بن ابی النجود، در گذشته به سال ۱۲۷ هـ در کوفه.
 - ۳- عبدالله بن عامر یحصبی، در گذشته به سال ۱۱۸ هـ در دمشق.
 - ۴- علی بن حمزه ابوالحسن کسائی، در گذشته به سال ۱۸۹ هـ در ری.
 - ۵- حمزه بن حبیب زیات، در گذشته به سال ۱۵۶ هـ در حلوان عراق.
 - ۶- ابوعمر و بن علاء، در گذشته به سال ۱۵۵ هـ در کوفه.
 - ۷- نافع بن ابی نعیم، در گذشته به سال ۱۶۹ هـ در مدینه.^{۲۸}
- قاری دیگر که با این هفت تن مجموعاً به «قراء ثمانیه» معروفند، شخصی است موسوم به «خلف بن هشام بن ثعلب»، در گذشته به سال ۲۲۹ هـ.^{۲۹} دو قاری دیگر که با این هشت تن به «قراء عشره» شهرت یافته اند، عبارتند از:

- ۱- ابوجعفر یزید بن قعقاع مخزومی مدنی، در گذشته به سال ۱۳۰ هـ.
- ۲- یعقوب بن اسحق حضرمی بصری، در گذشته به سال ۲۰۵ هـ.^{۳۰}

چون قاریان قرآن در زمان رسول اکرم (ص) مستقیماً با وی در تماس بوده اند و آیات و سوره را از او اخذ می کرده و در حضورش می خوانده اند، به هیچوجه امکان نداشت که اختلاف در قرائت پدید آید، لیکن پس از رحلت آن حضرت که روایات صحابه در پاره ای موارد به صورتهای مختلف نقل شد، زمینه چنین اختلافی فراهم

۲۶- تاریخ ادب اللغة العربیه، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲۷- ریحانة الادب، ج ۴، ص ۴۳۴.

۲۸- نفائس الفنون، ج ۱، ص ۵۰۱.

۲۹- تاریخ ادب اللغة العربیه، ج ۱، ص ۲۴۱-۲۴۲. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: نفائس

الفنون، ج ۱، ص ۴۹۷-۵۰۲ و ریحانة الادب، ج ۲، ص ۴۰۰-۴۰۱ و ج ۴، ص ۴۳۶-

۴۳۸ و ج ۵، ص ۵۲-۵۶ و ج ۷، ص ۲۱۳-۲۱۵ و ج ۸، ص ۱۶۷.

۳۰- ریحانة الادب، ج ۴، ص ۴۳۶.

۳۱- سرالبیان فی علم القرآن، ص ۶۰.

آمد. این اختلاف که در اثر تغییر شکل برخی از حروف و حرکات و کلمات — از جهت لفظ یا لفظ و معنا توأمأ — و نیز افزایش و کاهش و جابجایی کلمه حاصل گردیده ناشی از این بود که در مصحف های مدون پس از پیامبرنه در حروف نقطه و حرکت وجود داشت و نه از نشانه هایی چون مد و تشدید و تنوین و سکون اثری بود؛ علاوه بر این، وجود گویشها و لهجات گوناگون رایج در آن زمان خود عاملی در تشدید این اختلاف محسوب می شد. علامه بزرگوار، شیخ طوسی — قدس سره — وجوه اختلاف در قرائت قرآن را در هفت بخش به شرح زیر بیان داشته است:

۱- اختلاف در اعراب کلمه یا حرکت بناء آن، به طوری که کلمه از صورت و معنای خود خارج نشود، مانند: «میسره» (۲۸۰/۲) که به نصب و رفع سین قرائت شده است.

۲- اختلاف در اعراب کلمه و حرکات بناء آن، به طوری که کلمه از صورت خود خارج نشود، لیکن معنای آن تغییر یابد، مانند: «رَبِّنا بَاعِدْ بَيْنَ اسْفَارِنَا» (۱۹/۳۴) که این آیه را هم به صورت خبری خوانده اند و هم به صورت دعائی.

۳- اختلاف در حروف کلمه، نه در اعراب آن، به طوری که معنای آن تغییر یابد؛ بی آنکه از صورت خود خارج شود، مانند: «کیف نَنْشُرْها» (۲۵۹/۲) که هم بازاء و هم باراء خوانده شده است.

۴- اختلاف در کلمه، به طوری که صورت آن تغییر یابد؛ بی آنکه معنا تغییر پذیرد، مانند: «إِنْ كَانَتْ الْآصِيْحَةُ وَاحِدَةً» (۲۹/۳۶) که به جای «صِيْحَةُ»، «زَقِيْه» قرائت شده است.

۵- اختلاف در کلمه، به طوری که صورت و معنای آن تغییر نپذیرد، مانند: «وَطَلَحَ مَنْضُودٌ» (۲۹/۵۶) که به جای «طَلَحَ»، «طَلَعُ» نیز خوانده شده است.

۶- اختلاف در پس و پیش کردن کلمه، مانند: «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ» (۱۹/۵۰) که به صورت «جَاءَتْ سَكْرَةُ الْحَقِّ بِالْمَوْتِ» نیز قرائت شده است.

۷- اختلاف در افزایش و کاهش کلمه، مانند: «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (۳۴/۵۷) که به صورت «إِنَّ اللَّهَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» خوانده شده است.^{۳۱}

البسته این نکته را نباید از نظر دور داشت که با وجود چنین اختلافاتی قرآء عشره همه مورد قبول امت اسلامند و قرائتهای آنان مجاز دانسته شده است، چنانکه شهید اول و شهید ثانی — علیهما الرحمه — قرائت سه نفر نامبرده بالا را نیز مانند قرآء

۳۱- زندگینامه شیخ طوسی، ص ۱۱۸-۱۱۹، به اختصار.

چهارده

سبعه متواتر دانند^{۳۲}. از قرن دوم هجری به بعد کتابهای بسیاری در علم قرائت قرآن تألیف گردید و مورد استفاده ان فضل و دانش قرار گرفت، لیکن بنا به گفته مرحوم آیت الله سیدحسن صدر نخستین کسی که تدوین علم قرائت کرد، ابوسعید ابان بن تغلب ربیعی، در گذشته به سال ۱۴۱ هـ بود. وی در هرفنی از علم قرآن و حدیث و فقه بردیگران مقدم بود و قرائت جداگانه‌ای داشت که نزد قاریان مشهور است. این کتابها از او است: کتاب معانی القرآن، کتاب القرائه و کتاب من الاصول فی الروایة علی مذهب الشیعه^{۳۳}. علم قرائت قرآن در طول سده‌های متوالی به هفت رشته منقسم گردیده است که عبارتند از: علم الشواذ، علم مخارج الحروف، علم مخارج الالفاظ، علم الوقوف، علم علل القرائات، علم کتابة القرآن، و علم آداب کتابة المصحف^{۳۴}. این علوم هریک دارای قواعدی خاص بوده و تاکنون کتابهای بسیاری درباره آنها تدوین یافته است.

اعراب قرآن

یکی از فروع علوم ادبی علم نحو (اعراب) است. اعراب همانند اعجاز و ابجاز، دقت تعبیر، مترادفات و اضداد، اصوات، سجع، امثال و نظائر آنها از ممیزات زبان عربی بشمارست. اعراب در لغت یعنی آشکار کردن و ابهام را از میان برداشتن^{۳۵}، و در اصطلاح علم نحو حرکات حرف آخر در کلمات معرب را اعراب گویند؛ و کلمات معرب برحسب اختلاف عوامل اعراب می‌پذیرند.

اعراب بر چهارگونه است: رفع، نصب، جرّ و جزم. رفع و نصب میان اسم و فعل مشترک است، مانند: «زیدٌ یقوم» و «إن زیداً لن یقوم»؛ جرّ مختص به اسم است، مانند: «یزید»؛ و جزم مختص به فعل است، مانند: «لم یضرب»^{۳۶}. کلمات معرب نیز دو دسته‌اند: الف — کلماتی که اعراب آنها به حرکت است، مانند: اسم مفرد، جمع مکسر، جمع مؤنث سالم و فعل مضارع. ب — کلماتی که اعراب آنها به حرف است، مانند: اسماء خمسه ۵۰۰،

۳۲- سرالبیان فی علم القرآن، ص ۶۰.

۳۳- شیعه و پایه گذاری علوم اسلامی، ص ۲۶-۲۷.

۳۴- تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ۲، ص ۱۳.

۳۵- اقرب الموارد، ج ۲، ص ۷۵۹ و المصباح المنیر، ج ۲، ص ۵۷.

۰ جزم تنها به فعل مضارع اختصاص دارد.

۳۶- شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۴۳ و قطر الندی، ص ۴۵.

۵۰ اسماء خمسه عبارتند از: اب، اخ، حم، فم و ذو. مبادئ العربیة، ج ۴، ص ۱۱۸. برخی از

مثنوی، جمع مذکر سالم و افعال خمسه^{۳۷}. اعراب کلمات دسته اول را «اصلی» و دسته دوم را «نیایی»^{۳۸} نیز گویند. همچنین اعراب یا ظاهری است یا تقدیری یا محلی که فعلاً به منظور پرهیز از اطاله کلام و خارج نشدن از بحث اصلی از شرح و توضیح آنها خودداری می‌ورزیم. ۵

به طور کلی اعراب را می‌توان نه قسم به شرح زیر دانست:

- ۱- رفع به حرکت: جاء زیدٌ ۲- رفع به حرف: جاء ابوك. ۳- نصب به حرکت: رأیت زیداً. ۴- نصب به حرف: رأیت اباك. ۵- نصب به حذف: لن یکتبا. ۶- جرّ به حرکت: مررت بزید. ۷- جرّ به حرف: مررت بابیک. ۸- جزم به سکون: لم یکتب ۹- جزم به حذف: لم یدع.

حال به اصل موضوع باز می‌گردیم و بحث را پیرامون اعراب قرآن دنبال می‌کنیم. گفتیم عامل اصلی پیدایش علوم ادبی عربی - که نحو نیز فرعی از فروع آن بشمار می‌آید - قرآن کریم بوده است، و هر چند که مورد بحث آن بعدها مطلق کلام عربی گردید، لیکن به منظور قرائت و درک و فهم صحیح آیات بیّنات، این علم به عنوان یکی از علوم مربوط به الفاظ قرآن به «اعراب القرآن» موسوم شد و از سده‌های نخستین تاریخ اسلام تا کنون همواره نزد دانشمندان مسلمان مطرح بوده و در شمار ادبیات قرآنی قرار گرفته است.

پس از آنکه اسلام توسعه یافت و اعراب با ملل دیگر ارتباط برقرار کردند، زمینه ایجاد تباهی و فساد در زبان عربی فراهم گشت و احتمال هرگونه لحن و تحریف در قرآن قوت گرفت. مسلمین در قرائت قرآن و نتیجتاً درک مفاهیم ارزشمند آن دچار لغزش و اشتباه شدند. چه، اولاً قاعده و قانونی برای اعراب واژه‌های قرآنی وجود نداشت و ثانیاً حروف بدون نقطه و حرکت و فاقد هرگونه علامت و نشانه‌ای

نحو یون کلمه «هن» را نیز بر این پنج اسم افزوده و مجموع آنها را «اسماء سته» نامیده‌اند. شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۲۴.

۳۷- مبادئ العربیة، ج ۴، ص ۱۱۸. و نیز برای مزید اطلاع رجوع شود به: قطرانندی، ص ۴۵-۵۵.

۳۸- البهجة المرضیة، ص ۱۳. ۵ برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: قطرانندی، ص ۵۵-۵۷ و مبادئ العربیة، ج ۴، ص ۱۱۹-۱۲۰.

۵ لحن: خطا کردن در اعراب کلمه. اقرب الموارد، ج ۲، ص ۱۱۳۴ و المصباح المنیر، ج ۲، ص ۲۴۳.

بود. مضافاً اینکه اختلاف گویشها و لهجات که کم و بیش در میان اقوام و قبائل عرب رواج داشت، خود مزید بر علت بشمار می آمد. فقط حافظان و قاریان قرآن که تعدادشان چندان هم زیاد نبود، با اتکاء به حافظه نیرومند و ذوق سلیم خود از خطا و اشتباه مصون بودند. از این رو برای جلوگیری از گسترش فساد و خلل و تباهی در زبان عربی «بالمال حفظ کتاب خدا از هر گونه لحن و تحریف، امیرالمؤمنین علی — علیه السلام — علم نحو را وضع کرد تا همان زبان عربی فطری را از تباهی و انحراف نگهدارد»^{۳۹}، و سپس ابوالاسود دؤنلی تحت راهنماییهای آن حضرت علم نحو را تدوین کرد.^{۴۰} ابن خلدون مغربی نیز در تأیید این مطلب گوید:

«نخستین کسی که در این باره تألیف آغاز کرد ابوالاسود دؤنلی از قبیله بنی کثانه بود و گویند که او به اشاره علی (ع) بدین منظور همت گماشت. چه، علی (ع) تغییر ملکه را مشاهده کرد و از این رو به ابوالاسود دستور داد آنرا حفظ کند و او برای ضبط آنها به قوانین محدود و معینی که استقرا شده بود، متوسل گردید»^{۴۱}.
ابن ابی الحدید نیز در آغاز شرح نهج البلاغه اش صریحاً در این خصوص گفته است:

«همه مردم می دانند که حضرت علی نخستین کسی است که علم نحو را انشا و اختراع کرده و اصول و جوامع آنرا به ابوالاسود املا فرموده است، از جمله سه قسم اسم و فعل و حرف بودن کلام و تقسیم کلمه به معرفه و نکره و تقسیم وجوه اعراب به رفع و نصب و جرّ و جزم است... و نزدیک است که این مطلب ملحق به معجزه گردد، زیرا که قوه بشری وافق بدین حصر نبوده و قادر بر این استنباط نمی باشد»^{۴۲}.

این موضوع مورد قبول اکثر قریب به اتفاق علمای اهل فن عامه و خاصه بوده و آراء آنان در کتابهایشان نیز انعکاس یافته است.^{۴۳} در چگونگی ابداع علم نحو (اعراب) وجوهی بیان شده است که در عین اختلاف صوری اصلاً منافاتی باهم ندارند، و ما از میان آنها به ذکر جامعترین وجوه می پردازیم:

«ابوالاسود گفت که روزی به خدمت امیرمؤمنان علی بن ابیطالب —

۳۹- شیعه و پایه گذاری علوم اسلامی، ص ۱۹۲.

۴۰- روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۶۷.

۴۱- ترجمه مقدمه ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۱۶۰.

۴۲- ریحانة الادب، ج ۷، ص ۱۵.

۴۳- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: شیعه و پایه گذاران علوم اسلامی، ص ۱۸۴ - ۱۹۱.

علیه السلام — رفتم و او را در حال سکوت و تفکر یافتم. عرض کردم ای امیرمؤمنان، به چه می اندیشید؟ فرمود: من در زبان مردم شهر شما اغلاط و استباهاتی دیده‌ام و از این رو می‌خواهم کتابی در اصول عربیت بنویسم. عرض کردم: اگر چنین اقدامی بفرمایید ما را زنده نگه‌میدارید و این زبان برای همیشه در میان ما باقی و پایدار می‌ماند. سه روز بعد که دوباره به حضور ایشان مشرف شدم، مکتوبی به من داد که متن آن چنین بود: به نام خداوند بخشنده مهربان. کلام کلاً مشتمل بر اسم و فعل و حرف است. اسم آن است که از مستمی خبر دهد، فعل آن است که از حرکت مستمی خبر دهد، و حرف آن است که از معنای خبر دهد که نه اسم است و نه فعل [یعنی چون در کنار اسم و فعل بیاید معنی پیدا می‌کند]. آنگاه به من فرمود: ای ابوالاسود، از این روش پیروی کن و با تتبع بر آن بیفزای و بدان که اشیاء بر سه گونه‌اند: ظاهر، مضمّر، و نه ظاهر و نه مضمّر. ابوالاسود گوید: من به دنبال بیانات آن حضرت به گردآوری مطالبی در این زمینه پرداختم و بروی عرضه کردم و چون در بخشی از این مطالب که مربوط به حروف نصب بود، از «إِنَّ، أَنْ، لَيْتَ، لَعَلَّ و كَأَنَّ» یاد کرده و از «لَكِنَّ» نام نبرده بودم، فرمود: چرا از «لَكِنَّ» نام نبردی؟ عرض کردم «لَكِنَّ» را جزو حروف نصب به حساب نمی‌آوردم. حضرت فرمود: آن نیز جزو حروف نصب است. آنگاه به دستور وی «لَكِنَّ» را هم بر این حروف افزودم»^{۴۳}.

اعراب قرآن از آنچنان اهمیتی برخوردار است که مفسران و دانشمندان علوم قرآنی به هنگام تفسیر آیات و سوره‌ها لازم دیده‌اند، به شرح و تبیین اعراب کلمات پرداخته و بخشی از تفسیر را بدین امر اختصاص داده‌اند. برای نمونه می‌توان از تفاسیر معتبر و معروفی چون تبیان شیخ طوسی، مجمع البیان طبرسی، روح الجنان شیخ ابوالفتوح رازی و کشف الاسرار امام میبدی نام برد. بنابراین پرداختن به اعراب قرآن در ضمن تفسیر، نشانگر نقش مهم و ارزنده این علم هم در ایضاح معانی و درک صحیح مفاهیم عالی الهی است و هم در ممانعت از بروز لحن و تحریف در قرائت کتاب خدا. چه، ممکن است با تغییر حرکت حرفی در کلمه مفهوم آیه به کلی دگرگون شود و ایمان شخص به کفر مبدل گردد. چنانکه گفته‌اند عربی بادیه‌نشین از مردی بازاری شنید که آیه «إِنَّ اللَّهَ بَرِيٌّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» را به کسر لام

۵ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۷.

۴۳ — روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۷۲.

۵ قرآن کریم، سوره توبه (۹)، آیه ۳.

قرائت می کرد. اعرابی از قرائت نادرست بازاری به خشم آمد و سرش را بشکست، و چون برای داوری در این امر به خدمت امیرمؤمنان رفتند، اعرابی عرض کرد: این مرد بازاری قرآن را به گونه ای قرائت کرد که کافر شد. علی - علیه السلام - فرمود: اشتباه او عمدی و از روی قصد و غرض نبوده است. آنگاه حضرت اساس علم نحو را در رقعہ ای نوشت و به ابوالاسود داد^{۴۴}.

با ذکر این مطلب، می توان بیش از پیش به ارزش و اهمیت علم نحو (اعراب) پی برد و لزوم آشنایی با آن را در رابطه با قرآن احساس کرد. زیرا، با تغییر ضمه لام رسول به کسره معنای آیه بکلی عوض می شود و معنای صحیح آیه به مفهومی کفرآمیز تبدیل می گردد؛ یعنی «خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند» به «خدا از مشرکان و پیامبرش بیزار است» تغییر می یابد. گذشته از این، تشخیص میان ارکان جمله در قرآن مانند: فاعل و مفعول، مبتدا و خبر، اسم و خبر حروف مشبّهة بالفعل، اسم و خبر افعال ناقصه، حال و تمیز و نظائر آنها نیز به منظور فهم دقیق ارتباط کلمات و نتیجتاً درک صحیح معانی آیات امری است مهم و اجتناب ناپذیر.

شماری از تألیفات درباره اعراب قرآن

گذشته از اینکه در بسیاری از تفاسیر قرآن معمولاً به شرح و توضیح اعراب و تصریف الفاظ در حد لزوم پرداخته شده است، کتابها و رسالاتی نیز در خصوص اعراب قرآن مستقلاً تدوین و تألیف یافته است، و ما به جهت بیشتر روشن شدن ارزش و اهمیت این علم به ذکر تعدادی از تألیفات صاحب نظران اهل فن در این رشته می پردازیم:

۱- اعراب قرآن - تألیف شیخ النجاة، ابوجعفر محمد بن حسن بن ابی ساره رواسی کوفی که نجاشی به مورد اعتماد بودن وی تصریح کرده است. وی و پدرش حسن بن ابی ساره از امام باقر و صادق - علیهما السلام - روایت کرده اند، و همو در دوران حیات امام صادق - علیه السلام - وفات یافت. او نخستین کس از کوفیان بوده که در علم نحو کتاب نوشته است و هم بر کسائی و فزّاء سمت استادی داشته است.^{۴۵} کتاب او مرجع استفاده خلیل بن احمد معروف نیز شد؛ کسانی و فزّاء در کتابهای خودشان از وی بسیار نقل کرده اند؛ و همانا مراد سیبویه هم از لفظ کوفی

۴۴- مناقب شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۷.

۴۵- الذریعه، ج ۲، ص ۲۳۵-۲۳۶.

نوزده

در کتاب خود همین ابن ابی ساره است.^{۴۶} ابوعمر و دانی در طبقات القراء وی را ذکر کرده گوید: «رواسی حروف را از ابوعمر و روایت نموده و از اعمش شنیده است. وی در زمره کوفیان بوده و قرائتی را برگزیده که از او روایت شده است. خلاد بن خالد منقری و علی بن محمد کندی حروف را از وی شنیدند و کسایی و فراء از او روایت کرده اند.^{۴۷}»

۲- اعراب القرآن - تألیف ابوعلی محمد بن مستنیر لغوی نحوی بصری، معروف به «قطرب»، در گذشته به سال ۲۰۶ هـ در بغداد^{۴۸}. وی از مشاهیر قدمای علمای نحو لغت و ادبیات و از ادبای مجلس ابودلف عجلی و معلم او بوده است. در نحو و تفسیر و لغت دستی توانا داشت و فنون ادبیه را از سیبویه و اکابر علمای بصره فرا گرفت^{۴۹}.

۳- اعراب القرآن - تألیف سهل بن محمد بن عثمان بن یزید جشمی، معروف به «ابوحاتم سجستانی»، در گذشته به سال ۲۴۸ هـ در بصره. وی استاد ابن درید و مبرد بود و در علوم ادبی و قرآنی و لغت و شعر و عروض و حلّ معما تبختری خاص داشت. از ابوزید انصاری و ابوعبیده و اصمعی و عمرو بن کرکره و روح بن عباده بسیار روایت می کرد و در هر هفته یکبار ختم قرآن می نمود^{۵۰}.

۴- اعراب القرآن - تألیف ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، در گذشته به سال ۲۷۶ هـ^{۵۱}. وی از اکابر علمای عاقه بوده است که در علم نحو و لغت و اخبار و وقایع نگاری گوی سبقت از همگنان ر بوده و آثار قلمی ارزنده ای در علوم ادبی و شرعی از خود به یادگار نهاده است، و مدتی هم در دینور به شغل قضاوت اشتغال داشته است^{۵۲}.

۵- اعراب القرآن - تألیف ابوالعباس محمد بن یزید بن عبدالاکبر ازدی بصری، معروف به «مبرد»، در گذشته به سال ۲۸۵ هـ. در کشف الظنون حاجی

۴۶- ریحانة الادب، ج ۷، ص ۳۴۹.

۴۷- شیعه و پایه گذاری علوم اسلامی، ص ۲۸.

۴۸- روضات الجنات، ج ۷، ص ۲۶۶.

۴۹- ریحانة الادب، ج ۴، ص ۴۷۹.

۵۰- روضات الجنات، ج ۴، ص ۹۰-۹۲. و نیز رجوع شود به: ریحانة الادب، ح ۲، ص

۴۴۳-۴۴۴.

۵۱- همان مأخذ، ج ۵، ص ۱۰۵-۱۰۶.

۵۲- بغية الوعاة، ص ۲۹۱.

بیست

خلیفه از وی نام برده شده است^{۵۳}. وی نه تنها در علم نحو و لغت و سایر علوم ادبی عربی مهارتی تمام داشت، بلکه زبان آوری نیک محضر بود و از وقایع تاریخی باخبر. نطفویه و محمد بن ابی الازهر و جماعتی دیگر از علما در کتابهای خود از وی بسیار نقل کرده‌اند^{۵۴}. از این کتاب با نام «تفسیر اعراب القرآن» نیز یاد شده است^{۵۵}.

۶- اعراب القرآن - تألیف ابوالعباس احمد بن یحیی بن زید بن سیار، معروف به «ثعلب»، در گذشته به سال ۲۹۱ هـ. وی ادیبی است بارع از مشاهیر نحویین و اهل لغت که در هر دو رشته پیشوای کوفیین بود. اقوال او در کتب ادبیه مذکور و محل توجه اکابر می باشد. نطفویه، ابوعمرو زاهد معروف به مطرز، اخفش اصغر، ابن الحائک و دیگر اکابر وقت نیز از شاگردان وی بوده‌اند.^{۵۶}

۷- اعراب القرآن - تألیف ابواسحق ابراهیم بن محمد بن سری بن سهل نحوی، ملقب به «زجاج»، در گذشته به سال ۳۱۱ هـ. این کتاب در دو مجلد تدوین شده است. صاحب ریاض العلماء گوید: من نسخه‌ای کهن از این کتاب را در خزانه کتب قسطنطنیه دیده‌ام که تاریخ کتابت آن - در دمشق پس از زمان تألیف - سال ۳۷۹ هـ بوده و با خطی شبیه خط کوفی نگارش یافته است^{۵۷}. وی از مشاهیر نحویین و ادبا و علمای عربی است که ریاست نحو و علوم عربیه بدو منتهی می شد، و همو استاد عبدالرحمن بن اسحق زجاجی و ابوعلی فارسی بود^{۵۸}.

۸- اعراب القرآن - تألیف ابو عبد الله ابراهیم بن محمد بن عرفه بن سلیمان بن مغیره بن حبیب بن مهلب بن ابی صفرة ازدی، معروف به «نطفویه»، در گذشته به سال ۳۲۳ هـ^{۵۹}. وی در لغت، نحو، حدیث، وقایع نگاری، تاریخ و علوم ادبی و قرآنی استادی زبردست و از شاگردان ثعلب و مبرد بود^{۶۰}.

۹- اعراب القرآن - تألیف ابو جعفر احمد بن محمد بن اسمعیل، معروف به

۵۳- الذریعه، ج ۲، ص ۲۳۶ و روضات الجنات، ج ۷، ص ۲۸۴.

۵۴- الکنی والالقباب، ج ۳، ص ۱۳۶.

۵۵- الذریعه، ج ۴، ص ۲۶۱.

۵۶- ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۶۵ - ۳۶۷.

۵۷- روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۵۸ - ۱۶۱.

۵۸- ریحانة الادب، ج ۲، ص ۳۶۷ - ۳۶۸.

۵۹- الکنی والالقباب، ج ۳، ص ۲۶۱ - ۲۶۳.

۶۰- بغية الوعاة، ص ۱۸۷ و روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۵۴ - ۱۵۵.

بیست و یک

«نحاس»، در گذشته به سال ۳۳۸ هـ. وی مفسری فاضل و ادیبی کامل بود و در ادبیات عربی و معارف قرآنی کتابهای مفید بسیار تألیف کرد، و هم‌اکنون شاگردان اخفش اصغر، میرد، زجاج، ابن انباری، نفظویه و دیگر ادیبان بزرگ عراق بود.^{۶۱}

۱۰- اعراب القرآن - تألیف ابوعلی حسن بن علی بن احمد نحوی فارسی فسوی، در گذشته به سال ۳۷۷ هـ. این کتاب طبق فهرست کتابخانه خدیویه مصر در آن کتابخانه موجود است.^{۶۲} وی در علوم ادبی عربی یگانه دهر و از شاگردان زجاج و ابن سراج بوده است. بسیاری از شاگردانش از جمله ابن جتی و علی بن عیسی ربعی او را فاضل‌تر از میرد دانسته‌اند.^{۶۳}

۱۱- اعراب القرآن - تألیف ابوالحسن علی بن ابراهیم بن سعید بن یوسف حوفی، در گذشته به سال ۴۳۰ هـ.^{۶۴} این کتاب در نه مجلد تدوین یافته است.^{۶۵} وی شاگرد ابوبکر ادفوی بود و در نحو و قرائت و ادبیات قرآنی ید طولایی داشت.^{۶۶}

۱۲- اعراب القرآن - کتابی است بزرگ، تألیف یکی از مشایخ شیعه. شیخ آقا بزرگ تهرانی - قدس سره - در باره این کتاب گوید: من بخشی از آن را نزد محدث بزرگوار، حاج شیخ عباس قمی یافتم که در آخرین صفحه آن نوشته شده بود: «تم الجزء الخامس ویتلوه فی السادس»، قوله تعالی - و ما نرسل المرسلین الا مبشّرين و منذرین ۵۵. مصنف کتاب یاد شده تألیف این جزء را در ماه صفر سال ۴۴۶ هـ به پایان برده است. وی در این جزء ابتدا تعدادی از آیات را ذکر کرده و پس از شرح اعراب آنها به بیان اختلاف وجوه قرائت در آن آیات پرداخته است.^{۶۷}

۱۳- اعراب القرآن - تألیف ابو یوسف منتجب الدین بن رشید همدانی، در گذشته به سال ۶۴۳ هـ.^{۶۸} وی بنا به گفته ذهبی دانشمندی صوفی مشرب بود و در

۶۱- روضات الجنات، ج ۱، ص ۲۱۷-۲۱۸.

۶۲- الذریعه، ج ۲، ص ۲۳۵.

۶۳- بغیة الوعاة، ص ۲۱۶.

۶۴- ریحانة الادب، ج ۲، ص ۸۴.

۶۵- بغیة الوعاة، ص ۱۹۶.

۶۶- همان مأخذ، ص ۳۲۵.

۵ ترجمه: جزء پنجم پایان یافت و در پی آن جزء ششم خواهد آمد.

۵۵ قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۴۸: «ما پیامبران را جز برای آنکه شایسته کاران را بشارت دهند و بدکاران را بترسانند، مبعوث نکردیم»

۶۷- الذریعه، ج ۲، ص ۲۳۵.

۶۸- روضات الجنات، ج ۶، ص ۳۴.

بیست و دو

نحو و قرائت تبخرداشت ۶۹.

۱۴- اعراب القرآن - تألیف محمد بن عبدالوهاب بیدگلی کاشانی. وی به درخواست یاران و برای شاگرد خود حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی آن را تألیف کرده است. این کتاب گفتاری است در تجزیه و ترکیب سوره تبارک که کتابت آن در سده ۱۳ به خط نسخ انجام پذیرفته است ۷۰.

۱۵- اعراب قرآن و شأن نزول - تألیف حسن بن محمد بن نصر کریمینی. این رساله گفتاری است در اعراب قرآن و عدد آیات و تفسیر و شأن نزول آیات و قرائت ۷۱.

۱۶- اعراب القرائات - تألیف اسمعیل بن خلف بن سعید بن عمران انصاری صقلی اندلسی حوفی، در گذشته به سال ۴۵۵ هـ. وی از اکابر علم ادب بود و فن قرائت را متقن داشت ۷۲.

۱۷- اعراب تبارک الله احسن الخالقین - تألیف ابوالحسن سلیمان بن عبداللّه بن علی بن حسن سراوی بحرانی ماحوزی، در گذشته به سال ۱۱۲۱ هـ ۷۳. وی به «محقق بحرانی» شهرت یافته و از مفاخر عالم تشیع بوده است. او بنا به گفته شاگردش، شیخ عبداللّه بن صالح بحرانی در حفظ مطالب و دقت نظر و سرعت انتقال همانند نداشته و در جمیع علوم عقلی و نقلی، به ویژه حدیث و رجال و تاریخ صاحب نظر بوده است ۷۴.

۱۸- اعراب ثلاثین سوره: شامل سوره فاتحه الكتاب و سوره طارق تا پایان قرآن. این کتاب که به «طارقیه» نیز موسوم است، به حسین بن خالویه شیعی، در گذشته به سال ۳۷۰ هـ نسبت داده شده است ۷۵. وی قرائت قرآن را از ابن مجاهد، نحو و ادب را از ابن درید و نطفویه و ابوبکر بن انباری و ابوعمر و زاهد، و حدیث را از مخلد عطار فرا گرفت و سرانجام، در انواع فنون ادبی مهارت کامل و شهرت بسزا

۶۹- بغیة الوعاة، ص ۳۹۷.

۷۰- فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۱، ص ۱۰۷.

۷۱- همان مأخذ، ج ۱، ص ۱۰۶.

۷۲- ریحانة الادب، ج ۲، ص ۸۴. و نیز رجوع شود به: بغیة الوعاة، ص ۱۹۵.

۷۳- الذریعة، ج ۲، ص ۲۳۴.

۷۴- روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۶-۱۷.

۷۵- الذریعة، ج ۲، ص ۲۳۵.

بیست و سه

یافت^{۷۶}. کتاب مذکور را «اعراب القرآن^{۷۷}» نیز خوانده‌اند که نسخه‌ای خطی از آن در موزه بریتانیا و ایاصوفیه موجود بوده و به سال ۱۳۶۰ هـ در مصر به چاپ رسیده است^{۷۸}.

۱۹- التبیان فی اعراب القرآن - تألیف ابوالبقاء عبدالله بن حسین بن عبدالله بن حسین عکبری بغدادی ضریر نحوی حنبلی، در گذشته به سال ۶۱۶ هـ^{۷۹}. وی دانشمندی موثق و صدوق و خوش خلق و متواضع بود و از علوم ادبی و معارف قرآنی (خطی) وافر داشت. فقه و اصول و علم خلاف را از قاضی ابویعلی فراء؛ ادبیات عربی را از یحیی بن نجاح و ابن خشاب؛ و حدیث را از ابوالفتح بن بطی و ابوزرعۀ مقدسی فرا گرفت. سیوطی از این کتاب با عنوان «اعراب القرآن» یاد کرده است^{۸۰}. صاحب روضات گوید: ابوالبقاء کتاب «اعراب القرآن» ابواسحق سفاقی، ملقب به قیسی را - که تحت شماره ۲۴ در همین بخش خواهد آمد - تماماً در حاشیۀ کتاب خود نگاشته است^{۸۱}. کتاب فوق‌الذکر که به «ترکیب ابوالبقاء» معروف و مختص به اعراب کلمات قرآن و وجوه قرائات آنها می‌باشد، در تهران چاپ سنگی شده و در مصر نیز بارها به طبع رسیده است، و یک نسخه آن به شماره ۲۰۶۳ در کتابخانۀ مدرسۀ سپهسالارہ جدید تهران موجود است^{۸۲}.

۲۰- ترکیب القرآن - محتملاً تألیف یکی از دانشمندان شیعی روزگار صفوی است. این کتاب شامل ترکیب کلمه‌ها و جمله‌های قرآن بر پایه دستور زبان عربی و سپس ترجمۀ آیه‌هاست^{۸۳}.

۲۱- تفسیر القرآن و الاعراب - تألیف ابوزکریا یحیی بن علی بن محمد بن حسن بن محمد بن موسی بن بسطام شیبانی تبریزی، معروف به «خطیب»، در گذشته به سال ۵۰۲ هـ^{۸۴}. وی از مشاهیر علمای علم نحو و لغت و ادب بود و در

۷۶- بغیة الوعاة، ص ۲۳۱-۲۳۲.

۷۷- روضات الجنات، ج ۳، ص ۱۵۱.

۷۸- تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ۲، ص ۳۴۷.

۷۹- روضات الجنات، ج ۵، ص ۱۳۰ و ۱۳۳ و الکنی والالقباب، ج ۱، ص ۲۰-۲۱.

۸۰- بغیة الوعاة، ص ۲۸۱.

۸۱- روضات الجنات، ج ۵، ص ۱۳۰.

۸۲- مدرسۀ شهید استاد مطهری کنونی.

۸۳- ریحانة الادب، ج ۷، ص ۳۸-۳۹.

۸۴- فهرست نسخ خطی فارسی، ج ۱، ص ۱۰۹.

۸۵- الکنی والالقباب، ج ۲، ص ۲۱۴-۲۱۵.

بیست و چهار

مدرسه نظامیه بغداد به تدریس ادبیات اشتغال داشت^{۸۵}. از ابن دهان و ابن برهان و شیخ عبدالقاهر جرجانی و خطیب بغدادی و ابوالعلائی معری و دیگر اکابر وقت تحصیل مراتب علمیه کرد^{۸۶} و از قریحه شعری نیز برخوردار بود^{۸۷}.

۲۲- غریب اعراب القرآن - تألیف ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا بن محمد بن حبیب قزوینی رازی، در گذشته به سال ۳۹۰ هـ^{۸۸} وی در بسیاری از علوم، خصوصاً لغت، پیشوای علمای زمان خود بوده و در وضع «مقامات» فضیلت تقدم بر دیگران داشته است. چه بدیع الزمان همدانی که خود از مقامه نویسان بزرگ و مرجع اهل این فن بوده شیوه مقامه نگاری را از رسائل وی اقتباس کرده است^{۸۹}. گروهی از دانشمندان به شیعه بودن وی تصریح کرده اند، از جمله شیخ طوسی و ابن شهر آشوب که نامش را در ردیف اسامی علمای شیعی در فهرست خود آورده اند^{۹۰}. کتاب فوق الذکر او «غریب القرآن» نیز نامیده شده است^{۹۱}.

۲۳- غریب اعراب القرآن - تألیف عبدالرحمان بن محمد بن عبیدالله بن ابی سعید، ابوالبرکات کمال الدین انباری، در گذشته به سال ۵۷۷ هـ. وی از دانشمندان نامی در ادبیات و نحو و لغت و فقه و کلام و سایر علوم متداول در آن روزگار به شمار می رفته و از محضر علمائی چون: سعید بن رزاز، جوالبقی، ابن شجری، عبدالوهاب انماطی و تیز پدرش کسب فیض کرده است، و همو مردی بسیار پارسا و پرهیزکار و پرمایه بوده است^{۹۲}.

۲۴- المجید فی اعراب القرآن المجید - تألیف ابواسحق ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن ابی القاسم قیسی مالکی سفاقی، در گذشته به سال ۷۴۲ هـ^{۹۳}. وی

۸۵- بغیة الوعاة، ۴۱۳-۴۱۴.

۸۶- ریحانة الادب، ج ۲، ص ۱۴۶.

۸۷- تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ۳، ص ۳۹.

۸۸- الذریعة، ج ۱۶، ص ۴۶.

۸۹- تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ۲، ص ۳۵۷.

۹۰- الفهرست، ص ۳۵ و معالم العلماء، ص ۱۷.

۹۱- ریحانة الادب، ج ۸، ص ۱۳۵.

۹۲- بغیة الوعاة، ص ۳۰۱-۳۰۲ و روضات الجنات، ج ۵، ص ۳۰-۳۱.

۹۳- ریحانة الادب، ج ۴، ص ۵۰۰-۵۰۱.

بیست و پنج

در بجایه ه از ناصرالدین و در قاهره از ابوحنان^{۹۵} و در دمشق از مزنی و زینب بنت الکمال کسب دانش کرد و به درجات عالی فضل و کمال نائل آمد. از این کتاب با عنوانهای «اعراب القرآن^{۹۶}» و «ترکیب القرآن^{۹۵}» نیز یاد شده است.

۲۵- الملخص فی اعراب القرآن - تألیف ابوکریم تبریزی، معروف به «خطیب» در گذشته به سال ۵۰۲ ه. نسخه‌ای از این کتاب در پاریس موجود است.^{۹۶}

۲۶- مشکل اعراب القرآن - تألیف مکی بن ابیطالب. میرمحمد اشرف در «فضائل السادات» - که به سال ۱۱۰۳ ه آن را تألیف کرده - از این کتاب نام برده است.^{۹۷} این کتاب «اعراب القرآن^{۹۸}» نیز خوانده شده است که ما در جای خود پیرامون آن سخن خواهیم گفت.

۲۷- معنی اللیب عن کتب الاعراب - تألیف جمال الدین ابومحمد عبدالله بن یوسف بن احمد بن عبدالله بن هشام مصری انصاری، در گذشته به سال ۷۶۱ ه.^{۹۹} وی احکام اعراب را در آن به طور کامل و جامع گرد آورده و درباره حروف و مفردات و جمله‌ها سخن رانده و در بیشتر ابواب این صناعت مکررات را حذف کرده است، و هم مؤلف به یادآوری کلیت نکته‌های اعراب قرآن پرداخته و آنها را در ضمن ابواب فصول و قواعدی ضبط کرده است.^{۱۰۰}

ه بجایه: به کسب و فتح یاء: قاعده مغرب وسطی و از شهرهای ساحلی الجزایر است. ترجمه تقویم البلدان، ص ۱۸۳ و المنجد فی الاعلام، ص ۱۱۸.

ه مراد، اثیرالدین محمد بن یوسف جیانی اندلسی، معروف به «ابوحنان نحوی» (۶۵۴-۷۴۵ ه) است. رجوع شود به روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۷۴ و ج ۸، ص ۹۰-۹۴.

۹۴- بغیة الوعاة، ص ۱۸۶ و روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۷۴.

۹۵- ریحانة الادب، ج ۴، ص ۵۰۱.

۹۶- تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ۳، ص ۳۹. همچنین رجوع شود به شماره ۲۱ از همین فهرست.

۹۷- الذریعة، ج ۲۱، ص ۶۵.

۹۸- بغیة الوعاة، ص ۳۹۶.

۹۹- همان مأخذ، ص ۲۹۳-۲۹۴ و روضات الجنات، ج ۵، ص ۱۳۷-۱۳۹.

۱۰۰- ترجمه مقدمه ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۱۶۱.

شرح احوال و آثار مؤلف کتاب

مؤلف کتاب حاضر ابو محمد مکی بن ابیطالب حموش بن محمد بن مختار قیسی است که در ماه شعبان سال ۳۵۵ هجری قمری ولادت یافت. وی اصلاً اهل قیروان بود و در قرطبه^{۵۰} سکونت داشت. پس از تحصیل مقدمات علوم موطن خود را ترک گفت و در مکه و مصر از ابوطیب عبدالمنعم بن غلبون استماع حدیث کرد و علوم قرآنی را نیز در محضر او فرا گرفت. پس از تکمیل معلومات به قرطبه بازگشت و به نشر و تبلیغ معارف اسلامی پرداخت. وی که در فرهنگ عربی و علوم قرآنی تبخّری خاص یافته بود، با جدّیتی قابل تحسین دست به تألیف زد. بسیار تیز فهم و نیکخوی بود و در دینداری و خردمندی سخت استوار. در جامع قرطبه تجوید قرآن تدریس می کرد و خطبه نیز می خواند. مردم از فیض وجودش بهره مند می شدند و نامش را گرامی می داشتند. چون انسانی به تمام معنا صالح و مستجاب الدعوه بود، اهالی قرطبه برای وی احترام خاص قائل می شدند که بدین جهت نیز آوازه ای بلند یافت. گویند وقتی مکی خطبه می خواند، مردی با قدرت نمایی بر او ایراد می گرفت و اشتباهاتش را برمی شمرد. از همین روی، در خطبه های خود مکرراً می گفت: خدایا مرا از شرّ این مرد در امان نگاهدار. دیری نگذشت که آن مرد زمینگیر شد و هرگز پای به مسجد نهاد. سرانجام، مکی در هشتاد و دو سالگی به سال ۴۳۷ هجری قمری وفات یافت.^{۱۰۱} ناگفته نماند که او چون به درجات عالی در علوم قرآنی نائل آمده بود و فرید عصر خود شمرده می شد، از سوی فضلاء و علمای القب «امام»^{۱۰۲} یافت. مکی بن ابیطالب در ادبیات عربی و علوم قرآنی تحقیقات و تبّعاتی عالمانه داشته و بیش از صد کتاب و رساله^{۱۰۳} از خود برجای نهاده است، لیکن بسیاری از

^{۵۰} قیروان: به فتح قاف و سکون باء و فتح راء: شهری است در تونس که در صدر اسلام قاعده افریقیّه بوده و به دست عقبه بن نافع تأسیس یافته است. المنجد فی الاعلام، ص ۵۵۹ و ترجمه تقویم البلدان، ص ۱۹۳.

^{۵۱} قرطبه: به ضمّ قاف و سکون راء و ضمّ طاء: از بزرگترین شهرهای اسپانیا (اندلس) بشمارست که در کنار رود «وادی الکبیر» واقع شده و مدتها مرکز تمدّن اسلامی بوده است.

ترجمه تقویم البلدان، ص ۲۱۱ و فرهنگ معین، ج ۶، ص ۱۴۴۸.

^{۱۰۱} بغیة الوعاة، ص ۳۹۶-۳۹۷ و روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۷۴-۱۷۵.

^{۱۰۲} روضات الجنات، ج ۵، ص ۱۸۲.

^{۱۰۳} مشکل اعراب القرآن، ج ۱، ص «و» از مقدمه.

بیست وهفت

آنها در طول زمان دستخوش نابودی گشت^{۱۰۱}، وماذیلاً به ذکر تعدادی از تألیفات و آثار ارزشمند وی - در خصوص نحو عربی و معارف قرآنی مانند: قرائت و وقف و اعراب و تجوید و تفسیر - می پردازیم:

۱- الابانة عن معانی القراة^{۱۰۵}. این کتاب به کوشش عبدالفتاح اسماعیل تصحیح و در قاهره چاپ شده است.

۲- التبصرة فی القرائات السبعة^{۱۰۶}. این کتاب در خصوص قرائتهای هفتگانه تدوین یافته و احتمالاً به «التبصرة فیما اختلف فيه القراء السبعة»^{۱۰۷} نیز موسوم بوده است.

۳- تفسیر المشکل من غریب القرآن^{۱۰۸}. این نسخه خطی است و در کتابخانه ظاهریه در دمشق به شماره ۸۹۹۳ نگهداری می شود.

۴- جمع الجوامع^{۱۰۹}. کتاب مشهور وی در علم نحو عربی است.

۵- الرعاية فی التجويد^{۱۱۰}. در این کتاب از قواعد و آداب تلاوت صحیح قرآن سخن رفته است.

۶- شرح اختلاف العلماء فی قوله تعالى: «وما یعلم تأویلہ الا الله»^{۱۱۱}.

۷- شرح الوقف التام^{۱۱۲}.

۸- الکشف عن وجوه القرائات السبع^{۱۱۳}. این کتاب به همت دکتر محیی الدین رمضان تصحیح و چاپ شده است.

۹- مشکل اعراب القرآن^{۱۱۴} [یا اعراب القرآن].^{۱۱۵} در این کتاب همانطور که از نام آن پیداست، پیرامون موارد دشوار اعراب قرآن بحث شده است.

۱۰۴. تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ۲، ص ۳۸۶.

۱۰۵. مشکل اعراب القرآن، ج ۲، ص ۵۳۳.

۱۰۶. بغیة الوعاة، ص ۳۹۷ وروضات الجنات، ج ۱، ص ۱۷۵ وریحانة الادب، ج ۴، ص ۵۰۱.

۱۰۷. روضات الجنات، ج ۵، ص ۱۸۲.

۱۰۸. مشکل اعراب القرآن، ج ۲، ص ۵۵۴.

۱۰۹. ریحانة الادب، ج ۴، ص ۵۰۱.

۱۱۰. روضات الجنات، ج ۵، ص ۱۸۲.

۱۱۱. مشکل اعراب القرآن، ج ۱، ص ۱۲۶.

۱۱۲. ریحانة الادب، ج ۴، ص ۵۰۱.

۱۱۳. مشکل اعراب القرآن، ج ۱، ص «ز» از مقدمه.

۱۱۴. الذریعة، ج ۲۱، ص ۶۵.

۱۱۵. بغیة الوعاة، ص ۳۹۷ وروضات الجنات، ج ۱، ص ۱۷۵ و ج ۵، ص ۱۳۰ وریحانة

الادب، ج ۴، ص ۵۰۱.

۱۰- الموجز فی القرائات ۱۱۶.

۱۱- الوقف فی کلا و بنی ۱۱۷.

۱۲- الهدایة الی بلوغ النهایة فی معانی القرآن الکریم ۱۱۸. کتاب وی در

علم تفسیر قرآن است.

۱۳- الهدایة فی الوقف علی کلا ۱۱۹ [یا] الوقف علی کلا ۱۲۰. این کتاب

ظاهراً غیر از کتاب مذکور در ردیف هشتم است. با اینکه از تألیفات مکی بن ایطالاب چنین برمی آید که تبخیر و مهارت وی عموماً در ادب عربی و خصوصاً در علوم و معارف قرآنی بوده و در رأس همه آنها علم قرائات قرار داشته است، لیکن کتاب ارزنده مشکل اعراب القرآن او در نوع خود کم نظیر و حائز اهمیت فراوان است. چه، این کتاب نه تنها در روزگار وی شهرتی بسزا یافت، بلکه پس از وفاتش نیز همچنان از اهمیتی خاص برخوردار بود. این اهمیت به حدی بود که سیوطی از مکی با نام «صاحب الاعراب» یاد کرده است. گذشته از این، نسخ خطی متعددی از همین کتاب در کتابخانه ها یافت شده که هر یک توسط کاتبی استنساخ گردیده است. ه. مهمتر از همه اینکه کتاب مزبور سخت مورد توجه دانشمندان صاحب نظر در علوم قرآنی بوده است، چنانکه تعدادی از آنان به نقل روایت مطالب آن پرداخته و در آن تتبع و تحقیق کرده اند؛ و به عبارت دیگر می توان گفت که چون این کتاب دارای جامعیتی خاص بوده مرجع علمای اهل فن واقع شده است.

در رأس این دانشمندان هبة الله بن علی بن محمد بن حمزه، معروف به ابن شجری قرار داشت که از اکابر علما و مشایخ امامیه و استاد «ابن انباری» بود و در حدیث و نحو و لغت و فنون ادب و اشعار و وقایع عرب و حید عصر خود ۱۲۲ وی در کتاب معروف خود، موسوم به «الامالی فی فنون الادب» که شامل هشتاد و چهار مجلس

۱۱۶. بغية الوعاة، ص ۳۹۷ وروضات الجنات، ج ۱، ص ۱۷۵ و ج ۵، ص ۱۸۲ وريحانة الادب، ج ۴، ص ۵۰۱.

۱۱۷. ریحانة الادب، ج ۴، ص ۵۰۱.

۱۱۸. بغية الوعاة، ص ۳۹۷ وروضات الجنات، ج ۱، ص ۱۷۵ و ریحانة الادب، ج ۴، ص ۵۰۱.

۱۱۹. ریحانة الادب، ج ۴، ص ۵۰۱.

۱۲۰. بغية الوعاة، ص ۳۹۷ وروضات الجنات، ج ۱، ص ۱۷۵.

۱۲۱. همان مأخذ، ص ۳۹۶.

ه رجوع شود به: مشکل اعراب القرآن، ج ۱، ص «ح-ل» از مقدمه.

۱۲۲. ریحانة الادب، ج ۸، ص ۴۶-۴۷.

است^{۱۲۳}، مجلس هشتادم و هشتاد و یکم را به ذکر سقطات موجود در کتاب «مشکل اعراب القرآن» از سوره بقره تا مریم اختصاص داده که پس از تتبع کامل مجموعاً به بیست و شش مورد رسیده است^{۱۲۴}. این کتاب در مطبعه دائره المعارف در حیدرآباد هند به زیور طبع آراسته شده و نسخه اصلی آن به خط مؤلف در کتابخانه خدیویه مصر محفوظ مانده است^{۱۲۵}. پس از ابن شجری، ابن هشام در «مغنی اللیب» و ابوحیان در «البحرالمحیط» و سفاقی در «المجیدی اعراب القرآن المجید» و ابوالبرکات بن انباری در «البیان فی غریب اعراب القرآن» نیز این روش را دنبال کرده اند^{۱۲۶}. بنابراین اهتمام این دانشمندان در پرداختن به کتاب «مشکل اعراب القرآن» و اخذ و نقل و روایت مطالب آن خود گویای اعتبار و ارزش این کتاب است که از آن بانامهای گوناگون بدین شرح یاد شده است: اعراب القرآن^{۱۲۷}، اعراب مشکل القرآن، تفسیر اعراب القرآن، تفسیر مشکل الاعراب، تفسیر مشکل اعراب القرآن، مشکل الاعراب^{۱۲۸}، و مشکل اعراب القرآن^{۱۲۹}. ابن جزری در باره تاریخ و محل تألیف کتاب حاضر گوید: مکی به سال ۳۹۱ هـ پیش از بازگشت به قرطبه کتاب «مشکل اعراب القرآن» را در شام تدوین کرد^{۱۳۰} که با توجه به سال ولادتش در آن هنگام چهل و شش سال داشته است.

نکته قابل توجه اینکه مکی بن ابیطالب در سلسله اجازات علمای امامیه مذکور بود، چنانکه علامه شیخ حسن بن شهید ثانی گوید: پدرم—خدایش رحمت کند—چنین بیان داشته که کتابهای «الموجز فی القرائات» و «الرعاية فی التجويد» و دیگر کتابهای مکی بن ابیطالب را مسنداً از ابوحفص زبری، و او از قاضی بهاءالدین بن رافع، و او از یحیی بن سدون قرطبی، و او از عبدالرحمان بن عتاب، و او از امام ابو محمد مکی بن ابیطالب روایت کرده است^{۱۳۱}. از این امر که دلالت بر اعتبار

۱۲۳. الذریعه، ج ۲، ص ۳۱۶.

۱۲۴. مشکل اعراب القرآن، ج ۱، ص «ز» از مقدمه.

۱۲۵. الذریعه، ج ۲، ص ۳۱۶.

۱۲۶. مشکل اعراب القرآن، ج ۱، ص «ز» از مقدمه.

۱۲۷. بغیة الوعاة، ص ۳۹۷ وروضات الجنات، ج ۱، ص ۱۷۵ و ۱۷۵، ص ۱۳۰ وریحانة

الادب، ج ۴، ص ۵۰۱.

۱۲۸. مشکل اعراب القرآن، ج ۱، ص «ج—د» از مقدمه.

۱۲۹. الذریعه، ج ۲، ص ۶۵.

۱۳۰. مشکل اعراب القرآن، ج ۱، ص «و» از مقدمه.

۱۳۱. روضات الجنات، ج ۵، ص ۱۸۲.

علمی و عملی او دارد، نیک می‌توان دریافت که وی در علوم قرآنی و ادبیات عربی خبر و بیت و مهارت کافی داشته و کاملاً موثق و مورد اعتماد بوده است.

شیوه مؤلف در تدوین کتاب

قبل از پرداختن به موضوع مورد بحث مقدمتاً لازم است که هدف اصلی مؤلف از تدوین کتاب حاضر معلوم شود تا قدر و منزلت واقعی علم اعراب قرآن بیش از پیش آشکار گردد. مؤلف در مقدمه کتاب ضمن بیان اهمیت علوم و معارف قرآنی که همواره مورد توجه دانشمندان و اندیشمندان بوده و بر دیگر دانشها مزیت داشته است، از علم اعراب قرآن به عنوان یکی از برترین و ارزشمندترین علوم قرآنی یاد کرده تعلیم و تعلم آن را امری ضروری می‌داند، و بر این اعتقاد است که شناخت اعراب قرآن و آشنایی با قواعد و جزئیات آن نه تنها موجب می‌شود که قاری از خطا و لغزش در قرائت مصون ماند و الفاظ آیات را در نهایت صحت و استواری ادا کند، بلکه باب و درک و فهم درست معانی و مفاهیم قرآنی به روی وی گشوده می‌شود و بدینوسیله، کلام الله مجید از هر گونه لحن و تحریف محفوظ می‌گردد.

همانطور که از نام کتاب پیداست، مؤلف به هنگام تألیف بر آن نبوده که به ذکر کلیه جزئیات اعراب قرآن بپردازد، بلکه سعی داشته که نکات مهم و دشوار اعراب قرآن را مورد بحث و نقد و بررسی دقیق قرار دهد؛ بدانگونه که هم اشکال و ابهامی برجای نماند و هم سخن از حد معمول نگذرد و اطناب در آن پدید نیاید، چنانکه خود در این باره گوید:

«بسیاری از کسانی که در زمینه اعراب قرآن دست به تألیف زده‌اند، با پرداختن به موارد ابتدایی و ساده‌ای چون حروف جز و جزم، فاعل و مفعول، اسم و خبر (إِنَّ) و نظائر آنها که عالم و مبتدی در شناخت آنها برابرند، سخن را به دراز کشیده‌اند و از بیان مشکلات اعراب غافل مانده‌اند. در تألیف این کتاب نظر بر این بوده که پیرامون نکات دشوار اعراب قرآن بحث گردد و به ذکر علل و موارد صعب و نادر آن پرداخته شود تا علاقه‌مندان را نیک بکار آید و وقوف بر آن به سهولت انجام پذیرد»^{۱۳۲}.

مطالب کتاب بر اساس سوره‌ها فصل بندی و تنظیم شده و بحث پیرامون اعراب واژه‌ها به ترتیب آیات صورت گرفته است. در آغاز هر سوره عنوان «مشکل

سی و یک

اعراب سورة» به انضمام نام آن سوره ذکر گردیده و آیات مورد بحث از ابتدای انتهای کتاب به طول مسلسل شماره گذاری شده و نشانی هر آیه در مقابل آن آمده است. کتاب حاضر هم از جهت محتوا و هم از جهت اسلوب نگارش در نوع خود کم نظیر و از اهمیتی خاص برخوردار است. زیرا، مؤلف بنای کار را بر سهولت و ایجاز و اختصار در کلام نهاده تا نه تنها خواننده را در وقت مطالعه آن ملالی حاصل نشود، بلکه با رغبت کامل در آن خوض و غور کرده به بهره ای کافی دست یابد. از این رو، در کتاب به هیچوجه اثری از ایجاز و حلول و انطباق ممل نمی توان یافت. ناگفته نماند که مطالب کتاب در عین اختصار و سهولت و ایجاز برای مبتدیان در صرف و نحو عربی چندان هم قابل استفاده نیست، چنانکه مؤلف گوید:

«من این کتاب را برای کسانی که به علم نحو آشنایی کافی ندارند فقط از موارد جزئی اولیه مانند: جار و مجرور، فاعل و مفعول، مضاف و مضاف الیه، صفت و موصوف، و نظائر آنها مطلع هستند؛ تألیف نکرده ام، بلکه آن را برای اشخاصی نوشته ام که طرفی از علم نحو بسته اند و به قواعد و عوامل و اصول آن آشنایی کامل دارند»^{۱۳۳}.

شیوه غالب در بیان و شرح اعراب و آیه ها بدینگونه است که مؤلف معمولاً نظر خود را در باره اعراب و آیه ذکر می کند و در صورتی که اختلاف نظری میان قرآء، و نحو یون وجود نداشته باشد، به همین حد بسنده کرده به بحث پیرامون آیه ای دیگر می پردازد. اما اگر اعراب و آیه مورد اختلاف علمای اهل فن و قرآء مشهور و معتمد باشد، حتی الامکان نظریات صاحب نظران را در آن باره ذکر کرده به تحلیل و تجزیه آنها با ذکر علل و دلایل کافی اهتمام می ورزد و در پایان نتیجه گیری می کند. در بعضی موارد، پس از ذکر آیه، بحث با نقل قول از دیگران آغاز می گردد که از مفعول عنده گاهی نام برده شده و گاهی با استفاده از الفاظی چون: من، قیل، اجمع القراء و نظائر آنها^{۱۳۴} ذکر کرده است.

۱۳۳. همان مأخذ، ج ۱، ص ۲-۳.

• نظیر: «لاجرم» عند الخلیل و سیبویه ... ۱۱۲۷/۳۹۶/۱ و مذهب الاخفش و الکسانی أن ... - ۱۱۴۹/۴۱۱/۱ و قال الکسانی: ... - ۱۴۹۳/۹۳/۲ و قرأه ابو جعفر ... - ۱۵۶۳/۱۲۴/۲ و لایحوز عند المبرد غیر ... ۱۷۸۲/۲۱۰/۲.

• نظیر: «من» خفف ... - ۱۷۷۷/۲۰۸/۲ و «قیل»: هل بمعنى ... ۲۴۱۷/۴۳۴/۲ و «اجمع القراء» علی تنوین ... ۲۲۷/۸۹/۱ و لازائده للتأکید «عند البصرین» و بمعنى غیر «عند الکوفین» ... - ۱۲/۱۴/۱ و «الاختیار عند جماعة من النحویین» ... - ۱۱۰۴/۳۸۲/۱.

مؤلف - گذشته از بحث پیرامون موضوع اصلی - هر جا لازم دیده نکات مربوط به تجوید، اشتقاق لغات، معرّبات، لهجات و نظائر آنها را مورد بررسی قرار داده و در حل مشکلات لفظی و معنوی از هیچ کوششی دریغ نورزیده است؛ حتی گاهی بدون پرداختن به اعراب کلمه، فقط وضعیّت واژه را از نظر لغوی ه یا نقطه نظرهای دیگر روشن ساخته است. وی در شرح و توضیح برخی از نکات به آیات و ابیات استشهاد کرده و به منظور پرهیز از تکرار، پاره‌ای از موارد را به مشابه آنها ارجاع داده است.

به طور کلی، کتاب حاضر دارای مختصات بسیاری است که شرح و بسط همه آنها در این مختصر نگنجد، لیکن برای آشنایی بیشتر در حدّ لزوم به ذکر برخی از آنها اکتفا می‌کنیم:

الف- ایجاز و اختصار در کلام

چون اساس کار مؤلف بر ایجاز و اختصار در کلام استوار بوده، به شیوه‌های گوناگون و با جدیت تمام بدین امر اهتمام ورزیده است که به نمونه‌هایی چند ذیلاً اشاره می‌شود:

۱- گذاردن یک کلمه به جای یک آیه، مانند: «هدای» به عوض آیه «فمن اتبع هدای»، [۴۲۴/۱]

۲- بیان ترکیب کلمه بدون توضیح زائد، مانند: «مفعول من اجله» برای کلمه ضراراً، [۹۸/۱]

۳- ارجاع دادن مطلبی به مطلب مشابه آن، مانند: اعراب «القارعة، ما القارعة، وما أدریک ما القارعة» که به آیات ۱-۳ از سوره حاقّة ارجاع داده شده است، [۴۹۴/۱]

۴- اکتفا کردن به ذکر آیه‌ای مشابه، مانند: آیه «من ذالذی یقرض الله...» برای بیان همانندی آیه «من ذالذی یشفع عنده...» بدان، [۱۰۷/۱]

ه چنانکه در باره واژه «اساطیر» آمده است: اساطیر جمع اسطوره یا به قولی اسطاره است، و گفته‌اند که این کلمه جمع الجمع است؛ یعنی اساطیر جمع اسطار است و اسطار جمع سطر. [۲۶۱/۱] همچنین مؤلف در خصوص واژه «جار» در آیه شریفه «وأتی جار لکم...» گوید: جار به اجوار و جیران و جیره جمع بسته می‌شود که کار برد اجوار در زبان کمتر است و کار برد جیران و جیره بیشتر. [۳۴۸/۱] در اقرب الموارد، ج ۱، ص ۴۸ تنها از جیران و جیره به عنوان جمع جار نام برده شده است و عدم ذکر اجوار طبعاً بر غیر مستعمل بودن یا کار برد اندک آن دلالت دارد که در مجموع مطابق رأی مکی است.

۵- با اشاره از کنار مطلب گذاشتن، مانند: والرفع فی «شیخ» يجوز من خمسة أوجه، که از ذکر وجوه پنجگانه رفع در کلمه شیخ به سبب اشتها رآن خودداری شده است. [۴۱۱/۱]

۶- از لفظ مختصر مفهومی گسترده اراده کردن، مانند: «أن» مفعول من أجله در آیه «أن تقولوا» که مراد از آن این است: «أن والفعل فی تأویل المصدر» مفعول من أجله. [۲۲۴/۱]

۷- حذف مطلب به دلیل وجود قرائن متعدّد، مانند: چهار آیه اول سوره انفطار که چون آیه هشتم از سوره مرسلات و آیه یکم از سوره تکویر قرائن آنها بشمار می آیند، از این رو، کلاً حذف شده است. [۴۶۱/۲]

ب- نقل اقوال مختلف

مؤلف بنا به ضرورت، در بیان اعراب و تصریف و قرائت الفاظ بعضی از آیات به بحث و تحقیقی جامع تر دست زده و به نقل اقوال قراء و روایات و نجات معروف پرداخته است، چنانکه در مورد «قیسه» هفت قول مختلف ۲/۲۸۵، در مورد «متاع» شش قول ۱/۳۷۷-۳۷۸، در مورد «رب» پنج قول ۲/۴۵۳، در مورد «اشیاء» چهار قول ۱/۲۴۶-۲۴۸، در مورد «صواف» سه قول ۲/۹۹، در مورد «غیر» سه قول ۱/۴۰۶، و در مورد «مقال» دو قول ۲/۸۴ ذکر کرده است. روایات و نجات و قرائی که نامشان در کتاب آمده و از آنان نقل قول شده است اکثراً از مشاهیر اهل فن بوده اند که طبق تقسیم بندی زیر به ذکر نام عده ای از آنان اشاره می شود:

۱- قراء طبقه اول: ابی بن کعب ۱/۳۸۸ و ۲/۴۹۰، عبدالله بن مسعود ۱/۲۱۸ و ۲/۴۰۰، علی بن ابیطالب (ع) ۱/۷۴ و ۲/۳۶۹ و ابن عباس ۱/۱۲۱ و ۲/۸۵.

۲- قراء طبقه دوم: عطاء بن ابی رباح ۱/۱۸۳، مجاهد ۱/۷۲ و ۲/۲۸۵، نصر بن عاصم ۱/۳۳۴، قتاده ۱/۲۹۲ و ۲/۹۹، سعید بن جبیر ۱/۳۰۱، ۳۳۸، عکرمه ۱/۴۵۴، ۲/۱۸۳، یحیی بن یعمر ۱/۷۲ و ۲/۸۲، ابن شهاب زهری ۱/۴۱۶، حسن بصری (از قراء شاذ) ۱/۷۷، ۲۷۰ و ابن سیرین ۱/۳۰۰.

۳- قراء طبقه سوم: عبدالله بن کثیر (از قراء سبعه) ۱/۱۳، ۱۲۰ و ۲/۳۱۷، حمید بن قیس اعرج ۱/۱۴۶، یحیی بن وثاب ۱/۴۴۱، نافع بن عبدالرحمن (از قراء سبعه) ۱/۳۸۷ و ۲/۹، ابن قعقاع (از قراء عشره) ۱/۱۸۹ و ۲/۲۷۳، عاصم بن ابی

سی و چهار

النجدود (ازقرآء سبعة) ۱/۲۰ و ۱۷۱/۱، حمزة بن حبيب زيات (ازقرآء سبعة) ۱/۳۸۵ و ۴۰/۲، اعمش (ازقرآء شاذ) ۱/۲۹۳ و ۲۷۱/۲، كسانى (ازقرآء سبعة) ۱/۶۲ و ۱۵۶/۲ و ۳۰۷/۲، عيسى بن عمر ۱/۱۷۳ و ۳۰۰/۲، ابو عمرو بن علاء (ازقرآء سبعة) ۱/۱۲۰ و ۲/۳۳۴، ابن ابى اسحاق ۱/۲۷۰ و ۲/۲۴۶، يعقوب حصرمى از اقراء عشره) ۱/۳۸۸ و ۲/۳۰۲، ابن عامر (ازقرآء سبعة) ۱/۷۴ و ۲/۳۴۲ و عاصم جحدرى ۱/۳۴۱ و ۲/۴۹۲.

۴- قرآء طبقه چهارم: حفص بن سليمان ۱/۳۷۷ و ۲/۹۵، قنبل ۱/۳۷۴ و ۲/۴۸۵، ورش ۱/۱۲۰ و ۲/۱۹۴، بَرَى ۱/۴۳۴ و ۲/۴۴۹ و ابن ذكوران ۲/۷۱ و ۲/۷۲.
۵- قرآء طبقه پنجم: ابو عبید قاسم بن سلام ۱/۲۴۶ و ۴۱۲ و محمد بن جریر طبری ۲/۱۶۳ و ۳۷۵.

۶- بزرگان علم نحو: سبويه ۱/۱۷۶ و ۲/۳۹۴، ۳۸/۲ و ۲۴۵، ۴۲۹، خليل بن احمد ۱/۱۰ و ۲/۱۶۱ و ۲/۱۰۰، ۳۸۰، ابوالعباس ميرد ۱/۱۱ و ۲/۹۹ و ۲/۱۲۴، ۳۰۲، ابن كيسان ۱/۱۰ و ۲/۲۴۴، ۱۵۹، فراء ۱/۱۵ و ۲/۲۶۶، ۷۲، ۳۳ و ۲۲۵، ۴۳۹، اخفش ۱/۲۴ و ۲/۵۸ و ۲/۴۸، ۵۰، ۲۴۸، ابواسحاق زجاج ۱/۲۶ و ۲/۶۰، ۳۷ و ۳۱۰، ابوحاتم سجستاني ۱/۶۰ و ۲/۱۲۱، ۳۹۵، ابوجعفر نخاس ۱/۸۴ و ۲/۳۴۸، قطرب ۱/۴۲۴ و ۲/۶۶، اصمعی ۱/۳۸۷ و ۲/۴۴۴، ابن انبارى ۱/۳۲۷ و ۲/۵۱۲، مازنى ۱/۱۷۷ و ۲/۳۲۳ و ابوعلى فارسى ۱/۳۶۷.

ج- آوردن شاهد مثال

مکى به منظور روشن شدن مطلب در بسيارى موارد از قرآن شاهد مثال آورده و در بيش ازسى مورد به آيات و مصراعهاى عربى استشهاد کرده است که ذيلاً به شرح آنها در دو بخش شواهد قرآنى و شعرى مى پردازيم:

۱- شواهد قرآنى. در کتاب حاضر دو يست و هشتاد و سه آيه از هشتاد سوره مورد استشهاد قرار گرفته که با احتساب آيات مکرر، مجموعاً به ۳۴۱ مورد بدین ترتيب مى رسد: از سوره بقره ۳۶ مورد، نساء ۲۰ مورد، انعام ۱۵ مورد، واز هريک از سوره های آل عمران و اعراف ۱۱ مورد، توبه و صافات ۱۰ مورد، مائده و يونس و حاقه ۹ مورد، ص و قارعه ۸ مورد، هود و يوسف و مؤمنون و نحل ۷ مورد، کهف و ملک و جن و انفطار ۶ مورد، طه و شعراء و يس و واقعه ۵ مورد، حجر و نحل و اسراء و مؤمن وق ۴ مورد، انفال و مريم و انبياء و سبأ و فاطر و شورى و احقاف و محمد و ممتحنه و مزمل و تکوير و انشقاق ۳ مورد، فاتحه و رعد و ابراهيم و حج و نور و قصص و لقمان و احزاب و زمر و زخرف و فتح و رحمن و مجاداء و قلم و نوح و مرسلات و نبا و مطففين ۲ مورد، فرقان

سی و پنج

وعنكبوت وفضلت وذاریات وطور وجمعه ومانفون و معارج ومدثر ودهر ونازعات وطارق وطسحی وتین وعلق وزلزال وعاذیات وهَمَزَة وفیل وعصر وعلق مورد شاهد مثال آورده شده است.

۲- شواهد شعری مؤلف کلاً به سی و چهار مورد از شعر شعرای عرب استشهاد کرده است. این شواهد به سه شکل در کتاب آمده است: بیت کامل
 ۱/ ۲۱۸، ۲۹۱، ۲۳۴، ۳۲۶، ۳۷۶، ۴۱۷، ۴۳۵، ۴۴۹، ۴۴۹، ۹/۲، ۱۸، ۴۷، ۶۹،
 ۲۹۱، ۲۹۴، ۴۸۶۴۳۷، مصراع کامل ۱/ ۱۱۸، ۱۵۵، ۱۶۳، ۲۷۲، ۲۸۳،
 ۳۹۱، ۴۲۹۴۲۸ و ۲/ ۶۰، ۱۵۳، ۱۶۲، ۲۶۸، و جزئی از مصراع ۱/ ۳۹۲.

۱۲-

د- بحث درباره لغات و معانی الفاظ و آیات

مؤلف ضمن پرداختن به نکات دشوار اعراب، در مواقع لزوم به ذکر تصریف و اشتقاق و شرح معانی الفاظ پیچیده همت گمارده و در رفع ابهام و اشکال از هیچ کوششی فروگذار نکرده است. موارد مورد بحث در این خصوص را می توان به صورت ذیل دسته بندی و مشخص کرد:

۱- اشتقاق کلمه، مانند: ملائکه ۱/ ۳۶-۳۷، سینة ۱/ ۱۰۷، طاغوت ۱/ ۱۰۷-۱۰۸، انجیل و توراة و قرآن ۱/ ۲۳۱-۲۳۲، ائمة ۱/ ۳۵۷، بنیان ۱/ ۳۷۱ و رَبَّتْ ۲/ ۲۷۲.

۲- ذکر مفرد جموع، مانند: ابرار ۱/ ۱۷۳، معایش ۱/ ۳۰۶، بُدُن ۲/ ۹۸، خُلَطَاء ۲/ ۲۴۹، اخیار ۲/ ۲۵۱، اکمام ۲/ ۱۷۴ و ابابیل ۲/ ۵۰۱-۵۰۲.

۳- مقربات، مانند: اسرائیل ۱/ ۴۱، فرعون ۱/ ۴۵، یونس ۱/ ۳۹۲، یوسف ۱/ ۴۱۹، مَبْنَاء ۲/ ۱۰۵، قارون وهامان ۲/ ۱۷۳، سلسبیل ۲/ ۴۳۹ و استبرق ۲/ ۴۴۱.

۴- معنای لغوی کلمه، مانند: [مسح=غسل] ۱/ ۲۲۱، [درست=تعلمت و قرأت] ۱/ ۲۸۲، [دأب=عادت] ۱/ ۳۴۹، [تبارک=دام و ثبت اِنعامه] ۲/ ۱۲۹ و [شهاب=کل ذی نور] ۲/ ۱۴۴.

۵- شرح و تفسیر آیه، مانند: «فإِنَّ كُنَّ نِسَاءً» ۱/ ۱۸۱، «أَنْ تَرْتَوْنَ النِّسَاءَ كَرِهًا» ۱/ ۱۸۵، «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» ۱/ ۲۰۳ و «النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا» ۱/ ۲۲۹.

۶- اشاره به واقعه تاریخی، مانند: [ذیل آیه «إِنْ صَدَّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ...»] ۱/ ۲۱۸، ذیل آیه «ثَانِي اثْنَيْنِ...»] ۱/ ۳۶۲-۳۶۳ و [ذیل آیه «وَإِنْ كَانَ مَكْرَهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ»] ۱/ ۴۵۴.

۷- فرق میان دو واژه، مانند: «نعم و بلی» ۵۷/۱ و «خبر و استفهام» ۲۰۳/۱-۲۰۴.

۸- اصطلاحات تجویدی، مانند: ادغام ۲۰۰/۱ و ۴۲۲، ایشمام ۲۳/۱-۲۴ و ۴۲۲-۴۲۳، رَوم ۴۲۲/۱، اماله، ۹۲/۱، وصل ۱۰۹/۱، وقف ۱۰۹/۱، ۳۳۹ و ۱۰۹/۲ و اظهار ۲/۲۲۰.

۵- بکار بردن اصطلاحات نحوی غیر متداول

مؤلف به هنگام بیان اعراب واژه‌های قرآنی، گاهی اصطلاحات نحوی غیر متداول و نامأنوس را بکار برده است که ما ابتدا به ذکر نام هر اصطلاح در سمت راست صفحه و سپس واژه متداول آن در سمت مقابل می‌پردازیم:

استثناء لیس من الاوّل [یا] استثناء لیس من الجنس الذی قبله ۵۶/۱، ۹۸، ۱۰۰، ۱۴۴، ۲/۶۳، ۱۳۴= استثناء منقطع.

بیان ۲۴۶/۱، ۲۵۹، ۳۲۹، ۴۳۲، ۴۳۶، ۲/۴۱۵= تمییز.

تفسیر ۱/۳۳، ۶۲، ۷۲، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۹۹، ۲/۵۳، ۱۱۷= تمییزه.

تکریر ۱/۹۴، ۱۶۸، ۲۸۷= بدل اشمال.

قطع [یا] القطع من الاوّل [یا] منقطع من الاوّل ۱/۳۸، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۷۴، ۳۰۹، ۳۲۰، ۲/۳۸، ۱۸۱= استثناء.

لا التبرئة ۱/۱۶، ۸۹= «لا» نفی جنس.

مجهول ۱/۶۳، ۲/۱۳۸= ضمیر محذوف.

مفعول علی السعة ۱/۸۵، ۹= مفعول علی الاتساع بالظرف- که حکم آن مثل مفعول به است.

مفعول لم یُسَمَّ فاعله ۱/۱۳، ۲/۲۹۱ و ۶۶۴= نائب فاعل.

تسمية ۱/۳۳۳= اسمیه.

و- تقدیم و تأخیر آیات متن

چنانکه قبلاً گفته شد، روال کلی در ترتیب آیات مورد بحث در کتاب همان صورت قرآنی آنهاست، لیکن گاهی این ترتیب در سوره‌ای بهم خورده و آیه‌ای جابجا شده است. گاهی هم آیه‌ای از یک سوره به سوره دیگر انتقال یافته و به دلیل

۵ مؤلف درباره «نصب علی التفسیر و علی البیان و علی التمییز» گفته است که این سه واژه مترادف هم هستند، منتها «تمییز» در اعداد بکار می‌رود. مشکل اعراب القرآن، ج ۱، ص ۱۹۳-۱۹۴.

تشابه لفظی جایگزین آیه مشابه خود شده است. گذشته از این، در برخی موارد کلماتی از یک آیه - که در ضمن بحث به عنوان شاهد مثال آورده شده است - حذف گردید یا تغییر پیدا کرده است. این تقدیم و تأخیر را می توان به صورت زیر بیان داشت:

۱- بهم خوردن ترتیب کلمه ای در آیه، مانند: تقدیم «آیه جتّیان» بر «فی کنهم» در آیه شریفه «لقد کان لسبباً فی مسکنهم آیه جتّیان عن یمین ویشمال...»^{۱۳۴} ۲/۲۰۶/ شماره های ۱۷۷۱ و ۱۷۷۲.

۲- جابجا شدن آیه ای در یک سوره دیگر، مانند تقدیم آیه «...الآ أن یشاء الله...»^{۱۳۵} برای «فاین تذهبون» در سوره تکویر^{۱۳۶} ۲۰/۴۶۰/ شماره های ۲۴۸۵ و ۲۴۸۶.

۳- ذکر آیه ای از یک سوره در سوره دیگر به جهت تشابه لفظی، مانند: آیه «إن کلّ إلا کذب الرسل...»^{۱۳۷} از سوره ص که به دلیل تشابه جایگزین آیه «...کلّ کذب الرسل...»^{۱۳۸} از سوره ق شده است. ۳/۳۱۹.

۴- جمع چند آیه تحت یک شماره به دلیل داشتن وجه مشترک، مانند: آیات ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۴ از سوره بقره که به جهت اشتراک در لفظ «وَأَذُ» و نیز اعراب آن، همه تحت شماره ۹۳ قرار گرفته اند. ۱/۴۵.

۵- قرار گرفتن یک آیه تحت چند شماره، مانند: آیه «یوم تجد کلّ نفس ما عملت من خیر محضراً وما عملت من سوء...»^{۱۳۹} که سه بخش «یوم تجد کلّ نفس» و «محضراً» و «ما عملت من سوء» به ترتیب در ذیل شماره های ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ ذکر شده اند. ۱/۱۳۴-۱۳۵.

۶- تحریف برخی از آیات که در ضمن بحث به عنوان شاهد مثال ذکر شده اند، مانند: آیه شریفه «...وأعلم ماتبدون وما کنتم تکتمون»^{۱۴۰} که با حذف «ماتبدون وکنتم» به صورت «وأعلم ماتکتمون» نقل شده است. ۱/۲۸۶.

۱۳۴. قرآن کریم، سوره سبأ (۳۴)، آیه ۱۵.

۱۳۵. قرآن کریم، سوره تکویر (۸۱)، آیه ۲۹.

۱۳۶. همان سوره، آیه ۲۶.

۱۳۷. قرآن کریم، سوره ص (۳۸) آیه ۱۴.

۱۳۸. قرآن کریم، سوره ق (۵۰)، آیه ۱۴.

۱۳۹. قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۳۰.

۱۴۰. همان سوره، آیه ۳۳.

ز-تنوع الفاظ در نقل روایات و ارجاع کلام

مؤلف در نقل روایات از روایات ونحاحات وقرآء الفاظی قریب المعنی بکار برده است که به ظاهر متفاوتند. همچنین برای پرهیز از تکرار نکات مشابه را به یکدیگر ارجاع داده و دراین ارجاعات از جملات و عباراتی گوناگون استفاده کرده است که به ذکر نمونه هایی چند از هر مورد ذیلاً اکتفا می شود:

۱- الفاظی که در نقل روایات برای شروع نظریه و رأیی بکار گرفته شده است، مانند: اجاز.../۱۰۱، ۱۵۱، ۱۵۳. روی عن.../۱۰۰، ۳۳۴، ۳۷۸، ۲/۳۴۴. قرأه.../۱۰۱، ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۸۰. قال.../۱۰۱، ۱۵۳، ۱۵۹، ۲/۳۷۵. یجوز فی قراءة.../۱۰۱، ۱۵۵، حُکی عن.../۱۰۱، ۱۵۶، ۱۶۱، ۲/۱۷. حُکی.../۱۰۱، ۱۵۶، ۳۷۱. عند.../۱۰۱، ۱۷۷، ۱۹۳. و.../۲، ۳۶۸. قراءة.../۱۰۱، ۱۸۲. الاختیار عند.../۱۰۱، ۱۸۴، ۲۲۷. مذهب.../۱۰۱، ۳۷۵، ۳۸۱، ۳۸۲. قبل.../۱۰۱، ۲۲۱، ۳۸۷، ۲/۴۳۴. اجمع القراء.../۱۰۱، ۸۹، ۲۲۷.

۲- جملاتی که در ارجاعات مورد استفاده قرار گرفته است، مانند: قدمضی نفسیره.../۲، ۴۹۸. قد تقدم شرحه.../۲، ۱۵۸، ۵۰۶. قد تقدم ذكره [یا] ذكرها.../۲، ۴۵۶، ۴۸۲، ۴۸۲، ۵۰۰. قد تقدم الكلام فيها [یا] علی نظير [یا] علی هذا.../۲، ۴۷۶، ۴۸۷، ۴۹۴. قد تقدم القول في.../۲، ۶۵. قدمضی ذكر هذا.../۲، ۴۰۱. قد تقدم وجه.../۲، ۳۹۵. وقد تقدمت علتها.../۲، ۳۷۹. وسند كرشح الاختلاف في.../۲، ۳۸. وقد ذكرنا اصل.../۱، ۴۵. وقد تقدم ذكر هذا [یا] اصله.../۱، ۳۹، ۱۳۲. وكذلك ما كان مثله نترك ذكره لتقدم الكلام في نظيره.../۲، ۱۸۳.

ح- رسم الخط الفاظ آیات

با اینکه مکی در چندین جای کتاب براهمیت رعایت رسم الخط تأکید کرده، مع الوصف، در متن آیات اصلی مورد بحث گاهی کلماتی مشاهده می شود که رسم الخط آنها بارسم الخط معمول و متداول در قرآن متفاوت است. برای نمونه ذیلاً به ذکر مواردی چند از این قبیل اشاره می گردد، با این توضیح که واژه های داخل کروشه همانهایی است که موافق رسم الخط معهود است:

صلاة [صلوة].../۱، ۱۸. فسواهن [فسويهن].../۱، ۳۴. قيامة [قيمة].../۱، ۶۱. لمن اشتراه [لمن اشتره].../۱، ۶۵. ربا [ربوا].../۱، ۱۱۶. توراة [تورية].../۱، ۱۲۵. ثقاة [تقية].../۱، ۱۳۴. ملائكة [ملئكة].../۱، ۱۴۰. ثلاث [ثلث].../۱، ۱۷۹. توقاهم [توقهيم].../۱، ۲۰۳.

لا تسألوا [لا تسئلوا] ۲۴۶/۱ حیاة [حیوة] ۳۱۲/۱ رحمة [رحمت] ۵۰/۲.
 يُجزاه [يُجزئيه] ۳۳۳/۲ جنى [جنا] ۳۴۶/۲. بشراكم [بشريكم] ۳۵۸/۲.
 بُرآء [بُرأوا] ۳۷۱/۲ مرضاة [مرضات] ۳۸۷/۲. مولاة [مولئيه] ۳۸۸/۲.
 تشاؤون [تشاؤن] ۴۴۳/۲. مُرساها [مرسيها] ۴۵۶/۲. أدراك [أدريك] ۴۸۷/۲، ۴۹۴، ۵۰۰.

ط- انعكاس قرائات مختلف در الفاظ متن

در آیات اصلی متن کتاب حاضر تعدادی از کلمات تحت تاثیر وجوه مختلف قرائات ضبط شده است که این کلمات را می توان بر اساس دسته بندی هفتگانه سابق الذکر در باره وجوه اختلاف در قرائت قرآن منظم و مرتب کرد، لیکن به منظور اجتناب از تکرار و تطویل کلام، تنها به ذکر آن کلمات بر حسب ترتیب قرآنی آیات در این بخش اکتفا می گردد. البته روش ارائه کلمات مورد اختلاف بدینگونه است که ابتدا هر واژه را در سمت راست صفحه با مشخصات کامل آن آورده سپس به ثبت وضبط صورت متداول و معهود قرآنی آن با ذکر نام سوره و شماره آیه می پردازیم. واژه های مورد نظر به قرار ذیل است:

- ۱- إله أبيض [إله أبانك] بقره (۲) ۱۳۳/۱
- ۲- أن يطأف [أن يطوف] بقره (۲) ۱۵۸/۱
- ۳- فيضاعفه [فيضاعفه] بقره (۲) ۲۴۵/۱
- ۴- ونكفر [ونكفر] ۳۱۱/۱۱۴ و يكفر [يكفر] بقره (۲) ۲۷۱/۱
- ۵- فيغفر [و يغفر] و يعدب [و يعدب] بقره (۲) ۲۸۴/۱
- ۶- أن يصالحا [أن يصالحا] ۶۲۴/۲۰۷ أن يصلحا نساء (۴) ۱۲۸/۱
- ۷- ولا تكذب [ولا تكذب] و تكون [و تكون] انعام (۶) ۲۷/۱
- ۸- يجعلونه [و] يبسونها ۲۷۶/۱ و ۲۷۷/۱۴- تجعلونه [و] تبسونها. انعام (۶) ۹۱/۱
- ۹- يخفون [يخفون] ۲۷۷/۱- تخفون. انعام (۶) ۹۱/۱
- ۱۰- نحشرهم [نحشرهم] ۲۸۹/۱- ۸۵۰- يحشرهم. انعام (۶) ۱۲۸/۱
- ۱۱- يظعمه [يظعمه] ۲۹۶/۱- ۸۶۹- يظعمه. انعام (۶) ۱۴۵/۱
- ۱۲- نُشراً [نُشراً] ۳۲۱/۱- ۹۴۵- بُشراً. اعراف (۷) ۵۷/۱
- ۱۳- حَيِي [حَيِي] ۳۴۷/۱- ۱۰۱۹- حَيِي. انفال (۸) ۴۲/۱
- ۱۴- تزيغ [تزيغ] ۳۷۲/۱- ۱۰۸۴- يزيغ. توبه (۹) ۱۱۷/۱
- ۱۵- آية [آية] ۴۲۰/۱- ۱۱۶۶- آيات. يوسف (۱۲) ۷/۱

چهل

- ۱۶- یابُشْرَای ۱۱۷۶/۴۲۴/۱- یابُشْرِی. یوسف (۱۲)/۱۹.
 ۱۷- حَفْطاً ۱۱۹۳/۴۳۲/۱- حَافِظاً. یوسف (۱۲)/۶۴.
 ۱۸- یَبْلَغَانَّ ۱۳۱۱/۲۷/۲- یَبْلَغَنَّ. اسراء (۱۷)/۲۳.
 ۱۹- فَتَحَظْفُهُ ۱۵۰۵/۹۸/۲- فَتَحَظْفُهُ. حج (۲۲)/۳۱.
 ۲۰- لَيْكَةَ ۱۶۰۹/۱۴۱/۲- الْأَيْكَةَ. شعراء (۲۶)/۱۷۶.
 ۲۱- مَسَاكِنَهُمْ ۱۷۷۲/۲۰۶/۲- مَسْكَنَهُمْ. سبأ (۳۴)/۱۵.
 ۲۲- الْأَبْكَارَ ۱۹۲۶/۲۶۷/۲- الْإِبْكَارَ. مؤمن (۴۰)/۵۵.
 ۲۳- يَنْشَأُ ۱۹۸۳/۲۸۲/۲- يُنْشَأُ. زخرف (۴۳)/۱۸.
 ۲۴- حُسْنًا ۲۰۳۳/۳۰۰/۲- إِحْسَانًا. احقاف (۴۶)/۱۵.
 ۲۵- يَظْهَرُونَ ۲۲۱۷/۳۶۲/۲- يُظَاهِرُونَ. مجادله (۵۸)/۲.
 ۲۶- بِالْبَالِغِ أَمْرَهُ ۲۲۷۴/۳۸۴/۲- بِالْبَالِغِ أَمْرِهِ. طلاق (۶۵)/۳.
 ۲۷- رَبِّ ۲۴۶۳/۴۵۳/۲- رَبِّ. نبأ (۷۸)/۳۷.
 ۲۸- يَبْظُنِينَ ۲۴۸۴/۴۵۹/۲- يَبْظُنِينَ. تکویر (۸۱)/۲۴.
 ۲۹- وَلَا يَخْضُونَ ۲۵۲۸/۴۷۴/۲- وَلَا تَخَاضُونَ. فجر (۸۹)/۱۸.

در پایان، راقم این سطور بر خود لازم می‌داند که از مساعی مصحح فاضل کتاب، هر چند به اختصار یاد کرده شود. چه، وی گذشته از اهتمام در تصحیح و مقابله شش نسخه - به نامهای تیموریه [به عنوان نسخه اصل]، احمدیه [به عنوان متمم نسخه اصل]، ظاهریه، مدینه منوره، آل عبدالقادر واسکوریال که به ترتیب با علائم اختصاری «ت»، «ح»، «ظ»، «د»، «ق» و «ک» مشخص شده‌اند - در نهایت جدیت و دقت به تحقیقی سودمند در رفع پاره‌ای از ابهامات موجود در متن همت گمارده و تا سرحد توان و امکان از هیچ کوششی فروگذار نکرده است. مصحح محترم پس از انجام مقدمات کار، با رعایت قواعد املائی جدید، شماره گذاری آیات مورد بحث و قرار دادن آنها در میان دو کمان، ذکر نشانی کامل آیات مورد استشهاد در پاورقی، ضبط حرکات برخی از کلمات که احتمال اشتباه در قرائت آنها می‌رفته است، یکدست کردن عنوان سوره‌ها، و بیان اختلاف نسخ به مطالب مندرج در کتاب نظم و نسقی خاص بخشیده و بدینوسیله، راه درک صحیح‌تر و فهم بهتر مطالب را تا اندازه‌ای بر خواننده هموار ساخته است. آنگاه، هر جا لازم دیده به شرح و توضیح نکات مبهم مربوط به اعراب، قرائت، لغت، شواهد قرآنی و شعری و نظائر آنها با استناد به مآخذ معتبر پرداخته و در پایان جلد دوم فهرستهایی از مطالب کتاب، آیات و ابیات مورد استشهاد، اعلام و تراجم و مصادر مورد استفاده ترتیب داده است. گذشته

چهل و یک

از این، مصحح تصمیم داشته است که در خصوص نحوه استفاده دانشمندان از کتاب حاضر و آراء و نظریات و انتقاداتشان درباره مطالب آن به تفصیل سخن گوید، لیکن به منظور رعایت اختصار و سهولت کلام—چنانکه مورد نظر مؤلف نیز بوده—در این باب استقصای کامل ننموده و تنها به اشاراتی کوتاه اکتفا کرده است.

در خاتمه، نگارنده ضمن اعتراف به بضاعت علمی اندک خویش از خدایتعالی مسألت دارد که مؤلف جلیل القدر کتاب را جزای خیر عطا فرماید و بر توفیقات مصحح بیفزاید و این کمترین را از الطاف رحمانی و برکات سبحانی بی نصیب نگرداند که «انّ ربّی لطیف لما یشاء».

من الله التوفیق وعلیه التکلان

علیرضا میرزا محمّد

تهران-بهمن ماه سال یکهزار و سیصد و شصت و یک هجری شمسی

فهرست مآخذ

- ۱- ارشاد القلوب. ابو محمد حسن بن محمد دیلمی. چاپ چهارم. مؤسسه الاعلمی للمطبوعات. بیروت ۱۳۹۸ هـ ق= ۱۹۷۸ م.
- ۲- اطیب البیان فی تفسیر القرآن. سید عبدالحسین طیب. چاپ اول. بنیاد اسلامی کوشان پور. تهران ۱۳۵۲ هـ ش.
- ۳- اقرب الموارد فی فصیح العربیة والشوارد. سعیدخوری شرتونی لبنانی. مطبعة مرسلی الیسوعیة. بیروت ۱۸۸۹ م.
- ۴- بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة. جلال الدین عبدالرحمن سیوطی. دارالمعرفه. بیروت.
- ۵- البهجة المرضیة فی شرح الالفیة. جلال الدین عبدالرحمن سیوطی. انتشارات معارف اسلامی. تهران.
- ۶- تاریخ آداب اللّغة العربیة. جرجی زیدان. با تعلیقات دکتر شوقی ضیف. دارالهلل. قاهره ۱۹۵۷ م.
- ۷- تاریخ ادبیات در ایران. دکتر ذبیح الله صفا. چاپ چهارم. کتابفروشی ابن سینا. تهران ۱۳۴۲ هـ ش.
- ۸- تحقیق در تفسیر ابوالفتح رازی. دکتر عسکر حقوی. چاپ اول. از انتشارات دانشگاه تهران. تهران ۱۳۴۶ هـ ش.
- ۹- تفسیر کبیر منهج الصادقین. ملافتح الله کاشانی. با مقدمه و پاورقی و تصحیح حاج میرزا ابوالحسن شعرانی. کتابفروشی اسلامیة. تهران.
- ۱۰- تفصیل آیات القرآن الحکیم. ژول لابوم. با مقدمه علامه فقیه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی. کتابفروشی اسلامیة. تهران.
- ۱۱- تقویم البلدان. ابوالفداء. ترجمه عبدالمحمد آیتی. چاپ اول. بنیاد فرهنگ ایران. تهران ۱۳۴۹ هـ ش.
- ۱۲- تمهیدات. عین القضاة همدانی. با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق عقیف عسیران. چاپ دوم. کتابفروشی منوچهری. تهران.
- ۱۳- الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر. جلال الدین عبدالرحمن سیوطی. چاپ چهارم. دارالکتب العلمیة. بیروت.
- ۱۴- جزوه تاریخ ادبیات عرب. مرحوم استاد دکتر محدث ارموی. تهران ۱۳۴۷ هـ ش.

چهل و سه

- ۱۵- جواهر الادب فی ادبیات وانشاءلغة العرب. سید احمد هاشمی. چاپ بیست و یکم. مصر ۱۳۸۴ هـ ق= ۱۹۶۴ م.
- ۱۶- حدیقة الحقیقة وشریعة الطریقة. ابوالمجد مجدودبن آدم سنائی غزنوی. به تصحیح و تحشیة استاد مدرّس رضوی. چاپ دوم. مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. تهران ۱۳۵۹ هـ ش.
- ۱۷- دین و فطرت. علیرضا مدرّس غروی. چاپ دوم. چاپخانه خراسان. مشهد ۱۳۴۸.
- ۱۸- دیوان اشعار ناصر خسرو. ابومعین حمیدالدین ناصر بن خسرو قبادیانی. به تصحیح حاجی سید نصرالله تقوی. مؤسسه انتشارات امیرکبیر. تهران ۱۳۴۸ هـ ش.
- ۱۹- الذریعة الی تصانیف الشیعة. علامه شیخ آقا بزرگ طهرانی. چاپ دوم. کتابخانه اسلامیة. تهران ۱۳۸۷-۱۳۹۸ هـ ق= ۱۹۶۸-۱۹۷۸ م.
- ۲۰- روضات الجنّات فی احوال العلماء والسادات. علامه میرزا محمد باقر موسوی خوانساری اصفهانی. مکتبه اسماعیلیان. قم ۱۳۹۰-۱۳۹۲ هـ ق.
- ۲۱- ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة واللقب. میرزا محمد علی مدرّس. چاپ دوم. کتابفروشی خیّام. تبریز
- ۲۲- زندگینامه شیخ طوسی. شیخ آقا بزرگ طهرانی. [به انضمام مقدمه شیخ طوسی بر تفسیر التبیان]. ترجمه علیرضا میرزا محمد و سید حمید طیبیان. چاپ اول. فرهنگستان ادب و هنر ایران. تهران ۱۳۶۰ هـ ش.
- ۲۳- سرالبیان فی علم القرآن. حسن بیگلری. چاپ پنجم. کتابخانه سنائی. تهران.
- ۲۴- شرح ابن عقیل علی الالفیة. بهاءالدین عبدالله بن عقیل عقیلی همدانی مصری. چاپ چهاردهم. مکتبه التجارية الكبرى. مصر ۱۳۸۴ هـ ق= ۱۹۶۴ م.
- ۲۵- شیعه و پایه گذاری علوم اسلامی. آیه الله سید حسن صدر. ترجمه محمد مختاری سبزواری. چاپ اول. کتابخانه بزرگ اسلامی. تهران ۱۳۵۴ هـ ش.
- ۲۶- فرهنگ علوم. دکتر سید جعفر سجادی. چاپ اول. مؤسسه مطبوعاتی علمی. تهران ۱۳۴۴ هـ ش.
- ۲۷- فرهنگ فارسی. دکتر محمد معین. چاپ چهارم. مؤسسه انتشارات امیرکبیر. تهران ۱۳۶۰ هـ ش.
- ۲۸- الفهرست. ابوجعفر محمد بن حسن علی طوسی. به کوشش محمودرامیار. چاپ اول. از انتشارات دانشکده الهیات دانشگاه مشهد. مشهد

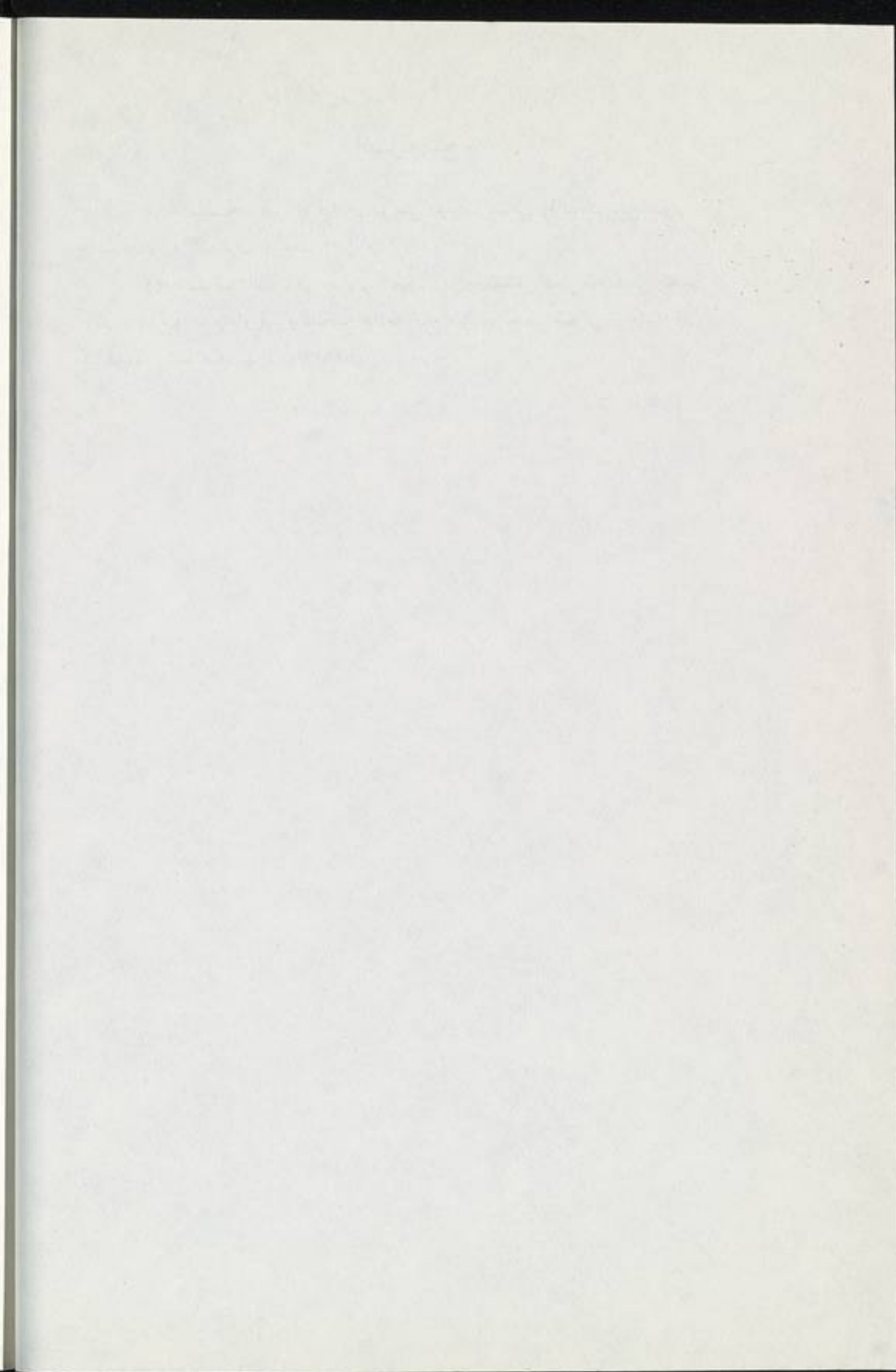
جهل و چهار

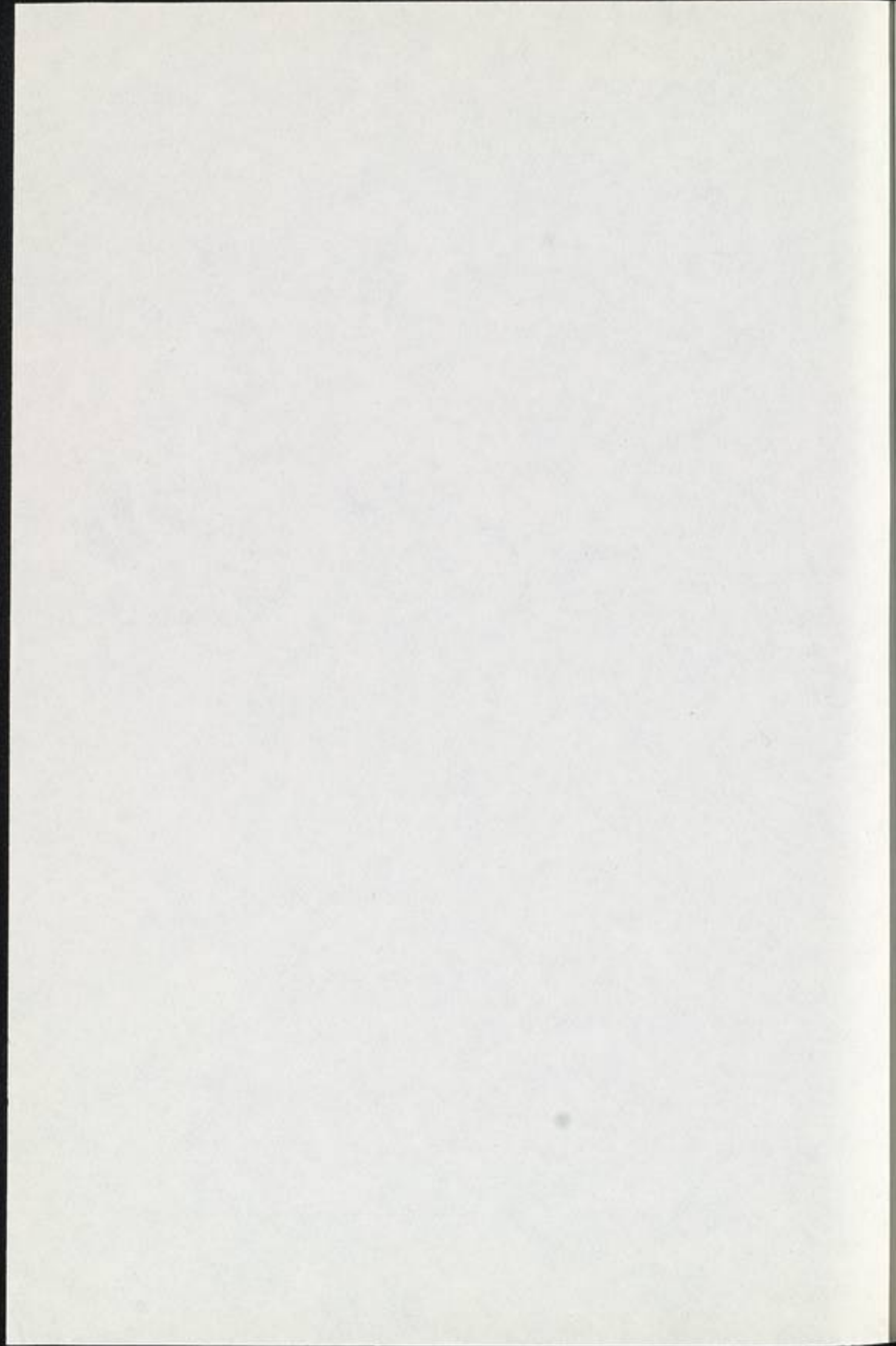
۱۳۵۱ هـ. ش.

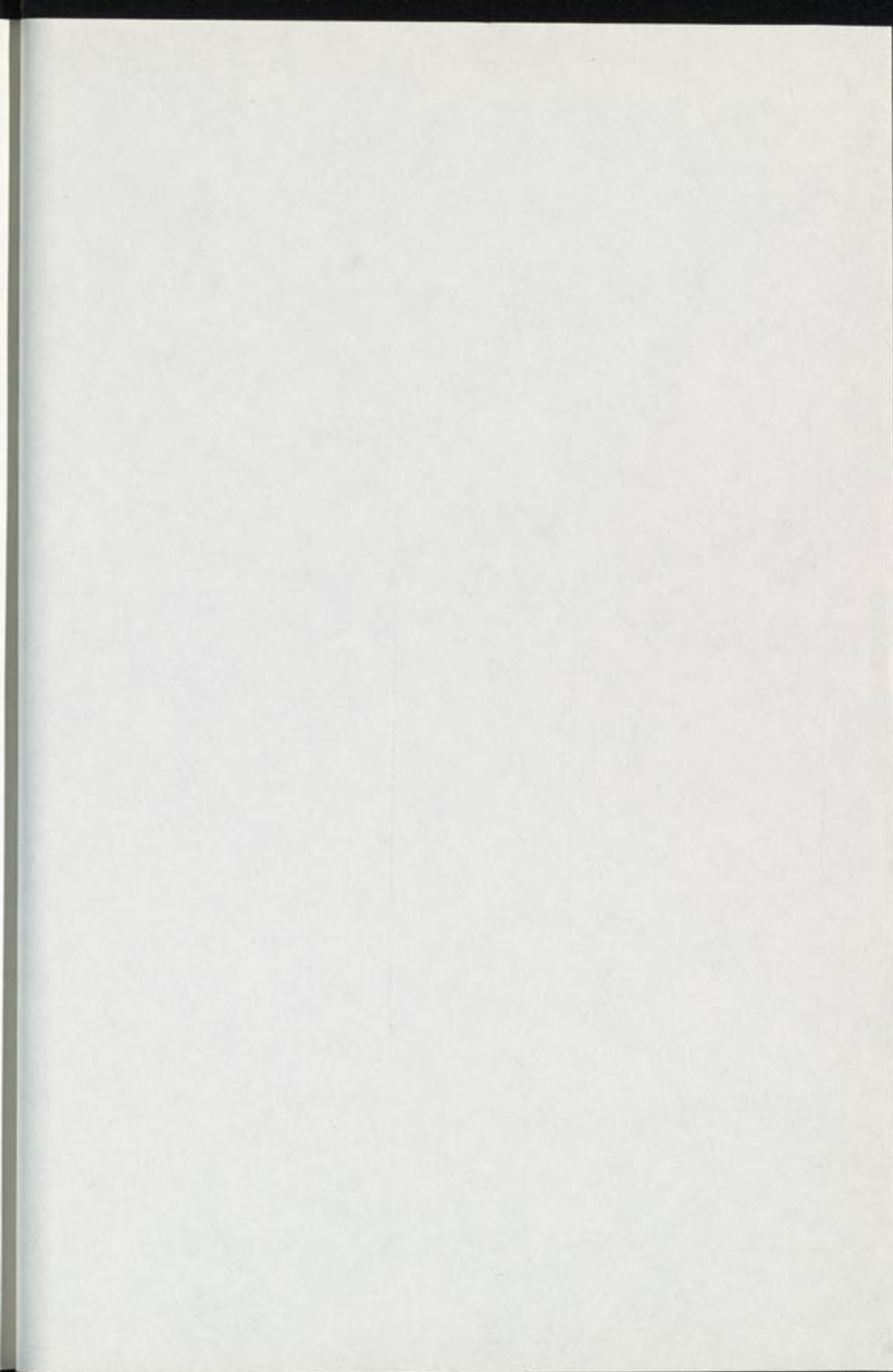
- ۲۹- فهرست نسخه های خطی فارسی. احمد منزوی. چاپ اول. مؤسسه فرهنگی منطقه ای. تهران ۱۳۴۸ هـ. ش.
- ۳۰- فیض القدیر. عبدالرؤف مناوی. چاپ دوم. دارالمعرفة للطباعة والنشر. بیروت ۱۳۹۱ هـ. ق = ۱۹۷۲ م.
- ۳۱- قرآن در اسلام. علامه فقید سید محمد حسین طباطبائی. انتشارات طلوع. مشهد.
- ۳۲- قرآن مجید. به خط مصطفی نظیف. با فهرستهایی از دکتر محمود رامیار. مؤسسه انتشارات امیرکبیر. تهران ۱۳۴۵ هـ. ش.
- ۳۳- قطرانندی و بل الصدی. ابو محمد عبدالله جمال الدین بن هشام انصاری. مکتبه التجارية الكبرى. مصر.
- ۳۴- کفایتة الاثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر. ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزاز قمی رازی. به تصحیح سید عبداللطیف حسینی کوه کمری خوئی. چاپ اول. انتشارات بیدار. قم ۱۴۰۱ هـ. ق.
- ۳۵- الکنی واللقاب. حاج شیخ عباس قمی. با مقدمه محمد هادی امینی. چاپ چهارم. مکتبه الصدر. تهران ۱۳۹۷ هـ. ق.
- ۳۶- مبادئ العربیة. معلّم رشید شرتونی. چاپ یازدهم. مطبعة الكاثولیکیة. بیروت ۱۹۶۵ م.
- ۳۷- مشکل اعراب القرآن. مکی بن ابیطالب. تصحیح یاسین محمد سواس. چاپ دوم. دارالمأمون للتراث. دمشق.
- ۳۸- المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير. احمد بن علی مقرئ قیومی. مصر ۱۳۴۷ هـ. ق = ۱۹۲۹ م.
- ۳۹- معالم العلماء. ابو جعفر رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب سروی. به اهتمام عباس اقبال. چاپ اول. تهران ۱۳۵۳ هـ. ق = ۱۳۱۳ هـ. ش.
- ۴۰- المعجم المفهرس لافاظ القرآن الکریم. فؤاد عبدالباقی. دارالکتب المصریة. قاهره ۱۳۶۴ هـ. ق = ۱۹۴۵ م.
- ۴۱- مقدمة ابن خلدون. عبدالرحمن بن خلدون مغربی. ترجمه محمد پروین گنابادی. چاپ چهارم. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران ۱۳۵۹ هـ. ش.
- ۴۲- مناقب آل ابیطالب. ابو جعفر رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب سروی. تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی. مؤسسه انتشارات علامه. قم.

چهل و پنج

- ۴۳- المنجد فی الاعلام. لویس معلوف یسوعی و فردینان توتل یسوعی .
چاپ هفتم. دارالمشرق. بیروت ۱۹۷۳ م.
- ۴۴- نفائس الفنون فی عرایس العیون. علامه شمس الدین محمد بن محمود
آملی. با مقدمه و پاورقی و تصحیح علامه حاج میزا ابوالحسن شعرانی. چاپ اول.
کتابفروشی اسلامیة. تهران ۱۳۷۷ هـ. ق.







بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين ، والصلاة والسلام على سيدنا محمد خاتم الأنبياء والموسلين .
وبعد ، فإن كتاب «مشكل إعراب القرآن» لمكي بن أبي طالب القيسي
القيرواني ثم القرطبي - من علماء القرنين الرابع والخامس - من الكتب
المتفردة في مادتها وأسلوبها ؛ إذ يبحث فيها أشكل من إعراب القرآن ، فيفسره ويذكر
علله ، معتمداً السهولة والإيجاز ، ليكون - كما يقول - خفيف الحمل ، سهل المأخذ ،
قريب المتناول ، لمن أراد حفظه والاكتفاء به .

وقد ذكر الكتاب في كتب التراجم بأسماء مختلفة ، من مثل : مشكل إعراب
القرآن^(١) - إعراب القرآن^(٢) - تفسير إعراب القرآن^(٣) - إعراب مشكل القرآن^(٤) ،
كما ذكره المؤلف في كتابه «الكشف» بعناوين مختلفة أيضاً ، مختصرة ومطولة

-
- (١) طبقات القراء ٣/٣٠٩ ، وكشف الظن ١٢١
(٢) معالم الإيمان ٣/٢١٣ ، وطبقات ابن قاضي شوبه (مخطوط) ٥٠٤ ، والوافي
بالوفيات (مخطوط) ٦٨/٢٦ ، وعبود النوازيخ (مخطوط) ٢١٧/١٣ ، ومعجم الأديب
١٦٧/١٩ ، وبقية الوعاة ص ٣٩٦ ، وعقود الجواهر ص ٢٩٧ ، ومفتاح السعادة ١/١٨٨ ؛
(٣) نفع الطبيب ٣/١٧٩
(٤) نزهة الأديب في طبقات الأديب ص ٢٣٨

هي : تفسير مشكل إعراب القرآن (١) - مشكل الإعراب (٢) - تفسير مشكل الإعراب (٣) .

واخترت أن يكون عنوانه : « مشكل إعراب القرآن » لأسباب كثيرة من أهمها : ما وجدته في النسختين المعتمدين : التيمورية والأحمدية ، وفي باقي النسخ الأخرى ، وما ذكر أيضاً في « طبقات القراء » نقلاً عن مكّي نفسه ، وفي « كشف الظنون » ، وأمالي ابن الشجري ، يضاف إلى ذلك عناوين السور نفسها . وهذا كله يؤكد عندي شهرة الكتاب بهذا الاسم دون غيره .

والكتاب سمات كثيرة من أهمها :

- أنه الأول في طريقته ونهجه ، فهو يتناول مشكلات القرآن الإعرابية ، دون غيرها من الإعراب ، وقد صرح بذلك في مقدمته ، وانتقد من سبقه في إطلاتهم الإعراب والتفاتهم إلى السهل منه ، وإلهامهم لكثير من مشكلاته ، يقول : « وقد رأيت أكثر من ألف الإعراب طوله ، بذكره حروف الخفض وحروف الجزم ، وبما هو ظاهر من ذكر الفاعل والمفعول ، واسم إن وخبرها ، في أسماهم لذلك ، يستوي في معرفتها العالم والمبتدىء ، وأغفل كثيراً مما يحتاج إلى معرفته من المشكلات » .

وتلخص طريقته بأنه يأخذ سور القرآن مراعيًا ترتيبها في المصحف ، فيعرض لما أشكل من الإعراب في كل سورة ، مع مراعاة أيضاً لنتق الآيات وترتيبها في أكثر الأحيان . وعند ذكره لمشكل إعرابي يتناوله بشكل موجز ، مكثفياً بالإشارة المختصرة الدالة على المراد ، مختاراً الوجوه التي يراها دون إسهاب أو إطباب ، فغايتة الأولى الإيجاز وعرض المشكلات الإعرابية فقط ، ولهذا نراه يخصص بكتابه من بلغ في النحو درجة جيدة ، ولا يخصص به من « لا يعلم من النحو إلا الخفاض والمخفوض ، والفاعل والمفعول ، والمضاف والمضاف إليه ... » .

(١) الكشف ١٦٠/ب ، ٢٢٣/أ

(٢) الكشف ٦٣/ب ، ١٩٥/أ

(٣) الكشف ٩٥/ب ، ١١٧/أ ، ١٢٨/ب ، ١٢٩/أ ، ١٧٦/أ ، ٢٠٨/ب ، ٢٢٣/ب ، ٢٣٦/ب

— ومكي قلما يعيد الكلام في المشكل الإعرابي ذاته ، وإنما يحيل عليه بعبارات مختلفة من مثل : « وعلى هذا قياس ما شابهه ، وعلته كملته ، فقسه عليه » أو « وقد شرحناه في سورة النحل شرحاً أشبع من هذا ، أو « وقد تقدم نظائره ، فيقاس عليه ما شابهه ، » وقد شرحناه بأبين من هذا في موضع آخر في هذا الكتاب ، ومثلاه بأمثلة » وشبه هذا كثير . وهو يصرح بطريقته هذه فيقول : « وإنما أذكر مثلاً من كل صنف لتقيس عليه ما يأتي من مثله ؛ إذ لا يمكن ذكر كل شيء أتى منه ، كراهة التكرار والإطالة » (١) .

— قد يذكر المؤلف رأيه في إعراب ما ، فهو بعد أن يعرض وجوهاً متعددة ومختلفة ، يلجأ إلى انتقاد بعض ما يراه فيها ، بعبارة تدل على دقة ودرابة ، مع ذكر سبب الاعتراض ، أو إهمال له ، يقول : « قال أبو محمد . وفيها نظر يطول ذكره » أو « وفيه بعد » أو « وهو بعيد ضعيف » . . . ، وقد يختار ويرجع وجهاً من الوجوه ، مع تعليل لهذا الاختيار (٢) .

— يكثر من الاستشهاد بآيات القرآن الكريم ، ولم يستشهد بالحديث الشريف غير مرتين ، وزادت شواهد من الشعر على الثلاثين شاهداً . ومقالة شواهد من الحديث والشعر إلا دليل اهتمامه الشديد بالقرآن الكريم وحده ، وتعمده الإيجاز .

— كثيراً ما يعرض لمشكل إعرابي يعتمد على قراءة شاذة ، ولكنه يسارع ليعطي رأيه في تلك القراءة بأنها ليست إلا وجهاً إعرابياً مختلفاً ، فقديماً قيل : توجيه القراءة الشاذة أقوى في الصناعة من توجيه المشهورة ؛ ومن ذلك مقاله عند إعرابه لـ « مالك » من سورة الاستفتاح ، قال : « وإنما نذكر هذه الوجوه ، ليعلم تصرف الإعراب ومقاييسه ، لا لأن يقرأ به ، فلا يجوز أن يقرأ إلا بما روي وصح عن الثقات المشهورين عن الصحابة والتابعين ، رضي الله عنهم ، ووافق خط المصحف ، ومثله في موضع آخر من الكتاب : « وكلما قرأنا في كتابنا هذا وفي غيره ، من قراءة أبي »

(٢) المشكل ١/١٥ ، ٢٠ ، وغير ذلك كثير .

(١) المشكل ٢٢/١

وغيره ، مما يخالف خط المصحف ، فلا يقرأ به لخالفته المصحف ، وإنما نذكره شاهداً ، لا يقرأ به ، فاعلم ذلك ، (١) .

- يلجأ أحياناً إلى التفسير ، للاستعانة به في توضيح وجه إعرابي .

- ينقل في كتابه عن أئمة النحو من سبقه ، من مثل : سيدييه ، والأخفش ، والكسائي ، والفراء ، والنحاس وغيرهم ، وكثيراً ما كان يغفل ذكر أسماء من نقل عنهم .
- استخدم في الإعراب مصطلحات غير مألوفة لدينا اليوم ، من مثل : « لا التبرئة » أي « لا » النافية للجنس ، و « مفعول على السعة » إذا أريد الاتساع بالظرف ومعاملته معاملة المفعول به ، ويسمي التمييز بـ : التفسير أو البيان ، وضمير الفصل بـ : العماد ، واستعمل كلمة « تكرير » وأراد بها بدل الاشتغال ، و « استثناء ليس من الأول » أي استثناء منقطعاً ، و « المجهول » وأراد به الضمير المحذوف ، و « القطع » بدل الاستئناف ..

- والمؤلف - رحمه الله - يوجه الإعراب في الآيات حسب التفسير المأثور عن السلف الصالح من أهل السنة ، وقد يصرح أحياناً بنقد ماذهب إليه المخالفون من المعتزلة وغيرهم ؛ وينعتهم بأهل الزيغ (٢) .

- والكتاب من مؤلفات مكِّي المبكرة ، فقد ذكر ابن الجزري في « طبقات القراء » (٣) أنه ألف كتاب « المشكل » في الشام ببيت المقدس سنة ٣٩١ هـ ، أي ألفه قبل أن يستقر في قوطبة ، ويرتفع شأنه فيها .

- ومكِّي من المشهورين في علوم القرآن ، وفي مقدمتها علم القراءات ، ونظرة إلى ثبت مؤلفاته التي تزيد على المائة ، بين كبير وصغير ، تدل على سعة علمه وكثرة تآليفه .
و كنت قد أعددت ترجمة وافية عن حياته ومؤلفاته ، إلا أن بجمع اللغة

(١) المشكل : ٣٨٨/١

(٢) المشكل : ١٩١/١ و ١٦٤/٢ و ٢٣٩ ، ٢٤٣ ..

(٣) طبقات القراء ٣٠٩/٢

العربية ، الذي تفضل بطبع هذا الكتاب ، رغب في إسقاطها ؛ لأن كتاباً آخر^(١) لمكي بدىء بطبعه قبل كتاب « المشكل » بقليل ، وفيه ترجمة وافية للمؤلف ، فيمكن الرجوع إليه .

- ولا أشك في أن الكتاب كان ذا شهرة كبيرة في وقته ، وبعد ذلك أيضاً ، وهذا ما أشار إليه السيوطي في « بغية الوعاة » حين ترجم لمكي فقال : « مكّي بن أبي طالب صاحب الإعراب »^(٢) ويدل عليه أيضاً كثرة النسخ المخطوطة للكتاب والمنشرة في المكتبات العامة والخاصة .

- وقد اشتغل العلماء من بعد مكّي بكتابه « المشكل » بين متعقب له ونقل منه ، وعلى رأس من تعقبه ابن الشجري في أماليه ، إذ خص المجلسين : الثمانين والحادي والثمانين ، لتتبع سقطاته ، وبلغ بها ستة وعشرين موضعاً^(٣) ، بدأها من سورة البقرة وانتهى بها إلى سورة مريم ، وذكر في آخرها بأنه لم يبالغ في تتبع سقطات هذا الكتاب . وحذا حذو ابن الشجري في بعض هذه التعقيبات أو غيرها ابن هشام في « مغني اللبيب »^(٤) ، وأبو حيان في « البحر المحیط »^(٥) ، والسفاسي في كتابه « المجيد في إعراب القرآن المجيد »^(٦) . وقد ذكرت أكثر ذلك في الحواشي حيث مكانه من هذا الكتاب . ومن أخذ عنه أبو البركات بن الأنباري في كتابه « البيان في غريب إعراب القرآن » ، فقد وجدت تشابهاً كبيراً بين الكتابين في المنهج وفي كثير من العبارات^(٧) .

(١) هو كتاب : الكشف عن وجوه القراءات السبع ، بتحقيق الدكتور محيي الدين رمضان .

(٢) بغية الوعاة ص ٣٩٦

(٣) أمالي ابن الشجري « محفوظ » : ٤٤١/٢ - ٤٦٩

(٤) مغني اللبيب : ص ١٢ ، ٦٠ ، ١٧٩ ، ١٨٩ ، ٣٦٠ ، ٤٠٧ ، ٥٤٠ ، ٥٤٦ ، ٥٧٢ ،

٥٩٩ ، ٥٩٣

(٥) البحر المحیط : ٩٧/١ ، ١٤٤ ، ١٦٣ ، ٤٧٨ ، ٥٩٥/٢ ، ٤٢٦ ، ٤٣٧ ..

(٦) المجيد : ٥١/ب ، ٦٩/ب ، ٧٠/أ ، ٧٨/أ ، ١٤٦/ب ، ١٥٦/أ ، ١٥٩/أ ،

١٨٨/ب .. .

(٧) انظر البيان : ١/١٩٣ ، ٢٦٤ ، ٢٦٧ ، ٢٧٩ ، ٢٧٩ ، ٣٩٤ ، ٤٠٣ ، ٤١٤ .. الخ

الأصول المعتمدة في النشر :

حصلت على ست نسخ خطية للكتاب ، وجعلتها معتمدي في التحقيق ، وهي :

١ - النسخة التيمورية :

ورمزت إليها بالحرف (ت) ودعوتها الأصل ، وهي من كتب المكتبة التيمورية في القاهرة ، رقمها (١٥٧ تفسير) ، وتقع في ٣٥٤ صفحة ، في كل صفحة ٢٢ إلى ٢٣ سطراً ، وفي السطر الواحد ١٢ كلمة تقريباً . مخرومة الأول ، تبدأ بإعراب كلمة « خطابكم » من سورة البقرة الآية ٥٨ ، كما سقط منها من أواخر الفقرة (١٠٧٥) إلى منتصف الفقرة (١٢٨٨) ومواضع أخرى متفرقة . وهي مكتوبة بخط مغربي دقيق تصعب قراءته ، وقد تغير الخط بعد الصفحة ١٠٦ بخط أسوأ . وقد شككت شكلاً خفيفاً . جاء في نهاية الصفحة ١٩٦ : « كمل الربع الأول من مشكل الإعراب لأبي محمد مكي بن أبي طالب القيسي المقرئ ، بحمد الله وإحسانه وتوفيقه ، وذلك في المشر الأواخر من جمادى الآخرة سنة تسعين وأربعمائة » ، وفي آخر الكتاب عبارة مشابهة أيضاً ، ويدل هذا على قدم النسخة ، وقربها من سنة وفاة المؤلف (١) .

وهي مقروءة ومقابلة ، وفي ثناياها عبارات تشير إلى ذلك .

وبالرغم من رداءة خطها ، فهي قليلة الخطأ قديمة العهد ، لا أشك بأن كاتبها كان عالماً ثبناً تصرف ببعض العبارات ، وأضاف بعضها الآخر توضيحاً وشرحاً ، في المتن أو في الهامش ، ومع ذلك لم يحلّ "بمضمون الأصل .

ولهذا كله اعتمدها وجعلت منها النسخة الأم لباقي النسخ .

٢ - النسخة الأحمدية :

ورمزت إليها بالحرف (ح) . وهي من مخطوطات المكتبة الأحمدية في حلب ، ويعود تاريخها إلى سنة ٥٤٥ هـ ، وتقع في ٢٦٥ ورقة ، في كل صفحة من ٨ إلى ٢٥ سطراً ، وفي السطر الواحد من ٨ إلى ١٣ كلمة ، وهي ملفقة ذات خطوط متعددة ، تدل على أن ناسخها كان أكثر من واحد .

(١) انظر التايج المصورة في خاتمة المقدمة الصفحات : ع ، ف ، ص .

وفي الصفحة الأولى عنوان الكتاب واسم مؤلفه ، وأسماء الممتلكين ومنهم :
يحيى بن عبد الرحيم الشقنداي العلواني ، وأحمد بن عمر المـروف بابن الربعي ،
ومحمد بن قاسم بن أحمد المغربي المالكي ... الطنجي .

وفي الصفحة الأخيرة : « تم بحمد الله وعونه في العشر الأخير من ذي القعدة
من سنة خمس وأربعين وخمس مائة » وكتب قبلها عبارة تشير إلى أن هذه النسخة
قد قوبلت بالأم بعد تاريخ نسخها بسنة تقريباً ، وهي : « قوبل بالأم فصح إن شاء
الله ، وكان الفراغ من مقابلته النصف من محرم من سنة ست وأربعين وخمس مائة » .
كما جاء في الصفحة الأخيرة عبارة ترزذ شهبها في حواشي الكتاب تشير إلى
مقابلة النسخة وتصحيحها ، وهي : « بلغ مقابلة وتصحيحاً ، كتبه الفقير جمال الدين بن
مهر بن حسن غفر الله لهم سنة ٦٧٣ »^(١) .

وعلى الرغم من قدم هذه النسخة ومقابلتها بالنسخة الأم - كما تقول عبارة الصفحة
الأخيرة - فإنها أقل مرتبة من النسخة التيمورية ، لكونها ملفقة ، ذات خطوط متغايرة ،
وأخطاؤها أكثر من النسخة الأولى ، فقد سقطت بعض الجمل والكلمات ، وكرر
بعضها الآخر . سقطت الورقة ٢٦٠ وحل محلها الورقة ٢٥٩ مكررة ، ومن الأخطاء
البارزة تصحيف « الزجاج » وجعله « الزجاجي » في القسم الأخير من الكتاب^(٢) .

ومع هذا تبقى هذه النسخة إحدى النسختين المعتمدين ، إذ جعلت منها متممة
للنسخة الأم ، فكان لي من ذلك كله نسخة متكاملة ، جمعت بين محاسن النسختين .

٣ - نسخة الظاهرية :

ورمزت إليها بالحرف (ظ) . وهي في المكتبة الظاهرية بدمشق تحت رقم
(٧٧٢٣ عام) ، عدد أوراقها ١٤٨ ورقة ، في كل صفحة ٢١ سطراً ، وفي السطر ١٧
كلمة تقريباً ، قياسها ١٨×٢٦ سم .

وهي نسخة جيدة الخط ، ولكنها مجهولة التاريخ والناسخ ، خطها نسخ معتاد ،

(١) انظر النموذج المصور في خاتمة المقدمة ص : ق ، ر .

(٢) انظر على سبيل المثال : المشكل ٩١/٢ ، ٩٢ ، ١٣٢ ، ١٤٠ ، ١٤٢ ...

أعله من خطوط القرن الثامن الهجري ، مشكولة بعض الشكل ، كتبت أسماء السور ورؤوس الفقر بالجرمة .

والنسخة مقروءة ، وعليها حواش وشروح ، نقل بعضها من كتاب «الكشاف» للزحشري ، وأكثرها من كتاب «التبيان في إعراب القرآن» لأبي البقاء العكبري ، والقليل عن الكواشي من علماء التفسير في القرن السابع ، والجعبري من علماء القراءات في القرن العاشر . وقد أثبت بعض هذه التعليقات في الحواشي ليطلع عليها القارئ .

خرمت الورقة الأولى من هذه النسخة ، ثم استدرك النقص بخط مغاير قديم ، وفيها آثار رطوبة وترميم في أولها وآخرها ، وعليها تملكات متعددة أظهرها وضوحاً تملك : يوسف بن يعقوب بن علي ، وتاريخ تملكه سنة ٥٩٨٠ هـ . وفي الورقتين الأولى والثانية تعليقات متفرقة لاصلة لها بالكتاب ، بعضها أحاديث نبوية وبعضها الآخر تفصيل في ترتيب نزول سور القرآن الكريم ، وغير ذلك (١) .

والجدير بالذكر أن هذه النسخة قد رواها أحد من أجاز لهم المؤلف رواية كتبه ، وهو أبو محمد عبد الرحمن بن محمد بن عتاب (٢) ، فقد جاء في أولها : «أخبرنا الشيخ جابر الدين أبو بكر يحيى (٣) بن سعدون بن تمام بن محمد الأزدي ، قال : أنا أبو محمد عبد الرحمن بن محمد بن عتاب إجازة ، قال : حدثني الفقيه المقرئ أبو محمد مكي بن أبي طاب القيسي - رضي الله عنه - قراءة مني عليه في أصله وهو يسمع ، قلت : رضي الله عنك ...» .

(١) انظر النموذج المصور في خاتمة المقدمة ص : ش .

(٢) وهو من أهل قرطبة ، ومن كبار الشيوخ بالأندلس في علو الإسناد وسعة الرواية ، روى عن أبيه وسمع معظم ماعنده . أجاز له مكي وجماعة من الشيوخ المتقدمين ، كان عارفاً بالقراءات والتفسير واللغة ... مع حلم وتواضع وزهد . ولد في سنة ٤٣٣ هـ وتوفي سنة ٥٢٠ هـ عن سبع وثلاثين سنة . (الصلة ١/٣٢٢ ، والديباج ص ١٥٠ ، وشذرات الذهب ٦١/٤) .

(٣) يحيى بن سعدون القرطبي ، إمام عارف علامة ، ولد بقرطبة سنة ٤٨٦ هـ ، وقرأ بها القراءات ، ورحل إلي مصر ودمشق وبغداد ، ونزل الموصل ، وسمع من كبار شيوخ تلك الأقطار ، أخذ العربية والأدب عن أبي القاسم الزحشري ، وسمع بيلاده من ابن عتاب . توفي سنة ٥٦٧ هـ (وفيات الأعيان ٢/٢٢٦ ، وبغية الوعاة ص ٤١٢ ، وطبقات القراء ٣٧٢/٢) .

ويلاحظ من هذا النص أن مكياً أجاز لابن عتاب رواية مؤلفاته ، على صغر سنه ، وهو شيء كان معهوداً ومتعارفاً عليه إذ ذاك .

٤ - نسخة المدينة المنورة :

ورمزت إليها بالحرف (د) وهي من مخطوطات مكتبة عارف حكمت بالمدينة المنورة ، وقد صورها معهد المخطوطات في جامعة الدول العربية بالقاهرة ورقمها فيه (١٨٩) .

عدد أوراقها (١٩٨) ورقة ، في كل صفحة ٢١ سطراً ، وفي السطر ١١ كلمة تقريباً ، وقياسها ١٦,٥ × ٢٥ سم . كتبت بخط نسخي جيد ، كتبها عمر الأشتري لنفسه وفرغ منها سنة ٥٨٩ هـ . ففي الصفحة الأخيرة : « تم جميع مشكل إعراب القرآن بحمد الله وعونه وكرمه ومهته » ، كتبه الفقير إلى رحمة الله تعالى عمر بن أبي الحسين بن أبى الفتح الأشتري لنفسه ، وذلك في شهر ربيع الآخر سنة تسع وثمانين وخمس مائة .

وهي مشكولة شكلاً خفيفاً ، وعليها أختام الممتلكين ، وترجمة للمؤلف منقولة عن كتاب « مفتاح السعادة » .

والنسخة جيدة ، لا تقل في جودتها عن نسخة المكتبة الأحمدية ^(١) . وقد اعتري هذه النسخة نقص في عدد من الفقر ، واختصار لبعضها الآخر ، ومن ذلك ما حصل للفقرات : ١٧ ، ٤٤ ، ٦٩ ، ٧٠ ، ٧٣ ، ٩٨٣ ، ١١٠١ ، ١١١١ ، ١١١٦ ، ١١٦٦ ، ١١٥٣ ، ١١٦٩ ، ١٣٤٢ ، ١٤٢٠ ...

٥ - نسخة آل عبد القادر :

ورمزت إليها بالحرف (ق) وهي من مخطوطات مكتبة الشيخ محمد بن عبد الله آل عبد القادر الأنصاري الخاصة في منطقة الإحساء « المبرز » ، وقد صورتها حديثاً بعثة معهد المخطوطات في جامعة الدول العربية ، وتمكنت من الحصول عليها والكتاب يُطبع أوله ، فقابلتها بالأصل وأفدت منها .

(١) انظر النموذج المصور في خاتمة المقدمة ص : ت .

وأول هذه النسخة مبتور ، تبدأ أثناء سورة البقرة بقوله : « يجعلون أصابعهم » الآية ١٩ من السورة المذكورة . عدد أوراقها (٢٠٤) ورقة ، منها ثلاث في آخرها لا علاقة لها بالكتاب ، تدور حول شرح بعض آيات القرآن الكريم . قياس هذه النسخة ١٥ × ١٩ ، وفي الصفحة ٢١ سطراً ، وفي السطر ١٢ كلمة تقريباً .

كتبت بقلم نسخي جيد ، مضبوطة بالشكل ، وفي آخرها إشارة إلى تاريخ النسخ ، وهي : « آخر كتاب مشكل إعراب القرآن . وقع الفراغ من تسطيره في الخامس عشر من ذي الحجة ، حجة ست وعشرين وستائة »^(١) . والنسخة غفل من ذكر المؤلف ، فاعتبرت لمجهول ، ولعل ذلك راجع لسقط الذي في أولها . وهي من النسخ الجيدة ، بينها وبين نسخة الظاهرية تشابه كبير ، ولكنها تمتاز عنها بجودة ضبطها ، وصحة عباراتها ، وندرة أخطائها

٦ - نسخة الأسكوريال :

ورمزت إليها بالحرف (ك) وهي من مخطوطات مكتبة الأسكوريال في مدريد ، تحت رقم (٢/١٤٣٧) على ما ذكر بروكلمان ، وتقع في ١٤١ ورقة ، في كل صفحة ١٨ سطراً ، وفي كل سطر حوالي ٨ كلمات .

وقد سقط جزء كبير منها ، ويزيد ما سقط على نصف الكتاب ؛ إذ تبدأ بإعراب الآية ٤ من سورة الحج وتنتهي بآخر سورة من القرآن الكريم .

والنسخة لا تاريخ لها وهي غفل من ذكر الناسخ أيضاً ، وخطها مقروء ، لعله من خطوط القرن السابع الهجري ، ومشكولة شكلاً كاملاً وكتبت أسماء السور ورؤوس الفقر بالحمرة .

أخطاؤها أقل من نسخة الظاهرية ، ولكن ما اعترها من نقص كبير وحلواها من ذكر الناسخ وتاريخ النسخ ، جعلها متأخرة في الرتبة بالنسبة لباقي النسخ . وقد تمت بمقابلتها مع النسخ الأخرى ، وأثبت منها ما رأيت جديراً بذلك .

(١) انظر النموذج المصور في خانة المقدمة ص : ث .

(٢) انظر النموذج المصور في خانة المقدمة ص : خ .

خطة التحقيق :

- اعتمدت في تحقيق الكتاب - كما ذكرت - على النسخة التيمورية (ت) وجعلتها بمثابة الأم بالنسبة للنسخ الباقية ، ولكن ما عتواها من النقص في أولها ووسطها وبعض المواضع المتفرقة منها ، دفعني لأجعل من النسخة الأحمدية (ح) نسخة متممة لها ، وأكملت السقط منها ، وجعلته بين قوسين كبيرين دون الإشارة إلى ذلك في الهوامش . كما اعتمدت عليها معاً في تقويم النص وتبيين الفروق الجوهرية ، وقابلت هذا مع النسخ الأخرى ، مستدركاً منها ما لزم النص من توضيح عبارة ، أو إظهار لفروق ذات دلالة . وقد ذكرت أن هناك زيادات في نسخة الأصل (الأم) ، آثرت أن تكون بين قوسين كبيرين أيضاً ، ولكن مع الإشارة إلى ذلك في الحاشية ، ليدرك القارئ تلك الزيادات التي أدخلت على الأصل ، وقصد بها التوضيح والشرح أكثر ما قصد ، فكان لزاماً أن أشير إليها ، لأنني أرجح أنها ليست من إضافات المؤلف .

- اتبعت في نسخ الكتاب القواعد الإملائية الحديثة ، ووضعت علامات للترقيم ، كما قسمت مادة الكتاب إلى فقر ، جعلت لها أرقاماً متسلسلة ، مهتدياً في ذلك بعبارة « قوله تعالى » التي يبدأ بها المؤلف كل فقرة جديدة .

... جعلت الآية المعربة بين قوسين ، واضعاً رقمها بجانبها بين خطين معترضين ، وذلك حسب ورودها في المصحف . أما إذا كانت الآية المستشهد بها من سورة أخرى فكانت أشير في الحاشية إلى اسم السورة ورقم الآية .

- اهتمت بضبط الآيات القرآنية ضبطاً تاماً ، وكذلك الشواهد الشعرية ، كما ضبطت بعض الكلمات التي يمكن الالتباس في قراءتها .

- سقطت عبارة « قوله تعالى » في كثير من المواضع ، فأثرت إثباتها قبل كل فقرة ، كي تتناسق الفقر بعضها مع بعض ؛ وهو ما لم تكن لتتفق فيه النسخ كلها ، في أكثر الأحيان .

- كثيراً ما كانت تتغير العبارة التي تتقدم اسم السورة ، من مثل « مشكل إعراب سورة ... » أو « ما أشكل من إعراب سورة . . . » أو « إعراب سورة . . . » وغير ذلك ، وهذا أيضاً لم تكن لتتفق فيه النسخ الباقية ، ففضلت إثبات عنوان واحد للسور جميعها ، وهو : « مشكل إعراب سورة . . . » ، وهو الغالب على الأصل ، وعلى النسخ الأخرى كذلك .

- ذكرت المواضع التي كان المؤلف - رحمه الله - يحيل عليها من الكتاب نفسه .

- وردت بعض الآيات متأخرة أو متقدمة عن موضعها المناسب في السور ، فكنت أشير إلى المنتبس منها ، وأترك الباقي لسهولة إدراكه ، وقرب تناوله .

- قمت بتخريج القراءات من الكتب المعتمدة في هذا الفن وفي مقدمتها : كتاب التيسير في القراءات السبع ، والنشر في القراءات العشر ، وإتحاف فضلاء البشر في القراءات الأربع عشر ..

- استخرجت الشواهد الشعرية من مصادرها ومظانها ؛ في الكتب والمعاجم والدواوين .

- ترجمت الأعلام الواردة في النص ترجمة مختصرة في آخر الكتاب .

- وكنت أريد أن أُحيل على الكتب التي تتناول موضوعات الكتاب وسكاته بالشرح والتفصيل ، وذكر الفروق والاختلافات ، ولكن عدلت عن ذلك واكتفيت ببعض الإشارات القليلة ، كي لا أخرج عن خطة المؤلف في الاختصار والتسهيل ، وحتى لا أضيف كتاباً جديداً في الحواشي ، يهود بنا إلى الكتب الطويلة المعقدة . ومع هذا وجدت لزاماً علي أن أثبت في الحاشية ما ذكرته آنفاً من انتقاد وتعقب بعض علماء النحو على مؤلفنا في كتابه ، لأدل على قيمة الكتاب ، ومكانة مكِّي بين العلماء .

- وقد قمت بعمل فهرس متنوعة للكتاب إقاماً للفائدة .

وبعد : فهذا هو كتاب « مشكل إعراب القرآن » أقدمه اليوم ليكون خير معين على فهم قرآننا العظيم ، والوقوف على أسرار الإعراب فيه وغرائبه .

ولا يسعني وأنا أقدم هذا الكتاب ، إلا أن أذكر الأستاذ الدكتور حسني سبيع رئيس مجمع اللغة العربية بأبديه المشهودة في خدمة اللغة العربية ، كما أذكر بالشكر والعرفان أستاذي الدكتور شكري فيصل أمين مجمع اللغة العربية ، لما كان له من فضل الرعاية والتشجيع والحرص على نشر التراث ، مشيداً بما كان من توجيه الأستاذ الشيخ شعيب الأرنؤوط ، ذا كراً للجنة التراث في المجمع العامريدها الفضلى ، وممتناً لكل ذي يد في إخراج هذا النص .

والله ولي العون ، ومنه سبحانه السداد والتوفيق

المحقق

فاصلة قوتها على قولها من العواذ والبا والبا ومن ذلك ما
 يقولون كان لسانه بالواو وهو قوله وما هما بالواو عوض من قول ولله
 شمر الغناس فهو له نقل ولما اولى به لمره بن عدوانه
 ح على طير اولى به وهو المصطلح انصارا لحي هو لسانه
 ومبدأ من البان يكون منسوخة كما طاب للشافعي في ابيهم طاب
 لغير الاوكمة والباصلة ومنه كذا وفي الامم طاب لا كمنع من
 ما كنهه الجمع من ما كثر ما اذا كان الاول في معنى اول اللمة المص
 هو بقوله ما كثر كونه شراخ كلفا في جعل من كثر من
 فكل انما له نصيب بالقرابة نصت على التفسير كقولهم
 ورجايتي لعلها بمات طاب من الذي نصيب

كَمَّ الرَّبِيعُ الْأَوَّلُ مِنْ مَشْرِطِ كَلِّ
الْمُهْرَابِ لِيَبْقِيَ حِكْمُهُ
بِرَأْيِ مَكَلِّبِ الْقَيْسِ الْمُقَوَّبِ

بجمه اسموا حقا بنموه شعره وملكه والعشرا الاواخر من جمادى
 الاخر من سنة ١١٢٥ هـ

وما من كتاب الا تنفذ كتابه وان غلبت له
 فلا تكف بغيره غير من يتكلم في العلم انرا

راموز الصفحة (١٠٦) من النسخة التيمورية (ت) ، وعليها
 ما يشير إلى نهاية الربع الأول من الكتاب ، وتاريخ نسخه



راموز الصفحة الأخيرة من مخطوطة المدينة المنورة (د)
ويظهر عليها تاريخ نسخها وترجمة المصنف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

قال أبو محمد مكي بن أبي طالب ، رضي الله عنه ، المقرئ (١) :

أما بعد حمد الله جلَّ ذكره ، والثناء عليه بما هو أهله ، والصلاة على محمد صلى الله عليه وآله ، وعلى آله (٢) ، وعلى جميع النبيين : فإني رأيت أفضلَ علمٍ صُرِّفَتْ إليه الهِمَمُ ، وتعبت فيه الحواطر ، وسارع إليه ذوو العقول ، عِلْمَ كتاب الله - تعالى ذكره - إذ هو الصِّراطُ المستقيمُ ، والدينُ المبينُ ، والحبلُ المتينُ ، والحقُّ المنيرُ .

ورأيت من أعظم ما يجب على طالب علوم القرآن - الراغب في تجويد ألفاظه وفهم معانيه ، ومعرفة قراءاته ولُغاته ، وأفضل ما القارئُ إليه

(١) في (ظ) « بسم الله الرحمن الرحيم . أخبرنا الشيخ الإمام جابر الدين أبو بكر يحيى بن سعدون بن تمام بن محمد الأزدي قال : أنا أبو محمد عبد الرحمن بن محمد بن عتاب إجازة ، قال : حدثني الفقيه المقرئ أبو محمد مكي بن أبي طالب القيسي - رضي الله عنه - قراءة مني عليه في أصله ، وهو يسمع ، قلت - رضي الله عنك » .

(٢) في (ح) « أهله » وما أثبتته من (ظ) .

محتاجٌ - معرفة إعرابه والوقوف على تصرف حركاته وسواكنه ، ليكون بذلك سالماً من اللحن فيه ، مستعيناً على إحكام اللفظ به ، مطّلعاً على المعاني التي قد تختلف باختلاف الحركات ، متفهماً لما أراد الله - تبارك وتعالى - به من عباده ؛ إذ بمعرفة حقائق الإعراب تُعرف أكثر المعاني ، وينجلي الإشكال ، وتظهر الفوائد ، ويُفهم الخطاب ، وتصيح معرفة حقيقة المراد .

وقد رأيت أكثر من أئمة الإعراب طوله بذكره لحروف الخفض وحروف الجزم ، وبما هو ظاهرٌ من ذكر الفاعل والمفعول ، واسم « إن » وخبرها ؛ في أشباه ذلك ، يستوي في معرفتها العالم والمبتدئ ، وأغفل كثيراً مما يحتاج إلى معرفته من المشكلات .

فقصدت في هذا الكتاب إلى تفسير مُشكلة الإعراب ، وذكر علله ، وضعبه ، ونادره ؛ ليكون خفيف الحمل ، سهل المأخذ ، قريب المتناول ، لمن أراد حيفظته والاكتفاء به ، فليس في كتاب الله - عز وجل - إعراب مُشكلة إلا وهو فيه منصوص ، أو قياسه موجودٌ فيما ذكرته .

فمن فهمه كان لما هو أسهل منه - بما تركت ذكره اختصاراً - أفهم ، ولما لم يذكره بما ذكرت نظيره / ، أبصر وأعلم .

ولم أوّلف كتابنا هذا لمن لا يعلم من النحو [إلا (١)] الخافض والخفوض ، والفاعل والمفعول ، والمضاف والمضاف إليه ، والنعت والمنعوت ؛ في أشباه هذه (٢) ؛

(١) سقطت من (ح) واستدركتها من (ظ) .

(٢) في (ظ) « وفي أشباه هذا » .

إنما ألقناه لمن شدا طرفاً منه ، وعلمَ ظواهره ومجتملاً من عوامله ، وتغلَّق
بطرفٍ من أصوله .

وبالله نستعين على ذلك ، وإياه نسأل^(١) التوفيقَ والأجرَ على ما تولىته^(٢)
منه ، وهو حسي ونعم الوكيل ، وصلى الله على خير خلقه محمدِ النبي ، وعلى
آله^(٣) ، وسلم تسليماً^(٤) .

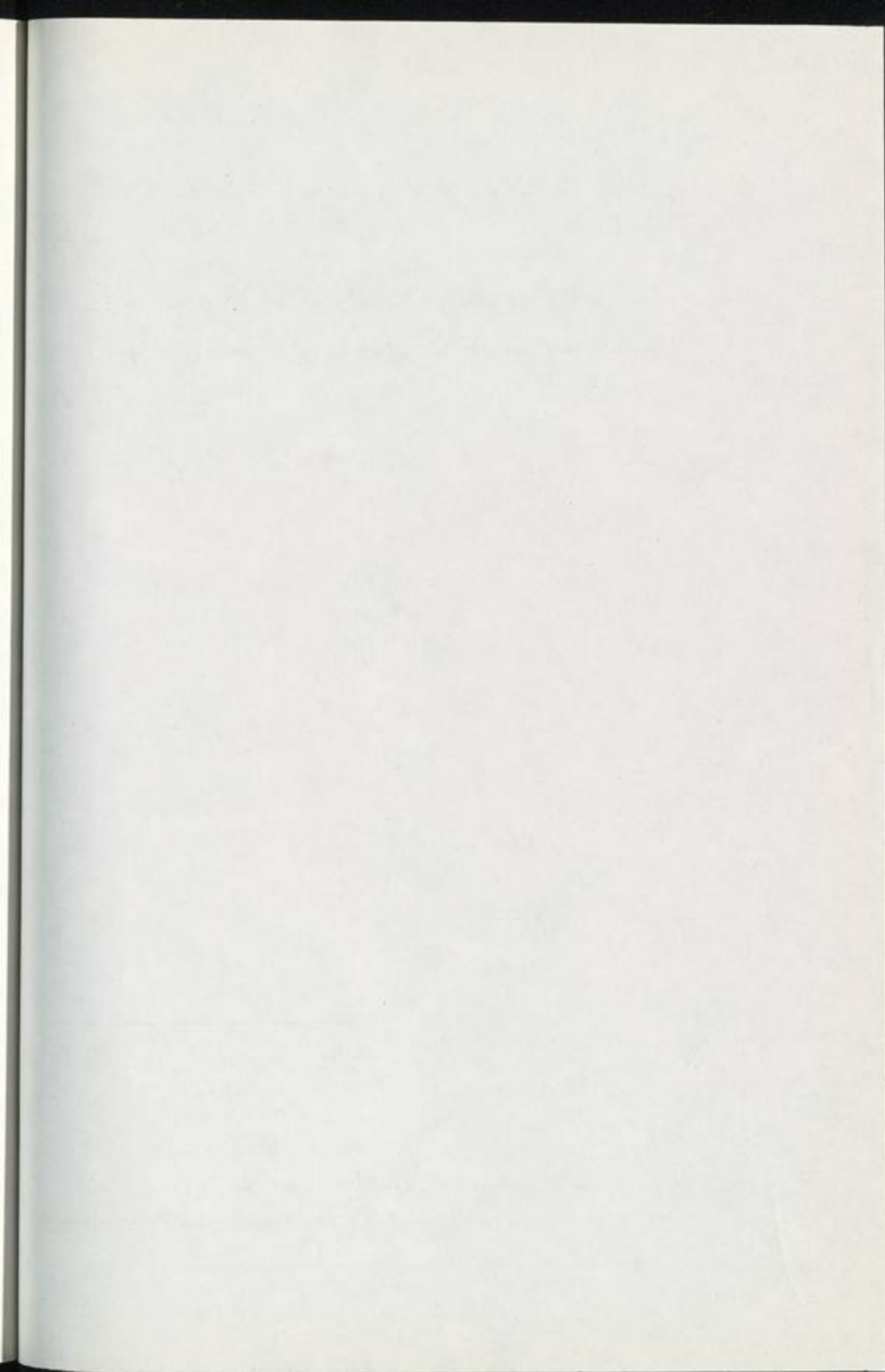


(١) في (ظ) « أسأل » .

(٢) في (ظ) « ما أولاني » .

(٣) في (ح) « أهله » وأثبت ما في (ظ) .

(٤) في (ظ) « وصلواته على محمد المخصوص بالقرآن العظيم والسبع المثاني ، وعلى آله
وأصحابه ، صلاة تفصح وتقوى بها حاله ، وسلم تسليماً كثيراً » .



مُشَكِّلُ إِعْرَابِ الشَّتْفِيحِ

١ - كُسِرَتِ الْبَاءُ مِنْ « بِسْمِ اللَّهِ » لِتَكُونَ حَرَكَتَهَا مِشْبَهَةً لِعَمَلِهَا .
 وَقِيلَ : كُسِرَتْ لِیَفْرُقَ بَيْنَ مَا يَخْفِضُ ، وَلَا يَكُونُ إِلَّا حَرْفًا نَحْوَ : « الْبَاءُ »
 وَ « اللَّامُ » ، وَبَيْنَ مَا يَخْفِضُ ، وَقَدْ يَكُونُ اسْمًا نَحْوَ : « الْكَافُ » .

وَإِنَّمَا عَمِلَتِ الْبَاءُ وَأَخْوَانُهَا الْخَفِضَ ؛ لِأَنَّهَا لَا مَعْنَى لَهَا إِلَّا فِي الْأَسْمَاءِ ،
 فَعَمِلَتِ الْإِعْرَابَ الَّذِي لَا يَكُونُ إِلَّا فِي الْأَسْمَاءِ ، وَهُوَ الْخَفِضُ ، وَكَذَلِكَ الْحُرُوفُ
 الَّتِي تَجْزَمُ الْأَفْعَالُ ؛ إِنَّمَا عَمِلَتِ الْجُزْمَ لِأَنَّهَا لَا مَعْنَى لَهَا إِلَّا فِي الْأَفْعَالِ ، فَعَمِلَتِ
 الْإِعْرَابَ الَّذِي لَا يَكُونُ إِلَّا فِي الْأَفْعَالِ (١) ، وَهُوَ الْجُزْمُ .

وَحُذِفَتِ الْأَلْفُ مِنَ الْخَطِّ فِي « بِسْمِ اللَّهِ » لِكثْرَةِ اسْتِعْمَالِهَا . وَقِيلَ :
 حُذِفَتْ لِتَحْرِيكِ السَّيْنِ فِي الْأَصْلِ ؛ لِأَنَّ أَوَّلَ السَّيْنِ الْحَرَكَةُ ، وَسَكُونُهَا لِعَلَّةِ
 دَخْلَتِهَا . وَقِيلَ : حُذِفَتْ لِلزُّومِ الْبَاءِ هَذَا الْاسْمِ .

فَإِنْ كَتَبْتَ « بِاسْمِ الرَّحْمَنِ » أَوْ « بِاسْمِ الْخَالِقِ » حُذِفَتِ الْأَلْفُ مِنَ الْخَطِّ
 أَيْضًا عِنْدَ الْأَخْفَشِ وَالْكَسَائِيِّ .

وَقَالَ الْفَرَّاءُ (٢) : لَا تَحْذَفُ إِلَّا فِي « بِسْمِ اللَّهِ » فَقَطْ ؛ فَإِنْ أَدْخَلْتَ عَلَى
 « اسْمِ » غَيْرِ الْبَاءِ مِنْ حُرُوفِ الْخَفِضِ ، لَمْ يَجِزْ حَذْفُ الْأَلْفِ عِنْدَ أَحَدٍ ، نَحْوَ قَوْلِكَ :
 لَيْسَ اسْمٌ كَأَسْمِ اللَّهِ ، وَقَوْلِكَ : لَأَسْمِ اللَّهِ حَلَاوَةٌ .

(١) عِبَارَةٌ « إِنَّمَا عَمِلَتِ الْجُزْمَ ... فِي الْأَفْعَالِ » سَاقِطَةٌ فِي (ظ) .

(٢) مَعَانِي الْقُرْآنِ ١/١ - ٢

وموضع « بسم » موضع رفع عند البصريين ، على إضمار مبتدأ تقديره :
ابتدائي باسم الله ، فالباء على هذا متعلِّقةٌ بالخبر الذي قامت الباء مقامه ، تقديره :
ابتدائي ثابتٌ أو مستقرٌّ باسم الله ، أو نحوه . ولا يحسن^(١) / تعلق الباء بالمصدر
الذي هو مضمَر ؛ لأنه يكون داخلًا في صلته ، فيبقى الابتداء بغير خبر .
وقال الكوفيون : « بسم » في موضع نصبٍ على إضمار فعلٍ تقديره :
ابتدأتُ باسم الله ؛ فالباء على هذا متعلِّقةٌ بالفعل المحذوف .

واسمُ أصله « سِمَوٌ » . وقيل سَمَوٌ . وهو عند البصريين مشتقٌ من :
سَمَا يَسْمُو ، ولذلك ضُمَّت السين في أصله في « سَمٍ » . وقيل : هو مشتقٌ من :
سَمِي يَسْمِي .

ولذلك كسرت السين في « سِمٍ » ثم حُذِفَ آخرُه ، وسكَّنَ أوَّلُه اعتلالاً
على غير قياسٍ ؛ ودلَّ على ذلك قولهم : « سَمِيٌّ » في التصغير . وجمعه أَسْمَاءُ ،
وجمع أَسْمَاءُ أُسَامِي .

وهو عند الكوفيين مشتقٌ من السِّمَةِ ؛ إذ صاحِبُه يُعرف به ، وأصله :
« وَسَمٌ » ، ثم أُعِلَّ بِحَذْفِ الْفَاءِ ، وَحُرِّكَتِ الْعَيْنُ عَلَى غَيْرِ قِيَاسٍ أَيْضاً .
ويجب على قولهم أن يصغَّرَ فيقال « وَسَيْمٌ » ، ولم يقله أحدٌ ؛ لأن التصغير
يردُّ الأشياء إلى أصولها ، ولهم مقال يطول ذكره ؛ وقولهم أقوى في المعنى ،
وقول البصريين أقوى في التصريف^(٢) .

وحذفت الألف في الخط من اسم « الله » استخفافاً ، وقيل : حذفت لثلاث
تشبه هجاء « اللات » في قول من وقف عليها بالهاء ، وقيل : لكثرة الاستعمال .
وكذلك العلة في حذف ألف « الرحمن » .

(١) في (ح) مطموسة ، وأثبت ما في (ظ) .

(٢) الإنصاف ١ / ٤ - ١٠ ، وتفسير القرطبي ١ / ١٠٠ ، والبحر المحيط ١ / ١٤ ، وإملاء

ما من به الرحمن للكبرى ٣ / ١

والأصل في اسم « الله » جلّ ذكره « إلاه » ، ثم دخلت الألف واللام فصار « الإلاه » (١) ، فخففت الهمزة بأن أقيت حركتها على اللام الأولى ، ثم أدغمت اللام الأولى في الثانية ، ولزم الإدغام والحذف للتعظيم والتفخيم . وقيل : بل حذف الهمزة حذفاً ، وعوض منها الألف واللام ، ولزمتا الاسم .

وقيل : أصله « لاه » ثم دخلت الألف واللام عليه ولزمتا للتعظيم ، ووجب الإدغام لسكون الأوّل من المثبتين ، ودلّ على ذلك قولهم : لهي (٢) أبوك ، يريدون : لله أبوك ، فأخروا العين في موضع اللام لكثرة استعمالهم له . وبدلّ عليه أيضاً قولهم : لاه ابن عمّك ، يريدون : لله .

وقد ذكر الزجاج في بعض أماليه عن الخليل : أنّ أصله « ولاه » ثم أبدل من الواو همزة كبشاح في وشاح . والألف / في « لاه » منقبة من ياء ؛ دلّ على ذلك قولهم : تهني أبوك ، فظهرت الياء عوضاً من الألف فدلّ على أنّ أصل الألف الياء (٣) .

وإنما أشبعنا الكلام في هذين الاسمين ليقاس عليهما شبيهتهما ممّا لعننا شعفيل ذكره .

وكذلك نفع في كل ما هو مثل هذا فاعلمه (٤) ، إن شاء الله والله المستعان (٤) .

(١) في (ح) « اللال » والتصحيح من (ظ) .

(٢) ياح « لاه » وأثبت ما في (ظ) ،

(٣) انظر تفسير ابن كثير ١ / ٣٧ ، وتفسير القرطبي ١ / ١٠٢ ، والبحر المحيط ١ / ١٤ ، والمجيد للشافعي : اربعة ٦ مخطوطة الظاهرية ، وقد ذكر الأخير مادته في أربعة أوجه : إما من : لاه يليه ، بمعنى ارتفع ، وذلك قيل للشمس ألهة ، بكسر الهمزة وفتحها . والثاني من : لاه يلوه ، أي احتجب . والثالث : من أله ، بمعنى عبد ، فإلاه فعال بمعنى مفعول ، كالكتاب بمعنى المكتوب . والرابع من : وله ، بفتح الواو وكسر اللام ، بمعنى طرب .

(٤) قوله : « إن شاء الله والله المستعان » ساقط في (ظ) .

مُشْكِلُ إِعْرَابِ سُورَةِ

« الحمد »^(١)

٢ - « الشُّورَةُ » ، يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ مَعْنَاهَا الرَّفِيعَةُ ، مِنْ سُورَةِ الْبِنَاءِ . فَكَأَنَّهَا بِنَزَلَةِ شَرَفٍ^(٢) ، فَلَا يَجُوزُ هَمْزُهَا ، وَيَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ مَعْنَاهَا قِطْعَةً مِنَ الْقُرْآنِ ، مِنْ قَوْلِهِمْ : أَسْأَرْتُ فِي الْإِنَاءِ ، أَي : أَبْقَيْتُ فِيهِ بَقِيَّةً ، فَيَجُوزُ هَمْزُهَا عَلَى هَذَا ؛ وَقَدْ أَجْمَعَ الْقَرَاءُ عَلَى تَرْكِ هَمْزِهَا فَتَحْتَمِلُ الْوَجْهَيْنِ^(٣) جَمِيعاً^(٤) .

٣ - قَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ الْحَمْدُ ﴾ - ٢ -

رَفَعَ بِالْإِبْتِدَاءِ ، وَ« اللَّهُ » الْخَبْرُ . وَالْإِبْتِدَاءُ عَامِلٌ مَعْنَوِيٌّ غَيْرٌ مَلْفُوظٌ بِهِ ؛ وَهُوَ خَلْوَةُ الْأِسْمِ الْمَبْتَدَأِ مِنَ الْعَوَامِلِ اللَّفْظِيَّةِ . وَيَجُوزُ نَصْبُهُ عَلَى الْمَصْدَرِ . وَكَسِرَتِ اللَّامُ فِي « اللَّهُ » كَمَا كَسَرَتِ الْبَاءُ فِي « يَسْمُ » ؛ الْعِلَّةُ وَاحِدَةٌ . وَقَدْ قَالَ سَيَّبُوِيهِ : إِنَّ أَوَّلَ اللَّامِ أَنْ تَكُونَ مَفْتُوحَةً بِدَلَالَةِ انْفِتَاحِهَا مَعَ

(١) فِي هَامِشِ (ح) عِبَارَةٌ « بَلِّغْ مَقَابِلَةَ ... » .

(٢) فِي (ظ) « فَإِنَّا مَنزَلَةٌ شَرَفٌ » .

(٣) انظُرْ مَجَازَ الْقُرْآنِ ٢٠/١ ، وَتَفْسِيرَ الطَّبْرِيِّ ١٠٤/١ .

(٤) فِي هَامِشِ (ظ) ٣/أ : (سُورَةُ الْقُرْآنِ) : أَجْمَعَ عَلَى تَرْكِ هَمْزِهَا فِي الْإِسْتِعْمَالِ ، وَاخْتَلَفَ فِي أَصْلِهَا ، الْمَمْزُ أَمْ لَا ، فَقِيلَ : أَصْلُهَا الْمَمْزُ ، فَهِيَ مِنْ أَسَارٍ إِذَا بَقِيَتْ لَهَا قِطْعَةٌ مِنَ الشَّيْءِ . فَالْسُّورَةُ قِطْعَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ . وَقِيلَ : أَصْلُهَا أَلَا تَمْزُ ، فَهِيَ كَسُورَةِ الْبِنَاءِ ، وَهُوَ مَا بَنِيَ مِنْهَا ، شَيْءٌ بَعْدَ شَيْءٍ ، فَهِيَ الرَّتْبَةُ بَعْدَ الرَّتْبَةِ .

المضمر ؛ والإخبارُ بِرُؤْيِ الأَشْيَاءِ إلى أصولها ، وإنما كسّرت مع الظاهر للفرق بينها وبين لام التأكيد . قال أبو محمد (١) : وفيها نظراً يطول ذكره (٢) .

واللام متعلّقةٌ بالخبر المحذوف الذي قامت اللام مقامه ، كما كانت الباءُ في « بِسْمِ » تقديره : الحمدُ ثابتٌ لله ، أو مستقرٌّ ، وشبهه .

٤ - ويجوز نصب (٣) ﴿ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾ - ٢ - على النداء أو على (٤) المدح . ويجوز رفعه على : هو ربُّ العالمين .

٥ - وكذلك : ﴿ مَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ ﴾ - ٤ - منه ، و « يَوْمِ الدِّينِ » ظرفٌ جُعِلَ مفعولاً على السّعة (٥) ، فلذلك أُضيف إليه « مَا لِكَ » ؛ وكذلك في قراءة من قرأ : « مَا لِكَ » (٦) ، بألف .

فأما من قرأ : « مَا لِكَ » ، فلا بدّ من تقديرٍ مفعولٍ محذوف (٧) ، تقديره : مَا لِكَ يَوْمِ الدِّينِ الْفَصْلَ أَوْ الْقَضَاءَ ، ونحوه ؛ لأنه متعدّدٌ .

(١) كنية المصنف رحمه الله .

(٢) اختلفوا في أصل اللام ، فذهب قوم إلى أن أصلها الكسر كما هو شأنها في « بِسْمِ اللَّهِ » ، وذهب آخرون إلى أن أصلها الفتح بدلالة انفتاحها مع المضمر في (لك ، وله ، ولنا ، ولهم ...) وما شابه ذلك ، يضمونها أو يكسرونها مجانسة للحرف الذي قبلها ، كما روي عن ابن أبي عمير أنه قرأ « الحمد لله » بضم الدال واللام . انظر تفسير القرطبي ١/١٣٦ ، وراجع الفخريني (١) : (١٣٠) من هذا الكتاب .

(٣) النصب قراءة زيد بن علي وطائفة ، والجر قراءة الجمهور ، على النعت لله . البحر المحيط ٩١/١ ، والمجيد ٩/ب .

(٤) في (ح) « وعلى » .

(٥) أي اتسع في الظرف فنصب نصب المفعول به .

(٦) قرأ بالألف عاصم والكسائي ويعقوب وخلف ، وقرأ الباقون بغير ألف . النشر ١/٢٧٠ ،

والتيسير ص ١٨ ، والحجة ٥/١ .

(٧) أي من إضافة اسم الفاعل إلى الظرف ، فقد حذف المفعول به من الكلام للدلالة عليه .

وجمع «مالك» : مَلَاكٌ ومُلْكٌ . / وجمع «مليك» : أملاكٌ ومُلوكٌ .
 وقد قرأ^(١) أبو عمرو «مَلِك» باسكان اللام ، كما يقال : فَخِذْ وفَخِذْ ،
 وجمعه على هذا : أملاكٌ^(٢) ومُلوكٌ . وقد يجوز النصب في «مَلِك» على الحال أو
 على النداء ، وعلى المدح ، وعلى التعت لرب ؛ على قول من نصبه^(٣) .

وإنما نذكر هذه الوجوه ليُعلم تصرف الإعراب ، ومقاييسه ، لا لأن
 يُقرأ به ؛ فلا يجوز أن يُقرأ إلا بما روي وضح عن الثقات المشهورين عن الصحابة
 والتابعين - رضي الله عنهم - ووافق خطأ المصحف^(٤) .

٦ - قوله تعالى : ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ - ٥ -

«إيّا» عند الخليل وغيره اسم مضمّر أضيف إلى الكاف ، وهو شاذ ،
 لا يُعلم اسم مضمّر أضيف غيره . وحكى ابن كيسان أن الكاف هو الاسم ،
 «وإيّا» أتت بها لتعمد الكاف عليها ؛ إذ لا تقوم بنفسها .

(١) انظر هذه القراءة في الحجة ٦/١ ، والبحر المحيط ٢٠/١ .

(٢) في اللسان والتاج : أملاك وملوك .

(٣) ذكر أبو حيان في البحر ٢٠/١ ثلاث عشرة قراءة لـ «مالك» ، والقرطبي ١٣٩/١

ذكر لها أربع لغات : مالِكٌ ومَلِكٌ ومَلِكٌ ومَلِكٌ . وفي هامش النسخة (ظ) ٣/١ أذكر
 لها ستة وثلاثين قراءة .

(٤) المشهور عند العلماء أن شروط الاعتداد بالقراءة ثلاثة : استقامة الإعراب والمعنى ،
 وصحة السند ، والموافقة لرسم المصحف . فإذا فقد أحد الشرطين الأولين لم تعد قراءة ، وإذا فقد
 الشرط الثالث كانت قراءة شاذة . وقيل : إذا فقد الشرط الثالث لم تعد قراءة . وإذا كان السند
 قريباً كانت شاذة . وقال السفاقي في غيث النقع في القراءات السبع ص ٨ : «مذهب الأصوليين
 وفقهاء المذاهب الأربعة والمحدثين والقراء أن التواتر شرط صحة القراءة ، ولا تثبت بالسند الصحيح
 غير التواتر ، ولو وافقت رسم المصاحف العثمانية والعربية» .

وللشوكاني بحث له أهميته في هذا الموضوع ذكره في إرشاد الفحول ص ٢٧ ، وذهب فيه إلى
 أنه لا يشترط التواتر في القراءات ...

وقال البردُ : « إِيَّأ » اسم مهيم أضيف للتخصيص ، ولا يُعرف اسم مهيم مبني أضيف غيره ؛ ومن أصل المهيم إذا أضيف أن يكون نكرةً ، وأن يعرب ، نحو : « غير ، و بعض ، و كل » .

وقال الكوفيون : « إِيَّأكَ » بكماله ، اسم مضموم ، ولا يُعرف اسم مضموم يتغير آخره - فتقول فيه : « إياه ، و إياها ، و إياكم » - غير هذا .

وهو منصوب بـ « نعبد » مفعول مقدم ، ولو تأخر لم ينفصل ، ولصار كافاً متصلة فقلت : « نعبدك » .

٧ - قوله تعالى : ﴿ نَسْتَعِينُ ﴾ - ٥ -

وزنه : نَسْتَفْعِلُ ، وأصله : نَسْتَعُونُ ، لأنه من العون ، فأثقت حركة الواو على العين فانكسرت العين ، وسكنت الواو ، فانقلبت ياء لانكسار ما قبلها ؛ إذ ليس في كلام العرب واو ساكنة قبلها كسرة ، ولا ياء ساكنة قبلها ضمة ؛ وإنما أُعِلَّ لاعتلال الماضي .

والصدر « استعانة » ، وأصله استعوان ، فأثقت حركة الواو على العين ، وقلبت الواو ألفاً ، وحذفت إحدى الألفين لالتقاء الساكنين ؛ قيل : الأولى ، وقيل : الثانية ، ودخلت الهاء عوضاً من المحذوف . ويجوز كسر (١) النون والتاء والألف في أوّل هذا الفعل ، وفي نظيره في غير القرآن ، ولا يحسن ذلك في الياء .

ب/٣
ح

٨ - قوله تعالى : ﴿ أَهْدِنَا ﴾ - ٦ -

طلب وسؤال ، ومجراه في الإعراب مجرى الأمر ، لكنه مبني عند البصريين ؛ حذف الياء منه بناءً ، ومعرب عند الكوفيين ؛ حذف الياء جرماً .

(١) قرأ بالكسر المطوعي كما في الفراءات الشاذة ص ٢٢ ، وفي البحر المحيط ٢٣/١ قرأ بها عبيد بن عمير الليثي ، وزر بن حبيش ، ويحيى بن وثاب ، والنخعي ، والأعمش .

والألفُ ألف وصلٍ ، كُسِّرت في الابتداء لسكونها وسكون ما بعدها ، لأنها اجْتَلِبَتْ لِيُبْتَدَأَ بها ، ولا حَظَّ لها^(١) في الحركات . وقيل : كُسِّرت بكسر الثالث وهو الدال ، ولم تُضْم لثِقَلِ الخُروج من ضمٍ إلى كسٍرٍ ، ولم تُفْتَح لِثَلَا تُشَبه ألفَ المتكلم . وهذه علَّةُ ألفِ الوصل حيث وقعت في الأفعال والأسماء . فإن كان الثالث من الفعل مضموماً ضُمَّتْ الألف للإتباع ، فحركتها لالتقاء الساكنين ، واختيرت الضمة لانضمام الثالث ، نحو : « ادْخُلْ » ، « اخْرُجْ » ، فأما ألفُ الوصل التي مع لام التعريف في : « الرجل » و « الغلام » ، فهي مفتوحة في الابتداء ؛ للفرق بين دخولها على الأفعال والأسماء ، ودخولها على الحروف .

وهذا^(٢) يتعدى إلى مفعولين ، ويجوز الإقتصار على أحدهما ، وهما في هذا الموضع «نا» و «الصراط» .

٩ - قوله تعالى : ﴿ الْمُسْتَقِيمَ ﴾ - ٦ -

أصله : الْمُسْتَقِيمُ ، واعتلله في الاسم والمصدر كاعتلال « نستعين » .

١٠ - قوله تعالى : ﴿ صِرَاطَ الَّذِينَ ﴾ - ٧ -

بدلٌ من «الصِّراط» الأول . و «الذين» : اسم مهيم مبني ناقص يحتاج إلى صلة وعائدي ، فهو غير معرب في الواحد والجمع ، ويعرب في التثنية ؛ لصحة التثنية ؛ إذ لا تختلف ولا تأتي في جميع الأسماء إلا على مثال واحدٍ ، وليس كذلك الجمع .

وعلةُ بناء «الذي» ، أنَّه شابه الحروفَ لإيهامه ووقوعه على كل شيء ، فُنِيعَ الإعرابُ كما مُبِعَتِ الحروفُ . وقيل : إنما بني لأنه ناقص يحتاج إلى صلة ، فهو

(١) في (ظ) : « فلا يخط لها » .

(٢) أي : اهدأ .

أ/٤
ح

كبعض اسم ، وبعض الاسم / مبنيّ أبدأ ؛ لأن الإعراب إنما يكون في أواخر الأسماء والأفعال . وقد قيل : إن «الذين» اسم للجمع ، وليس بجمع .

وواحد الذين «لذ» ، كعم ، فلما دخلته الألف واللام ولزمتا ، عادت الياء كما تعود في «قاص» ، فقلت : الذي . وأصله أن يكتب بلامين ، إلا أنهم حذفوا إحدى اللامين لكثرة الاستعمال تخفيفاً ، وجرى الجمع على الواحد ؛ إذ هو مبني مثله ، وإذ هو أقرب إليه في الإعراب ، وكتبت التثنية بلامين على الأصل . وصلة «الذين» قوله : (أُنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) ، والهاء والميم تعود عليهم .

١١ - قوله تعالى : ﴿ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ ﴾ - ٧ -

«غير» : اسم مبهم ، إلا أنه أعرب للزومه الإضافة . وخفضه على البدل من «الذين» أو على النعت لهم ؛ إذ لا يقصد بهم قصد أشخاص بأعيانهم ، فجرى مجرى النكرة ، فجاز أن تكون «غير» نعتاً لهم ، ومن أصل «غير» أنها نكرة ، وإن أضيفت إلى معرفة ؛ لأنها لا تدل على شيء معين . وإن شئت خفضت «غيراً» على البدل من الهاء والميم في «عليهم» .

وقد روي نصب «غير» عن ابن كثير^(١) وغيره ؛ ونصبها على الحال من الهاء والميم في «عليهم» ، أو من «الذين» ؛ إذ لفظهم لفظ المعرفة . وإن شئت نصبته على الاستثناء المنقطع عند البصريين ، ومنعه الكوفيون لأجل دخول «لا» ، وإن شئت نصبته على إضمار «أعني» .

و«عليهم» الثاني في موضع رفع ، مفعول لم يُسمَّ^(٢) فاعله «المغضوب» لأنه بمعنى : الذين غضب عليهم ، ولا ضمير فيه ؛ إذ لا يتعدى إلا بحرف جر .

(١) الحجة ١/١٠٥ وفيه: واختلف عن ابن كثير فروي عنه النصب والجر ، وفي القراءات

الشاذة ص ٢٣: قرأ بنصب «غير» ابن محيصن .

(٢) أي : نائب فاعل لاسم المفعول «المغضوب» .

بمنزلة : «مُرٌّ بَزَيْدٍ» ، ولذلك لم يُجمع .

١٢ - قوله تعالى : ﴿ وَلَا الضَّالِّينَ ﴾ - ٧ -

«لا» زائدة للتأكيد عند البصريين ، وبمعنى «غير» عند الكوفيين . ومِنْ العرب من يُبدل من الحرف الساكن الذي قبل المشدّد همزةً ، فيقول : «ولا الضَّالِّينَ» ، وذلك إذا كان ألفاً ، وبه قرأ (١) أيوب السَّخْتِيَانِيّ ؛ حرك الألفَ لالتقاء الساكنين ؛ فلم يمكن تحركها ، فأبدل منها حرفاً مؤاخياً لها ، قريب المخرج منها (٢) ، أجلَدَ منها وأقوى ، وهو الهمزة (٣) .

(١) انظر المحاسب لابن جني ٤٦/١ ، والبحر المحيط ٣٠/١

(٢) في هامش ح عبارة «بلغ ...» .

(٣) في هامش (ظ) ٤/أ : وأما (آمين) فاسم للفعل ، ومعناها : اللهم استجب . وهو

مبني لوقوعه موقع المبني . وحركه بالفتح لأجل الياء قبل آخره ، كما فتحت (أين) . والفتح

فيها أقوى ؛ لأن قبل الياء كسرة . فلو كسرت النون على الأصل لوقعت الياء بين كسرتين .

وقيل : (آمين) اسم من أسماء الله تعالى ، وتقديره : يا آمين ؛ وهذا خطأ لوجبهين :

أحدهما : أن أسماء الله تعالى لا تعرف إلا تليقاً ، ولم يرد بذلك سمع .

والثاني : أنه لو كان كذلك لبني على الضم ، لأنه منادى معرفة أو مقصود .

وفي لغتان : القصر ، وهو الأصل . والمد ، وليس من أبنية العربية ، بل أعجمية ،

كهايبيل وفايبيل .

والوجه فيه أن يكون أشبع فتحة الهمزة فنشأت الألف ، فعل هذا لا يخرج عن الأبنية

العربية . « تبيان » وانظره فيه ، أي في إملاء ما من به الرحمن للعكبري ٥/١

مُشَكِّلُ إِعْرَابِ سُورَةِ

« البقرة »

١٣ - قوله تبارك وتعالى : ﴿ اَلَمْ ﴾ - ١ -

أحرف مقطّعةٌ بحكيّةٍ لا تُعرب إلا أن تُخبر عنها أو تعطّف بعضها على بعض ، فتقول : هذا أَلَمْ وألّفكَ حسنةٌ ؛ وفي الكتاب ألف ولام [وميم]^(١) وعين .

وموضع « الم » نصبٌ على معنى : اقرأ الم ، ويجوز أن يكون موضعاً رفعاً على معنى : هذا الم أو ذلك أو هو ، ويجوز أن يكون موضعاً خفضاً على قول من جعله قسماً^(٢) .

والفراء^(٣) يجعل « الم » ابتداءً ، و« ذلك » الخبر ، تقديره عنده : حروف المعجم يا محمد ذلك الكتاب ؛ وأنكره الزجاج .

و (ذلك) - ٢ - في موضع رفع على إضمار مبتدأ ، أو على الابتداء ، وتضمّر الخبر ، و« ذا » اسم مبهم مبنيٌّ .

والاسم عند البصريين : الذال ، والألفُ زيدت لبيان الحركة وللتفوية .

(١) ساقطة في (ح) وأتمت من (ط) .

(٢) يرى أبو عبيدة في مجاز القرآن ٢٨/١ : أنها حروف هجاء لا إعراب لها .

(٣) معاني القرآن ٩/١ ، ١٠ .

و «ذا» بكهاله هو الاسم عند الكوفيين (١). وجمعه اولاء . واللام لام التأكيد ، دخلت لتدل على بُعد المشار إليه . وقيل : دخلت لتدل على أن «ذا» ليس بمضاف إلى الكاف .

وكسرت اللام للفرق بينها وبين لام المثلث ، إذا قلت : ذا لك ، أي في ميثك . وقيل : كسرت لسكونها وسكون الألف قبلها .

والكاف للخطاب ، لا موضع لها من الإعراب ؛ لأنها لا تخلو أن تكون في موضع رفع ، أو نصب ، أو خفض .

فلا يجوز أن تكون في موضع رفع لأنه لا رافع قبلها ؛ وليست الكاف من علامات (٢) المضمرة المرفوعة .

ولا يجوز أن تكون في موضع نصب ؛ إذ لا عامل قبلها ينصبها .

ولا يجوز أن تكون في موضع خفض ؛ لأن ما قبلها لا يضاف وهو المبهم .

فلما بطلت الوجوه الثلاثة عليم أنها للخطاب ، لا موضع لها من الإعراب .

و (الكتاب) -٢- : بدل من «ذا» أو عطف بيان ، أو خبر «ذلك» .

١٤ - قوله تعالى : ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ -٢-

«لا» : تبرئة (٣) ، فهي و «ريب» كاسم واحد ، ولذلك بُني «ريب»

على الفتح ، لأنه مع «لا» كخمسة عشر ، وهو في موضع رفع خبر «ذلك» .

(١) هذا مخالف لما ذكره غير واحد من أئمة النحو كابن يعين في شرح المفصل ١٢٦/٣ ، ١٢٧ ، وابن الأنباري في الإنصاف ٦٧٠/٢ ، والصبان في حاشيته على الأثوني ١٣٧/١ فقد نصوا على أن الكوفيين يقولون : إن «الذال» وحدها هو الاسم ، والألف زائدة للتكثير ، وأن البصريين ذهبوا إلى أن «الذال» وحدها ليست الاسم . راجع المصادر المتقدمة إذا أردت التوسع في معرفة خلافهم .

(٢) في (ح) : «علامة» والمثبت من (ظ) .

(٣) أي : نافية للجنس .

١/٥

ح

١٥ - قوله تعالى: ﴿ هُدًى ﴾ - ٢ -

في موضع نصب على الحال من « ذا » ، أو من « الكتاب » ، أو من المضمَر المرفوع في « فيه » . والعامل فيه ، إذا كان حالاً من « ذا » أو من « الكتاب » ، معنى الإشارة ؛ فإن كان حالاً من المضمَر في « فيه » ، فالعامل فيه معنى الاستقرار . ويجوز أن تكون « هدى » في موضع رفع على الابتداء ، و « فيه » الخبر ؛ فتقف (١) على هذا القول على « لا ريب » . ويجوز أن يكون مرفوعاً على إضمار مبتدأ ، أو على أنه خبر « ذلك » ، أو على أنه خبر « بعد خبر (٢) .

١٦ - قوله تعالى: ﴿ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ ﴾ - ٣ -

« الذين » في موضع خفضٍ نعتٍ لـ « المتقين » ، أو بدلٌ منهم ، أو في موضع نصبٍ على إضمار « أعني » ، أو في موضع رفعٍ على إضمار مبتدأ ، أو على الابتداء ، والخبر (٣) (أولئك على هدى) .

١٧ - قوله تعالى: ﴿ يُؤْمِنُونَ ﴾ - ٣ -

وأصل « يؤمنون » يُؤْمِنُونَ ، بهزتين ؛ الأولى مفتوحة ، وهي زائدة ، فحذفت الزائدة لاجتماع همزتين فيه ، ولإجتماع ثلاثٍ همزاتٍ (٤) في الإخبار عن النفس ، وأتبعوا سائرَ الأفعالِ الملحقةِ بالرباعيةِ هذا الحذف (٥) ، وإن لم تجتمع

(١) انظر أيضاً: أح الوقف والابتداء ١/٨٤ ، ٤٩٠ . ولم يرجح ابن كثير هذا الوقف ، في تفسيره ٧١/١ .

(٢) ذهب الطبري في تفسيره ١/٢٣١ إلى أن الرفع في « هدى » لا يكون إلا على الاستئناف ، ووافق في ذلك أبو حيان في البحر ١/٣٧ .

(٣) في (ح) : « على إضمار المبتدأ ، أو على الابتداء والخبر ، والخبر » وقد أثبت عبارة (ظ)

(٤) أي : أأأ من .

(٥) في (ح) : « الحرف » وما أثبتته من (ظ) .

فيه همزتان نحو : يُكْرِمُ وَيُلْهِي (١) ، كما قالوا « يَعِدُ » ، فحذفوا الواو لوقوعها بين : وكسرة ، ثم أتبعوا سائرَ السباب ذلك ، وإن لم يكن فيه ياء نحو : « تعِد ، و « تَرِنُ » ، وكما أدخلوا « هو ، و « أنت ، فاصلةً بين النعت والخبر في قولك : إنَّ زَيْدًا هو العاقلُ ، وكان زَيْدٌ هو العاقلُ ، ثم أدخلوها فاصلةً فيه ، فيها لا يمكن فيه النعت ، نحو : زيد كان هو العاقلُ ، وكنتَ أنتَ العاقلُ ، وكما أدخلوا المجهول (٢) مع « إنَّ » و « كان » إذا وقع بعدهما ما لا يليها ولا يعملان فيه ، نحو : إنَّه قام زيدٌ ، وكان يقومُ عمرو ، وكان لا أحد في الدار ، ثم اتبعوا ذلك سائرَ الباب ؛ وإن لم تكن فيه تلك العائِةُ ، فقالوا : إنَّه زَيْدٌ قائمٌ . وإنما وجب أن يكون أصل « يؤمنون » وشبهه بهمزتين ؛ لأنَّ حقَّ هذه الحروف الزوائد أنْ تتضمن ما كان في الماضي ، وقد كان في الماضي همزتان ؛ الأولى زائدة ، وذلك قولك : أأْمِنَ . وعلى هذا قياسُ ما شابهته ، وعلته كعلته ، فقسه عليه

١٨ قوله تعالى : ﴿ لِلْمُتَّقِينَ ﴾ - ٢ -

وزنه « للمفتعلين » (٣) ، وأصله / : الْمُؤْتَقِينَ ، فأدغمت الواو في التاء فصارت تاء مشددةً ، وأسكنت الياء الأولى استئقلاً للكسرة عليها ، ثم حذفتم لسكونها وسكون ياء الجمع بعدها

١٩ - قوله تعالى : ﴿ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ ﴾ - ٣ -

(١) في ح مطموسة ، وأثبت ما في ظ .
 (٢) أراد الضمير المجهول الذي لا يعود على مذكور متقدم .
 (٣) ح « المفتعلين » وأثبت ما في ظ . وللمفتعلين وزن الأصل ، أما « المتقين » بعد الإدغام فوزنه : للمفتعين .

أصله : يُؤَقِّمُونَ ، فحذفت الهمزة ، ثم أُلْقِيَتْ (١) حركة الواو على القاف ، فانكسرت وانقلبت الواو ياءً لسكونها وانكسار ما قبلها . ووزنه « يُفْعِلُونَ » مثل يُؤْمِنُونَ .

٢٠ - قوله تعالى : ﴿ أُولَئِكَ ﴾ - ٥ -

خبر لـ « الذين » أو مبتدأ ، إن لم يجعل « الذين » ابتداءً ، والخبر « على هدى » . و « هدى » اسم مقصور منصرف ، وزنه « فَعَل » وأصله هُدْيٌ ، فلما تحركت الباء وانفتح ما قبلها قلبت ألفاً ، والألف ساكنة ، والتنوين ساكن ، فحذفت (٢) الألف لالتقاء الساكنين ، وصار التنوين تابعاً لفتحة الدال ، فلا تتغير في كل الوجوه ، وكذلك العلة في جميع ما كان مثله .

و « أولئك » اسم مبهم للجماعة ، وهو مبني على الكسرة لا يتغير ، وبني لمشابهة الحروف ، والكاف للخطاب ، لا موضع لها من الإعراب .
وواحد « أولئك » ذلك ، وإذا كان للمؤنث فواحدته : ذي ، [أو ذِه (٣)] ،
أوتى (*) .

(١) في (ط) « أصله يُقِيمُونَ ، ثم أُلْقِيَتْ »

(٢) أي حذفت نطقاً .

(٣) زيادة من أمالي ابن الشجري نقلاً عن مكِّي .

(*) أمالي ابن الشجري ٤٤١/٢ - ٤٤٢ : « إن أسماء الإشارة منها ما وضع للقريب ، ومنها

ما وضع للتراخي البعيد ، ومنها ما وضع للمتوسط ؛ فال موضوع للقريب المذكر : ذا ، والمؤنث : ذي ، وذه ، وتا ، وللثنتين : ذان ، وللثنتين : ثان ، وللجماعة الذكور والإناث : أولاء ممدود ، وأولى مقصور . وقالوا للمتوسط : ذاك ، فزادوا الكاف ، وتيك ، وذائك ، وتانسك ، وأولاءك ، وأولئك . وقالوا للمتباعد الغائب : ذلك ، فزادوا اللام ، وتلك وتالك ، قال القطامي :

فإن لَيْتَالِكَ العُصْمِ انقشاعاً

وقالوا : أولالك ، وعلى هذا أنشدوا :

ألا لِكَ قَوْمِي لم يكونوا أسابة وهل يعظ الضليل إلاً أَلَا لِكَ .

٢١ - قوله تعالى: ﴿ الصَّلَاةَ ﴾ - ٣ -

أصلها « صَلَوَةٌ » ، دلّ على ذلك قولهم : صلواتٌ ، فوزنها : فَعَلَّةٌ .

٢٢ - قوله تعالى: ﴿ سِوَاهُ عَلَيْهِمْ ﴾ - ٦ -

ابتداءً ، وما بعده من ذِكر الإنذار خبره ، والجملة خبرٌ « إنَّ » ، و« الذين » اسمٌ « إنَّ » ، وصلته « كفروا » . وألف « أنذرتهم » ألفٌ تسويةٌ ؛ لأنها أوجبتُ « أنَّ » الإنذارَ - لمن سبق له في علم الله الشقاء - وتَرَكَهُ سِوَاهُ عَلَيْهِمْ ، لا يُؤْمِنُونَ أبدأً ؛ ولفظها لفظ الاستفهام ، ولذلك أتت بعدها « أم » . ويجوز أن تكون « سِوَاهُ » خبرٌ « إنَّ » ، وما بعده في موضع رفعٍ بفعله وهو « سِوَاهُ » ، ويجوز أن يكون خبرٌ « إنَّ » « لا يُؤْمِنُونَ » .

٢٣ - قوله تعالى: ﴿ وَعَلَى سَمْعِهِمْ ﴾ - ٧ -

إنما وُحِدَ ولم يُجْمَع ، كما جُمِعَت القلوب والأبصار ، لأنَّه مصدرٌ (١) . وقيل : تقديره : وعلى مواضع سمعهم .

٢٤ - قوله تعالى: ﴿ غِشَاوَةٌ ﴾ - ٧ -

رفعٌ بالابتداء ، والخبرُ « وعلى أبصارهم » . والوقف على هذا على « سَمْعِهِمْ » حسنٌ . وقد قرأ عاصمٌ بالنصب (٢) على إضمار / فعلٍ ، كأنَّه قال : وجعل على أبصارهم غِشَاوَةً ، فالوقفُ على « سَمْعِهِمْ » يجوز في هذه القراءة ، وليس كحسنة في

(١) والمصدر يطلق على القليل والكثير ، فلا يحتاج إلى التثنية والجمع .

(٢) قراءة النصب رواها المفضل عن عاصم كما في زاد المسير ٢٨/١ ، وقد رد قراءة النصب

الطبري في تفسيره ٢٦٣/١

قراءة مَنْ رَفَعَ (١) .

٢٥ - قوله تعالى : ﴿ وَمِنَ النَّاسِ ﴾ - ٨ -

فتحت نون « من » ، للقائما الساكن ، وهو لام التعريف ؛ وكان الفتح أوّلى بها من الكسر ؛ لانكسار الميم مع كثرة الاستعمال .

(١) في هامش (ظ) ه / أ :

« (غشاوة) يقرأ بالرفع على أنه مبتدأ ، و (على أبصارم) خبره ، وفي الجار على هذا ضمير . وعلى قول الأخفش : (غشاوة) مرفوع بالجار ، كارتفاع الفاعل بالفعل ، ولا ضمير في الجار على هذا ، لارتفاع الظاهر به . والوقف على هذه القراءة على معجم . ويقرأ بالنصب بفعل مضمر تقديره : وجعل على أبصارم غشاوة . ولا يجوز أن ينصب (ختم) لأنه لا يتعدى بنفسه . ويجوز كسر العين وفتحها ، وفيها ثلاث لغات آخر : غشوة ، بغير ألف ، بفتح العين وضمها وكسرها . تبيان ، وانظره فيه ٩/١

وفيه أيضاً :

« ذكر العمالي في كتاب المرشد في الوقف والابتداء : وقد روى المفضل عن عاصم (غشاوة) بالنصب ... ونصبه على وجهين :

أحدهما : أن ينتصب بفعل مضمر كأنه قال : ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم ، وجعل على أبصارم غشاوة ، كما قال في سورة الجاثية - الآية ٢٣ - : (وجعل على بصره غشاوة) . وإنما جاز هذا الإضمار لدلالة أول الكلام على آخره ، ومثل هذا الإضمار يجوز إذا كان الفعل المضمر معناه موافقاً لمعنى الفعل الأول ، كما قال الشاعر :

ورأيت زوجك في الوضي متقلداً سيفاً وريحاً
يريد : وحاملاً ريحاً . وقال الدراء : أنشدني بعض بني أسد ، يصف فرسه :
سلفتم تبنياً ومساءً بارداً حتى شئت همالة عينهاها
يعني : وساء له بارداً . وقال آخر :

إذا ما الغائيات برزن يوماً ورججن الحواجب والعيونا
والعيون لا ترجج ، إنما تكتمحل ، أراد : وكتمطن العيون . » .

وفي الهامش ذاته أيضاً :

« زججت المرأة حاجبها : دققته وطولته . »

وأصلُ «الناس» عند سيبويه^(١) «الإناس»، ثم حذفت الهمزة كحذفها في «إلاه»، ودخلت لامُ التعريف، وقيل: بل أصله: «ناس»، لقول لعرب في التصغير: «ثُوَيْسٌ». قال الكسائي: هما لغتان.

٢٦ - قوله تعالى: ﴿مَنْ يَقُولُ﴾ - ٨ -

«من» في مَرَضٍ رَفَعٍ بِالْإِبْتِدَاءِ، وما قبله خبره. و«يقول» وزنه: يَفْعَلُ، وأصله: يَقُولُ، ثم أُلْقِيَتْ حَرَكَةُ الْوَاوِ عَلَى الْقَافِ؛ لِأَنَّهَا قَدْ اعْتَلَّتْ فِي «قَالَ». وَإِنَّمَا أَذْكَرُ لَكَ مَثَلًا مِنْ كُلِّ صَنَفٍ لَتَقِيسَ عَلَيْهِ مَا يَأْتِي مِنْ مِثْلِهِ؛ إِذْ لَا يُمْكِنُ ذِكْرُ كُلِّ شَيْءٍ أَتَى مِنْهُ، كَرَاهَةَ التَّكْرَارِ وَالْإِطَالَةِ. وَلَوْ جَاءَ فِي الْكَلَامِ: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُونَ، لَجَازَ؛ تَحْمِيلُهُ عَلَى الْمَعْنَى؛ كَمَا قَالَ جَلٌّ ذَكَرَهُ: (وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ)^(٢)».

وَالْمَدَّةُ فِي «أَمَنَ» أَصْلُهَا هَمْزَةٌ سَاكِنَةٌ، وَأَصْلُهُ: أَاْمَنَ، ثُمَّ أُبْدِلَتْ مِنَ الْهَمْزَةِ السَّاكِنَةِ أَلْفًا لِانْفِتَاحِ مَا قَبْلَهَا.

وَالْمَدَّةُ فِي «الْآخِرَ» أَلْفٌ^(٣) زَائِدَةٌ لِبِنَاءِ فَاعِلٍ؛ وَبَلِيسَ أَصْلُهَا هَمْزَةٌ.

٢٧ - قوله تعالى: ﴿وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ - ٨ -

«هم» اسم «ما» و«بمؤمنين» الخبر، والباء زائدة، دخلت عند البصريين لتأكيد النفي، وهي عند الكوفيين دخلت جواباً لمن قال: «إِنَّ زَيْدًا لَمُنْطَلِقٌ». فـ«ما» بِيَازَاءٍ «إِنَّ»، والباءُ بِيَازَاءِ اللَّامِ، إِذِ اللَّامُ لِتَأْكِيدِ الْإِيجَابِ، فَالْبَاءُ لِتَأْكِيدِ النَّفْيِ.

(١) انظر الكتاب ١/٣٠٩ - ٣١٠

(٢) سورة يونس ٤٢

(٣) في ح: «ألفاً» وصححت من ظ

٢٨ - وقوله تعالى: ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ﴾ - ٩ -

يجوز أن يكون حالاً من «من»، فلا يوقف دونه، ويجوز أن يكون لاموضع له من الإعراب فيوقف دونه.

٢٩ - قوله تعالى: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ - ١٠ -

ابتداءً وخبرٌ، وكذلك: (وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) نعتٌ للعذاب، وهو فعيل، بمعنى مُفْعِلٍ، أي مؤلمٌ (٢).

٣٠ - قوله تعالى: ﴿بِمَا كَانُوا﴾ - ١٠ -

الباء متعلقة بالاستقرار، أي وعذابٌ مؤلمٌ مستقرٌ لهم، بكونهم يكذبون بما أتى به نبيهم. و«ما» والفعل / مصدر، و«يكذبون» خبر «كان».

ب/٦
ح

٣١ - قوله تعالى: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ﴾ - ١١ -

«إذا» ظرف، فمن النحويين «من» أجاز أن يكون العامل فيه «قيل»، ومنهم من منعه وقدّر فعلاً مضمراً يدلُّ عليه الكلام، يعمل في «إنا». وكذلك قياس ما هو مثله. ويجوز أن يكون العامل «قالوا»، وهو جواب «إذا». و«قيل» أصله: «قول»، على وزن فُعِيلَ، ثم نُقلت حركة الواو إلى القاف فانقلبت الواو ياءً لِسكونها وانكسار ما قبلها.

وفيها لغاتٌ: من إثمَام (٣) القاف الضم، ومنهم من يتضمُّ على أصلها، فتبقى الواو على حالها، وكذلك قياس ما شابهه.

(١) في هامش ح عبارة: «بلغ...».

(٢) تقول: ضرب وجيع بمعنى موجه، والله بديع السموات والأرض، بمعنى مبدع.

(٣) الإثمَام: تحريك الشفتين بالحركة دون صوت، ولا يكون إلا فيما حركته الضم.

والروم: اختلاس للحركة وتضعيف، فكان المتلفظ بها يرومها، ويكون في الرفع والجر جميعاً.

وأجاز الأخفش: قيل ، بالياء وضم القاف ، وهذا شاذ لا قياس له .
 وكان ابن كيسان يشم الإشمام إشارة ، وهو لا يُسمع ، وكان يشم الروم
 إشماماً وهو يُسمع بصوتٍ خفي .

« ولهم » في موضع رفع ، مفعول لم يُسَمِّ فاعله « ل » قيل .

٣٢ -- قوله تعالى: ﴿ أَلَا إِنَّهُمْ ﴾ - ١٢ -

كُسرَت « إن » لأنها مبتدأ بها ، ويجوز فتحها إذا جملت « ألا »
 بمعنى حقاً^(١) .

٣٣ - قوله تعالى: ﴿ نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴾ - ١١ -

ابتداءً وخبرٌ . و « ما » في « إنما » كافة ل « إن » عن العمل . و « نحن »
 اسم مضمَر مبني ، يقع لل اثنين أو لل جماعة المخبرين عن أنفسهم ، وللواحد الجليل
 القدر . وإنما ضُمَّت نون « نحن » دون أن تكسر أو تفتح ؛ لأنها اسم مضمَر يقع
 للجمع ، والواو من علامات^(٢) الجمع ، والضمة أخت الواو ، فكانت الضمة أولى
 به . وقيل : هو كقبل وبعد ؛ إذ هي تدل على الإخبار عن اثنين وعن أكثر .
 وقيل : هي مثل « حيث » ، تحتاج إلى شيئين^(٣) ، فقويت بالضمة^(٤) إذ هي أقوى

(١) انظر الكتاب ٤٦٢/١ لسبويه .

وفي هامش ظ ه/ب نقلاً عن العكبري :

« ألا : هي حرف يفتح به الكلام لتنبية المخاطب . وقيل : معناها : حقاً . وجوز هذا القائل
 أن تفتح « أن » بعدها ، كما تفتح بعد « حقاً » ، وهذا في غاية البعد » . (تبيان) .

وانظره فيه ٩١/١

(٢) في ح : « علامة » وأثبت ما جاء في ظ .

(٣) في ح مطموسة ، وصححت من ظ .

(٤) في ح « بالضم » ، وأثبت ما في ظ .

الحركات . وقيل : هي من علامات (١) المرفوع ، فحرّكت بما يُشبه الرفع وهو الضم . وقيل : إن أصلها « تحنن » بضم الحاء ، فنقلت حركة الحاء إلى النون .

٣٤ - قوله تعالى : ﴿ هُمُ الْمُفْسِدُونَ ﴾ - ١٢ -

ابتداءً وخبرٌ في موضع خبرٍ « إن » . ويجوز أن تكون « هم » فاصلة ، لاموضع لها من الإعراب ، أو تكون نو كيداً للهاء والميم في « إثمهم » و « المفسدون » الخبر .

٣٥ - قوله تعالى : ﴿ كَمَا آمَنَ ﴾ - ١٣ -

الكاف في موضع نصب نعت لمصدرٍ محذوف تقديره : قالوا : أنؤمن إيماناً / مثل ما آمن السفهاء . وكذلك الكاف الأولى (٢) .

١/٧
ح

٣٦ - قوله تعالى : ﴿ يَعْمَهُونَ ﴾ - ١٥ -

حال من المضر المنصوب في « يمدّهم » .

٣٧ - قوله تعالى : ﴿ اشْتَرَوْا الضَّلَالَةَ ﴾ - ١٦ -

أصله : « اشترّوا » ، فقلبت الياء ألفاً .

وقيل : أسكنت استخفافاً ، والأول أحسن ، وأجري على الأصول ، ثم حذفت في الوجهين لسكونها وسكون واو الجمع (٣) بعدها ، وحرّكت « الواو » في

(١) في ح : علامة ، وأثبت ما في ط .

(٢) جاء في البحر المحيط ٦٦/١ - ٦٧ تفصيل لذلك ، وقد نقل أبو حيان عن الزمخشري وأبي البقاء أنها قالا : إن « ما » كافة للكاف عن العمل مثلها في : ربما قام زيد ؛ ويرد أبو حيان ذلك ويقول : « ينبغي ألا تجعل كافة إلا في المكان الذي لا تنقدر فيه مصدرية ... » .

(٣) في ح : « الجميع » وكثيراً ما يتردد ذلك في هذه النسخة .

« اشتروا » ، لالتقاء الساكنين . واختير لها الضم للفرق بين واو الجمع (١) والواو الأصلية ، نحو : (تَوَرَّاسْتَقَامُوا) (٢) .

وقال الفراء : حُرِّكَتْ بِمَثَلِ حَرَكَةِ الْيَاءِ الْمَحذُوفَةِ قَبْلَهَا .

وقال ابن كيسان : الضمة في الواو أخف من الكسرة ، فلذلك اختيرت ؛ إذ هي من جنسها .

وقال الزجاج : اختير لها الضم ، إذ هي واو جمع ، فَضُمَّتْ كَمَا ضُمَّتِ النون في « نحن » ، إذ هي جمع أيضاً ، وقد قُرِئَ بِالْكَسْرِ (٣) عَلَى الْأَصْلِ . وَأَجَازَ الْكَسَائِبِيُّ هَمْزَهَا لِانْتِصَامِهَا ، وَفِيهِ بُعْدٌ (٤) . وَقَدْ فُرِّتْ بِفَتْحِ الْوَاوِ اسْتِخْفَافاً .

٣٨ - قوله تعالى : ﴿ أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ﴾ - ١٧ -

« ما » في موضع نصب بـ « أضاءت » ، والنار فاعلة ، وهي مضمرة في « أضاءت » . [وجواب « فلما » محذوف تقديره : فلما أضاءت ما حوله طَفِئَتْ] (٥) .

٣٩ - قوله تعالى : ﴿ لَا يُبْصِرُونَ ﴾ - ١٧ -

في موضع الحال من الماء والميم في « ترَكَّهُمْ » .

(١) في ح : « الجميع » .

(٢) سورة الجن ١٦ ، وقد سقطت « لو » في ح .

(٣) الكسر قراءة يحيى بن يعمر ، وابن أبي إسحاق ، وأبي السمال ، والفتح قراءة أبي الحسن ،

كما في المحاسب ٥٤/١ .

(٤) وذلك لأن الواو إنما تقلب همزة إذا انضمت ضمناً لازماً ، وهذه ضمنة عارضة لالتقاء

الساكنين ، فلا تقلب لأجلها همزة . البيان لابن الأنباري ٥٩/١ .

(٥) ما بين قوسين زيادة من ط .

٤٠ - قوله تعالى : ﴿ صُمُّ ﴾ - ١٨ -

مرفوع على إضمار مبتدأ ، وكذلك ما بعده . ويجوز نصب ذلك كله على الحال من المضمير في « تَرَكَهُمْ » ؛ وهي قراءة ابن مسعود وحفصة . ويجوز نصب ذلك على إضمار أعني ، (١) .

٤١ - قوله تعالى : فَهُمْ لَا يَرِجِعُونَ - ١٨ -

ابتداءً وخبرٌ ، في موضع الحال من المضمير في « تَرَكَهُمْ » (٢) .

٤٢ - قوله تعالى : أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ - ١٩ -

أصله : صَيَّبَ ، على وزن « فَعِيل » ، ثم أدغمت الواو في الياء ؛ ويجوز التخفيف في الياء . وقال الكوفيون : هو « فَعِيل » ، أصله : صَوَّبَ (٣) ، ثم أدغم . ويلزمهم الإدغام في « طَوِيل » ، و « عَوِيل » ؛ وذلك لا يجوز (٤) .

٤٣ - قوله تعالى : ﴿ فِيهِ ظُلُمَاتٌ ﴾ - ١٩ -

ابتداءً وخبرٌ مقدَّمٌ ، والجملة في موضع النعت للصيَّب . والكاف في « كَصَيْبٍ » في موضع رفع عطفٌ على الكاف في قوله : (كَمَثَلِ الثَّوْدِي) ؛ إذ هي في موضع

(١) انظر معاني القرآن ١ / ١٦ ، وتفسير الطبري ١ / ٣٢٩ ، والبحر المحيط ١ / ٨٢ ،

والمجيد ٤٤ / أ

(٢) في المجيد ٤٤ / ب جعل الجملة معطوفة أو مستأنفة ، ورد النصب على الحال « لأن ما بعد الغاء لا يكون حالاً ، إذ الغاء للترتيب ، والحال مقارنة لترتيب فيها ... »

(٣) في (ح) « هو فيعمل أصله : صيَّب » وأثبت ما في (ظ) والإنصاف : المسألة ١١٥

(٤) نسب هذا الاعتراض للنحاس كما في تفسير القرطبي ١ / ٢١٦ ، وذكر الطبري أمثلة

مشابهة مثل : سيد وجيد ، وقال : « وكذلك تفعل العرب بالواو إذا كانت متحركة وقبلها ياء

ساكنة ، تصيرها جميعاً ياء مشددة » . وانظر الإنصاف : المسألة ١١٥

رفع خبره لقوله « مثلهم » تقديره : مَثَلُهُمْ مَثَلٌ مثل الذي استوقد ناراً ، أو
مَثَلٌ / صَيَّبَ . وإن شئت أضمرت مبتدأ تكون الكاف خبره ، تقديره : أو
مَثَلُهُمْ مَثَلٌ صَيَّبَ .

٤٤ - قوله تعالى : ﴿ يَجْعَلُونَ ﴾ - ١٩ -

في موضع الحال من المضمَر في « تَرَكَهُمْ » ، أي تَرَكَهم في ظلماتٍ غيرَ
مبصرين ، غيرَ عاقلين (١) ، جاعلين أصابعهم . وإن شئت جعلت هذه الأحوال
منقطعةً عن الأوَّل مستأنفةً ، فلا يكون لها موضع من الإعراب . وقد قيل :
إنَّ « يجعلون » حال (٢) من المضمَر في « فيه » ، وهو يعود على « الصَّيْبِ » ، كأنه
قال : جاعلين أصابعهم في آذانهم من صواعقه ، يعني الصَّيْبِ .

٤٥ - قوله تعالى : ﴿ حَذَرَ الْمَوْتِ ﴾ - ١٩ -

مفعول من أجله .

٤٦ - قوله تعالى : ﴿ وَاللَّهُ مُحِيطٌ ﴾ - ١٩ -

ابتداءً وخبرٌ . وأصل « محيط » ، مُحِيطٌ (٣) ، ثم أقيت حركةُ الياء
على الحاء (٤) .

(١) في (ح) « غير عاقلين » وأثبت ما في (ط) .

(٢) فيح « حالاً » .

(٣) في (ط) « مُحِيطٌ » ، وفي أمالي ابن الشجري ٤٤٢/٣ : « . . . والصحيح أن أصله
محيط : مُحِيطٌ ، لأنه من : حاط يحوط ، والحاظ أصله : حاوط . لأنك تقول : حاوطت المكان ،
إذا جعلت عليه حاظاً ، فأقيت كسرة الواو على الحاء فصارت الواو ياء ؛ لسكونها وانكسار ما قبلها ،
كما صارت واو الوزن والوقت والوعد ياء في : ميزان ، ومبقات ، وميعاد » .

(٤) في (ط) « فتقلت كسرة الواو إلى الحاء » .

٤٧ - قوله تعالى : ﴿ يَكَاذُ الْبَرْقُ ﴾ - ٢٠ -

« يكاد » فعل للمقاربة ، إذا لم يكن معه نفي قارب الوقوع ولم يقع ، نحو هذا ، وإذا صحبه نفي فهو واقع بعد إبطاء ، نحو قوله : (فذَّ بَحْوَهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ)^(١) أي فعلوا الذَّبْحَ بعد إبطاء .

« وكاد » الذي للمقاربة أصله : « كَوَدَّ » ، و« كَادَ » : « يَكْنُودُ » ، فقلبت الواو ألفاً لتحركها وانفتاح ما قبلها ، كخاف يخاف .

٤٨ - قوله تعالى : ﴿ كَلِمًا ﴾ - ٢٠ -

نصب على الظرف بـ (مَشَوًا) وإذا كانت « كَلِمًا » ظرفاً ، فالعامل فيها الفعل الذي هو جواب لها وهو « مَشَوًا » ؛ لأن فيها معنى الشرط ، فهي تحتاج إلى جواب ، ولا يعمل فيها « أضاء » ، لأنَّها في صلة « ما » . ومثله : (كَلِمًا رَزَقُوا) - ٢٥ - الجواب : « قالوا » وهو العامل في « كَلِمًا » ، و« ما » اسم ناقص^(٢) صلته الفعل الذي يليه * . وفي « كَلِمًا » معنى الشرط .

(١) سورة البقرة ٧١

(٢) أي اسم موصول .

(*) ابن الشجري ٢ / ٤٤٣ : « وأقول : إنه لا يجوز أن تكون (ما) في (كَلِمًا) هذه ونظائرها اسماً ناقصاً ، لأن التقدير فيها ، إذا جعلتها ناقصة : كل الذي أضاء لهم البرق مشوا في البرق ، لأن الهاء التي في (فيه) تعود على البرق ، ولا ضمير إذا في الصلة يعود على الموصول ، ظاهراً ولا مقدراً .

والصحيح أن (ما) هاهنا نكرة موصوفة بالجملة ، فلا بد أن يعود عليها من صفتها عائد ، كما لا بد أن يعود على الموصول عائد من صلته . فالجواب أن الجملة إذا وقعت صفة بخلافها إذا وقعت صلة ؛ لأن الصلة مع الموصول بمنزلة اسم مفرد ، فلا معنى للموصول إلا بصلته ، وليس كذلك الصفة مع الموصوف . وإذا عرفت هذا فالعائد من الجملة الوصفية إلى الموصوف محذوف ، التقدير : كل وقت أضاء لهم البرق مشوا فيه ، فحذفت (فيه) هاهنا كما حذفت من الجملة الموصوف بها في قوله تعالى : (واتقوا يوم لا تجزي نفس عن نفس شيئاً) التقدير : لا تجزي فيه ، كما قال : (واتقوا يوماً ترجعون فيه إلى الله) .

٤٩ - قوله تعالى : ﴿ ذَهَبَ ﴾ - ٢٠ -

و « ذهب » ، بمعنى ، لكن الباء تحذف (١) إذا أدخلت الهمزة .

٥٠ - قوله تعالى : ﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ﴾ - ٢١ -

« أي » ، منادى مفرد مضموم ، و « الناس » نعت له . ولا يجوز نصب « الناس » عند أكثر النحويين ؛ لأنه نعت لا يجوز حذفه ، فهو المنادى في المعنى ، كأنه قال : « يا ناس » . وأجاز المازني نصبه على الموضع ، كما يجوز : يا زيد الظريف ، على الموضع .

٥١ - قوله تعالى : ﴿ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ ﴾ - ٢٢ -

« الذي » ، في موضع نصب نعت لـ « ربكم » ، أو للذي ، / أو مفعول لـ « تَتَّقُونَ » ، أو على إضمار « أعني » ، (٢) ، أو في موضع رفع على إضمار مبتدأ ، أو على الابتداء ويضمر الخبر .

٥٢ - قوله تعالى : ﴿ تَتَّقُونَ ﴾ - ٢١ -

أصله « تَوَتَّقُونَ » ، فأدغمت الواو في التاء ، بعد أن قلبت تاءً ، وأقيمت (٣) حركة الياء على القاف ، وحذفت لسكونها وسكون واو الجمع بعدها وهو : تَفْتَعِلُونَ . وكذلك نظيره حيث وقع (٤) .

(١) أي تحذف من « بسمهم » .

(٢) في البحر المحیط ١ / ٩٧ : « أجاز أبو محمد مكِّي نصبه بإضمار أعني ، وما قبله ليس بملتبس فيحتاج إلى مفسر له بإضمار أعني ، وأجاز أيضاً نصبه بتقون ؛ وهو إعراب غث ينزه القرآن عن مثله » . وقد تابع السفاقي أبا حيان في كتابه المجيد ٥١ / ب .

(٣) في (ح) « وقلبت » وأثبت ما في (ظ) .

(٤) في هاشم (ح) عبارة « بلغ » .

- ٥٣ - قوله تعالى : ﴿ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ -٢٢-
ابتداءً وخبرٌ في موضع الحال من المضمَر في « تَجْعَلُوا » .
- ٥٤ - قوله تعالى : ﴿ مُتَشَابِهًا ﴾ -٢٥-
نصب على الحال من المضمَر في « به » .
- ٥٥ - و « الماء » في قوله : ﴿ مِنْ مِثْلِهِ ﴾ -٢٣-
تعود على القرآن ، وقيل : على محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وسلم] (١) .
- ٥٦ - قوله تعالى : ﴿ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴾ -٢٤-
في موضع نصب على الحال من « النار » . و « الوقود » بالفتح : الحطب ،
وبالضم : المصدر ؛ وهو التوقد (٢) ، كالوَضوء بالفتح : الماء ، وبالضم : المصدر ،
وهو اسمُ حركاتِ المتوضئ .
- ٥٧ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ يَضْرِبَ ﴾ -٢٦-
« أن » في موضع نصب تقديره : من أن يَضْرِبَ ، فلما حذف « من » ،
تعدى الفعل وهو « يَسْتَحْيِي » ، فنصب « أن » .
- ٥٨ - قوله تعالى : ﴿ مَا بَعُوضَةٌ ﴾ -٢٦-
« ما » زائدة ، و « بعوضة » بدل من « مثل » . ويجوز أن تكون

(١) زيادة في (ظ) .

(٢) تقول: وقدت النار فهي قد وقوداً ، أي التهمت ، وفي البحر المحيط ١٠٢/١ : « الوقود اسم لما يوقد به وقد سمع مصدرًا ، وهو أحد المصادر التي جاءت على فعول ، وهي قليلة لم يحفظ منها فيما ذكر الأستاذ أبو الحسن بن عصفور سوى هذا والوضوء والطهور والولوع والقبول » .

« ما » في موضع نصبٍ نكرة ، بدل من « مثل » ، و « بعوضة » نعت لـ « ما » (١) .

٥٩ - قوله تعالى : ﴿ فَمَا فَوْقَهَا ﴾ - ٢٦-

« ما » عطوف على « ما » الأولى ، أو على « بعوضة » إن جعلت « ما » زائدة . ويجوز رفع (٢) « بعوضة » على أن تجعل « ما » بمنزلة الذي ، فتضم « هو » ، وتكون « بعوضة » خبراً له .

٦٠ - قوله تعالى : ﴿ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا ﴾ - ٢٦-

« أمّا » حرف فيه معنى الشرط ، ويقع بعده الابتداء والخبر ، ولذلك دخلت الفاء بعده ، فـ « الذين » رفع بالابتداء و « يفعلون » وما بعده الخبر . وكذلك « أمّا » الثانية .

٦١ - قوله تعالى : ﴿ مَاذَا أَرَادَ ﴾ - ٢٦-

« ما » و « ذا » اسمٌ واحدٌ للاستفهام ، في موضع نصبٍ بـ « أراد » ، تقديره : أي شيء أراد الله بهذا المثل . وإن شئت جعلت « ذا » بمعنى الذي ، فتكون « ما » في موضع رفع بالابتداء ، وما بعدها خبرها ؛ ولا يعمل فيها « أراد » .

(١) ذكر الفراء في معاني القرآن ١ / ٢١ - ٢٣ ثلاثة أوجه لنصب « بعوضة » ورجح واحداً منها وهو : أن تجعل المعنى على : إن الله لا يستحي أن يضرب مثلاً ما بين بعوضة إلى ما فوقها . والعرب إذا ألفت « بين » من كلام تصلح « إلى » في آخره ، نصبوا الحرفين المحفوضين اللذين خفض أحدهما بـ « بين » والآخر بـ « إلى » ، فيقولون : ... هي أحسن الناس ما قرأ فقرأ ما ؟ يراد به : ما بين قرنها إلى قدمها .

(٢) الرفع لغة تميم ؛ قرأها الضحاك وإبراهيم بن أبي عبلة ورؤبة بن العجاج . البحر المحیط ١ / ١٢٣ ، وتفسير القرطبي ١ / ٢٤٣

لأنه في صلة « الذي » ؛ ولا تعمل الصلّة فيا قبل الموصول ، ولا في الموصول .
 ف « ذا » وصلته في موضع / رفع خبر « ما » ؛ ومع « أراد » هاء محذوفة تعود
 على « الذي » ، تقديره : أي شيء [الذي] (١) أراد الله بهذا المثل .
 و « مثلاً » نصب على التفسير (٢) . وقيل : هو حال من « ذا » في
 « بهذا » ، والعامل فيه الإشارة والتنبيه .

٦٢ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ يُوصَلَ ﴾ - ٢٧ -

« أن » في موضع نصب ، بدل من « ما » . وقيل : نصب « أن » على
 معنى : لئلا يوصل أو كراهة أن يوصل . وإن شئت في موضع خفض بدل من
 الهاء في « به » ، وهو أحسنها .

٦٣ - قوله تعالى : ﴿ مِيثَاقِهِ ﴾ - ٢٧ -

هو اسم في موضع المصدر ، لأنه بمعنى إيقافه .

٦٤ - قوله تعالى : ﴿ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ ﴾ - ٢٨ -

« كيف » في موضع نصب بـ « كفرون » .

والهاء في قوله : (« نَمَّ بِأَنَّهُ تَوَجَّعُونَ ») تعود على الله جل ذكره .

وقيل : بل تعود على الإحياء .

٦٥ - قوله تعالى : ﴿ جَمِيعًا ﴾ - ٢٩ -

نصب على الحال (٣) من « ما » . والعامل فيه « خلق » .

(١) لفظ « الذي » سقط من ج . واستدل من (ط) .

(٢) أي نصب على التعيين ، ومثله : نصب عن أيوان . كما سيأتي .

(٣) قوله : « نصب على الحال » كثر في هامش ج .

٦٦ - قوله تعالى : ﴿ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ ﴾ - ٢٩ -

« سبع » بدل من الماء والنون . وقيل : هو مفعول لـ « سوى » ، تقديره : فسوى مسهيناً سبع سماوات ؛ فحرف الجر محذوف مع الماء والنون ، كما قال : (واختار موسى قومه سبعين رجلاً) (١) ، أي من قومه ، ثم حذف الحرف فاتصب ما بعده . وإنما عاد الضمير بلفظ الجمع على السماء - ولفظها واحد - لأنها جمع « سماوة » و « سماء » ؛ كتمررة وتمر . فهو جمع ، بينه وبين واحده الماء ؛ فلما حذف الماء في الجمع انقلبت الواو همزة ، كما قلبوها في « الدعاء » و « الكساء » . وأصل الهمزة الواو ، لأنه من دعا يدعو ، وكسا يكسو .

٦٧ - قوله تعالى : ﴿ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ ﴾ - ٣٠ -

« إذ » في موضع نصب بإضمار فعلٍ تقديره : واذكر يا محمد إذ قال . ولا يعمل فيها « قال » لأن « إذ » مضافة إلى الجملة التي بعدها ؛ والمضاف إليه لا يعمل في المضاف .

٦٨ - قوله تعالى : ﴿ أَتَجَعَلُ فِيهَا ﴾ - ٣٠ -

« الألف » ألف استرشاد وسؤال عن فائدة ؛ وليس هو إنكاراً ، إذ لفظه لفظ الاستفهام (٢) . وقيل : هو تعجب تعجبت الملائكة من قدرة الله .

٦٩ - قوله تعالى : ﴿ إِنِّي أَعْلَمُ ﴾ - ٣٠ -

يجسُن أن يكون « أعلم » فعلاً المخبر عن نفسه ؛ لأن قبله إخباراً عن

(١) سورة الأعراف ١٥٥

(٢) عبارة « الألف ألف . . . الاستفهام » مكررة في ح .

أ/٩
ح

النفس وهو « إني » . ويجوز أن يكون اسماً بمعنى فاعل^(١) / ، إذ جاز أن يكون فعلاً ، فيقدر فيه التوین ، [ولكن لا ينصرف ، فنصب « ما » به أيضاً]^(٢) .

٧٠ - قوله تعالى : ﴿ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ ﴾ - ٣٣ -

يجوز أن يكون « أعلم »^(٣) ، فعلاً ، كما كان ما قبله ؛ فـ « ما » في موضع نصب به ، ويجوز أن يكون اسماً بمعنى عالم ، فتكون « ما » في موضع خفض بإضافة « أعلم » إليها ، كما يضاف اسم الفاعل ، ويجوز أن تُقدر التوین في اسم الفاعل ؛ لكنّه لا ينصرف « أعلم » ؛ فتكون « ما » في موضع نصب ، كما تقول : هؤلاء حجاج بيت الله ، فنصب « بيت الله » تُقدر التوین في « حجاج » .

٧١ قوله تعالى : ﴿ وَإِذْ قُلْنَا ﴾ - ٣٤ -

مثل « وإذ قال » .

٧٢ - قوله تعالى : ﴿ سُبْحَانَكَ ﴾ - ٣٢ -

منصوب على المصدر . والتسييح : التبرئة لله [تعالى]^(٤) من الشؤء ، فهو يُؤدّى عن : « نسيحك تسيحاً » ، أي تنزهك عن الشؤء تنزيهاً ، ونبرتك منه^(٥) .

(١) رد أبو حيان في البحر / ١٤٤ على مكّي جواز كون « أعلم » اسماً بمعنى عالم ، ونفى ذلك ، وإن سمع القليل منه فالقياس ينفيه ، وكذلك رأي النحويين القدماء ، عدا أبي عبيدة ، وقد قالوا : إن « أفعال » لا تخلو من التفضيل ، ولا يحفظ : هذا رجل أُضربَ عمراً ، بمعنى ضارب ، ولا : مررت برجل أكسى زبداء جبة ، بمعنى كاس زبداء جبة .

وقد تابع أبو حيان فيما ذهب إليه السفاقي في كتابه المجيد ٦٩ / ب و ٧٠ / أ .

(٢) ما بين قوسين غامض في ح وأثبت ما في ظ .

(٣) « أعلم » ساقط في ح ومثبت في ظ .

(٤) زيادة في ظ .

(٥) في هامش ظ ٧ / ب :

« وقال بعضهم : هذه لفظة جمعت بين كلمتي تعجب ؛ لأت العرب إذا تعجبت من شيء .

قالت : حان ، والعجم إذا تعجبت من شيء قالت : (سُبِّ) فجمع بينهما فصار : سبحان .

تفسير : أبو الليث في سورة البقرة » .

٧٣ - قوله تعالى : ﴿ لِلْمَلَائِكَةِ ﴾ - ٣٤ -

جمع « مَلَك » وأصل مَلَك « مَأْلَكٌ » ثم قلبت الهمزة قلباً مكانياً^(١) ، فردت في موضع اللام فصار « مَلَأَك » ، فأصل وزنه « مَفْعَل » مقلوب إلى « مَعْفَل » ، ثم أقيت حركة الهمزة على اللام فصار « مَلَك » ، فلما جمع رُدُّ إلى أصله بعد القلب ؛ فلذلك وقعت الهمزة بعد اللام في « ملائكة » ؛ ولو جمع على أصله قبل القلب لقلت : « مَأْلِكَة » ، على « مفاعِلَة » ، فملائكة وزنه : « معافِلَة » ، وأصله « مفاعلة » ، فالهمزة فاء الفعل في أصله ، واللام عين الفعل ، والكاف لامٌ ؛ لأنه مشتق من مَأْلَكْتُ ، من : « الألوكة » وهي الرسالة^(٢) .

وقال ابن كيسان : هو مشتق من : « ملكْتُ » ، فالهمزة زائدة عنده كزيادتها في « شمأل » ، فيكون وزن « مَلَك » فَعَلَ ، ووزن « ملائكة » فَعَائِلَة ، لأن الميم أصلية ، والهمزة زائدة^(٣) .

وقال أبو عبيد : هو مشتق من « لَأَك » ، إذا أرسل ، فالهمزة عين ، ولا قلبَ فيه ، على قول أبي عبيد .

فوزن لفظ « ملائكة » على قول^(٤) الجماعة « معافِلَة » لأنه مقلوب والهمزة

(١) قوله « قلباً مكانياً » مثبت في هامش ح وقد سقط في ط .

(٢) وهذا كقول ليبيد :

وغلام أرسلته أمه بألوكٍ فبذلنا ما سأل

انظر الإملاء للعكبري ٩ / ١٦ - ١٧ ، وتفسير الفرطبي ١ / ٢٦٢

(٣) من تعنيقات ط في الهامش ٧ / ب :

« والملائكة جمع ملائكة ، كالشباب في جمع شبال ، وإلحاق التاء لتأنيث الجمع . (كشاف) »

(٤) أي على قول من جعله مشتقاً من « أَلَك » .

فاء الفعل . وعلى قول ابن كيسان « فعائلة » ، لأن الميم أصلية ، والمهمزة زائدة/عنده .
 وعلى قول أبي عبيد^(١) « مفاعلة » ، لأن الهمزة عنده عين الفعل .

٧٤ - قوله تعالى : ﴿ إِنَّكَ أَنْتَ ﴾ - ٣٢ -

إن شئت جعلت « أنت » في موضع نصب تأكيداً للكاف ، وإن شئت جعلتها مرفوعة مبتدأة ، و « العليم » خبرها ، وهي وخبرها خبر « إن » ، وإن شئت جعلتها فاصلة لا موضع لها من الإعراب ، و « الحكيم » نعت لـ « العليم » ، وإن شئت جعلته خبراً بعد خبر^(٢) .

٧٥ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا إِبْلِيسَ ﴾ - ٣٤ -

نصب على الاستثناء المنقطع^(٣) ، ولم ينصرف ؛ لأنه أعجمي معرفة .
 وقال أبو عبيدة : هو عربي مشتق من « أبلس » ، إذا يئس من الخير ، لكنه لا نظير له في الأسماء ، وهو معرفة ، فلم ينصرف لذلك (*).

(١) في ح « أبي عبيدة » والتصحيح من ظ .

(٢) في هامش ح « بلغ » .

(٣) ونصبه الجمهور على الاستثناء المتصل ، لأنه كان من الملائكة ، كما في البحر المحيط ١/٥٣ ، وقد رجحه أيضاً الطبري والقرطبي . والاستثناء المنقطع هو على رأي من قال بأن إبليس ليس من الملائكة .

(*) الشجري ٢ / ٤٤٤ : « قلت : إن كان يريد - أي مكّي - بقوله : لا نظير له في الأسماء ، عدم نظير له في وزنه ، فليس هذا بصحيح ، لأن مثال إفعال كثير في العربية ، كقولهم للطلع : إغريض ، و - صفر : إحريض ، وللسنام الطويل : إطربيح . ولا خلاف في أنك لو سميت بإغريض ونحوه لصرحت .

وإن كان يريد أنه لا نظير له في هذا التركيب على هذا المثال ، فكذلك إغريض : منفرد بهذا التركيب على هذا المثال ، ولو انضم التعريف إلى ذلك لم يمنع من الصرف . وأبو عبيدة إنما كان صاحب لفة » .

والهاءُ في (خَلِيفَةٍ) - ٣٠ - (وملائِكَةٍ) - ٣٠ - للمبالغة ، وقيل : لتأنيث الصيغة . وخليفةٌ « فاعلة » ، بمعنى فاعلة ، أي يخلف بعضهم بعضاً .

و (آدَمَ) - ٣١ - أفعل ، مشتقٌ من الأُدْمَةِ ، وهو اللون ؛ فلم ينصرف لأنه معرفة ، وأصله الصفة ، وهو على وزن الفعل . وقيل : هو مشتق من أديم الارض ، وهو وجهها ، وهذا بعيد ؛ لأنه لا يحتمل أن يكون وزنه « فاعلاً » ، كطابق ، فيجب صرفه ؛ إذ ليس فيه من معنى الصفة شيءٌ ؛ و « أفعل » أصله الصفة .

٧٦ - قوله تعالى : ﴿ رَعَدًا ﴾ - ٣٥ -

نعتٌ لمصدرٍ محذوفٍ تقديره : أكَرُّلاً رَعَدًا ، وهو في موضع الحال عند ابن كيسان ، أعني المصدر المحذوف .

وحذفت النون من (فَتَكُونَا) - ٣٥ - لأنه منصوب جواب للنهي . ويجوز أن يكون حذف النون للجزم ، فهو عطف على (ولا تقرّبا) .

٧٧ - قوله تعالى : ﴿ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ﴾ - ٣٦ -

ابتداءٌ وخبرٌ ، منقطعٌ من الأوّل (١) ، وإن شئت في موضع الحال من المضمّر في (اهْبِطُوا) وفي الكلام حذف [واوٍ] (٢) واستغني عنها للضمير العائد على المضمّرين في « اهْبِطُوا » ، تقديره : وقلنا اهْبِطُوا وبعضكم لبعضٍ عدوٌّ ، أي اهْبِطُوا وهذه حالكم ، وإثباتها في الكلام حسنٌ ، ولو لم يكن في الكلام عائدٌ

(١) أي استئناف ، وقد رده أبو حيان في البحر المحيط ١ / ١٦٣ ، وقال : « هذه الحال من الأحوال اللازمة » .

وفي المجيد ٧٨ / أتابع السفاقي أبي حيان ، ولكنه اعتذر لمكي بأنه قد أجاز الأمرين .
(٢) لفظ « واو » سقط من ح واستدرك من ظ .

لم يجز حذف الواو ؛ لو قلت : لقيتك وزيدُ راكبٌ ، لم يجز / حذف الواو ؛
فإن قلت : راكبٌ (١) إليك ، جاز حذف الواو وإثباتها (٢) .

٧٨ - قوله تعالى : ﴿ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴾ - ٣٧-

« هو » في وجوهاً بنزلة « أنت » ، في : « إِنَّكَ أَنتَ العَلِيمُ الحَكِيمُ » - ٣٢- .
(جميعاً) - ٣٨- حال من المضمر في « اعْبَطُوا » ،

٧٩ - قوله تعالى : ﴿ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى ﴾ - ٣٨-

« إمَّا » حرفٌ للشرط يجزمُ الأفعال . وهي « إن » التي للشرط زيدت معها
« ما » للتأكيد ، ودخلت النون المشددةُ للتأكيد أيضاً ، لكنَّ الفعل مع النون مبني
غير معرب .

٨٠ - قوله تعالى : ﴿ هُدًى ﴾ - ٣٨-

في موضع رفع بفعله ، وقد تقدّم (٣) ذكر أصله .

٨١ - قوله تعالى : ﴿ فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ ﴾ - ٣٨-

« مَنْ » اسم تامٌ للشرط ، مرفوع بالابتداء ، يَجْزِمُ ما بعده من الأفعال
المستقبلية وجوابها ، ويكون الماضي بعدها في موضع جزمٍ ؛ ولا تُغَيِّرُهُ « مَنْ » ،
ولا غيرها من حروف الشرط ؛ بل تُغَيِّرُنَّ معناه ، فيصيرُ معناه الاستقبالَ ،

(١) في ظهرك أكباً .

(٢) في هامش ظهرك ٨ / أ : « والسلام متعلقة بـ (عدو) لأن التقدير : بعضكم عدو بعض .
ويعمل (عدو) عمل الفعل ، لكن بحرف الجر . ويجوز أن يكون صفة لـ (عدو) فلما تقدم عليه
صار حالاً . (أبو البقاء) وانظره في إملأه ما من به الرحمن ١ / ١٨ - ١٩

(٣) انظر فقرة (٢٠) من هذه السورة .

ولا يتخير لفظه^(١).

٨٢ - قوله تعالى : ﴿ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴾ - ٣٩ -

ابتداءً وخبره في موضع الحال من « أصحاب » ، أو من « النار » كما تقول : زيدٌ ملكٌ الدار وهو جالس فيها ، فقولك : وهو جالس فيها ، حال من المضمَر في ملك . أي ملكها^(٢) في سال جلوسه فيها ، وإن شئت جعلته حالاً من « الدار » ؛ لأنَّ في الجملة ضميرين : أحدهما يعود على زيدٍ ، والآخر يعود على الدار ، فحسن الحال منها جميعاً من أصل التفسيرين . ولو قلت : زيدٌ ملكٌ الدار وهو جالس ، لم يكن إلا سالاً من المضمَر في « ملك » لا غير ؛ إذ لا ضمير في الجملة يعود على الدار . ولو قلت : زيدٌ ملكٌ الدار وهي مبنية ، لم تكن [الجملة]^(٣) إلا في موضع الحال من الدار ؛ إذ لا ضمير يعود على المضمَر في « ملك » ؛ فإن زدت « من ماله » ونحوه ، جاز أن يكون سالاً من المضمَر ومن الدار^(٤) . / فكذلك الآية ، لما كان في قوله^(٥) : ﴿ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴾ - ٣٩ - ضميران ، جاز أن يكون حالاً منها جميعاً ، تقيس عليها ما شابهها ، فإنه أصل يتكرر في القرآن كثيراً .

وقد منع بعضُ الدسويين وقوعَ الحال من المضاف إليه ؛ لو قلت : رأيتُ غلامَ هندٍ قائماً ، لم يخبر عنده ؛ إذ لا عامل يعمل في الحال ، وأجازه بعضهم ؛ لأنَّ لامَ المالكِ

(١) في ما نشر ط / ٨ / أ : « المشهور إثبات الألف في (هداي) قبل الياء على لفظ المفرد قبل

الإضافة - ويقرأ (مدي) بياء مشددة . انظره في إملاء ما من به الرحمن ١ / ١٩

(٢) في ط « ملك » .

(٣) لفظ « الجملة » سقط من ح واستدرك من ط .

(٤) في ما نشر ح عبارة « بلغ » .

(٥) في ح « تولم » وما أبتناه من ط .

مقدّرة مع المضاف إليه ، فعنى المثلث هو العامل في الحال ، أو معنى الملازمة ، أو معنى
المصاحبة . فعلى قول من منع الحال من المضاف إليه لا يكون : (هم فيها خاليدون) حالاً
من « النار » ، ومثله في القياس (أولئك أصحاب الجنة هم فيها خاليدون)^(١) .

٨٣ - [قوله تعالى : ﴿ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴾ - ٤٠ -]

اسم معرفة أعجمي ، ولذلك لم ينصرف ؛ والعلل التي تمنع الأسماء من الصرف
عشرة ، وهنّ : التعريف ، ووزن الفعل ، والصفة ، والعجمة ، وألف التانيث
المدودة والمقصورة ، والتانيث الذي لا مذكر له من لفظه ، والعدل ، والألف والنون
الزائدتان ، والاسمان يُجعلان اسماً واحداً ، وما كان من الأبنية لا نظير له في الواحد .
فإذا اجتمع في الاسم علتان من هذه العلل لم ينصرف ، وإذا انفردت واحدة انصرف ،
فاجعل هذا أصلاً تقيس عليه كل الكلام . وقد زاد قوم في العال : لزوم
العلة الواحدة^(٢) .

٨٤ - قوله تعالى : ﴿ وَأَوْفُوا ﴾ - ٤٠ -]

أصله « أوفوا » على وزن « أفعلوا » ، فردت حركة الياء على الفاء وحذفت الياء
لسكونها ، وسكون الواو بعدها .

(١) سورة البقرة : ٨٢ ، الأعراف : ٤٢ ، يونس : ٢٦ ، هود : ٢٣

(٢) ما بين قوسين سقط من ح واستدرك من ظ .

(٣) من تعليقات نسخة ظ في الهامش ٨ / أ :

« إسرائيل لا ينصرف لأنه علم أعجمي . و (بني) جمع (ابن) ، جمع جمع السلامة ، وإيس
بسالم في الحقيقة ، لأنه لم يسلم لفظ واحده في جمعه ، وأصل الواحد : (بنو) على (فعل) ، بتحريك
العين ، لقولهم في الجمع : أبناء ، كجبل وأجبال ، ولامه واو . وقال قوم : لامه باه ، ولا حجة في
البنوة ، لأنهم قالوا : الفتوة ، وهي من الياء . (أبو البقاء) « وانظره في العكبري ٢٠ / ١
وفيه أيضاً : « قوله : (أنعمت عليكم) - ٤٠ - الأصل : أنعمت بها ، ليعود الضمير على
الموصول ، فحذف حرف الجر فصار : أنعمتها ، ثم حذف الضمير ، كما حذف في قوله : (أهذا
الذي بعث الله) [الفرقان ٤١] . (أبو البقاء) « وانظره في العكبري ٢٠ / ١

(أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ) مجزَمٌ لِأَنَّهُ جَوَابُ الْأَمْرِ .

٨٥ - قوله تعالى : ﴿ وَإِيَّايَ فَارْهَبُون ﴾ - ٤٠ -

«إِيَّايَ» منصوب بإضمار فعلٍ ، وهو الاختيار ؛ لِأَنَّهُ أَمْرٌ . ويجوز وأنا فارهبون ؛ على الابتداء والخبر ، وهذا بمنزلة قولك : زيدٌ فاضربه ؛ لِأَنَّ الْيَاءَ الْمَحذُوفَةَ^(١) من «فارهبون» كالماء في «اضربه» ، لكن يقدَّرُ الفعلُ الناصبُ لِـ «إِيَّايَ» وبعده ، تقديره : وإيَّايَ ارهبوا فارهبون . ولو قدَّرْتَهُ قبله لا تتصل به ، فكنت تقول : وارهبوني فارهبون^(٢)

٨٦ - قوله تعالى : ﴿ مُصَدِّقًا ﴾ - ٤١ -

حالٌ من الماء المحذوفة من (أنزلت) ، تقديره : أنزلته ، لأن «ما» بمعنى الذي ، وإن شئت جعلته حالاً من «ما» في «إيلا» .

٨٧ - قوله تعالى : ﴿ أَوَّلَ كَافِرٍ ﴾ - ٤١ -

«أَوَّلَ» اسمٌ لم ينطق منه بفعلٍ عند سيوبه ، ووزنه «أفعلل» ؛ فاؤه وار ، وعينه واو ، ولذلك لم يستعمل منه فعل لاجتماع الواوات^(٣) . وقال الكوفيون : هو أفعلل ، من «وأل» ، إذا جأ ، فأصاؤه «وأل» ، ثم خففت الهمزة الثانية بأن أبدل منها واواً ، وأدغمت الأولى فيها ، كما قالوا في تخفيف «مقروءة» : مقروءة ، أجرى الحرف الأصلي في «وأل» مجرى الزائد في «مقروءة» ؛ وكان الأحسن - لو خفف على القياس - أن يقال «وأل» ، يُلقَى حركة الهمزة على الواو ،

(١) أي محذوفة لأنها فاصلة .

(٢) في ط «تقول فارهبوني» .

(٣) أي لم يجمع على «أوأل» لاستثقال اجتماع الواوين بينها ألف الجمع .

كما قالوا في تخفيف ضوٍ: ضوٍ ، ولا تجب^(١) علة الواو ؛ لأنَّ الحركة عارضة .
 وقيل : إن « أوَّل » : أمْعَل ، من « آل يَتَوَلُّوْهُ » ، فأصله : أوَّل ،
 ثم قلب فردت الفاء في موضع العين ، فصار « أوَّل » فصنع به من التخفيف
 والبدل والإدغام ما صنَّع في القول الأوَّل ، فوزَّنه بعد القلب « أعْغَل » .
 والكلام على « أوَّل » ، كالكلام على « أوَّل » ، في الوجهين جميعاً ؛ إذ
 هي مؤنث « أوَّل » . وانتصب « أوَّل » على خبر « كان » .
 و (كافرٍ) نعتٌ لمخنوف تقديره : أوَّلَ فريقٍ كافرٍ ، ولذلك أتى
 بلفظ التوحيد ، والحطابُ جماعة . وقيل : تقديره : أوَّلَ مَنْ كَفِرَ به .

٨٨ - قوله تعالى : ﴿ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ ﴾ - ٤٢-

« تكتموا » منصوب لأنه جواب النهي ، وحذف النون عتلمُ نصب
 والجزم فيه وفيما كان مثله . ويجوز أن يكون مجزوماً عطفاً على (تَلْبِسُوا) .

٨٩ - قوله تعالى : ﴿ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ - ٤٢-

ابتداءً وخبر في موضع الحال من المضمرة . [وكذلك (وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ
 الْكِتَابَ) - ٤٤- ابتداءً وخبر ، في موضع الحال من المضمرة]^(٢) في (تَتْلُونَ) .
 وأصل (تَتْلُونَ) تَنْسِيُونَ ، فقلبت الياء ألفاً لتحرُّكها وانفتاح
 ما قبلها ، ثم حذفت لسكونها وسكون الواو بعدها ، وبقيت السين مفتوحة لتدل
 على الألف المحذوفة . وكذلك قياس ما كان مثله مما يأتي المستقبل منه على
 « يَفْعَل » بفتح العين ، ولامه ياءٌ أو واو ، نحو « يَحْتَشُونَ » و « يَرِضُونَ » وشبهه .

(١) ظ « ولا تجوز » .

(٢) ما بين قوسين ساقط من ح وهو في ظ .

٩٠ - قوله تعالى: ﴿وَأَقِيمُوا﴾ - ٤٣-

وزنه «أفعلوا»، وأصله: / «أقوموا»، فقلبت (١) حركة الواو على القاف، فانكسرت، وسكنت الواو، فانقلبت ياءً؛ لانكسار ما قبلها. والمصدر منه «إقامة»، [وعلته كعلة استعانة] (٢).

٩١ - قوله تعالى: ﴿وَأَسْتَعِينُوا﴾ - ٤٥-

قياسه في علته مثل «نستعين» (٣).

والهاء في قوله: (وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ) تعود على «الكعبة». وقيل: بل تعود على «الاستعانة»، ودل على الاستعانة قوله: «وَأَسْتَعِينُوا»، وبدل على الكعبة ذكره للصلاة. وقيل: بل تعود على «الصلاة»، وهذا أبلغ الأقوال اقربها منها.

والهاء في قوله: (إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) - ٤٦- تعود على الله، جل ذكره. وقيل: بل تعود على اللقاء لقوله: (مَلْفُؤُوا رَبِّهِمْ).

٩٢ - قوله تعالى: ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ

شَيْئًا﴾ - ٤٨-

«يوماً» مفعول به «اتقوا». و«لا تجزي» وما بعدها من الجمل التي في أولها «لا»، كلها صفات لـ «يوم»، ومع كل جملة ضمير محذوف يعود على «يوم»، ولولا ذلك لم تجز الصفة، تقديره: لا تجزي نفس فيه، ولأن قبل

(١) في ظ «ألقيت». وعلق على ذلك صاحب المجيد ٨٥ / أ فقال: «يريد - أي مكبي - بعد تقدير - كونها، لأن المتحرك لا يقبل حركة أخرى».

(٢) ما بين قوسين سقط من ح واستدرك من ظ.

(٣) ذكرت استعانة ونستعين في فقرة ٧ من سورة الحمد.

منها [شفاعة فيه] (١) ، ولا يُؤخذُ منها عدلٌ فيه ، ولا هم يُنصرون فيه .
وقيل : التقدير : لا تجزيه نفس ؛ تجعل الظرف مفعولاً على السعة ، ثم تحذف
الماء من (٢) الصفة ؛ وحذفُ الماء أحسن من حذف « فيه » ، ولولا تقدير هذه
الضائر لأضيفت « يوماً » إلى « لا تجزي » ، كما قال : (يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ) (٣)
و (يَوْمٌ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ) (٤) وهو كثير .

فإذا أضفته فلا يكون ما بعده صفةً له ، ولا يحتاج إلى تقدير ضمير محذوف . وقد
أجمع القراء على تنوينه . وقد ذكرنا أصل « اتقوا » وعيلته في (لتعلمكم
تَسْتَقُونَ) (٥) .

٩٣ - قوله تعالى : ﴿ وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ ﴾ ٤٩ - ﴿ وَإِذْ
آتَيْنَا ﴾ ٥٣ - ﴿ وَإِذْ قَالَ مُوسَى ﴾ ٥٤ - ﴿ وَإِذْ
فَرَقْنَا ﴾ ٥٠ -

« إذ » في موضع نصب في ذلك كَلِمَةٍ ، عطف على (نِعْمَتِي) ؛ [أي] (٦) :
واذكروا إذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ ، واذكروا إذْ فَرَقْنَا ، فعدّدَ سبحانه
عليهم نِعْمَتَهُ الْمُتَقَدِّمَةَ على آبائهم .

٩٤ - قوله تعالى : ﴿ آلِ فِرْعَوْنَ ﴾ ٤٩ -

« فرعون » معرفة أعجمي ، فلذلك لا ينصرف . و « آل » أصله « أهل »

(١) ما بين قوسين ساقط في ح واستدرك من ظ .

(٢) في ح « عن » وأثبت ما في ظ

(٣) سورة المرسلات ٣٥

(٤) سورة الانفطار ١٩

(٥) انظر فقرة (٥٢) من هذه السورة الآية ٢١

(٦) لفظ « أي » سقط في ح واستدرك من ظ .

ثم أبدل من الهاء همزة فصارت « آأل » ، ثم أبدل من همزة ألفاً ، لانفتاح ما قبلها وسكونها . فإذا / صغرت^(١) رددته إلى أصله فقلت : « أهَيْل » .

وحكى الكسائي « أويَل » وإذا جمعته قلت : « آلون » . فأمّا « الآل » الذي هو السراب فجمعه « آوَال » على « أفعال » .

٩٥ - قوله تعالى: ﴿ يَسْؤُمُونَكُمْ ﴾ - ٤٩ -

في موضع الحال من « آل » ، و (يذبحون) حال من « آل » أيضاً ، وإن شئت من الضمير في « يسومونكم » ، وكذلك (وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ)^(٢) .

٩٦ - قوله تعالى: ﴿ وَإِذْ [٣] وَأَعَدْنَا مُوسَى ﴾ - ٥١ -

« موسى » مفعّل من أوْسيت^(٤) ، وقيل^(٥) : هو « فَعَلَى » ، من « ماس يمس » . وتفتح السين في الجمع المسلم في الوجهين عند البصريين ، لتدل على الألف المحذوفة .

وقال الكوفيون : إن جعلته « فَعَلَى » ، ضمنت السين في الرفع في الجميع ، وكسرتها في النصب والخفض ؛ كقاضي .

٩٧ - قوله تعالى: ﴿ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ﴾ - ٥١ -

(١) في ظ « أضرفته » .

(٢) في هامش ح عبارة « بلغ... رضي الله عنه » .

(٣) زيادة في ظ .

(٤) أوسى رأسه : حلقه . انظر القاموس وبخار الصحاح (وسي) وكذا في هامش

نسخة ظ ٩ / ب .

(٥) في هامش ح عبارة « بلغ... » .

تقديره : تمام أربعين [ليلة ^(١)] ، فهو مفعول به ثان ^(٢) .

٩٨ - قوله تعالى : ﴿ ثُمَّ أَخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ ﴾ - ٥١ -

المفعول الثاني لـ « أَخَذْتُمُ » محذوف ^(٣) ؛ وكذلك قوله : (بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ) - ٥٤ - تقديره : ثم اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ إِلَّاهَا .

٩٩ - قوله تعالى : ﴿ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴾ - ٥١ -

ابتداء وخبر في موضع الحال من المضمَر في (اتَّخَذْتُمُ) .
وكذا : (وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ) - ٥٥ - في موضع الحال من المضمَر في « أَخَذْتُمْ » .

١٠٠ - قوله تعالى : ﴿ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴾ - ٥٤ -

القول في « إِنَّهُ ^(٤) هُوَ » ، كالتقول في : (إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ) ^(٥) « هُوَ » كـ « أَنْتَ » .

١٠١ - قوله تعالى : ﴿ مِنْ بَعْدِهِ ﴾ - ٥١ -

الهاء تعود على « مُوسَى » . وقال مقاتل : تعود على انطلاق موسى ، ﷺ .

(١) لفظ « ليلة » ساقط في (ح) واستدرك من (ظ) .

(٢) أي مفعول لواعدنا . وفي هامش نسخة (ظ) ٩/ب : واعدنا موسى : (وعد) يتعدى إلى مفعولين ؛ تقول : وعدت زيدا مكان كذا ويوم كذا ، فالمفعول الأول (موسى) و (أربعين) المفعول الثاني ، وفي الكلام حذف تقديره : تمام أربعين . وليس (أربعين) ظرفاً ؛ إذ ليس المعنى : وعده في أربعين . (أبو البقاء) « وانظره في إملأه ما من به الرحمن ٢١/١ »

(٣) في (ح) « محذوفاً » والتصحيح من (ظ) .

(٤) « إِنَّهُ » ساقط في (ح) ومثبت في (ظ) .

(٥) راجع فقرة (٧٤) من هذه السورة الآية ٢ ؛

١٠٢ - قوله تعالى : ﴿ جَهْرَةً ﴾ - ٥٥ -

مصدر ، في موضع الحال من المضمَر في « قُلْتُمْ » .

١٠٣ - قوله تعالى : ﴿ رَغَدًا ﴾ - ٥٨ -

مثل الأول .

١٠٤ - قوله تعالى : ﴿ سُجَّدًا ﴾ - ٥٨ -

حال من المضمَر في « ادْخُلُوا » .

١٠٥ - قوله تعالى : ﴿ حِطَّةً ﴾ - ٥٨ -

خبر ابتداءً محذوف ، تقديره : سؤَالِنَا (١) حِطَّةً ، أو رَغِبْنَا حِطَّةً ،
[ونحوه (٢)] . وقيل : هو حكاية أميروا بقولها مرفوعةً ، فحكوها ، ولو
أعملت القولَ لنصبت .

١٠٦ - / قوله تعالى (٣) : ﴿ خَطَايَاكُمْ ﴾ - ٥٨ -

جمعُ « خَطِيئَةٍ » ، وأصل « خطايا » عند الخليل « خَطَايِي » ، الهمزة
الأولى بدل من الياء الزائدة في خطيئة : فعيلة ، والهمزة الثانية هي لام الفعل ،
ووزنه « فعائل » فاستقلَّ الجمع بين همزتين في كلمةٍ [واحدةٍ] (٤) ، والكلمة
جمع ، وهو ثَقِيلٌ ، فقلبت الياء الزائدة إلى موضع اللّام من الفعل ، فصارت
« خَطَايِي » بهمزةٍ بعدها ياءٌ ، ثم أبدل من الياء ألفاً ، بدلاً لازماً مسموعاً من العرب

(١) في هامش ظ ٩/ب : « مسألتنا (بيضاوي) . »

(٢) زيادة في (ظ) .

(٣) ينتهي هنا ما سقط من نسخة الأصل ، واستدرك ما سبق من النسخة الأحمدية (ح) .

(٤) زيادة من (ظ) .

في هذا المثال من الجمع ، وانفتحت الهزمة [قبلها من أجلها ، لأنه لا يكون ما قبل الألف إلا مفتوحاً] (١) ، فصار « خطاءا » ، فاجتمع (٢) ألفان بينها همزة ، فأبدل من الهزمة ياء ، فصار : « خطايًا » على وزن « فعالي » ، محوالة من « فعالي » ، مقلوبة من « فعائل » (٣) .

وسبويه يرى أنه لا قلب فيه ، ولكنه أبدل من الهزمة الثانية التي هي لام الفعل ياءً ، ثم أبدل منها ألفاً (٤) . فوزنه عند سبويه « فعائل » ، محوالة من « فعائل » .

وقال الفراء : « خطايا » جمع « خَطِيئَةٍ » بغير همز ، مثل هديّة وهدايا (٥) .

١٠٧ - قوله تعالى : ﴿ يُخْرِجُ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ ﴾ - ٦١ -

المفعول محذوف ، تقديره : « يُخْرِجُ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ » (٦) ، ما كولا . وقيل : المفعول هو « ما » (٧) ، و « مِنْ » زائدة ، [وتقديره : يخرج لنا ما تنبت] (٨) .

(١) زيادة في الأصل ليست في باقي النسخ .

(٢) حكى الكسائي أنهم قالوا : اللهم اغفر لي خطيئتيه ، مثل خطاعيه . الإنصاف ٢/٢٨٨ ؛

وما بعده ، كما حكى أبو زيد (خطاؤه) على فعائل . وفي اللسان : روى ثعلب أن ابن الأعرابي أشده :

لكل امرئ ما قدمت نفسه له خطاءتها إن أخطأت وصوابها

(٤) الكتاب لسبويه ٣٧٨/٢

(٥) انظر الإنصاف المسألة ١١٦ ، ٢/٢٨٨ - ٤٣٢ ، والبيان ١/٨٤ ، وإملاء ما من به

الرحمن ١/٢٢ ، وتفسير القرطبي ١/١٤٤

(٦) زيادة في الأصل ليست في غيره .

(٧) في الأصل « ما ما » وصحح من (ح) .

(٨) زيادة في الأصل ليست في غيره .

١٠٨ - قوله تعالى : ﴿ مِنْ بَقْلِهَا ﴾ - ٦١ -

بدل من « ما » ، بإعادة الخافض . فـ « مِنْ » ، الأولى للتبويض ، والثانية للتخصيص ، على قول ابن كيسان .

١٠٩ - قوله تعالى : ﴿ الَّذِي هُوَ أَدْنَى ﴾ - ٦١ -

الألف في « أدنى » ، قيل : إنَّهَا بدل من همزة ، لأنَّه من « الذنابة » ، فالألف على هذا في « أدنى » بدل من همزة . وقيل : هو من « الدُّون » ، وأصله « أدوَن » (١) ، ثم قلب . وقيل : هو من « الدنو » ، أي أقرب ، فيكون من : دنا يدنو .

وصرفت (مصرأ) - ٦١ - لأنَّهَا نكرة ، وقيل : لأنَّهَا اسم للبلاد ، والبلاد مذكرة . وقال الكسائي (٣) . صرفت حُفَّتْهَا (٣) .

١١٠ - قوله تعالى : ﴿ فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ ﴾ - ٦١ -

(١) في الأصل « دون » برفع الدال وكسر الواو ، وهو تحريف .

(٢) معاني القرآن للفراء ٤٢/١

(٣) في هامش (ظ) ١٠/أ و ١٠/ب « قوله تعالى : (اهبطوا مصرأ) : إذا لم يرد مصرأ بعينه كان نكرة وجاز نصبه وتثنيته ، وإذا [أريد] به المصر المعروف كان نصباً بلا تنوين ، وقد قرئ بهما . وقيل : سميت (مصر) باسم بعض أولاد نوح عليه [السلام] ؛ كان ملكها . وقيل : لأنه حد بين البر والبحر ، والمصر : الحد ، والجمع مصور ، والمصر : اسم لكل بلد بمجموع الأقطار والحدود ، وهو في الأصل اسم للمصور أي المضموم ، مثل النقض والنكس (بكسر النون) في المنقوض والمنكوس .

وقيل : اسم لكل كورة يقسم فيها الفيء والصدقات ، وتقام فيها الحدود ؛ ويفزى منها الثغور .

(مغيث) . «

« ما » في موضع نصب بـ « إن » ، و « لكم » الخبر^(١) .

١١١ - قوله تعالى : ﴿ مَن آمَن ﴾ - ٦٢ -

« مَن » رفع بالابتداء ، وهي شرط ، و « فلهم » جواب الشرط ، وهو خبر الابتداء ، و الجملة خبر « إن » . ويجوز أن تجعل « مَن » بدلاً من « الَّذِينَ » فيبطل الشرط ، لأن الشرط لا يعمل فيه ما قبله ، وتكون الفاء في « فلهم » دخلت لجواب الإبهام ، كما تدخل مع « الَّذِي » ؛ تقول : إن الذي يأتيك فله درهم ، وقال جل ذكره : (فُلْ إِنَّ الْمَوْتِ الَّذِي تَتَفَرِّطُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ)^(٢) ، ولا بُدَّ من محذوف يعود على « الَّذِينَ » ، من خبرهم إذا جعلت « مَن » مبتدأ ، تقديره : من آمن منهم .

١١٢ - قوله تعالى . ﴿ مَا آتَيْنَاكُمْ ﴾ - ٦٣ -

العائد على « ما » محذوف تقديره : ما آتيناكموه ؛ و « ما » منصوبة بقوله جل ذكره (خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ) وهي^(٣) بمعنى الَّذِي .

١١٣ - قوله تعالى^(٤) . ﴿ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ ﴾ - ٦٤ -

« فضل » مرفوع بالابتداء ، والخبر محذوف تقديره : فلولا فضل الله عليكم ورحمته تدارككم ؛ ولا يجوز إظهاره عند سيديه ، استغني عن إظهاره لدلالة الكلام عليه ، وجواب « فلولا » : (لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ) .

(١) في هامش (ظ) ١٠/أ « (بغضب) : في موضع الحال ، أي رجعوا مغضوباً عليهم . (من الله) في موضع جر صفة لغضب » .

(٢) سورة الجمعة ٨

(٣) في (ح ، ظ) « وما » .

(٤) في هامش (ح) عبارة « بلغ ... » .

١١٤ - قوله تعالى : ﴿ خَاسِدِينَ ﴾ - ٦٥ -

خبر ثانٍ لـ « كان » ، وإن شئت جعلته نعتاً لـ « قردة » ، وإن شئت حالاً من المضمَر في « كوثوا » .

١١٥ - والهاء في [قوله] : ﴿ فَجَعَلْنَاهَا ﴾ - ٦٦ -

تعود على القردة ، وقيل : بل تعود على المسخة التي دلّ عليها الخطاب . وقيل : [بل] تعود على العقوبة التي دلّ عليها الكلام . وكذلك الاختلاف في الهاء في « يديها » و « ما خلدفتها » .

١١٦ - قوله تعالى : ﴿ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ ﴾ - ٦٨ -

لغة بني عامر : « ادْعُ لَنَا رَبَّكَ » بكسر العين ، لسكونها وسكون الدال قبلها ؛ كما أنهم يُقدِّرونَ أَنَّ العين لام الفعل ، فيجزمونها (١) . وهو فعل مبني عند أهل البصرة ، ومجزوم بمعنى لام ساقطة عند الكوفيين (٢) .

١١٧ - قوله تعالى : ﴿ يُبَيِّنُ لَنَا مَا لَوْ نَهَا ﴾ - ٦٩ -

« ما » استفهام ، مرفوعة بالابتداء ، و « لونها » الخبر ، ولم يعمل في « ما » « يبيِّن » ؛ إذ^٣ الاستفهام لا يعمل [فيه] ما قبله ، [لأنَّ له صدر الكلام] (٤) ، ولو جعلت « ما » زائدةً نصبت « لونها » ؛ كما قال تعالى : (أَيُّهَا الْأَجَلِيُّنَ قَضَيْتَ) (٥) ، فخففت « الأجابين » بإضافة « أي » إليها ، و « ما » زائدة .

(١) أي يجرون المعتل بحرى الصحيح ، ولا يراعون المحذوف .

(٢) في ح « وهو فعل مجزوم عند الكوفيين ومبني عند البصريين » .

(٣) في الأصل : « إذا » . (٤) زيادة من الناسخ على الأصل .

(٥) سورة القصص ٢٨

وَنصَبَتْ «أباً» ، بـ «قضيت» ، [كما نصبت «لونها» بـ «يبين» ؛ إذا أُلغيت «ما»] (١) .

١١٨ - قوله تعالى : ﴿ لَا فَاْرِضَ ﴾ - ٦٨ -

يجوز رفعه على إضمار مبتدأ ، أي : / لا هي فارضٌ . ويجوز أن يكون نعتاً ^٣ لـ «بقرة» ؛ ومثله «لا يكره» ؛ ومثله «لا ذلول» .

١١٩ - قوله تعالى : ﴿ عَوَّانٌ ﴾ - ٦٨ -

رفع على إضمار مبتدأ ، أي هي (٢) «عوان» ، ويجوز أن تكون أيضاً نعتاً للبقرة ، وعلى إضمار مبتدأ أحسن (٣) ؛ [لبعده المنعوت] (٤) .

١٢٠ - قوله تعالى : ﴿ وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴾ - ٧٠ -

«إن» ، شرط ، وجوابها «إن» ، وما عملت فيه . وقال المبرِّد : الجواب محذوف .

١٢١ - قوله تعالى : ﴿ تُثِيرُ الْأَرْضَ ﴾ - ٧١ -

«تثير» ، في موضع الحال من المضمَر في «ذلول» .

(١) زيادة في الأصل .

(٢) في الأصل «هو» .

(٣) في هامش نسخة (ظ) ١٠/ب : «قوله : (فاقع لونها) إن شئت جعلت (فاقع) صفة ، و (لونها) مرفوعة - . وإن شئت كان خبراً مقدماً والجملة صفة ، (تسر) صفة أيضاً . وقيل : (فاقع) صفة البقرة ، و (لونها) مبتدأ ، و (تسر) خبره . وأنت اللون لوجهين : أحدهما أن اللون صفرة هاهنا ، فحمل على المعنى . والثاني أن اللون مضاف إلى المؤنث . (أبو البقاء) « وانظره في إملأ ما من به الرحمن ٢٥/١

(٤) زيادة في الأصل

(ولا تَسْقِي الحَرْثَ) في موضع نعت للبقرة ، وإن شئت جعلته خبر ابتداء محذوف ، أي : ولا هي تسقي الحَرْثَ .

١٢٢ - قوله تعالى : ﴿ مُسَلَّمَةٌ ﴾ - ٧١ -

أي هي مُسَلَّمَةٌ .

١٢٣ - قوله تعالى : ﴿ لاشِيَةَ فِيهَا ﴾ - ٧١ -

خبر ثانٍ لـ « هي » المضمرة ، وإن شئت جعلت « لاشية فيها » في موضع النعت لبقرة^(١) ، وكذلك « مُسَلَّمَةٌ » .

وأصل « شية » و«شيتة» ، ثم حُدِث الواو ، [وهي فاء الفعل]^(٢) كما حذفت في « بَشِي »^(٣) ، ونقلت كسرة الواو إلى الشين في « شية » .

١٢٤ - قوله تعالى : ﴿ الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ ﴾ - ٧١ -

« الْآنَ » ظرف زمانٍ للذي أنت فيه ، وهو مبني لمخالفته سائرَ ما فيه الألف واللام ؛ إذ دخلتا فيه لغير عهدٍ ولا جنس^(٤) . وقيل إنَّ أصل « آنَ » : « أوان » ، ثم أبدلوا من الواو ألفاً ، وحذفت إحدى الألفين لالتقاء الساكنين .

١٢٥ - قوله تعالى : ﴿ كَذَلِكَ يُخَيِّسُ اللَّهُ الْمُؤْتَى ﴾ - ٧٣ -

(١) في الأصل « لاشية فيها : نعتاً للبقرة » وأثبت ما جاء في (ح) .

(٢) زيادة في الأصل .

(٣) في هامش ح « أصله يوشي » .

(٤) في ح : « ولا جنس » . تقول : أنت إلى الآن هنا ، أي إلى هذا الوقت ، فبنيت

« الْآنَ » كما بني اسم الإشارة . انظر البيان ١/٩٤ ، والإنصاف ٢/٢٧٠ - ٢٧٣ ، والمعكبري

٢٦/١ ، وتفسير القرطبي ٥٥/١ ؛

الكاف في موضع نصب نعت لمصدر محذوف، [تقديره: اضربوه ببعضها تحي
إحياءً مثل إحياء الله الموتى] (١).

١٢٦ - قوله تعالى: ﴿لَمَّا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ﴾ و ﴿لَمَّا يَشَقُّ﴾
و ﴿لَمَّا يَهْبِطُ﴾ - ٧٤ -

«ما» في ذلك كونه في موضع نصب بـ «إن»، واللامات لامات تأكيد، والمجرور
خبر «إن».

١٢٧ - قوله تعالى: ﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ﴾ - ٧٥ -
«أن» في موضع نصب تقديره: في أن يؤمنوا، فلما حذفت الحافض تدمى الفعل
فنصب «أن».

وقال الكوفيون: «أن» في موضع خفض بإضمار الحافض المقدّر فيه. وكذلك
الاختلاف في «أن» حيث وقعت إذا حذفت معها (٢) حرف الجر.

١٢٨ - قوله تعالى: ﴿يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ﴾ - ٧٥ -
«يسمعون» خبر «كان» و «منهم» نعت لفريق. ويجوز أن تكون «منهم»
الخبر و «يسمعون» نعت لفريق.

١٢٩ - قوله تعالى: ﴿وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (٣) - ٧٥ -
ابتداءً وخبر في موضع الحال من المضمرة الذي في (يُحَرِّفُونَ).

(١) زيادة في مصدر. وفي هامش (ظ) ١٠/ب: «تقديره: يحيى الله الموتى إحياءً مثل ذلك، وفي الكلام حذف تقديره: فضربوها فحييت...» وهو تعليق منقول من إمام ما من به الرحمن ٢٦/١. وانظر البيان لابن الأنباري ٩٦/١
(٢) في الأصل «منها» وأثبت ما في (ح).
(٣) في الأصل «وم لا يعلمون» وهو تحريف.

١٣٠ - قوله تعالى : ﴿ لِيُحَاجُّوكُمْ ﴾ - ٧٦ -

واللام « لام كي » ، ناصبة للفعل / بإضمار « أن » ، وهي لام الجر التي (١) تدخل في الأسماء ، وتكون « ن » المضمرة والفعل مصدرأ ، فهي داخلة في اللفظ على الفعل ، وفي المعنى على الاسم .

ويؤى العنبر (٢) يفتحون لام « كي » . وبعض النحويين يقولون : أصلها (٣) الفتح ؛ ولذلك « فُتحت مع المضمرة في قولك : هذا لك » ، ولهم ، والسك . وأكثرهم يقولون : أصلها الكسر على ما قدمنا من العلة في الباء من « بسم » (٤) . وإنما « فُتحت مع المضمرة استقلالاً للكسرة بعدما ضم » ، وبعده واو . وأيضاً فإن الكلام ليس فيه فعل ففتحت مع المضمرة لذلك .

١٣١ - قوله تعالى : ﴿ وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ ﴾ - ٧٨ -

ابتداء وخبر . و (لا يعلمون) نعت لأُمِّيِينَ .

١٣٢ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا أَمَانِي ﴾ - ٧٨ -

استثناء ليس من الأول (٥) .

١٣٣ - وقوله تعالى : ﴿ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴾ - ٧٨ -

« إن » بمعنى « ما » ، وما بعدها ابتداء وخبر ، و « إلا » تحقيق المنفي ، وحيثما

(١) في الأصل « الذي » .

(٢) في حاشية (ح) « طائفة من العرب » .

(٣) في الأصل « أصله الفتح » .

(٤) انظر فقرة (١) ، والبيان ٩٨/١ ، والعكبري ٢٧/١ ، وتفسير القرطبي ٤/٢

(٥) أي استثناء منقطع .

رأيتَ « إن » مكسورة مخففة ، وبعدها « إلا » فـ « إن » بمعنى « ما » ، [نحو :
(إن الكافرينَ إلا في غرورٍ ^(١)) ، وشبهه حيث وقع] ^(٢) .

١٣٤ - قوله تعالى : ﴿ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ﴾ - ٧٩ -

ابتداء ^(٣) وخبر ^(٤) . ويجوز نصب « وويل » بفعلٍ مضمّر تقديره ^(٥) : ألزّمهم الله وويلًا .
و « وويل » مصدر ، لم يُستعمل منه فعل ؛ لأنّ فاءه وعينه من حروف العلة ،
وهو ما يدل على أن الأفعال مشتقة من المصادر ، ولو كان المصدر مشتقاً من الفعل
على ما قال الكوفيون ، لو وجد لهذا المصدر فعلٌ مشتقٌ منه ، ومثله : وبيع ، ووبس ^(٦) .

١٣٥ - قوله تعالى : ﴿ بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً ﴾ - ٨١ -

« بلى » بمنزلة « نعم » ، إلا أنّ « بلى » لا تكون إلا جواباً لنفي تقدّم ،
و « نعم » لا تكون إلا جواباً لإيجاب تقدّم .

والهاء في (أَحَاطَتْ بِهِ) تعود على « مَنْ » ، وقيل : تعود على
« الكَسْب » .

و « مَنْ » رفعٌ بالابتداء ، وهي شرط ، و « أولئك » ابتداء ثانٍ ،
و (أَصْحَابُ النَّارِ) خبره ، والجملة خبر عن « مَنْ » .

(١) سورة الملك ٢٠

(٢) زيادة في الأصل ليست في غيره .

(٣) جاز الابتداء بالنكرة لأن فيه معنى الدعاء ، كما تقول : سلام عليكم .

(٤) في (ج) : « نصب وويل على معنى » .

(٥) « وبس » كلمة نستعمل في موضع رأفة واستملاح للصبي ، وقيل : الويس الفقر ،
وما يريد الإنسان ضد ، وقد لقي ويساً ، أي لقي ما يريد . وذكر الخليل منه أيضاً : وبه ، وويلك ،
وويب ، وكله يتقارب في المعنى . انظر تفسير القرطبي ٨/٢ ، والبيان ١/٩٩٠ ، والعكبري ١/٢٧١

و (ممّ فيها خَالِدُونَ) ابتداء وخبر في موضع الحال من « أصحاب »
أو من « النار » [على اختلاف في ذلك قد تقدم شرحه] (١).

ومثله في التفسير : (وَالَّذِينَ آمَنُوا) - ٨٢ - إلى قوله تعالى : (خَالِدُونَ).

١٣٦ - قوله تعالى : ﴿ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ ﴾ - ٨٣ -

تقديره عند الأخفش : أن لا تعبدوا / إلا الله ، فلما حذفت « أن » ،
ارتفع الفعل .

وقيل : هو قسمٌ معناه : والله لا تعبدون .

وقيل : « لا تعبدون » في موضع الحال من « بني إسرائيل » أي أخذنا
ميثاقهم موحدين ، ومثله في جميع وجوه « لا تسفكون » (٢).

١٣٧ - قوله تعالى : ﴿ إِحْسَانًا ﴾ - ٨٣ -

مصدر ، أي أحسنوا إحساناً . وقيل : هو مفعول بمعنى استوصوا بالوالدين إحساناً .

١٣٨ - قوله تعالى : ﴿ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا ﴾ - ٨٣ -

تقديره : قولاً ذا حُسْنٍ ، فهو مصدر . ومن (٣) فتح الحاء والسين جعله
نعياً لمصدر محذوف تقديره : قولاً حَسَنًا . وقيل : إنَّ القراءتين على لغتين ؛

(١) في الأصل « على ما تقدم شرحه » وأثبت ما في (ط) . وقد تقدم في فقرة (٨٢)
من هذه السورة .

(٢) عبارة « وقيل لا تعبدون .. لا تسفكون » وردت في الأصول بعد الفقرة ١٣٧ ،
وقد قدمتها عليها حيث مكانها من الإعراب . وانظر الكشاف ٦٣/ب ، ومعاني القرآن ١/٥٣ ،
والبيان ١/١٠٠ ، والعكبري ٢٧/١ ، وتفسير القرطبي ١٣/٢ .

(٣) الفتح قرأة الكوفيين غير عاصم . انظر البحر المحيط ١/٢٨٤ - ٢٨٥ ، وتفسير
القرطبي ١٦/٢ .

يُقال : احْسَنُ والحُسْنُ ، يعنى [واحدٍ ، مثل : العُدْمِ والعدَم] (١) ، فهما جميعاً نعتان لمصدر محذوف (٢) .

١٣٩ - قوله تعالى : ﴿ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ ﴾ - ٨٥ -

« أنتم » مبتدأ ، وخبره : (تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ) و « هؤلاء » في موضع نصبٍ بإضمار « أعني » .

وقيل : « هؤلاء » بمعنى الذين ، فيكون خبراً لـ « أنتم » ، وما بعده صلته .

وقيل : هو منادى ، أي يا هؤلاء ؛ ولا يجيزه سيبويه (٣) .

وقيل : هو خبر « أنتم » و « تقتلون » حال من « أولاء » ، لأنه لا يستغنى عنها ، كما أن نعت المهيم لا يستغنى عنه ، فكذلك حاله .

وقال ابن كيسان : « أنتم » مبتدأ ، و « تقتلون » الخبر ؛ ودخلت « هؤلاء »

لتخص به المخاطبين (٤) ؛ إذ نُبِّهوا على الحال التي هم عليها مقيمون (٥) .

١٤٠ - قوله تعالى : ﴿ تَطَاهَرُونَ ﴾ - ٨٥ -

(١) زيادة في الأصل ليست في باقي النسخ .

(٢) انظر البيان ١٠٢/١ ، والعكبري ٢٨/١

(٣) أي لا نقول : هذا أقبل . تفسير القرطبي ٢٠/٢ ، وفي البيان ١٠٣/١ : « ... ولا يجيزه سيبويه ؛ لأن حرف النداء إما يحذف مما لا يحسن أن يكون وصفاً لأي ، نحو : زيد وعمر ، و « هؤلاء » يحسن أن يكون وصفاً لأي ، نحو : يا أيها هؤلاء ، فلا يجوز حذف حرف النداء منه » .

(٤) في (ظ) « ليخص بها المخاطبون » .

(٥) لم يأخذ أبو حيان بقول ابن كيسان ؛ لأن « التخصيص لا يكون بالنكرات ولا بأسماء

الإشارة » البحر المحیط ٢٩٠/١

مَنْ (١) حُفِّفَ حَذَفَ إِحْدَى التَّائِبِينَ ؛ وَهِيَ التَّاءُ الثَّانِيَةُ عِنْدَ سَبْيُوهِ ؛ وَهِيَ
الْأُولَى عِنْدَ الْكُوفِيِّينَ (٢) .

وَأَجَازُ أَبُو إِسْحَاقَ (٣) « أَسَارَى » بِفَتْحِ الْهَمْزَةِ مِثْلَ « سَكَارَى » ، وَمَنْعَهُ
أَبُو حَاتِمٍ .

وَأَجَازُ الْمُبَرَّدُ « أُسْرَاءُ » مِثْلَ ظُرْفَاءَ . وَهِيَ (٤) فِي مَوْضِعِ نَصْبٍ عَلَى الْحَالِ مِنْ
الْمَضْمَرِ الْمَرْفُوعِ فِي « يَا نُوكَمَ » .

١٤١ - قوله تعالى : ﴿ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ ﴾ - ٨٥ -

« هُوَ » كِنَايَةٌ عَنِ الْخَبْرِ (٥) وَالْحَدِيثِ ، مَبْتَدَأٌ ، وَ « إِخْرَاجٌ » مَبْتَدَأٌ ثَانٍ ،
وَ « مُحَرَّمٌ » خَبْرُهُ ، وَالْجُمْلَةُ خَبْرُ « هُوَ » ، وَ « مُحَرَّمٌ » ضَمِيرُ الْمَفْعُولِ الَّذِي
لَمْ يُسَمَّ فَاعِلُهُ ، يَعُودُ عَلَى الْإِخْرَاجِ .

(١) قرأ بالتخفيف الكوفيون ، وبالتشديد أهل المدينة وأهل مكة . انظر تفسير
القرطبي ٢٠/٢

(٢) فِي (ح ، ط ، د) « وَالْمَحذُوفَةُ هِيَ الْأُولَى عِنْدَ سَبْيُوهِ وَهِيَ الثَّانِيَةُ عِنْدَ الْكُوفِيِّينَ »
وَهُوَ تَحْرِيفٌ لِمَا جَاءَ فِي الْأَصْلِ ، وَالْكَشْفُ ٦٣/ب ، وَقَدْ جَاءَ فِي الْأَخِيرِ : « .. وَالْمَحذُوفُ هِيَ التَّاءُ
الثَّانِيَةُ عِنْدَ سَبْيُوهِ ؛ لِأَنَّهَا يَفْعُ التَّكْوِيرِ وَالِاسْتِثْقَالِ ؛ لِأَنَّ التَّاءَ الْأُولَى قَدَلْ عَلَى الْاسْتِثْقَالِ ، وَلَوْ
حَذَفَتْ لَنَدَبَتْ الدَّلَالَهَ . وَالتَّاءُ الْأُولَى هِيَ الْمَحذُوفَةُ عِنْدَ الْكُوفِيِّينَ لِزِيَادَتِهَا » وَانظُرِ الْبَيَانَ ١٠٤/١ ،
وَالْعَكْبَرِيَّ ٢٨/١

(٣) هُوَ أَبُو إِسْحَاقَ الزَّجَّاجُ وَقَدْ قَالَ : يُقَالُ أَسَارَى كَمَا يُقَالُ سَكَارَى ، وَفَعَالٌ - بِفَتْحِ الْفَاءِ - هُوَ
الْأَصْلُ ، وَفَعَالٌ - بِضَمِّ الْفَاءِ - دَاخِلَةٌ عَلَيْهَا . تَفْسِيرُ الْقُرْطُبِيِّ ٢١/٢ ، وَفِيهِ : « قِرَاءَةُ الْجَمَاعَةِ أَسَارَى
- بِضَمِّ الْهَمْزَةِ - مَا عِدَا حِمَزَةٍ فَإِنَّهُ قُرَأَ أُسْرَى عَلَى فَعَلَى . أَمَا أَسَارَى - بِفَتْحِ الْهَمْزَةِ - فَهِيَ قِرَاءَةٌ
لَيْسَتْ بِالْعَالِيَةِ .

(٤) فِي ح « وَهُوَ » .

(٥) فِي ح « أَوْ الْحَدِيثِ » .

وإن شئت رفعت «محرمًا» بالابتداء ولا ضمير فيه ، و «إخراجهم» مفعولٌ
 ما لم يُسَمَّ فاعله ، سدَّ مسدَّ خبر «محرم» ، والجملة خبر «هو» .
 وإن شئت جعلت «هو» يعود على / «الإخراج» لتقدم ذكر «يخرجون» ،
 و «محرم» خبره ، و «إخراجهم» بدل من «هو» . ولا يجوز أن تكون
 «هو» فاصلةً ؛ إذ لم يتقدم قبلها شيء .
 وهذا مثل قوله تعالى : (قل هو الله أحد) (١) أي الأمر الحق هو :
 الله أحدٌ .

١٤٢ - قوله تعالى : ﴿ فَمَا جَزَاءُكُمْ ﴾ - ٨٥ -

«ما» استفهام ، رفع بالابتداء ، و «جزاء» خبره . وإن شئت جعلت
 «ما» نفيًا .

١٤٣ - قوله تعالى : ﴿ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴾ - ٨٥ -

ظرف منصوب ؛ العامل فيه «يُرَدُّون» (٢) .

١٤٤ - قوله تعالى : ﴿ وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ ﴾ - ٨٩ -

جواب «لَمَّا» محذوف تقديره : نبذوه أو كفروا به ، وقيل : «كفروا
 به» المتلوة ، جواب «لَمَّا» الأولى والثانية (٣) .

(١) في الأصل «أحدًا» وهو تحريف .

(٢) في ح : «منصوب يردون» . وفي هامش (ظ) ١١/ب : «(أفكلاً) : دخلت الغاء

ها هنا لترتيب ما بعدها بما قبلها ، والهمزة للاستفهام الذي بمعنى التوبيخ» وانظر الإملاء ٢٩/١

(٣) في هامش (ظ) ١١/ب : «(من عند الله) يجوز أن يكون (من عند الله) في موضع

نصب لابتداء غاية المجهي . ويجوز أن يكون في موضع رفع صفة لكتاب . (مصدق) بالرفع :

صفة لكتاب . وقرئ شاذًا بالنصب على الحال ، وفي صاحب الحال وجان ؛ أحدهما : الكتاب ،

والثاني : أن يكون حالاً من الضمير في الظرف ، ويكون العامل الظرف ، أو ما يتعلق به الظرف ،

ومثله : (رسول من عند الله مصدق) . أبو البقاء . وانظره في إملاء ما من به الرحمن ٣٠/١

١٤٥ - قوله تعالى : ﴿ بئسًا اشْتَرَوْا ﴾ - ٩٠ -

« ما » في موضع رفع بـ « بئس » ، و (أنْ يَكْفُرُوا) بدل من « ما »
فـ « أنْ » في موضع رفع . وقيل : « أنْ » بدل من الهاء في « به » ؛ فهي
في موضع خفض . وقيل : هي في موضع رفع على إضمار مبتدأ .

وقال الكوفيون : « بئس » و « ما » اسمٌ واحدٌ في موضع رفع .

وقال الأخفش : « ما » نكرة ، موضعها نصب على التفسير .

وقيل : « ما » نكرة ، و « اشْتَرَوْا به أَنفُسَهُمْ » نعتٌ لـ « ما » ،
و « أنْ » في موضع رفع بالابتداء ، أو على إضمار مبتدأ ، كما تقول : بئس
رجلاً ظريفاً زيدٌ .

وقال الكسائي : الهاء في « به » تعود على « ما » المضمرة ؛ و « ما »
الظاهرة موضعها نصب ، وهي نكرة ، تقديره : بئس شيئاً ما اشْتَرَوْا^(١) .

١٤٦ - قوله تعالى : ﴿ بَغِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ ﴾ - ٩٠ -

« بغياً » مفعول من أجله ، وهو مصدر . و « أنْ » في موضع نصب بحذف
حرف الجر منه ، تقديره : لِأَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ .

١٤٧ - قوله تعالى : ﴿ مُصَدِّقًا ﴾ - ٩١ -

حال من « الحق » مُؤَكِّدَةٌ ، ولولا أنَّها مؤَكِّدَةٌ ، ما جاز الكلام ؛ كما
لا يجوز : هو زيد قائماً ؛ لِأَنَّ زِيداً قد يخلو من القيام ، وهو زيد بحاله قام أم
قعد ، وكذلك « الحقُّ » لا يخلو أن يكون مُصَدِّقًا لكتب الله ؛ [فَإِنَّمَا الْحَالُ

(١) في (ظ) « ما اشْتَرَوْا به » وانظر هذه الأوجه في معاني القرآن ٥٦/١ - ٥٨ ، وتفسير
الطبري ٣٣٨/٢ - ٣٤٠ ، والبحر المحيطة ٣٠٤/١ - ٣٠٥ ، والمجيد ١٣٧/ب ، ١٣٨/أ ،
والمكبري ٣٠/١ ، والبيان ١٠٨/١

ها هنا للتوكيد [(١)] .

١٤٨ - قوله تعالى : ﴿ خَالِصَةً ﴾ - ٩٤ -

خبر « كان » ، وإن شئت نصبتها على الحال من « الدار » ، وجعلت « عند الله » خبر « كان » .

١٤٩ - قوله تعالى : ﴿ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾ - ٩٤ -

شرط ، وما قبله جوابه .

١٥٠ - قوله تعالى : ﴿ وَمَا هُوَ بِمُزْحَجٍ بِهِ مِمَّنْ خَرَجَهُ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ ﴾ - ٩٦ -

يُعَمَّرَ

« هو » كناية عن أحدم ، / مبتدأ ، و « أن يعمر » في موضع رفع لأنه فاعل رفعته بـ « مزحج » ، والجملة خبر « هو » . ويجوز أن يكون « هو » كناية عن التعمير مبتدأ ، و « أن يعمر » بدلاً من « هو » ، و « بزحجه » خبر الابتداء .

وأجاز الكوفيون أن يكون « هو » مجهولاً مبتدأ ، بمعنى الحديث والأمر ، وما بعده ابتداء وخبر في موضع خبر « هو » ؛ ودخول الباء في « بزحجه » يمنع من هذا التأويل ؛ لأن المجهول لا يُفسَّرُ (٢) إلا بالمثل السالمة من حروف الحذف .

١٥١ - قوله تعالى : ﴿ أَوْ كَلَّمَا ﴾ - ١٠٠ -

الواو عند سيويه واو عطف ، دخلت عليها ألف الاستفهام (٣) . وقال

(١) زيادة في الأصل ليست في غيره .

(٢) في (ح) « لا يغير » ، والمجهول هو ما يسمى ضمير الشأن . انظر العكبري ١ / ٣١ ،

والبيان ١ / ١١١ ، وتفسير القرطبي ٢ / ٣٤

(٣) الكتاب لسيويه ١ / ٩١

الأخفش : الواو زائدة . وقال الكسائي : هي « أو » ، حُرِّكت الواو منها ؛ ولا قياس لهذا القول (١) .

ونصبت « كلما » على الظرف ، والعامل فيه فعل دلَّ عليه « بَنَدَه » ، [لَأَنَّ « كلما » إذا كانت ظرفاً ، فيها معنى الشرط ، والعامل فيها الجواب] .

١٥٢ - قوله تعالى : ﴿ كَانَهُمْ ﴾ - ١٠١ -

الكاف للتشبيه لا موضع لها من الإعراب ؛ وموضع الجملة موضع رفع نعت لـ « فريق » (*).

١٥٣ - قوله تعالى : ﴿ يُعَلِّمُونَ النَّاسَ ﴾ - ١٠٢ -

هو في موضع الحال من « الشياطين » أو من المضمرة في « كفروا » ؛ وهو أولى وأحسن ، أي كفروا في حال تعليمهم السحر للناس .

وإن شئت جعلته خبراً ثانياً لـ « لكن » ، في قراءة من شدَّد (٢) نون « لكن » .

وإن شئت جعلت « يعالِّمون » بدلاً من « كفروا » ؛ لأن تعليم السحر كُفِّرَ في المعنى .

١٥٤ - قوله تعالى : ﴿ فَيَتَعَلَّمُونَ ﴾ - ١٠٢ -

معطوف على « يُعَلِّمَان » . وقيل تقديره : فيأتون فيتعلِّمون . ولا يجوز

(١) انظر البيان ١١٢/١ ، والعكبري ٣٢/١ ، وتفسير القرطبي ٣٩/٢

(*) المجيد في إعراب القرآن ١٤٦ / ب : « وقال مكِّي : موضعها رفع ، نعت لفريق .

قلت : ويلزمه الفصل بين النعت والمنعوت ، فتأمله .

(٢) التشديد قراءة غير ابن عامر وحزمة والكسائي وخلف ، فأما هؤلاء ففرَّطوا بتخفيف

النون . التيسير ص ٧٥ ، والإتحاف ص ١٤٤

أن يكون جواباً لقوله « فَلَاتَكْفُرُ » . وقيل : هو معطوف على « يَعْلَمُونَ » ،
ومنع هذا أبو إسحاق (١) .

وهذه مسألة فيها نظرٌ ومبحث على المعاني التي بهما يتم الإعراب . وأحسنه
أن يكون « فَيَتَعَلَّمُونَ » مستأنفاً .

١٥٥ - قوله تعالى : ﴿ لَمَنْ اشْتَرَاهُ ﴾ - ١٥٢ -

« مَنْ » في موضع رفع بالابتداء ، وخبره : (مَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ) ؛ فـ « مَنْ خَلَقَ » مبتدأ ، و « مِنْ » زيدت لتأكيد النفي ، وله خبرُ الابتداء ، والجملة خبر « مَنْ » ، و « اللام » لام الابتداء ؛ وهي لام التأكيد تقطع ما بعدها بما قبلها ، ولا يعمل ما قبلها فيها بعدها ، كحرف الاستفهام وكالأسماء التي يُجزم بها في الشرط ؛ إنما يعمل في ذلك ما بعده (٢) .

ومثله قوله / : و (سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) (٣) $\frac{8}{ت}$

فـ « أَيَّ » نصب بـ « يَنْقَلِبُونَ » ولا يعمل فيه « سَيَعْلَمُ » .

١٥٦ - قوله تعالى : ﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا ﴾ - ١٥٣ -

« أَنْ » في موضع رفع بفعل مضمر تقديره : ولو وقع « إِيمَانُهُمْ » ؛ لأنَّ

(١) هو أبو إسحاق الزجاج ، وقد منعه بسبب لفظ الجمع في « يعلمون » ، بينما اختار الوجه الثاني ، على تقدير : يأتون فيتعلمون ، وهذا الوجه منسوب إلى الفراء . وجاء في البحر المحيط أن سيويه قد جعله معطوفاً على « كفروا » ، بينما اختار الطبري الاستئناف . انظر معاني القرآن ٦٤/١ ، وتفسير الطبري ٤٥/٢ ، والبحر المحيط ٣٣١/١ والجيد ٤٩/١ ، وإمامه مامن به الرحمن ٣٢/١ (٢) انظر البيان ١١٥/١ ، والعكبري ٣٣/١ وقد جعل اللام موطئة للفهم ، وتفسير القرطبي ٥٦/٢

(٣) سورة الشعراء الآية ٢٢٧

« لو » حقها أن يليها الفعل ؛ إما مضمراً أو مظهراً ؛ لأن^(١) فيها معنى الشرط ،
والشرط بالفعل أولى .

وكذلك قوله : (وإنَّ أحدٌ منَ المشركين استجاركَ) (٢) « أحدٌ » مرفوع بفعل مضمَر تقديره : وإن استجاركَ أحد من المشركين استجاركَ ؛ وكذلك عند البصريين : (إذا السَّمَاءُ انشَقَّتْ) (٣) و (إذا الشمسُ كُوِّرَتْ) (٤) و (إذا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ) (٥) ، وشبه ذلك كله مرفوع بفعل مضمَر ؛ لأنَّ « إذا » فيها (٦) معنى المجازاةِ ، فهي بالفعل أولى ، والفعل مضمَر بعدها يليها ، وهو الرفع للاسم ، وهو كثير في القرآن ، نحو قوله تعالى : (إنَّ امرؤَ هلك) (٧) تقديره : إنَّ هلك امرؤُ هلك ، فاعرف وقس .

ولا بُدَّ لـ « لو » من جواب مضمَر أو مظهرٍ . وإنما لم تجزم « لو » على ما فيها من معنى الشرط ؛ لأنها خالفت حروف الشرط ؛ وذلك لاختلاف المعاني ، ألا ترى أنها لا تردُّ الماضي من الأفعال بمعنى الاستقبال ، كما تردُّه حروف الشرط ؛ لأن الشرط لا يكون إلاَّ بالمستقبل ، و « لو » يقع الماضي بعدها ؛ لأنها تدل على ما مضى ، فامتنع « لو » من العمل والجواب لذلك .

١٥٧ - قوله تعالى : ﴿ لَمْ تُؤَبِّهْ ﴾ - ١٠٣ -

مبتدأ ، وخبره « خير » . واللام في « لمؤبة » جواب « لو » .

- | | |
|---------------------------|--------------------------------|
| (١) في الأصل « لأنها » . | (٢) سورة التوبة الآية ٦ |
| (٣) سورة الانشقاق الآية ١ | (٤) سورة التكويد الآية ١ |
| (٥) سورة الانفطار الآية ١ | (٦) في الأصل « فهي » وهو تحريف |
| (٧) سورة النساء الآية ١٧٦ | |

١٥٨ - قوله تعالى: ﴿ رَاعِنَا ﴾ - ١٠٤ -

[في موضع] نصب بالاقول. وَمَنْ نَوَّهْ جَعَلَهُ صَدْرًا ، أَي لَا تَقُولُوا قَوْلًا ذَا رُعُونَةٍ (١) .

١٥٩ - قوله تعالى: ﴿ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ ﴾ - ١٠٥ -

« خير » في موضع رفع مفعول لم يُسَمِّ فاعله لـ « يَنْزِلُ » ، و « من » زائدة لتأكيد النفي .

و « مِنْ رَبِّكُمْ » : « من » لابتداء الغاية (٢) ، متعلقة بـ « يَنْزِلُ » .

١٦٠ - قوله تعالى: ﴿ مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ ﴾ - ١٠٦ -

« ما » شرط ، وهي في موضع نصب بـ « نَنْسَخُ » و « من » زائدة للتأكيد . وموضع « آيَةٍ » نصب بـ نَنْسَخُ . (أَوْ نُنَسِّهَا) (٣) عطف على « نَنْسَخُ » .

(١) في (ح ، ط) « لَا تَقُولُوا رُعُونَ » والتنونين قراءة الحسن . تفسير القرطبي ٦٠/٢ ، والمجيد ١٥١/ب .

وفي هامش (ط) ١٢/أ : « قوله : (لَا تَقُولُوا رَاعِنًا) فتون ، عن الحسن وأبي حنيفة وابن عمير ، يعني : لَا تَقُولُوا حَقًّا وَبَاطِلًا وَهَجْرًا ، وهو من الرعونة . يقال : رجل أراعن ، وامرأة رعناء ، و (راعونا) : ابن مسعود و زُر والأعمش . قال أبو معاذ : قرأت في بعض الحروف (ولا تقولوا للناس راعنا) وهو بدل عن (أراعنا) تقول العرب : أراعني سمعك ، أي اسمع مني ؛ وكان الكلبي يقول : كان أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يقولون له : راعنا ، أي أفهمنا وافهم عنا ، فنهام الله تعالى عن ذلك .

(و قولوا أنظروا) بالقطع عن الأعمش بمعنى : أمهلنا . غرائب القرآن .

(٢) في هامش (ح) عبارة « بلغ مقابلة ونصحيحاً ... »

(٣) في (ح ، ط) « أَوْ نُنَسِّهَا » - يأسكان الهمزة - وهي قراءة أبي عمرو وابن كثير ، وقرأ به أيضاً : عمر وابن عباس وعطاء وجماد وأبي بن كعب وعبيد بن عمير والنخعي وعطاء ابن أبي رباح وابن محيصن . وقرأ الباقون بضم النون الأولى وكسر السين من غير همز . انظر الكشف ٦٦/أ ، وتفسير القرطبي ٦٧٢

(تَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا) جواب الجزاء .

١٦١ - قوله تعالى : ﴿ كَمَا سُئِلَ ﴾ - ١٠٨ -

إد الكاف ، في موضع نصب نعت لمصدر محذوف تقديره : سؤَالاً مِثْلَ سؤَالِ ٩
موسى (١) .

١٦٢ - قوله تعالى : ﴿ كُفَّاراً ﴾ - ١٠٩ -

مفعول ثانٍ لـ « يردونكم » . (*) وإن شئت حالاً من الكاف والميم في
« يردونكم » .

١٦٣ - قوله تعالى : ﴿ حَسِداً ﴾ - ١٠٩ -

مصدر .

١٦٤ - قوله تعالى : ﴿ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ ﴾ - ١٠٩ -

« مِنْ » متعلقة بـ « حسد » ، فيجوز الوقف على « كفاراً » ، ولا يوقف
على « حسداً » (٢) . وقيل : « من » متعلقة بقوله تعالى : (وَدَّ كَثِيرٌ) ،
فلا يوقف على « كفاراً » ، ولا [على] « حسداً » (**).

(١) في (ح ، ظ) « سؤَالاً كَمَا » .

(*) ابن الشجري ٢ / ٤٤٤ - ٥٤٥ : « لا يجوز أن يكون قوله (كفاراً) مفعولاً ثانياً
ليردونكم ، لأن (رد) ليس مما يقتضي مفعولين ، كما يقتضي باب : أعطيت . . . » وقد رد هذا
الاعتراض السفاقي في كتابه المجيد ١٥٥ / ب يجعله (رد) بمعنى صير .
(٢) في الأصل « ولا تقف على حسد » .

(**) ابن الشجري ٢ / ٤٤٥ - ٤٤٦ : « قلت : إن قول النحويين : هذا الجار متعلق بهذا
الفعل ؛ يريدون أن العرب وصلته به ، واستمر سماع ذلك منهم فقالوا : رغبت في زيد ، ورضيت
عن جعفر ، وعجبت من بشر ، وغضبت على بكر ، ومزرت بخالد ، وانطلقت إلى محمد . وكذلك
قالوا : حسدت زيدا على علمه وعلى ابنه ، ولم يقولوا : حسدته من ابنه . وكذلك (وددت) لم
يلحقها به (من) فثبت بهذا أن قوله : (من عند أنفسهم) لا يتعلق بـ (حسداً) ، ولا بـ (ود) ،
ولكنه يتعلق محذوف يكون وصفاً لـ (حسداً) أو وصفاً لمصدر (ود) وكأنه قيل : حسداً
كائناً من عند أنفسهم ، أو ودأ كائناً من عند أنفسهم » .

١٦٥ - قوله تعالى: ﴿ هوداً ﴾ - ١١١ -

جمع ' هائد ' وهو التائب . وقيل : « هود » واحد ، وُحِدَ على لفظ
« مَنْ » .

وقال الفراء^(١) : « هود » أصله : يهودي ، [ثم حذف] ؛ ولا قياس يعضد
هذا القول .

١٦٦ - قوله تعالى: ﴿ مساجدَ الله أن يُذكرَ فيها اسمُهُ ﴾ - ١٤ -

« أن » في موضع نصب بدل من « مساجد » ؛ وهو بدل الاشتمال . وقيل :
هو مفعول من أجله .

(إلاءَ خائفينَ) حال من المضمرة المرفوعة في « يدخلوها » .

١٦٧ - قوله تعالى: ﴿ كذلك قال الذين ﴾ - ١١٨ -

في الموضعين^(٢) ؛ الكاف « فيها » في موضع نصب نعت لمصدر محذوف ،
أي : قولاً مثلَ ذلك قال الذين . ويجوز أن يكونا في موضع رفع على الابتداء ؛
وما بعد ذلك الخبر (*) .

(مثلَ قولهم) نصب بقال ، وإن شئت جعلته نعتاً لمصدر محذوف .

(١) معاني القرآن ٧٣/١

(٢) أي هنا ، وفي الآية ١١٣ من هذه السورة .

(*) ابن الشجري ٤٦٢/٢ : « لا يجوز أن يكون موضع الكاف في الموضعين رفعاً كما زعم
- أي مكّي - لأنك إذا قدرتها مبتدأ اجتنجت إلى عائد من الجملة ، وليس في الجملة عائد ، فإن
قلت : أقدر العائد محذوفاً ، كنتقديره في قراءة من قرأ (وكل وعد الله الحسنى) أي وعده الله ... لم
يجز هذا ، لأن : « أن » قد تعدى إلى ما يقتضيه من منصوبه وذلك قوله : (مثل قولهم) فلا يتعدى
إلى منصوب آخر » .

- وقد ردّ اعتراض ابن الشجري على مكّي كل من ابن هشام في المغني ١٧٩/١ ، والسفاقي
في المجيد ١٥٩/١ بأن (مثل) حينئذ يكون إعرابها نعتاً لمصدر محذوف ، أو مفعولاً به ليعلمون ،
والضمير المقدر في (قاله) يكون مفعولاً به لقال .

١٦٨ - قوله تعالى: ﴿ كُنْ فَيَكُونُ ﴾ - ١١٧ -

من نصبه جعله جواباً لـ « كُنْ » ؛ وفي معناه بعد (١) . ومن رفعه قطعه على معنى : فهو يكون . وقد شرحناه في سورة النحل (٢) شرحاً أشبع من هذا (٣) .

١٦٩ - قوله تعالى: ﴿ بَشِيرًا وَنَذِيرًا ﴾ - ١١٩ -

حالان من الكاف في « أرسلناك » .

١٧٠ - قوله تعالى: ﴿ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقًّا

تِلَاوَتِهِ ﴾ - ١٢١ -

« الذين » مبتدأ ، وخبره (أولئك يؤمنون به) . و « يتلون » حال من « الكتاب » ، أو من المضمرة المنصوب في « آتيناهم » . ولا يجوز أن يكون الخبر « يتلونه » ، لأنك لو فعلت لوجب لكل من أوتي الكتاب يتلوه حق تلاوته ، وليس م كذلك كلهم .

و « حَقًّا » مصدر أو نعت لمصدر محذوف ، وهو أحسن .

١٧١ - قوله تعالى: ﴿ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ ﴾ - ١٢٣ -

مثل الأول في حذف المضمرة من النعت متصلاً أو منفصلاً ، وقد تقدم (٤) أصل

(١) في (ح) « وفيه بعد في المعنى » .

(٢) في الآية (٤٠) من سورة النحل . والنصب قراءة ابن عامر ، وقرأ الباقر بالرفع .

النشر ٢١٢/٢ ، والتيسير ص ٧٦

(٣) في هامش (ظ) ١٢ / ب : « وقرئ (بديع السموات) مجروراً على أنه بدل من

الضمير في (له) وقرأ المنصور بالنصب على المدح . (كشاف) « . وانظره فيه ٧١/١

(٤) انظر فقرة (٥٢) من هذه السورة .

« اتَّقُوا » (١) .

١٧٢ - قوله تعالى : ﴿ وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ ^{١٠} _ت

بِاللَّهِ ﴾ - ١٢٦ -

« مَنْ » بدل من « أهله » ؛ بدل بعض من كل .

١٧٣ - قوله تعالى : ﴿ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ ﴾ - ١٢٦ -

« من » في موضع نصب ، أي : وارزُقْ مَنْ كَفَرَ فَاَمْتَعَهُ [قليلاً] .

ويجوز أن تكرر « من » للشرط ، وتنصبها بفعل مضمر بعدها ، أي :
ومن كفر أرزُقْ و « فَاَمْتَعَهُ » (٢) ، جواب الشرط ارتفع لدخول الفاء .ويجوز أن تكون « مَنْ » رفع بالابتداء ؛ و « فَاَمْتَعَهُ » خبره ، والكلام
شرط أيضاً وجواب .

١٧٤ -- قوله تعالى : ﴿ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ ﴾ - ١٣٠ -

أي سفه في نفسه ، فنصب النفس لما حذف حرف الجر ، أي في نفسه .
وقيل : معنى « سفه » : جهل وضيق ، فتعدى فنصب « نفسه » .

(١) في هامش (ظ) ١٢/ب : « (أن تطهرا) - ١٢٥ - يجوز أن تكون (أن) هنا بمعنى أي المفسرة ؛ لأن (عبدا) بمعنى قلنا ، والمفسرة ترد بعد القول وما كان في معناه ، ولا موضع لها على هذا . ويجوز أن تكون مصدرية وصلتها الأمر . و (السجود) جمع ساجد ، وقيل : هو مصدر ، وفيه حذف مضاف ؛ أي الركع ذوي السجود . (اجعل هذا بلداً آمناً) : اجعل بمعنى صير ؛ و (هذا) المفعول الأول ، و (بلداً) المفعول الثاني . و (آمناً) صفة للمفعول الثاني . وأما التي في إبراهيم فيذكر هناك . وانظر إملاء ما من به الرحمن للكبري ٣٦/١

(٢) في (ج) « ومن كفر فَاَمْتَعَهُ » .

وقال الفراء^(١) : نصب « نفسه » على التفسير^(٢) ، [كما تقول : حسن الرجل وجهاً ، بمعنى : حسن وجه الرجل]^(٣) .

١٧٥ - قوله تعالى : ﴿ وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴾ - ١٣٠ -

« في » متعلقة بمضمّر تقديره : وإِنَّهُ صالح في الآخرة لَمِنَ الصالحين ؛ ولا يحسن تعاقب « في » بالصالحين ، لأن فيه تقديم صلة على موصول . وقيل : قوله « في الآخرة » بيان متقدم على ذلك . وقيل : الألف واللام في « الصالحين » ليستا بمعنى الذي ؛ إنما هما للتعريف ، فحسُنْ تقديم حرف الجر عليه ، وهو متعلق به ، وإن كان مقدماً عليه .

١٧٦ - قرأ^(٤) مجاهد ، ويحيى بن يعمر ، وعاصم الجحدري وغيرهم :

﴿ وَإِلَهُ أَيْبِكَ ﴾^(٥) - ١٣٣ -

بلفظ الواحد ، فيحتمل أن يكون واحداً ، و « إبراهيم » بدل منه ، و « إسماعيل وإسحق » عطف [عليه]^(٦) .

ويحتمل أن يكون « أيبك » هو جمع مُسْتَأْم ، فيبدل ما بعده من الأسماء منه ، أو ينصب « إبراهيم » على إضمار « أعني » ويعطف عليه ما بعده . وهي أسماء لاتصرف للعجمة والتعريف .

(١) معاني القرآن ٧٩/١ ، وأراد بالتفسير : التمييز ، وقد ضعف لكونه معرفة ، والتمييز لا يكون إلا نكرة . انظر البيان ١٢٣/١ ، والعكبري ٣٧/١

(٢) بعد كلمة التفسير عبارة مطموسة في الأصل ، لعلها : والفعل لما .

(٣) زيادة في نسخة الأصل ليست في غيرها .

(٤) في الأصل « قراءة » .

(٥) قراءة الجمهور المثبتة في المصحف (وإله آبائك) . انظر البحر المحيط ٤٠٢/١ ، وتفسير

القرطبي ١٣٨/٢

(٦) أي عطف على (أيبك) تقديره : وإله إسماعيل وإسحاق . انظر العكبري ١ / ٣٨ ،

وتفسير القرطبي ١٣٨/٢

وجمع إبراهيم : بتراهيم ، وإسماعيل : سَمَاعِيل . وقيل : بَراهِمَة و سَمَاعِلَة ،
والهاء بدل من ياء . وقال المبرد جمعها : أَبَارِهْ وَأَسَامِيعْ ، وَأَبَارِيهْ وَأَسَامِيعْ .
فأما « إسرائيل » فجمعه أساريل . وقال الكوفيون : أسارة وأساريل .

١٧٧ - قوله تعالى : ﴿ إلهاً واحداً ﴾ - ١٣٣ -

بدل من « إلهك » ، وإن شئت جعلته حالاً منه .

١٧٨ - قوله تعالى : ﴿ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ ﴾ - ١٣٤ -

ابتداء وخبر ، و « قد خلت » نعت لـ « أمة » ، وكذلك : (لها ما كسبت)
نعت لـ « أمة » [أيضاً] ، ويجوز أن يكون منقطعاً لاموضع له من الإعراب .

١٧٩ - قوله تعالى : ﴿ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ ﴾ - ١٣٥ -

انتصب « مائة » على إضمار فعل تقديره : بل نتبع ملة .

و « حنيفاً » حال من « إبراهيم » (*) ؛ لأن معنى « بل نتبع مائة إبراهيم » :
بل نتبع إبراهيم ، وقيل : انتصبت على إضمار « أعني » ؛ إذ لا تقع الحال من
المضاف إليه .

١٨٠ - قوله تعالى : ﴿ صِبْغَةَ اللَّهِ ﴾ - ١٣٨ -

بدل من « ملة إبراهيم » . وقيل : هو منصوب على الإغراء ، أي : اتبعوا
صبغة الله ، أي دين الله . وقيل : « صبغة »^(١) نصب على التمييز .

١٨١ - قوله تعالى : ﴿ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً ﴾ - ١٤٣ -

(*) أمالي ابن الشجري ١٨/١ : « قيل : إن (حنيفاً) حال من (إبراهيم) ، وأوجه من
ذلك عندي أن يجعله حالاً من (الله) ؛ لأن الملة عبارة عن الدين » .
(١) هي الثانية في قوله تعالى : (ومن أحسن من الله صبغة) .

[كبيرة] خبر « كان » واسم « كان » مضمّر فيها [بمعنى : التّولية] (١) ،
أي وإنّ كانت التّولية نحو المسجد الحرام لكبيرة . و « إن » بمعنى « ما » ، واللام
بمعنى « إلا » (٢)

١٨٢ - قوله تعالى : ﴿ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ ﴾ - ١٤٧ -

أي . هـ و الحق ، أو هذا الحق ، فهو خبر ابتداء محذوف ، وإن شئت
رفعته بالابتداء وأضمرت الخبر ، تقديره : الحق من ربك يتلى عليك أو يوحى
إليك ، [ونحوه] . رروي عن علي (٣) - رضي الله عنه - أنه قرأ : « الحق »
بالنصب ؛ نصبه بـ « يعلمون » .

١٨٣ - قوله تعالى : ﴿ وَلكلُّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيَهَا ﴾ - ١٤٨ -

« وجهه » مبتدأ ، و « لكل » خبر مقدّم ، أي ولكل أمة قبلة .
(هو مُوَلِّيَهَا) ، ابتداء وخبر ، أي الله مولّيها إيّام ؛ فالمفعول الثاني لموَلّي
محذوف ، فهو ضمير اسم الله جلّ ذكره . وقيل : هو ضمير « كل » ، أي هو
مُوَلِّيَهَا نفسه .

فأمّا قراءة ابن عامر (٤) : « هو مُوَلِّاها » فلا يقدر في الكلام حذف ؛
لأن الفعل قد تعدّى إلى مفعولين في اللفظ : أحدهما مضمّر ، قام مقام الفاعل ؛

(١) زيادة في الأصل .

(٢) هذا على مذهب الكوفيين ، وأما البصريون فيقولون : إن « إن » مخففة من الثقيلة ،
دخلت على الجملة الناسخة ، واللام للفرق بين « إن » النافية والمخففة .

وفي هامش (ظ) ١٣/أ : « وقرئ (لكبيرة) بالرفع ، فتكون (كان) زائدة - بياضوي - »
وانظره في تفسيره ١٩٦/١

(٣) انظر إملاء ما من به الرحمن ٤٠/١

(٤) قرأ ابن عامر بالألف ، وقرأ الباقون بالياء . التيسير ص ٧٧ ، والإتحاف ص ١٥٠ ،
والكشف ٦٨ / ب .

مفعول لم يُسَمَّ فاعله . والثاني : هو الهاء والألف ، وهما يرجعان على « الوجهة » .
وقيل : الهاء للمصدر ، أي مولأها مولى التولية .

واللام في « لكل » ، تتعلق بـ « مولى » ؛ وهي زائدة كزيادتها في (رَدِّفَ
لَكُمْ) (١) أي : رَدِّفَكُمْ ؛ وهو ضمير « فريق » ، أو « قبيل » ، ونحوه ؛ كأنه
قال : الفريق مَوْلَى لكلِّ وَجْهَةٍ ، أي مَوْلَى كلِّ وَجْهَةٍ ، هذا التقدير على قول
من جعل الهاء للمصدر ، [وهو التولية] (٢) .

١٨٤ - قوله تعالى : ﴿ كَمَا أَرْسَلْنَا ﴾ - ١٥١ -

الكاف في موضع نصب نعتٌ مصدر محذوف تقديره : ابتداءً / مثل ما أرسلنا ؛
أو إتماماً مثل ما أرسلنا ؛ لأن قبلها (تمهدون) وقبلها (ولأئمتن) ، فتحملها على
المصدر من أيها شئت (٣) .

وإن شئت جعلتها لمصدر « اذكروني » نعتاً ؛ وفيه بُعد ؛ لتقدمه .

وإن شئت جعلت الكاف في موضع نصب على الحال من الكاف والميم في
« عليكم » (٤) .

١٨٥ - قوله تعالى : ﴿ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءُ ﴾ - ١٥٤ -

ارتفعاً على إضمار مبتدأ لكل واحد ، أي : هم أموات بل هم أحياء .

(١) سورة النمل الآية : ٧٢

(٢) زيادة في الأصل .

(٣) في (ح) « على مصدر أيها شئت » .

(٤) انظر البيان ١/١٢٩ ، والمكبري ١/٤٠ ، وتفسير القرطبي ٢/١٧٠ والبحر المحيط

١/٤٤٤ ، والمجيد ١٨٨/ب .

١٨٦ - وقرأ ابن عباس رضي الله عنه (١): ﴿ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّافَ

بِهَا ^(٢) ﴾ - ١٥٨ -

وأصله : « يَطَّوَّفُ » ، (٣) على وزن « يَفْتَعِلُ » ، ثم أبدل من تاء الافعال طاء ، وأدغم الطاء فيها ، وقلب الواو ألفاً ، لتحركها وانفتاح ما قبلها .

١٨٧ - قوله تعالى : ﴿ وَمَنْ تَطَوَّعَ ﴾ - ١٥٨ -

يحتمل أن تكون « من » للشرط ؛ فموضع « تطوع » جزم ، ومعناه (٤) الاستقبال ، وجواب الشرط : (فهو خير له) . ويحتمل أن تكون « من » بمعنى « الذي » ؛ فتكون « تطوَّعَ » فعلاً ماضياً على بابهِ ، ودخلت الفاء في « فهو » لما في « الذي » من معنى الإبهام (٥) ؛ هذا على قراءة من خفَّف الطاء . فأما من شدَّها (٦) وقرأ بالياء ، فـ « مَنْ » للشرط لا غير ، والفعل مجزوم به .

١٨٨ - قوله تعالى : ﴿ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ ﴾ - ١٦١ -

« لعنة » مبتدأة ، و « عليهم » الخبر ، والجملة خبر « أولئك » .

(١) في الأصل « رحمة الله عليه » .

(٢) وقراءة الجمهور (أن يطوَّفَ بِهَا) ، وفي مصحف أبيّ وعبد الله (ألاّ يطوَّفَ) . انظر

المختصّب ١١٥/١ ، والعكبري ١/١٤١ .

(٣) في (ح) « يتطوَّفُ » وفي (ظ) « يطوف على وزن يتفعل » .

(٤) في الأصل « لأن معناه » .

(٥) في هامش (ح) « أي لتضمنها معنى الشرط » .

(٦) التشديد قراءة حمزة والكسائي وخلف ، وقرأ الباقر بن النعمان وتخفيف الطاء وفتح العين .

التيسير ص ٧٧ ، والإنحاف ص ١٥٠ ، والكشف ٦٩/ب .

وقرأ الحسن (١) : (عليهم لعنة الله والملائكة والناس أجمعون) عطف
« الملائكة » و « الناس » على [موضع] اسم الله تعالى ؛ لأنه في موضع رفع
تقديره : أولئك يلعنهم الله ، كما تقول : كرهت قيام زيدٍ وعمروَ وخالدٍ ،
فترفع عمراً وخالداً ، لأن زيدا في موضع رفع ، [بمعنى : كرهت أن يقوم
زيدٌ وعمرو وخالد] (٢) .

١٨٩ - قوله تعالى : ﴿ خَالِدِينَ فِيهَا ﴾ - ١٦٢ -

حال من المضمر في « عليهم » ، وكذلك : (لا يُخَفَّفُ عنهم العذاب)
هو حال من المضمر في « خالدين » ، وكذلك : (ولا هم يُنظرون) ابتداء
وخبير في موضع الحال من المضمر في « خالدين » ، أو من المضمر في « عنهم » .
وإن شئت جعلت « لا يخفف » وما بعده منقطعاً من الأوّل ، لا موضع
له من الإعراب .

١٩٠ - قوله تعالى : ﴿ وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ ﴾ - ١٦٣ -

ابتداء وخبير ، أي : معبودكم معبود واحد ، كما تقول : عمرو شخص واحد (٣) .

١٩١ - قوله تعالى : ﴿ يُحِبُّونَهُمْ ﴾ - ١٦٥ -

في موضع نصب حال من المضمر في « يتخذ » ، والمضمر عائذ على « من » ؛

(١) وقرامة الجمهور (أولئك عليهم لعنة الله والملائكة والناس أجمعين). انظر المحتسب ١/١١٦ ،
والقرامات الشاذة ص ٣١ ، والبحر المحيط ١/٤٦٠ ، وتفسير القرطبي ٢ / ١٩٠ ، والعكبري

(٢) زيادة في نسخة الأصل ليست في غيرها .

(٣) في هامش (ظ) ٣ / ب : « قوله : (إلا هو) : المستثنى في موضع رفع بدلاً من موضع
(لا إله) ؛ لأن موضع (لا) وما عملت فيه رفع بالابتداء ، ولو كان موضع المستثنى نصباً لكان :
إلا إياه . و (الرحمن) بدل من (هو) أو خبر مبتدأ ، ولا يجوز أن يكون صفة له (هو) ؛
لأن المضمر لا يوصف ، ولا خبراً له (هو) ؛ لأن المستثنى هنا ليس بجمله . أبو البقاء » .
وانظر إملأه ما من به الرحمن ١/٤٢

فوحّد على لفظ « مَن » ؛ ومجمع المضمر في « مجنون » ، رد على معنى « مَن » .
 وإن شئت جعلته نعتاً لـ « أنداد » ، وإن شئت جعلته في موضع رفع نعتاً لـ
 « من » ، على أن تجعل « من » نكرة .

وإنما حسن هذا كله من أجل أن فيه ضميرين ؛ أحدهما يعود على « الأنداد » ،
 والآخر على « مَن » ؛ و « مَن » هو الضمير في « يتخذ » .

١٩٢ - قوله تعالى: ﴿ كَحُبِّ اللَّهِ ﴾ - ١٦٥ -

الكاف في موضع نصب نعت لمصدر محذوف ، أي : حُبّاً مثل حُبِّكم لله .

١٩٣ - قوله تعالى: ﴿ أَنْ الْقُوَّةَ لِلَّهِ ﴾ - ١٦٥ -

« أن » في موضع نصب بـ « يرى » ، على قراءة من قرأ بالياء ، و « يرى »
 في موضع يعلم^(١) ، وسدّت « أن » مسد المفعولين . وإن شئت جعلت « يرى »
 من رؤية العين ، فتكون « أن » مفعولها ، وجواب « لو » محذوف تقديره :
 لنديموا أو خسروا ، أو نحوه .

فأما من قرأ [ترى] بالياء^(٢) فهو من رؤية البصر ، ولا يجوز أن يكون
 بمعنى علمت ؛ لأنه يجب أن تكون « أن » مفعولاً ثانياً ؛ والثاني في هذا الباب
 هو الأول ؛ وليس الأمر على ذلك ، والخطاب للنبي عليه السلام .

و (الذين ظلموا) مفعول « ترى » ، و « أن » مفعول من أجله .
 وقيل : إن « أن » في موضع نصب على إضمار « فعل » ، دلّ عليه « لو » ؛
 لأنها تطلب الجواب ، فجوابها هو الناصب ؛ لأن تقديرها : ولو ترى يا محمد الذين

(١) في (ح) « ويرى بمعنى يعلم » .

(٢) قرأ بالياء فافع وابن عامر ويعقوب ، وقرأ الباقي بالياء . التيسير ص ٧٨ ، والنشر

٢١٦/٢ ، والإختلاف ص ١٥١

ظلموا حين يرون العذاب لعلمت أن القوة لله ، أو لعلموا أن القوة [لله] ،
والعامل في « إذ » ترى .

وإنما جاءت « إذ » هنا وهي لما مضى ، ومعنى الكلام لما يستقبل ؛ لأن
أخبار الآخرة من الله - جل ذكره - كالكاتبة الماضية لصحة وقوعها ، وثبات
كونها على ما أخبر به الصادق لا إله إلا هو ، فجاز الإخبار عنها بالمضي ؛ إذ هي
في صحة كونها كالشيء الذي قد كان ومضى . وهو كثير في القرآن .

والعامل في « إذ » الثانية « شديد العذاب » ، أي : الله شديد العذاب
حين تبرأ ، ويجوز أن يكون العامل فعلاً مضمراً ، أي : اذكر يا محمد إذ تبرأ ،
وهو مثل الأول في وقوع « إذ » ، لما يستقبل ، ومعناها الذي وصفت له الماضي (١).

١٩٤ - قوله تعالى : ﴿ كَاتِبَرُوا مِنَّا ﴾ - ١٦٧ -

يجوز أن تكون الكاف في موضع نصب نعت لمصدر محذوف تقديره :
١٤
ت تبرأ مثل ما تبرؤا منا ، ويجوز أن تكون في موضع نصب / على الحال من
المضمرين في « تبرأ » ، تقديره : فتبرأ منهم مشبهين تبرأهم متاً .

١٩٥ - قوله تعالى : ﴿ كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ ﴾ - ١٦٧ -

الكاف في موضع رفع على خبر ابتداء محذوف ، تقديره : الأمر كذلك ،
فيحسن الوقوف عليها ، والابتداء بها على هذا . وقيل : الكاف في موضع نصب
نعت لمصدر محذوف تقديره : رؤية مثل ذلك يريهم ، فلا تقف عليها وتبتدىء بها .
و « حسرات » نصب على الحال ؛ لأن « يريهم » من رؤية البصر ؛ وهو

(١) انظر الكشف ٧٠ / أ وما بعده ، والبيان ١ / ١٣٣ ، والعكبري ١ / ٤٢ ، وتفسير

حال من الماء والميم في « يرحم » . ولو كان من رؤية القلب (١) - لكان «حسرات» مفعلاً ثالثاً (٢) .

١٩٦ - قوله تعالى: ﴿ حَلَالًا طَيِّبًا ﴾ - ١٦٨ -

هو نعت لمفعول محذوف ، أي كلوا شيئاً حلالاً طيباً من المأكول الذي في الأرض (٣) . و [قيل] : تقديره : كلوا مما في الأرض أكلاً حلالاً طيباً .

١٩٧ - قوله تعالى: ﴿ أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ ﴾ - ١٧٠ -

الواو واو عطف ، والألف للتوبيخ ، ولفظها لفظ الاستفهام ، وجواب « لو » محذوف تقديره : أو لو كان آباؤهم لا يعقلون شيئاً ولا يهتدون يتبعونهم على خطئهم (٤) وضلالهم .

١٩٨ - قوله تعالى: ﴿ إِلَّا دُعَاءَ وَنِدَاءَ ﴾ - ١٧١ -

نصب بـ « يسمع » .

« ضم » رفع على إضمار مبتدأ ، أي : م صم .

١٩٩ - قوله تعالى: ﴿ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ ﴾ - ١٧٣ -

« ما » كائنة لـ « إن » عن العمل ، ونصب « الميتة » وما بعدها بـ « حرّم » . ولو جعلت « ما » بمعنى الذي لأضمرت هاءً مع (٥) « حرّم » ، ولرفعت « الميتة » وما بعدها على خبر « إن » .

(١) في (ح) « من العلم » .

(٢) في هامش (ظ) ١٤/أ : « وقيل : (يرحم) أي يعلمهم ، فيكون (حسرات) مفعولاً ثالثاً ، و (عليهم) صفة لحسرات ، أي كائنة عليهم . تبيان « انظره في العكبري ١/٤٣ (٣) في البحر المحیط ١/٧٨ : « وقال مكِّي بن أبي طالب : « حلالاً » نعت لمفعول محذوف تقديره : شيئاً حلالاً . قال ابن عطية : وهذا بعيد ، ولم يبين وجهه بعده ؛ وبعده : أنه مما حذف الموصوف وصفته غير خاصة ، لأن الحلال يتصف به المأكول وغير المأكول ، وإذا كانت الصفة هكذا لم يجوز حذف الموصوف وإقامتها مقامه ... » .

(٤) في ح : « خطاياهم » .

(٥) في الأصل : « لأضمرتها مع » .

٢٠٠ قوله تعالى: ﴿ غَيْرَ بَاغٍ ﴾ - ١٧٣-

نصب على الحال من المضر في « اضطرَّ » ، و « باغٍ » ، و « عادٍ »
بمثلة « قاضٍ » ، في الاعتلال .

٢٠١ - قوله تعالى: ﴿ فَمَا أَصْبَرَهُمْ ﴾ - ١٧٥-

« ما » (١) في موضع رفع بالابتداء ، وما بعدها خبرها . ويحتمل أن تكون
استفهاماً ، وأن تكون تعجباً ؛ يُعَجِّبُ اللهُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ جُرْأَةِ الْكُفَّارِ عَلَى عَمَلِهِمْ
يَقْرِبُهُمْ إِلَى النَّارِ ، وكذلك معنى الاستفهام (٢) .

٢٠٢ - قوله تعالى: ﴿ لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ ﴾ - ١٧٧-

« البر » اسم « ليس » ، و « أن تولُّوا » الخبر . ومن نصب (٣) « البرَّ »
جعل « أن تولُّوا » اسم « ليس » .

٢٠٣ - قوله تعالى: ﴿ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ ﴾ - ١٧٧-

ف « البر » بمعنى البارَّ ، أو بمعنى البرَّ ، فهو « مَنْ » في المعنى . وقيل
التقدير : ولكن البرُّ بـ « مَنْ آمَنَ [بالله] » ، ثم حذف المضاف ؛ فالبرُّ الأول
/ هو الثاني . وقيل التقدير : ولكن ذو (٤) البرِّ مَنْ آمَنَ [بالله] ، ثم حذف
المضاف أيضاً .

(١) في الأصل « فما » .

(٢) في هامش (ح) عبارة « بلغ » .

(٣) قرأ بالنصب حمزة والكسائي ، وقرأ باقي السبعة والفراء بالرفع . انظر معاني القرآن

١٠٣/١ ، وزاد المسير ١٧٨/١ ، والبحر المحييط ٢/٢ ، والكشف ٧٢/ب .

(٤) كذا في الأصول . وفي اللسان : ولكن ذا البر من آمن بالله ، وكذا في تفسير القرطبي

٢٣٩/٢ ، والبحر المحييط ٣/٢ ، وزاد المسير ١٧٨/١ ، والبيان ١٣٩/١ ، والمعبري ٥٠/١

مشكل م (٦)

وَمَنْ شَدَّ (١) النون نصب « البرء » والتقدير على حالها . وإنما احتيج إلى هذه التقديرات ليصح أن يكون الابتداء هو الخبر ؛ إذ الجث لا تكون خبراً عن المصادر ، ولا المصادر خبراً عنها ؛ [لأن المصادر أفعال ليست بأجسام جث] (٢) .

٢٠٤ - قوله تعالى : ﴿ وَالْمُؤْفُونَ ﴾ - ١٧٧ -

عطف على المضمرة في « آمَنَ » ، أو على « من » في قوله : (مَنْ آمَنَ) . وقيل : ارتفعوا على إضمار « وم » .

٢٠٥ - قوله تعالى : ﴿ وَالصَّابِرِينَ ﴾ - ١٧٧ -

نصب على إضمار « أعني » ، أو على العطف على (ذوي القربى) ، فإذا عطفهم على « ذوي » لم يجوز أن ترفع « والمؤفون » ، إلا على العطف على المضمرة في « آمَنَ » ، ليكون داخلاً في صلة « مَنْ » ، ولا ترفع على العطف على « مَنْ » ، ولا على « وم » ، لأنك نفرق بين الصلة والموصول فتعطف « والمؤفون » على المضمرة في « آمَنَ » ، فيجوز أن تعطف « والصابرين » على « ذوي » . فإن نصبت « الصابرين » على « أعني » ، جاز عطف « والمؤفون » على « مَنْ » ، وعلى الضمير في « آمَنَ » ، وأن ترفع على « وم » .

٢٠٦ - قوله تعالى : ﴿ عَلَىٰ حُبِّهِ ﴾ - ١٧٧ -

الماء تعود على المؤمن المعطي للمال ، والمفعول محذوف ، أي على حبه للمال .

(١) التشديد قراءة العشرة غير نافع وابن عمر ، فقد قرأ بتخفيف النون من « لكن » ، ورفعا

« البر » . النشر ٢/٢١٢ ، والتيسير ص ٧٩ ، والإتحاف ص ١٥٣

(٢) زيادة في الأصل .

وقيل : الهاء تعود على المال ، أي وآتى المالَ على حبِّ المالِ الرجلُ ،
فأضيف المصدر إلى المفعول ، كما تقول : عجبت من أكلِ الحُبْزِ [زيدٌ] ^(١) .

وقيل : الهاء ترجع على الإيتاء ، أي : وآتى المالَ على حبِ الإيتاء ؛ فإذا
كانت الهاء للمؤمن جاز أن تنصب «ذوي القربى» بالحب ، أي على حُبِّ المؤمن
ذوي القربى . وفي الأوجه الأخر تنصب «ذوي القربى» بـ «آتى» .

وقيل : الهاء تعود على الله - جلَّ ذكره - ، أي وآتى المالَ على حُبِّ
الله ، وعاد الضمير على «الله» لتقدم ذكره في قوله (مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ) ^(٢) .

٢٠٧ - قوله تعالى : ﴿ فَسَنُعْظِيْ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْئًا ﴾ - ١٧٨ -

الهاء في «له» تعود على «مَنْ» ؛ و «من» اسم القاتل ، وكذلك الهاء في
«أخيه» ، و «الأخ» وليُّ المقتول ^(٣) ، و «شيء» يراد به اللوم .

وقيل : «مَنْ» اسم الولي ، والأخ هو القاتل ، و «شيء» يراد به الدية
وتركُ القصاص . وشكَّيرَ «شيء» لأنه في موضع «عَفْوٍ» ، و «عفو» بكرة ^(٤) .

٢٠٨ - قوله تعالى : ﴿ الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ ﴾ - ١٨٠ -

١٥
ت
«الوصية» رفعٌ بالابتداء ، والخبر محذوف ، أي فعليكم / الوصية . ويعد رفعها
بـ «كُتِبَ» ؛ لأنها تصير عاملة في «إذا» . فإذا كانت «إذا» في صلة الوصية ،
فقد قدمت الصلة على الموصول ، والمفعول الذي لم يُسمَّ فاعله «كُتِبَ» مضمَرٌ دلت عليه
الوصية ، تقديره : كُتِبَ عليكم الإيضاء إذا حضر ، فالإيضاء عامل في «إذا» ، وما قبل

(١) زيادة من (ظ) فقط .

(٢) انظر البيان ١٣٩/١ ، والعكبري ٤٥/١ ، وتفسير القرطبي ٢٤٢/٢

(٣) في الأصل «المفعول» .

(٤) انظر البيان ١٤٠/١ ، والعكبري ٤٦/١ ، وتفسير القرطبي ٢٥٣/١

« إذا » جواب لها ؛ وإذا وجوابها جواب الشرط في قوله تعالى : (إن تَرَكَ خَيْرًا) .

وقد قال الأخفش : إن الفاء مضمرة مع الوصية وهي جواب الشرط ، كأنه قال : فالوصية للوالدين . فإن جعلت « الوصية » اسماً غير مصدر جاز رفعها بـ « كتب » ، ولا يجوز أن يكون « كتب » عاملاً في « إذا » ؛ لأن الكتاب لم يكتب على العبد وقت موته ؛ بل هو شيء قد تقدم في اللوح المحفوظ . فالإبصار هو الذي يكون عند حضور الموت ، فهو العامل في « إذا » .

وأجاز النحاس رفع « الوصية » بـ « كتب » ، على أن تقدّر لها بعد لفظ الموت ، وتجعلها وما بعدها جواباً للشرط ؛ فتتوي بها التقديم ؛ وهذا بعيد ؛ لا يجوز أن يكون الشيء في موضعه ورتبته فينوي به غير موضعه ؛ وأيضاً فإنه ليس في الكلام ما يعمل في « إذا » ، إذا رفعت « الوصية » بكتب . وفيه نظر ؛ [لتقدم الصلة على الموصول] (١) .

٢٠٩ - قوله تعالى : ﴿ حَقًّا ﴾ - ١٨٠ -

مصدر ، ويجوز في الكلام الرفع على معنى : هو حق .

٢١٠ - قوله تعالى : ﴿ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ ﴾ - ١٨٣ -

الكاف في موضع نصب نعت لمصدر محذوف تقديره : كتب كما كتب أو صوتاً كما كتب .

ويجوز أن يكون في موضع نصب على الحال من « الصيام » ، تقديره : كتب عليكم الصيام مشيهاً لما كتب على الذين من قبلكم .

(١) زيادة في الأصل .

ويجوز أن يكون في موضع رفع نعت للصيام ؛ إذ هو عام اللفظ ، لم يأت
بإثاء إلا فيما بعده .

فإذا جعلت الكاف نعتاً للصوم نصبت (أيتاماً معدوداتٍ) بالصيام ؛ لأنه
كله داخل في صلته ، ولا يجوز نصب « أيتاماً » معدوداتٍ ، بالصيام على الأوجه
الأخر التي (٢) في الكاف ؛ لأنك تفرّق بين الصلة والموصول ؛ إذ الكاف
وما بعدها لا تكون داخلة في صلة « الصيام » و « أيتاماً » إذا نصبتها بالصيام هي
داخلة في صلة الصيام ، فقد فرقت بين الصلة والموصول ، ولكن تنصب / « أيتاماً »
بـ « كتب » ، تجعلها مفعولاً على السّعة (٣) .

١٧
ب

فإن جعلت نصب « الأيام » على الظرف ، والعامل فيها « الصيام » ، جاز
جميع ما امتنع إذا جعلت « الأيام » مفعولاً بها ؛ لأن الظروف يتسع فيها ، وتعمل
فيها المعاني ؛ وليس كذلك المفعولات ؛ وفي جواز ذلك في الظروف اختلاف .

٣١١ - والماء في قوله تعالى : ﴿ قَسْنُ بَدَلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ ﴾ - ١٨١ -

وما بعدها من الماءات الثلاث (٤) ، تعود على الإيصال ؛ إذ الوصية تدل على
الإيصال ، وقيل : بل يعدن على الكتاب (٥) ؛ لأن « كَتَبَ » يدل
على الكتاب (٦) .

(١) في الأصل « أيام » .

(٢) في الأصل « الذي » .

(٣) البيان ١٤٢ ، والمكبري ٤٧/١

(٤) أي في : « بدله » و « سمعه » و « يبدلونه » .

(٥) في (ح ، ط) « بل تعود على الكتاب » بتسكين التاء .

(٦) في (ح ، ط) « الكتاب » بتسكين التاء . وفي المحتب ٣٢٤/٢ : قال أبو حاتم : كتبه

- بتسكين التاء - أجمع من كتابه ، وكل صواب .

٢١٢ - قوله تعالى : ﴿ فَعِدَّةٌ ﴾ - ١٨٤ -

رفع بالابتداء ، والخبر محذوف تقديره : فعلية عِدَّة . ولو نصب في الكلام جاز ، على تقدير : فليصم عِدَّة .

٢١٣ - قوله تعالى : ﴿ فِدْيَةٌ ﴾ - ١٨٤ -

رفع بالابتداء ، والخبر محذوف تقديره : فعلية فِدْيَةٌ .
ومن^(١) نون « فدية » جعل « طعام » بدلاً من « فدية » .
ومن لم ينون أضاف « الفدية » إلى « طعام » .

٢١٤ - قوله تعالى : ﴿ شَهْرُ رَمَضَانَ ﴾ - ١٨٥ -

رفع بالابتداء ، و (الذي أنزل فيه القرآن) خبره .
ومن^(٢) نصبه فعلى الإغراء ، أي صوموا شهرَ رمضان ، ويكون « الذي » نعتَه^(٣) ، ولا يجوز نصبه بـ « تصوموا » ؛ لأنك تُفرِّق بين الصلة والموصول بخبر « أن » ، وهو « خير لكم » .

والهاء في قوله (أنزل فيه القرآن) - ١٨٥ - تعود على الشهر ، على معنيين :

أحدهما : أن يكون المعنى : الذي أنزل القرآن إلى سماء الدنيا جملة فيه ، فتكون « فيه » ظرفاً لنزول القرآن .

(١) التنوين قراءة الجمهور ، وقرأ نافع وابن ذكوان بإضافة الفدية . انظر المجيد في إعراب القرآن ٢/٢١٣ و تفسير القرطبي ٢/٢٨٧

(٢) النسب قراءة الحسن ومجاهد وغيرهما . انظر القراءات الشاذة ص ٣٢ ، والبحر المحييط ٢/٣٨ ، وزاد المسير ١/١٨٠ ، و تفسير القرطبي ٢/٢٩١

(٣) في الأصل « والذي بعده نعتة » وهو تحريف .

والثاني : أن يكون المعنى : الذي أنزل القرآن بغرضه ؛ كما تقول : [قد] أنزل الله قرآنًا في عائشة - رضي الله عنها - فلا تكون « فيه » ظرفاً لنزول القرآن ؛ وإنما يكون مُعَدِّيً إلى الفعل بجرف ، كقوله : (واهجرُوهُنَّ^(١) في المتضاجع^(٢)) أي : من أجل تخلفهنَّ عن المضاجع ؛ فليس في المضاجع ظرف للضرب ، إنما هو سبب للضرب^(٣) .

٢١٥ - قوله تعالى : ﴿ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ ﴾ - ١٨٥ -
حلال من القرآن .

٢١٦ - قوله تعالى : ﴿ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ ﴾ - ١٨٥ -
« الشهر » منصوب على الظرف ، ولا يكون مفعولاً به ؛ لأنَّ الشهادة بمعنى الحضور في المِصْر ، والتقدير : فمن حضر منكم المِصر في الشهر فليصمه .

٢١٧ - قوله تعالى : ﴿ وَاتَّكِلُوا الْعِدَّةَ ﴾ - ١٨٥ -
أي : ويريد الله لِيَتَكَمَّلُوا الْعِدَّةَ ، وقيل المعنى : / ولتكملوا [العدة] فعملت $\frac{١٨}{ت}$ ذلك ، واللام متعلقة بفعل مضمر في أوَّل الكلام أو في آخره .

٢١٨ - قوله تعالى : ﴿ أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ^(٤) ﴾ - ١٨٦ -
خبر ثان لـ « إن » ، و« قريب » خبر أول .

٢١٩ - قوله تعالى : ﴿ كَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّقْتُ^(٥) ﴾ - ١٨٧ -

(١) في (خ - ح) « واخربوهن » وهو تحريف .

(٢) سورة النساء ٣٤ ، وفيها « ... واللاتي يخافون نشوزهن فعضوهن واهجروهن في المضاجع

واخربوهن ... »

(٣) في (ظ) « ظرفاً للهجر » ، إنما هو سبب للهجر ، فتعدى إليه المهجر .

(٤) في الأصل « الداعي » وأثبت ما جاء في المصحف .

« ليلة ، ظرف للرفث ، وهو الجماع ، [والعامل فيه « حيلٌ »] ، و« الرفث » مفعول لم يُسمَّ فاعله (١) .

٢٢٠ - قوله تعالى : ﴿ وَتُدُلُّوهُمَا إِلَى الْحَكَّامِ ﴾ - ١٨٨ -

جزم على العطف على « تأكلوا » . ويجوز أن يكون « تدلوا » منصوباً بجعله جواباً للنهي بالواو (٢) .

٢٢١ - قوله تعالى : ﴿ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ ﴾ - ١٨٧ -

ابتداء وخبر في موضع الحال من المضمرة المرفوعة في « تُبَاشِرُوهُنَّ » .

٢٢٢ - قوله تعالى : ﴿ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ - ١٨٨ -

ابتداء وخبر ، في موضع الحال من المضمرة في « لتأكلوا » .

٢٢٣ - قوله تعالى : ﴿ وَلَكِنَّ الْبِيرُ مِنْ أَيْتِي ﴾ - ١٨٩ -

مثل الأوَّل (٣) في جميع وجوهه .

(١) في هامش (ظ) ١٦/ب ، نقلاً عن العكبري ٩/١ : « (كنتم تختانون أنفسكم) هنا لفظها لفظ الماضي ومعناها على الماضي أيضاً ، والمعنى : إن الاختيان كان يقع منهم فتأب عليهم منه . وقيل : إنه أراد الاختيان في المستقبل ، وذكر (كان) ليحكى بها الحال ، كما تقول : إن فعلت كنت ظالماً . وألف (تختانون) مبدلة من واو ؛ لأنه من : خان يخون ، وتقول في الجمع : خونة . (أبو البقاء) . »

(٢) أي منصوب بأن مضمرة بعد واو المعية ، ومثله :

لَا تَهْـنَ عَنْ خَلْقِي وَتَأْتِي مِثْلَهُ عَادُ عَلَيْكَ إِذَا فَعَلْتَ عَظِيمَ

انظر البيان ١٤٥/١ ، والعكبري ٩/١ ، وتفسير القرطبي ٢/٣٤٠ .

(٣) الآية ١٧٧ من هذه السورة ، فقرة (٢٠٣) .

وأماً قوله تعالى : (وَالْيَسَّ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ) - ١٨٩ - فلا يجوز في « البر » إلا الرفع لدخول الباء في الخبر .

٢٢٤ - قوله تعالى : ﴿ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ﴾ - ١٩٦ -

« ما » في موضع رفع بالابتداء ، أى : فعليه ما استيسر . ويجوز أن يكون في موضع نصب على تقدير : فليهد ما استيسر .

٢٢٥ - قوله تعالى : ﴿ الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ﴾ - ١٩٧ -

ابتداء وخبر ، وفي الكلام حذف مضاف ؛ ليكون الابتداء هو الخبر في المعنى ، تقديره : أشهر الحج أشهر معلومات . ولولا هذا الإضمار لكان القياس نصب « أشهر » على الظرف ، كما تقول : القتال اليوم ، والخروج الساعة .

٢٢٦ - قوله تعالى : ﴿ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ ﴾ - ١٩٧ -

من نصب فعلى التبرئة^(١) ، مثل : (لا ريب فيه)^(٢) .

ومن^(٣) رفع جعل « لا » بمعنى « ليس » ، وخبر ليس محذوف ، أي : ليس رفث فيه .

٢٢٧ - قوله تعالى : ﴿ عَرَفَاتٍ ﴾ - ١٩٨ -

أجمع القرءاء على تنوينه ؛ لأنه اسم لبقعة ، وقياس النحو أنك لو سميت امرأة بملمات لترك التنوين على حاله ولم تحذفه ؛ لأنه لم يدخل في هذا الاسم

(١) يعني بلا التبرئة : لا النافية للجنس .

(٢) سورة البقرة الآية : ٦٥

(٣) الرفع قراءة أبي جعفر ، والنصب قراءة الجمهور . البحر المحيط ٨٨/٢ ، ٩٠ ، والمجيد

٢٢٦ ب . وفي الكشف ٧٤ ب : « قرأها ابن كثير وأبو عمرو بالتنوين والرفع ، وقرأ الباقون

بالفتح من غير تنوين » .

فرقاً بين ما ينصرف وما لا ينصرف ، فلا يجب حذفه إذا كان اسماً لما لا ينصرف ، إنما هو كحرف من الأصل (١) .

وحكى سيويه أن بعض العرب تحذف التنوين من «عرفات» ؛ لما جعلها اسماً معرفةً حذف التنوين وترك التاء مكسورة / في النصب والحذف (٢) .

وحكى الأنخس والكوفيون : فتح التاء من غير تنوين ، في النصب والحذف ، أجروها مجرى هاء التانيث في فاطمة وعائشة (٣) .

٢٢٨ - قوله تعالى : ﴿ كَمَا هَدَانَاكُمْ ﴾ و ﴿ كَذِكْرُنَا آبَاءَكُمْ ﴾

- ١٩٨ ، ٢٠٠ -

الكاف فيها في موضع نصب نعت لمصدر محذوف ، أي : ذكراً كما ، وذكراً كذِكْرِكُمْ . ويجوز أن تكون الكاف في « كذِكْرِكُمْ » في موضع الحال من المضمَر في (فَاذْكُرُونَا) ، أي : فاذكروه مُشْبِهِينَ ذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ .

٢٢٩ - قوله تعالى : ﴿ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا ﴾ - ٢٠٠ -

«أشد» في موضع خفضٍ عطف على « كذِكْرِكُمْ » . ويجوز أن يكون منصوباً على إضمار فعلٍ تقديره : أو اذكروه ذِكْرًا أَشَدَّ ذِكْرًا من ذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ (٤) ، فيكون نعتاً لمصدر في موضع الحال ، أي اذكروه مبالغين في الذكر له .

(١) أي بمنزلة النون في « مسلمين » .

(٢) انظر الكتاب لسيويه ١٨/٢

(٣) تفسير القرطبي ٤١٤/٢ ، وذكر أنهم أنشدوا :

توترتها من أذرعَاتِ وأهلها
يثربَ أدنى دارها نظرُ عالٍ

وانظر البيان ١٤٨/١ ، والمكبري ٥١/١

(٤) في (ح ، ط) « لآبائكم » .

٢٣٠ - قوله تعالى : ﴿ لِمَنَ اتَّقَى ﴾ - ٢٠٣ -

[« اللام »] متعلقة بالمغفرة ، أي : المغفرة لمن اتقى المحرمات . وقيل : لمن اتقى الصيد . وقيل تقديره : الإباحة في التأخير والتعجيل لمن اتقى . وقيل : السلامة لمن اتقى . وقيل : الذكر لمن اتقى .

٢٣١ - قوله تعالى : ﴿ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴾ - ٢٠٤ -

هو جمع « خَصَم » . وقيل : هو مصدر « خاصم » .

٢٣٢ - قوله تعالى : ﴿ كَافَّةً ﴾ - ٢٠٨ -

نصب على الحال من المضمرة في « ادخلوا » ، ومعناه : لا يمتنع أحدٌ منكم من الدخول ، أي يكفّ بعضكم بعضاً من الامتناع .

٢٣٣ - وقوله تعالى : ﴿ كَمْ آتَيْنَاهُمْ ﴾ - ٢١١ -

« كم » في موضع نصب بإضمار فعل بعدها ، تقديره : كم آتينا آتيناهم .

٢٣٤ - قوله تعالى : ﴿ مِنْ آيَةٍ ﴾ - ٢١١ -

في موضع المفعول الثاني لـ « آتيناهم » . ويجوز أن تجعل « كم » مفعولاً ثانياً لـ « آتيناهم » . وإن شئت جعلتها في موضع رفع على إضمار عائِدٍ تقديره : كم آتيناهم ؛ وفيه ضعف لحذف الهاء ، وهو بمنزلة قولك : أيها أعطيتك^(١) ، فترفع ، والاختيار : النصب بإضمار فعلٍ بعد « أي » ، تقديره : أيها أعطيتك أعطيتك ، ويقبح الرفع مع حذف الهاء ؛ ولم يُجزه سيبويه إلا في الشعر .

ولا يجوز أن يعمل (سَلَّ) في « كم » ؛ لأن الاستفهام لا يعمل فيه ما قبله .

(١) في (ح ، ط) « أعطيتك » .

فالرفع في «كم» بعيد؛ لحذف الهاء. ولا يعمل في «كم» ما قبلها وهو «سل»؛ لأن لها صدر الكلام؛ إذ هي استفهام، ولا يعمل / ما قبل الاستفهام فيه، وإنما [دخلت] «مين» مع «كم» - وهي استفهام - للفرقة بينها وبين المنصوب.

و«كم» اسم غير معرب لمشابهته الحروف؛ إذ يُستفهم به، كما يستفهم بالألف. ولو حذف «مين» لنصبت «آية» على التفسير، إذا جعلت «كم» مفعولاً ثانياً لا يتناهم.

٢٣٥ - قوله تعالى: ﴿مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ - ٢١٣ -

حالان من «النيبين».

٢٣٦ - قوله تعالى: ﴿بَغِيًّا يَبِينُهُمْ﴾ - ٢١٣ -

مفعول من أجله.

٢٣٧ - قوله تعالى: ﴿أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ﴾ - ٢١٤ -

«أن» في موضع المفعولين لـ «حسب».

٢٣٨ - قوله تعالى: ﴿حَتَّى﴾ - ٢١٤ -

كتبت بالياء لأنها أشبهت «سكرى»، وقد أمالها صيرُ عن الكسائي. ولا تكتب إلا بالياء لأنها تشبه «إلى». ولا تكتب «أما» بالياء قياساً على «حتى»؛ لأنها: «إن» ضُمَّت إليها «ما».

٢٣٩ - قوله تعالى: ﴿يَقُولُ الرَّسُولُ﴾ - ٢١٤ -

مَنْ رَفَعَ^(١) «يقول» فلأنه فعل قد ذهب وانقضى؛ وإنما يُخبر عن الحال

(١) الرفع قرامة نافع، وقرأ الباقون بالنصب. التيسير ص ٨٠، والنشر ٢/٢١٩، والإتحاف

ص ١٥٦، ١٥٧. وانظر معاني القرآن للفراء ١/١٣٢

التي كان عليها الرسول فيما مضى ؛ فالفعل دال على الحال التي كانوا عليها فيما مضى ؛ وهو مثل قوله : مرض حتى لا يرجونه ، أي : مرض فيما مضى ، حتى هو الآن لا يَـرْجى ، فتحكي الحال التي كان عليها ، فلا سبيل للنصب في هذا المعنى . ولو نصبت لا تقلبَ المعنى ، وصرت تخبر عن فعلين قد مضيا وذهبا ، ولستَ تحكي حالاً كان عليها ؛ وتقديره^(١) أن يحكي حالاً كان النبي عليها ، فتقديره : وزلزلوا حتى قال الرسول ؛ كما تقول : سرتُ حتى أدخلتها ، أي قد كنتُ سرتُ فدخلتُ ، فصارتُ « حتى » داخلة على جملة ، وهي لاتعمل في الجمل ، فارتفع الفعل بعدها ، ولم تعمل فيه .

فأما وجه قول مَنْ نصب فإِنَّه جعل « حتى » غاية ، بمعنى : إلى أنْ ، فنصب بإضمار « أنْ » وجعل قول الرسول غايةً لحُوف أصحابه ؛ لأنَّ « زلزلوا » معناه : حُوفُوا ، فمعناه : وزلزلوا إلى أن قال الرسول ؛ والفعلان قد مضيا^(٢) .

٢٤٠ - قوله تعالى : ﴿ أَلَا إِنَّ تَصْرَ اللَّهُ قَرِيبٌ ﴾ - ٢١٤ -

« قريبٌ » ، خبر « إنَّ » ، ويجوز « قريباً » ؛ فجعله نعتاً لظرف محذوف ، أي مكاناً قريباً . ولا يَنْسَى ولا يُجْمَع في هذا المعنى ، ولا يُوْنَسُتُ ؛ فإن قلت : هو قريبٌ مني ، تربد المكان ، لم تنن ولم تجمع ولم تؤنث ، فإن أردتَ النسب تَنْثَيْتَ وجمعت وأنثت .

٢١
ت

٢٤١ - قوله تعالى : ﴿ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ ﴾ - ٢١٥ -

« ما » استفهام ، ولذلك لم يعمل فيها « يسألونك » ، فهي في موضع رفع بالابتداء ، و« ذا » بمعنى الذي ، وهو الخبر . والهاء محذوفةٌ من « ينفقون » لطول الاسم^(٣) ؛ لأنَّه صلة الذي ، تقديره : يسألونك أي شيء الذي ينفقونه .

(١) أي في حال الرفع .

(٢) انظر معاني القرآن للفرام ١/١٣٢ ، والكشف لمكي ٥/٧ وما بعده ، والبيان ١/١٥٠ ،

(٣) في (ظ) « الكلام » .

والعكبري ١/٥٣ ، ومعني اللبيب ١/١٢٤

وإن شئت جعلت «ما» و«ذا» اسماً واحداً ، فتكون «ما» في موضع نصب بـ «ينفقون» ، ولا تقدر هاء محذوفة ، كأنك قلت : يسألونك أي شيء ينفقون .

٢٤٢ - قوله تعالى : ﴿ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ ﴾ - ٢١٥ -

«ما» شرط في موضع نصب بـ «أنفقتم» ؛ وكذلك : (وما تَنْفِقُوا) (١) ، والفاء جواب الشرط فيها .

٢٤٣ - قوله تعالى : ﴿ قِتَالٍ فِيهِ ﴾ - ٢١٧ -

«قتال» بدل من «الشهر» ، وهو بدل الاشتغال .
وقال الكسائي : هو مخفوض على التكرير ، تقديره عنده : عن الشهر عن قتال فيه .

وقال الفراء : هو مخفوض بإضمار «عن» (٢) .

وقال أبو عبيدة : هو مخفوض على الجوار (٣) .

٢٤٤ - قوله تعالى : ﴿ وَصَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ﴾ - ٢١٧ -

ابتداءً ، (وَاكْفُرْ بِهِ) (وإخراج) عطف على «صد» و (أكبر عند الله) خبره .

وقال الفراء (٤) : «صد» و«كفر» عطف على «كبير» ؛ فيوجب ذلك أن

يكون القتال في الشهر الحرام كفوراً ؛ وأيضاً فإن بعده (وإخراج أهليه منه أكبر

عند الله) ؛ ومحال أن يكون إخراج أهل المسجد الحرام منه عند الله أكبر من الكفر بالله .

(١) سورة البقرة ٢٧٢

(٢) معاني القرآن ١/١٤١

(٣) مجاز القرآن ١/٧٢ ، وتفسير القرطبي ٣/٤٤ ، والبحر المحيط ٢/١٤٥ ، والمجيد

(٤) معاني القرآن ١/١٤١

١/١٤٦ ، والعكبري ١/٥٤

وقيل: إنَّ «الصدّة» مرفوع بالابتداء، و«كفر» عطف عليه، والخبر محذوف، تقديره: كبيران عند الله؛ لدلالة الخبر الأول عليه؛ ويجب على هذا القول أن يكون إخراج أهل المسجد الحرام منه عند الله أكبر من الكفر؛ وإخراجهم منه إنما (١) هو بعض خلال الكفر (٢).

٢٤٥ - قوله تعالى: ﴿وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ - ٢١٧ -

عطف على «سبيل الله»، أي قتال في الشهر الحرام كبير، وهو صدّة عن سبيل الله وعن المسجد الحرام. وقال القرطبي (٣): «والمسجد» معطوف على (الشهر الحرام) وفيه بُعد، لأن سؤالهم لم يكن عن المسجد الحرام، إنما سألوا عن الشهر الحرام، هل يجوز فيه القتال؟ ف قيل لهم: القتال فيه كبير الإثم؛ ولكنَّ الصدّة عن سبيل الله وعن المسجد الحرام، والكفر بالله، وإخراج أهل المسجد الحرام منه، أكبر عند الله إنما من القتال في الشهر الحرام. ثم قيل لهم: (والفَيْتَنَةُ أَكْبَرُ مِنْ الْقَتْلِ)، أي والكفر بالله - عز وجل - الذي أنتم عليه - أيها السائلون - أعظم إنما من القتل في الشهر الحرام الذي سألتم عنه وأنكرتموه. فهذا التفسير يُبين إعراب هذه الآية.

٢٤٦ - قوله تعالى: ﴿مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوُ﴾ (٤) - ٢١٩ -

هو مثل الأول (٥)؛ إلا أنك إذا جعلت «ذا» بمعنى الذي، رفعت «العفو»؛

(١) في الأصل «أيضاً».

(٢) انظر البيان ١/١٥٢، وتفسير القرطبي ٣/٤٥، والعكبري ١/٥٤.

(٣) انظر معاني القرآن ١/١٤١ وفيه: خفض «المسجد الحرام» بقوله: يسألونك عن القتال

وعن المسجد.

(٤) بالرفع والنصب، أما الرفع فقراءة أبي عمرو، وقرأ الباقر بالنصب. النشر ٢/٢١٩،

والكشف ٧٦/ب، وتفسير القرطبي ٣/٦١.

(٥) انظر فقرة (٢٤١) من هذه السورة.

لأن « ما » في موضع رفع بالابتداء ، فجوابها مرفوع مثلها ، وأضمرت الماء مع (١) « رُبُّنَا قَرْنٌ » ؛
تعود على الموصول ، وحذفتها لطول الاسم .

وإذا جعلت « ما » و « ذا » اسماً واحداً في موضع نصب بـ « يُنْفِقُونَ » نصبت
« العفو » ؛ لأنه جواب « ما » ، فوجب أن يكون إعرابه (٢) كإعرابها ، ولم تضمرها (٣) .

٢٤٧ - قوله تعالى : ﴿ تَتَفَكَّرُونَ ﴾ ﴿ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ﴾

- ٢١٩ ، ٢٢٠ -

« في » متعلقة بـ « تفكرون » ، فيها ظرفان للتفكير ، تقديره : تفكرون في أمور
الدنيا والآخرة وعواقبها . وقيل : « في » متعلقة بقوله : « يبين » ، تقديره : كذلك
يبين الله لكم الآيات في أمور الدنيا والآخرة لعلكم تتفكرون .
والكاف من (كذلك) في موضع نصب نعت لمصدر محذوف ، أي تبيناً مثل
ذلك يبين الله لكم الآيات .

٢٤٨ - قوله تعالى : ﴿ فَأَخْوَأْنَاكُمْ ﴾ - ٢٢٠ -

خبر ابتداء محذوف تقديره : فهم إخوانكم .

٢٤٩ - قوله تعالى : ﴿ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدِينَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ ﴾ - ٢٢٠ -

اسمان شائعتان ، لم تدخل الألف واللام فيها للتعريف ، وإنما (٤) دخلتا للجنس ؛

(١) في الأصل « في » .

(٢) أي إعراب الجواب وهو « العفو » كإعراب السؤال وهو « ما » ، كما نقول : ما
أنفقت ؟ فنقول : درهماً ، أي أنفقت درهماً . انظر الكشف ٧٦/ب .

(٣) انظر البيان ١/١٥٣ ، والعكبري ١/٥٥ ، وتفسير القرطبي ٣/٦١

(٤) في الأصل « وإنما » .

كما نقول : أهلكَ الناسَ الدينارُ والدرهمُ ، وكقوله تعالى : (إنَّ الإنسانَ لَفي خُسْرٍ) (١) ، لم ترد ديناراً بعينه ولا درهماً بعينه ، ولا إنساناً بعينه ، إنما أردت هذا الجنس ؛ كذلك معنى قوله : « المفسد من المصلح » ، أي يعلم هذين الصنفين من جميع الناس .

٢٥٠ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ تَبَرُّوا ﴾ - ٢٢٤ -

« أن » في موضع نصب على معنى : في أن تَبَرُّوا ، فلما حُذِفَ حرف الجر تعدَّى الفعل فنصب . وقيل : تقديره : كراهة أن . وقيل : اثلاً (*). وقال الكسائي : موضع « أن » خفض على إضمار الحافض . ويجوز أن يكون موضعاً رفعاً بالابتداء ، والجر مجذوف تقديره : أن تَبَرُّوا وتلقوا وتصلحوا بين الناس أو لى بكم أو أمثل (٢) بكم (٣) .

(١) سورة العصر ٢

(*) ابن الشجري ٤٤٦/٢ - ٤٤٧ : « ما حكاه - أي مكى - من أن التقدير : لثلا أن ، خطأ فاحش ، لتكرير (أن) ، و (تبرُّوا) مراد بعدها ، والتقدير : لثلا أن تبرُّوا . و (أن تبرُّوا) معناه : بركم ، فالتقدير : لثلا بركم » .

(٢) في ح ، ظ ، د : « أولى أو أمثل » .

(٣) في هامش (ظ) ١٧/ب :

« والبعولة : جمع بعل ، والتاء لتأنيث الجمع ، كالعمومة واخوثة ، أو مصدر من قولك : بعل حسن البعولة ؛ نعت به أو أقيم مقام المضاف المجذوف ، أي أهل بعولتين . و (أحق) هنا : أفعال ، بمعنى الفاعل . بيضاوي « وانظره في تفسيره ٢٤٠/١ ، - وفي الهامش نفسه :

« قوله : (ثلاثة قروء) نصب على الظرف أو المفعول به . بيضاوي « وانظره في تفسيره ٢٤٠/١ ، وفيه أيضاً :

« قوله : (وبعولتين) : والبعولة جمع البعل ، والتاء لاحقة لتأكيد معنى الجمع . كشاف » وانظره في الكشاف للزحشرى ١٠٦/١ ، والعبارة فيه : « والبعولة جمع بعل ، والتاء لاحقة لتأنيث الجمع ، كما في الخزونة والسولة ... »

٢٥١ - قوله تعالى: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ﴾ - ٢٢٩ -

ابتداء وخبر ، تقديره : عددُ الطلاق الذي تجب بعده الرجعة مرتان .

٢٥٢ - قوله تعالى: ﴿فَأَمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ﴾ - ٢٢٩ -

٢٣
ت
ابتداء ، والخبر محذوف تقديره : / فَعَلَيْكُمْ إِمْسَاكٌ . ومثله : (أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ) . ولو نصب على المصدر في غير القرآن لجاز .

٢٥٣ - قوله تعالى: ﴿إِلَّا أَنْ يَخَافَا﴾ - ٢٢٩ -

« أن » في موضع نصب استثناء ليس من الأول .

٢٥٤ - قوله تعالى: ﴿أَنْ لَا يُقِيمَا﴾ - ٢٢٩ -

« أن » في موضع نصب لعدم حرف الجر ، تقديره : من أن لا يقيما ، وبأن لا يقيما ، وعلى أن لا يقيما .

٢٥٥ - قوله تعالى: ﴿ضَرَّارًا﴾ - ٢٣١ -

مفعول من أجله .

٢٥٦ - قوله تعالى: ﴿أَنْ يَنْكِحَنَّ﴾ - ٢٣٢ -

« أن » في موضع نصب بـ « تَعْضُلُوهُنَّ » ، أي لا تمنعنهنَّ نكاح أزواجهن [الذين كلفوهنَّ إذا أردن ارتجاعهنَّ] (١) .

٢٥٧ - قوله تعالى: ﴿لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ﴾ - ٢٣٣ -

(١) زيادة في الأصل .

[« والدة »] مفعول لم يُسمِّ فاعله ، و « نُضَارٌ » بمعنى نُضَارِر . ويجوز أن ترتفع بفعلها ، على أن يكون « تضار » (١) بمعنى « تفاعل » فأصله : نُضَارِر ، ويقدر مفعول محذوف تقديره : لا تُضَارِرُ والدةٌ بولدها أباه ولا يُضَارِرُ مولودٌ له بولده أمته ؛ « وعلى الوارثِ مثلُ ذلك » ، أي على وارث المولود أن لا يُضَارِرَ أمته ولا أباه . وقيل : معناه : على الوارث الإنفاقُ على المولود (٢) .

٢٥٨ - قوله تعالى : ﴿ وَالَّذِينَ يَتُوفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا ﴾

- ٢٣٤ -

« الذين » مبتدأ ، وفي تقدير خبر الابتداء اختلاف ؛ لعدم ما يعود على المبتدأ من خبره .

قال الأخفش : (يَتَرَبَّصْنَ) الخبر ، وفي الكلام حذف العائد على المبتدأ ، تقديره : يتربصن بأنفسهن بعدم أو بعد موتهم ، ثم حذف ؛ إذ قد عُلِمَ أن التربص إنما يكون بعد موت الأزواج .

وقال الكسائي : تقدير الخبر : يتربصن أزواجهم .

وقال المبرد : تقديره : ويذرون أزواجاً ، أزواجهم يتربصن .

وقيل : الحذف إنما هو في أول الكلام ، تقديره : وأزواجُ الذين يتوفون منكم يتربصن بأنفسهن .

وقياس قول سيبويه (٣) أن الخبر محذوف ، تقديره : وفيها يتلى عليكم الذين

(١) في الأصل « تضار والدة » .

(٢) الكشف ٧٧/ب ، والعكبري ٥٧/١ ، والبيان ١٥٩/١ ، وتفسير القرطبي ١٦٧/٣

(٣) الكتاب ٧٢، ٧١/١

يتوفون منكم ، مثل (والسَّارِق والسارقة) (١) .

[وقرنت « يتوفون » بفتح (٢) الياء ، وهو من : توفى العبد ، وهي الآجال .
ومتن قرأ بضم الياء فهو لما لم يُسم فاعله ، وهو من توفى الأرواح] (٣) .

٢٥٩ - قوله تعالى : ﴿ وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُمْ سِرًّا ﴾ - ٢٣٥ -

أي على سرٍّ ، أي على نكاح . فإن جعلته من السر الذي هو الإخفاء كان
نصبه على الحال من المضمير في « تواعدوهم » ، تقريه : واجكن لا تواعدوهم
النكاح متسارين فيه ولا مضميرين (٤) / له .

٢٦٠ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴾ - ٢٣٥ -

« أن » في موضع نصب استثناء ليس من الأول .

٢٦١ - قوله تعالى : ﴿ وَلَا تَعَزُّمُوا عُقَدَةَ النِّكَاحِ ﴾ - ٢٣٥ -

أي على عقدة النكاح ، فلما حذف الحرف نصب ؛ كما تقول : ضُرب زيد
الظهرَ والبطنَ ، أي على الظهر . وقيل : « عقدة » منصوب على المصدر : و« تعزموا »
بمعنى : تعقدوا .

٢٦٢ - قوله تعالى : ﴿ مَتَاعًا ﴾ - ٢٣٦ -

(١) سورة المائدة ٣٨ ، وانظر العكبري ٥٧/١ ، والبيان ١٦٠/١ ، وتفسير القرطبي

١٧٤/٣ ، ومعني اللبيب ٥٠٢/٢

(٢) قرأ بالفتح علي والمفضل عن عاصم ، وقرأ الجمهور بضم الياء . البحر المحيط ٢٢٢/٢

(٣) زيادة في الأصل ليست في باقي النسخ .

(٤) ني (ظ ، د) : « متسارين به ولا مطهرين له » وفي (ح) غير مقروءة . وفي هامش

الأصل « بارة » معادلة » .

نصب على المصدر ، وقيل : حال .

٢٦٣ - قوله تعالى : ﴿ فَنِيصِفُ مَا فَرَضْتُمْ ﴾ - ٢٣٧ -

« نصف » مبتدأ ، والخبر محذوف ، تقديره : فعليكم نصف ما فرضتم . ولو نصب في الكلام جاز على معنى : فأذوا نصف ما فرضتم .

٢٦٤ - قوله تعالى : ﴿ وَالَّذِينَ يُتَوَقَّوْنَ مِنْكُمْ ﴾ - ٢٤٠ -

« الذين » رفع بالابتداء ، والخبر محذوف ، تقديره : « توصون وصية » . وإن رفعت (١) « وصية » فتقديره فعليهم وصية ، وترفع « وصية » بالابتداء ، و« عليهم » المضمرة خبرها ، والجملة خبر « الذين » .

٢٦٥ - قوله تعالى : ﴿ مَتَاعًا ﴾ - ٢٤٠ -

مصدر عند الأخفش ، وحال عند المبرِّد ، على تقدير : ذوي متاع .

٢٦٦ - قوله تعالى : ﴿ غَيْرَ إِخْرَاجٍ ﴾ - ٢٤٠ -

نصب « غير » على المصدر عند الأخفش ، تقديره : لا إخراجاً ، [ثم] جعل « غيراً » موضع « لا » ، ثم أعربها بمثل إعراب ما أضيفت إليه وهو : « الإخراج » . وقيل : « غير » انتصب بحذف [الحرف] الجار ، كان تقديره : من غير إخراج ، فلما حذف « من » انتصب انتصاب المفعول به . وقيل : انتصب « غير » على الحال من الموصوفين المتوفين ، تقديره : متاعاً إلى الحول غير ذوي إخراج ، أي غير مخرجين لهن .

﴿ حَقَّقًا ﴾ - ٢٤١ - مصدر ، و « على » متعلقة بالفعل المضمرة

الناصب لحق

(١) قرأ برفع « وصية » نافع وابن كثير والكسائي وعاصم في رواية أبي بكر . وكذلك هي في قراءة عبد الله بن مسعود . وقرأ بالنصب أبو عمرو وحزمة وابن عامر . انظر تفسير الفرطبي ٢٢٧/٣ ، والكشف ٧٨/ب .

٢٦٧ - قوله تعالى : ﴿ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ ﴾ - ٢٤٥ -

« مَنْ » مبتدأ ، و « ذَا » خبر ، و « الذي » نعت لـ « ذَا » ، أو بدل منه ؛ ومثله : (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ) (١) .

ولا يجن أن تكون « ذَا » و « مَنْ » اسماً كما كانت « ذَا » مع « ما » ؛ لأنَّ « ما » مبهمة ؛ فزيدت « ذَا » معها لأتّها مبهمة مثلها ؛ وإيس « مَنْ » كذلك في الإيهام (٢) .

٢٦٨ - قوله تعالى : ﴿ قَرَضًا ﴾ - ٢٤٥ -

اسم للمصدر .

٢٦٩ - قوله تعالى : ﴿ فَيَضَاعِفُهُ لَهُ ﴾ - ٢٤٥ -

من رفعه عطفه على ما في الصلة وهو « يُقْرِضُ » . ويجوز رفعه على القطع بما قبله .

ومنَّ نصبه (٣) حمله على العطف بالفاء على المعنى دون / اللفظ فنصبه ؛ ووجه نصبه له أنّه حمله على المعنى ، فأضمر بعد الفاء « أن » ، فتكون (٤) مع الفعل مصدرأ ، فتعطف مصدرأ على مصدرٍ . فلما أضمر « أن » ، نصب الفعل . ومعنى حمله له على المعنى أن معنى (مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرَضًا حَسَنًا) : من يكن منه قرضٌ يتبعه أضعاف .

(٢) انظر البيان ١/١٦٤ ، والمعكبري ١/٩٩ .

(١) سورة البقرة ٢٥٥

(٣) النصب قراءة ابن عامر ، وعاصم ، ويعقوب ، وقرأ الباقون برفع الفاء . التيسير ص ٨١ ،

والنشر ٢/٢٢٠ ، والإتحاف ص ١٥٩

(٤) في (ح ، ط) « لتكون » .

فلمّا كان معنى صدر الكلام المصدر ، جعل الثاني المعطوف بالفاء مصدرًا ،
ليعطف مصدرًا على مصدرٍ ، فاحتاج إلى إضمار « أن » لتكون مع الفعل مصدرًا ،
فنصب الفعل ، والفاء (١) عاطفة للترتيب ، على أصلها في باب العطف .

ولا يحسن أن تجعل « فيضاعفه » ، في قراءة مَنْ نصب ، جوابًا للاستفهام
بالفاء ؛ لأن القرضَ غير مُسْتَفْهِمٍ عنه ؛ إنما الاستفهام عن فاعل القرض ؛
ألا ترى أنك لو قلت : أزيدُ يقرضني فأشكره ، لم يجوز نصب على جواب الاستفهام ،
وجاز على الحمل على المعنى ، كما مرَّ في تفسير الآية ؛ لأنَّ الاستفهام لم يقع على
القرض ؛ إنما وقع على زيد ؛ ولو قلت : أيقرضني زيدُ فأشكره ، جاز نصب
على جواب الاستفهام ؛ لأنَّ الاستفهام عن القرض وقع .

وقد قيل : إنَّ النصب ، في الآية على جواب الاستفهام ، محمول على المعنى ؛
لأنَّ « من يقرض الله » و « من ذا الذي يقرض الله » سواء في المعنى . والأوّل
عليه أهل التحقيق والنظر والقياس . (٣)

٢٧ - قوله تعالى : ﴿ تَقَاتِلْ ﴾ - ٢٤٦ -

جزم لأنه جواب الطلب ، ولو رفع في الكلام لجاز على معنى : ونحن نقاتلُ .
فأمّا مارؤيَ عن الضحاك ، وابن أبي عبّلة ، أنها قرأ (٤) بالياء ، فالأحسن
فيه الرفع ، لأنه نعت لـ « مَلِكِ » ، وكذلك قرأ ؛ ولو جزم على جواب الطلب

(١) في (ج ، ظ ، د) « بالفاء » .

(٢) في الأصل « لا يقع » .

(٣) انظر الكشف ٧٩/أ وما بعده ، والبيان ١٦٤/١ ، والعكبري ٦٠/١

(٤) وقراءة الجمهور بالنون والجزم . البحر المحيط ٢٥٥/٢ ، وتفسير القرطبي ٢٤٤/٣ ،

بجاز ، فالجزم مع النون أجود ، والرفع يجوز . والرفع مع الياء أجود ،
والجزم يجوز .

٢٧١ - قوله تعالى : ﴿ أَلَّا تُقَاتِلُوا ﴾ - ٢٤٦ -

« أن » ، في موضع نصب خبر « عسى » ؛ وهي وما بعدها مصدر لا يحسن
اللفظ به بعد « عسى » ؛ [لأن المصدر لا يدل على زمان محصل ، وعسى تحتاج إلى
أن يؤتى بعدها بلفظ المستقبل] . ولا يستعمل « عسى » إلا مع « أن » ،
إلا في الشعر .

٢٧٢ - قوله تعالى : ﴿ وَمَا لَنَا أَلَّا ﴾ - ٢٤٦ -

« أن » ، في موضع نصب على حذف الحافض . تقديره : وما لنا في أن لا نقاتل .
وقال الأخفش : « أن » زائدة^(١) .

٢٧٣ - قوله تعالى : ﴿ طَالُوتَ مَلِكًا ﴾ - ٢٤٧ -

« ملك » ، نصب على الحال من « طالوت » .

٢٧٤ - قوله تعالى : ﴿ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ ﴾ - ٢٤٨ -

ابتداء وخبر ، في موضع الحال من « الثَّابُوت » ، وكذلك : (تَجْمِيئُهُ الْبَلَانِكَةُ)
في موضع الحال منه أيضاً .

٢٧٥ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ ﴾ - ٢٤٩ -

« من » ، في موضع نصب على الاستثناء من المضمرة في « يَطْعَمُهُ » ،

(١) البيان ١/١٦٥ ، والعكبري ١/٦٠ ، وتفسير القرطبي ٣/٢٤٤

٢٧٦ - قوله تعالى: ﴿ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ ﴾ - ٢٤٩ -

« كم » / في موضع رفع بالابتداء ؛ وهي خبر ، و « غَلَبَتْ » خبرها (١) .

٢٧٧ - قوله تعالى: ﴿ يَبْعُضُ ﴾ - ٢٥١ -

في موضع المفعول ، بمنزلة : مرتت يزيد .

٢٧٨ قوله تعالى: ﴿ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ ﴾ - ٢٥٣ -

« مَنْ » ابتداء ، و « منهم » الخبر ، والهاء محذوفة من « كلّم » ، أي كلمه .

٢٧٩ - قوله تعالى: ﴿ دَرَجَاتٍ ﴾ - ٢٥٣ -

أي إلى درجات ، فلما حذف « إلى » نصب .

٢٨٠ - قوله تعالى: ﴿ تِلْكَ ﴾ - ٢٥٢ -

اسم مبهم ، والتاء هو الاسم ، واللام دخلت لتدل على بعد المشار إليه ، والكاف للخطاب ، لاموضع لها من الإعراب .

وأصل « تلك » : تَبْلِك ، فلما تواتت كسرتان بينها [ياءٌ] - وهما كسرة التاء واللام - أسكنت اللام تخفيفاً ، وحذفت الياء لكونها وسكون اللام .

وأصل اللام الفتح ؛ لأنها لام تأكيد ، ولكن كسرت في هذا للفرق بينها وبين لام الملك ، إذا قلت : تي لك ، أي هذه لك . وقد قيل : إن اللام إنما دخلت لتفرق بين المبهم والكاف لئلا يُظن أنه مضاف إلى الكاف ؛ فأصلها على هذا القول السكون ؛ لأنه حرف معنى ، ثم حذفت الياء لكونها وسكون اللام .

(١) في هامش ط ١٨/ب : « والغنة : الفرقة من الناس ، من فأوت رأسه ، إذا شققته . أو

من فاه ، إذا رجع ، فوزنتها : فعة ، أو فلة . بياضوي « وانظره في تفسيره ٢٥٥/١

والاسم عند الكوفيين التاء والياء ، كما قالوا في « ذلك » : إن الاسم :
الذال والألف . وقال البصريون : الاسم : الذال (١) . وَيَلْتَزِمُ مَنْ قَالَ
في اللام هذا القول ألاَّ يبيِّن حذفها ، وهو جائز عند الجميع ؛ أقول : نيك
آيات الله .

٢٨١ - قوله تعالى : ﴿ نَتْلُوهَا ﴾ - ٢٥٢ -

في موضع الحال من « آيات الله » .

٢٨٢ - [قوله تعالى : ﴿ تِلْكَ الرُّسُلُ ﴾ - ٢٥٣ -

ابتداء ، و « الرسل » عطف بيان . و « فَضَّلْنَا » وما بعده الخبر [(٢)] .

٢٨٣ - قوله تعالى : ﴿ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خَلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ ﴾ - ٢٥٤ -

كل هذه الجمل في موضع النعت المكرر « يوم » ، والفتح والرفع في هذا بنزلة :
(فلا رَقَّتْ وَلَا فُسُوقٌ) (٣) .

٢٨٤ - قوله تعالى : ﴿ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ﴾ - ٢٥٥ -

ابتداء وخبر ، و « هو » بدل من موضع « لا إله » .

٢٨٥ - وقوله تعالى : ﴿ الْقِيَوْمُ ﴾ - ٢٥٥ -

هو « قِيَعُول » ، من قام ، وأصله : « قَيْشُوم » ، فلما سبقت الياء الواو ،

(١) وهذا مخالف لما ذكره غير واحد من أئمة النحو . راجع حاشية (١) من الصفحة (١٦) .

(٢) ما بين قوسين زيادة من ط . وفي هامش ط ٢٠ / أ : « تلك الرسل : مبتدأ وخبر ،

و (فضلنا) حال من (الرسل) . ويجوز أن يكون (الرسل) نعتاً أو عطف بيان ، و (فضلنا

الخبر . تبيان » وانظره في العكبري ٦٢/١

(٣) سورة البقرة ١٩٧ ، وانظر فقرة (٢٢٦) .

والأوّل ساكن ، أبدل من الواو ياء ، وأدغمت الياء في الياء ، وكان الرجوع إلى الياء أخف من رجوع الياء إلى الواو ؛ وهو نعت لله ، أو خبر بعد خبر ، أو بدل من « هو » ، أو رفع على إضمار مبتدأ ؛ ومثله « الحية » . ولو نصبت في غير القرآن لجاز على المدح .

٢٨٦ - قوله تعالى : ﴿ سِنَّةٌ ﴾ - ٢٥٥ -

أصله : « وَسِنَّةٌ » ، ثم حذف الواو كما حذف في « يَسِين » ، ونقلت حركة الواو إلى السين (١) .

٢٨٧ - قوله تعالى : ﴿ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ ﴾ - ٢٥٥ -

مثل : (مَنْ ذَا الَّذِي يُعْرِضُ [اللهُ]) (٢) .

٢٨٨ - قوله تعالى : ﴿ الطَّائِفَاتِ ﴾ - ٢٥٦ -

هو اسم يكون للواحد والجمع ، ويُؤنث ويذكر ، وهو مشتق من : « طفا » (٣) ، لكنّه مقلوب . وأصله « طَغَيَاتٍ » ، على وزن « فَعْلُوت » ، مثل « جَبْرُوت » [مقلوب الى فَعْلُوت] ، ثم قلبت الياء في موضع العين فصارت « طَيغوتاً » ، فانقلبت الياء ألفاً لتحركها وانفتاح ما قبلها ، فصار « طائغوتاً » ، فأصله « فَعْلُوت » مقلوب إلى « فَعْلُوت » .

وقد يجوز أن يكون أصله لامة واواً ، فيكون أصله « طَغَوَاتاً » ، لأنّه

(١) في هامش ظ . ٢/٤ : « والفعل منه : وسن يسن ، مثل وعد يعد ، فلما حذف الواو في

الفعل حذف في المصدر » انظر العكبري ٦٢/١

(٢) راجع فقرة (٢٦٧) الآية ٢٤٥ من هذه السورة .

(٣) في الأصل « طنى » وأثبت ما في ظ .

يقال : طغيا يطغون ويَطْغَى (١) ، وطفيت وطفوت . ومثله في القلب والاعتلال والوزن «حانوت» لأنه من : حنا (٢) يحنو ، فأصله «حَنَوْتُ» ، ثم قلبَ وأعيل . ولا يجوز أن يكون من : حان يحين ؛ يردُّ هذا قولهم في الجمع : «حوانيت» .

٢٨٩ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ ﴾ - ٢٥٨ -

«أن» مفعول من أجله .

٢٩٠ - قوله تعالى : ﴿ إِذْ قَالَ ﴾ - ٢٥٨ -

العامل في «إذ» «تر» . والماء في «رَبِّهِ» تعود على «الذي» ، وهو عمرو ذئب ، لعنه الله ، كذا قال مجاهد (٤) .

٢٩١ - قوله تعالى : ﴿ لَا أَنْفِصَامَ لَهَا ﴾ ٢٥٦

يجوز أن تكون في موضع نصب على الحال من «العُرْوَةَ الوُثْقَى» ؛ وهي : «لا إله إلا الله» في قول ابن عباس ، [رضي الله عنه] (٥) .

٢٩٢ - قوله تعالى : ﴿ أَوْ كَالَّذِي ﴾ - ٢٥٩ -

الكاف في موضع نصب معطوفة على معنى الكلام ، تقديره عند الفراء (٦) والكسائي : هل رأيت كالذي حاج إبراهيم ، أو كالذي مرَّ على قرية .

(١) في الأصل «طفى يطغوا ويطغا» .

(٢) في الأصل «حنى» ، وانظر البيان ١/١٦٩ ، وتفسير القرطبي ٣/٢٧٢ .

(٣) في الأصل «وإذ» وهو تحريف ،

(٤) انظر تفسير القرطبي ٣/٢٨٣ وقد نسب إلى ابن عباس ومجاهد وقتادة والربيع والسدي

وابن إسحاق وغيرهم .

(٥) زيادة في ظ . وانظر البيان ١/١٦٨ ، والعكبري ١/٦٣ ، وتفسير القرطبي ٣/٢٨٢ .

(٦) معاني القرآن ١/١٧٠ ، وتفسير القرطبي ٣/٢٨٨ ، والعكبري ١/٦٣ .

٢٩٣ - قوله تعالى: ﴿ كَمْ لَبِثْتُمْ ﴾ - ٢٥٩ -

« كم » في موضع نصب على الظرف ، فهي ها هنا ظرفُ زمان ؛ سُئِلَ بها عن قَدْرِ الزمان الذي لبث « عَزُيْرُ » عليه السلام في موته .

٢٩٤ - قوله تعالى: ﴿ لَمْ يَتَسَنَّهْ ﴾ - ٢٥٩ -

يحتمل أن يكون معناه : لم يتغير ريحُه ، من قولهم: سَنَّ الطعامُ ، إذا تغير ريحُه أو طعمه ، فيكون أصله « يتسئن » على « يتفعل » ، بثلاث نونات ، فأبدل من الثالثة ألفاً لتكرار الأمثال وهو النونات ، فصار « يتسئى » فحذف (١) الألف للجزم فبقي « يتسن » ؛ فجاء بالماء لبيان حركة النون في الوقف (٢) . ويحتمل أن يكون معناه : لم تغيره السنونُ ، فتكون الماء فيه أصلية (٣) ، لام الفعل ؛ لأنَّ أصل سننةٍ « ستته » ، ويكون سكونها للجزم ، فلا يجوز حذفها في الوصل ولا الوقف (٤) .

٢٩٥ - قوله تعالى: ﴿ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ ﴾ - ٢٦٠ -

العامل في « إذ » فعل مضمَر تقديره : واذكر يا محمد إذ قال إبراهيم .

٢٩٦ - قوله تعالى: ﴿ كَيْفَ نُحْيِي ﴾ - ٢٦٠ -

« كيف » في موضع نصب ، وهي سؤال عن حال ، تقديره : ربِّ أرني بأي حالٍ نُحْيِي الموتى ؟

(١) في ح ، ظ : « فحذفت » .

(٢) في الأصل « لبيان الحركة في النون في الوقف » .

(٣) في اللسان : « الماء أصلية من قولك : بعته مسانة ، ثبت وصلاً ووقفاً ، ومن وصله بغير هاء جعله من : المساناة ، لأن لام (سنة) تعقب عليها الماء والواو .. » .

(٤) انظر معاني القرآن ١/١٧٢ ، وإملاء ما من به الرحمن ١/٦٤ ، والبيان ١/١٧١ ، وتفسير

القرطبي ٣/٢٩٣ ، والكشف ٨١/ب .

٢٩٧ - قوله تعالى: ﴿لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾ - ٢٦٠ -

اللام متعلّقة بفعل مضمر تقديره: ولكنّ سألتك ليطمئنّ قلبي، أو ولكنّ أرنى ليطمئنّ قلبي.

٢٩٨ - قوله تعالى: ﴿عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْأٌ﴾ - ٢٦٠ -

أي على كلّ جبلٍ من كلّ واحدٍ جزءاً، وذلك أعظم في القدرة.

٢٩٩ - قوله تعالى: ﴿سَعِيًّا﴾ - ٢٦٠ -

مصدر في موضع الحال.

٣٠٠ - قوله تعالى: ﴿مِائَةَ حَبَّةٍ﴾ - ٢٦١ -

ابتداء، وما قبله خبره. ويجوز في الكلام «مائة حبة»، بالنصب على معنى: أنبت مائة حبة^(١).

٣٠١ - قوله تعالى: ﴿قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ﴾ - ٢٦٣ -

ابتداء و «معروف» نعت، والخبر محذوف، تقديره: قول معروف أوّلى بكم.

٣٠٢ - قوله تعالى: ﴿وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَى﴾

- ٢٦٣ -

ابتداء وخبر، و «يتبعها» نعت للصدقة في موضع خفض. و «أذى» مقصور لا يظهر فيه الإعراب، مثل «هدى»، وموضعه رفع بفعله.

(١) في هامش ظ ٢٠/ب. «ويقرأ في الشاذ (مائة) بالنصب، بدلاً من (سبع)»، أو بفعل

محذوف تقديره: أخرجت. تبيان، وانظره في العكبري ٦٥/١

٣٠٣ - قوله تعالى : ﴿ كَالَّذِي يُنْفِقُ ﴾ - ٢٦٤ -

الكاف في موضع نصب نعت لـ مصدر [محذوف] (١) تقديره : إبطالاً كالذي (*).
وكذلك « رياء » نعت لمصدر محذوف ، تقديره : إنفاقاً رياءً . ويجوز أن
تكون « رياء » مفعولاً من أجله . ويجوز أن تكون في موضع الحال .

٣٠٤ - قوله تعالى : ﴿ أَصَابَهَا وَابِلٌ ﴾ - ٢٦٥ -

في موضع خفضٍ على النعت لـ « جنة » أو لـ « ربوة » ، كما تقول : مرت
بجاريةٍ في دارٍ اشتراها زيد .

٣٠٥ - قوله تعالى : ﴿ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ ﴾ - ٢٦٦ -

في موضع رفع نعت لـ « الجنة » ، و « تجري من تحتها » نعت ثانٍ ،
أو في موضع نصب على الحال من « جنة » لأنها قد نُعتت . ويجوز أن تكون
خبر « كان » .

٣٠٦ - قوله تعالى : ﴿ عَلَيْهِ تُرَابٌ ﴾ - ٢٦٤ -

ابتداءً وخبر ، في موضع خفضٍ نعت لـ « صفوان » .

٣٠٧ - قوله تعالى : ﴿ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيْتًا ﴾ - ٢٦٥ -

(١) زيادة في ط ، وفي أمالي ابن السجري ومغني اللبيب نقلًا عن مكّي .

(*) ابن السجري ٤٤٨/٢ : « إنه قول فيه بعد حذف المصدر ، أي : إبطالاً كإبطال إنفاق
الذي ينفق المال ... ، والوجه أن يكون موضع الكاف نصباً على الحال من الواو في (تبطلوا) ،
فالتقدير : لا تبطلوا صدقاتكم مشبهين الذي ينفق ماله رياءً الناس ؛ فهذا قول لا حذف فيه ، والتشبيه
فيه تشبيه عين بعين » وذكر مثل هذا الرد أيضاً ابن هشام في مغني اللبيب ٥٩٩/٢

كلاهما مفعول من أجله (*).

والصفوان عند الكسائي واحد ، وجمعه صِفْوَان ، وصُفِي ، وصِفي .
وقيل : يجوز أن تكون جمعاً وواحداً . وقيل : « صِفْوَان » بكسر الأول
جمع « صفا » ، كأخ وإخوان .

وقال الأخفش : « صفوان . » بالفتح جمع / « صَفْوَانَة » . وإنما قال :
« عليه » ؛ لأن الجمع يذكر^(١) .

٣٠٨ - قوله تعالى : ﴿ الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ ﴾ - ٢٦٨ -

« الشيطان ، فيعال ، من « شطن » ، إذا بعد . ولا يجوز أن يكون
« فعلان » ، من شيط وشاط ؛ لأن سببويه حكى : شِطْنُهُ فَتَشِيطُنْ . فلو
كان من « شاط » ، لكان « شِيطْنُهُ »^(٢) على وزن « فعَلْنَتُهُ » ، وليس هذا
البناء في كلام العرب ، فهو إذا « فيعَلْنَتُهُ » ، كَبَيَّطْرَتُهُ ؛ فالتون أصلية ،
والياء زائدة ؛ فلا بد أن تكون النون لأم ، وأن يكون « شيطان ، فيعالاً ، من
شطن إذا بعد ؛ كآته لما بعد من رحمة الله تعالى ، سمي بذلك^(٣) .

(*) في تفسير القرطبي ٣/٣١٤ : « وقال مكِّي في المشكل : كلاهما مفعول من أجله .
قال ابن عطية : وهو مردود ولا يصح . . لأن الإنفاق ليس من أجل التثبيت . و (ابتداء)
نصب على المصدر ، في موضع الحال ، وكان يتوجه فيه النصب على المفعول من أجله ؛ لكن
النصب على المصدر هو الصواب من جهة عطف المصدر الذي هو (تثبيتاً) عليه . » وقد ذكر رد
ابن عطية علي مكِّي أيضاً السفاقي في المحيد ، ورقة ٢٩٥ / أ ، ب .

(١) انظر تفسير القرطبي ٣/٣١٣ ، والعكبري ١/٦٦ ، واللسان ١٩/١٩٥ ، والتاج

٢١٠/١٠

(٢) في هامش الأصل « شيطنته فتشيطن » .

(٣) انظر تفسير القرطبي ١/٩٠ ، والبيان ١/١٧٧ ، واللسان ١٧/١٠٣

٣٠٩ - قوله تعالى : ﴿ وَمَا أَنْفَقْتُمْ ﴾ ﴿ وَمَا تَنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ ﴾

- ٢٧٠ ، ٢٧٢ -

« ما » في ذلك في موضع نصب بوقوع الفعل الذي بعده عليه ، وهي شرط .
فأما (وما تَنْفِقُونَ) فـ « ما » حرف نفي .

والهاء في قوله (فإن الله يعلمه) - ٢٧٠ - تعود على « النَّذْرِ » ، أو على « الإنفاق » .

٣١٠ - قوله تعالى : ﴿ فَنِعِمَّا هِيَ ﴾ - ٢٧١ -

في « نِعِمَّ » أربع لغات : « نَعِيمٌ » ، مثل « عَلِيمٌ » . و« نِعِيمٌ » بكسر النون لكسرة العين ؛ لأنه حرف حلق يتبعه ما قبله في الحركة ، في أكثر اللغات . و« نَعِمٌ » تترك النون مفتوحةً على أصلها ، وتسكن العين استخفافاً ، و« نِعِمٌ » بكسر النون لكسرة العين ، ثم تسكن العين استخفافاً .

فمن كسر النون والعين من القراء احتمل أن يكون كسر العين على لغة من كسرها وأتبع النون بها . ويحتمل أن يكون على لغة من أسكن العين وكسر النون ، لكن كسر العين لالتقاء الساكنين . فأما إسكان العين مع الإدغام فمحال لا يجوز ولا يتمكن في النطق .

ومن فتح^(١) النون وكسر العين جاز أن يكون قرأ على لغة من قال : « نَعِيمٌ » ، كعيلم ، ويجوز أن يكون أسكن العين استخفافاً ، فلما اتصلت بالمدغم كسرها لالتقاء الساكنين .

(١) قرأ بفتح النون وكسر العين ابن عامر ، وحمزة ، والكسائي ، وخلف ، وقرأ الباقون بكسر النون اتباعاً لكسر العين . النشر ٢/٢٢٨ ، والإتحاف ص ١٦٥

و « ما » في موضع نصبٍ على التفسير . وفي « نَعَم » ضمير مرفوع بنعم ، وهو ضميرُ « الصدقات » . و « هي » مبتدأ وما قبلها الخبر ، تقديره : إنْ تبدوا الصدقات فهي نعم شيئاً^(١) .

٣١١ - قوله تعالى : ﴿ وَنُكْفِرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ ﴾ - ٢٧١ -

مَنْ جزم الراء عطف^(٢) على موضع الفاء في قوله : (فهو خيرٌ لكم) .
ومن رفع فعلى القطع .

ومن قرأ بالنون^(٣) ورفع ، قدره : ونحن نكفِّرُ .

ومن قرأ بالياء^(٤) ورفع ، قدره : والله / يكفِّرُ عنكم^(٥) .

(١) الكشف ٨٤/أ ، والإنصاف ٧٢/١ ، والبيان ١٧٧/١ ، والعكبري ٦٧/١ ، وتفسير

القرطبي ٣٣٤/٣

(٢) في (ح ، ظ) « من جزمه عطفه » .

(٣) قراءة النون مع الرفع لابن كثير ، وأي عمرو ، وأي بكر ، ويعقوب ، وبالياء مع الرفع قراءة حفص ، وابن عامر ، وقرأ حمزة والكسائي ونافع وأبو جعفر وخلف بالجزم والنون في أوله . التيسير ص ٨٤ ، والنشر ٢٢٨/٢ ، والإتحاف ص ١٦٥

(٤) في هامش ظ ٢٠/أ : « وجه الياء إسناده إلى ضمير الجلالة من قوله تعالى : (فإن الله يعلمه) أو إلى ضمير الإخفاء أو الإبتناء المفهومين من (تخفوها) و (تؤتوها) ، أي ويكفر الله ... ووجه النون إسناده إلى الله تعالى على وجه التعظيم ، أي ونكفر نحن .

ووجه الجزم أنه عطف على محل الفاء ؛ لأنه جواب الشرط ؛ إذ لو وقع مكانها فعل لجزم ، نحو : ويكن .

ووجه الرفع أنه عطف على الاسم بعد الفاء ، اسمية محذوفة الصدر ، أي والله يكفر أو ونحن نكفر ، أو استأنف الفعلية ، أي ويكفر الله أو ونكفر نحن . واختياري النون ؛ لأنه أبلغ وأفخم ، والجزم لإشعاره بالاتصال المؤذن باندرج تكفير الذنوب في جزاء الصدقات المصرح في قوله تعالى : (إن ترضوا الله قرضاً حسناً يضاعفه لكم ويغفر لكم) [التغابن ١٧] وإليه أشير بالرمز ، أي جاء الجزم ، بشرأ بالأضعاف والغفران . جعبري « .

(٥) الكشف ٨/أ ، والعكبري ٦٨/١ ، وتفسير القرطبي ٣٣٥/٣

٣١٢ - قوله تعالى: ﴿ وَأَنْتُمْ لَا تُظَاهَمُونَ ﴾ - ٢٧٢ -

ابتداء وخبر، في موضع نصب على الحال من الكاف والميم في «إيكم».

٣١٣ - قوله تعالى: ﴿ لِلْفُقَرَاءِ ﴾ - ٢٧٣ -

اللام متعلقة بحذوف تقديره أعطوا للفقراء.

٣١٤ - وقوله تعالى: ﴿ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ ﴾ - ٢٧٣ -

في موضع نصب على الحال من المضمرة في: «أحصروا».

و (يَحْصِرُهُمْ) حال من الفقراء أيضاً، وكذلك: (تَعْرِفُهُمْ)، وكذلك:

(لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِخْلَافًا). ويحسن أن يكون ذلك حالاً من المضمرة في «أحصروا».

ويجتمل أن يكون ذلك كله منقطعاً بما قبله لا موضع له من الإعراب.

و (إِخْلَافًا) مصدر في موضع الحال^(١).

٣١٥ - قوله تعالى: ﴿ سِرًّا وَعَلَانِيَةً ﴾ - ٢٧٤ -

حالان من المضمرة في «ينفقون».

٣١٦ - قوله تعالى: ﴿ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ﴾ - ٢٧٤ -

ابتداء^(٢)، وخبره (فلهم أجرهم) ابتداء وخبر أيضاً. ودخلت الفاء في «فأهم»

ليما في «الذي» من الإبهام، فشابهه بإبهامه الإبهام الذي في الشرط، فدخلت الفاء

في خبره على المشابهة بالشرط.

(١) في هامش (ظ) ٢٠/ب: « ويجوز أن يكون مصدراً لفعل محذوف دل عليه

(بسالون)، فكانه قال: لا ينفقون. أبو البقاء « وانظره في المعكبري ٦٨/١

(٢) أي الموصول مع صلته، لآلهما المبتدأ.

وإنما تشابهه « الذي » الشرط إذا كان في صلته فعل ، نحو : الذي يأتيني فله درهم ؛ ولو قلت : الذي زيد في داره فله درهم ، قُبِحَ دخول الفاء في خبره ؛ إذ لا فعل في صلته . ولا يكون هذا في « الذي » ، إلا إذا لم يدخل عليه عامل يغير معناه ، فإن دخل عليه ما يغير معناه لم يجز دخول الفاء في خبره ، نحو : لعل الذي يقوم زيد وليت الذي يخرج عمرو . ولا يجوز دخول الفاء في خبره لتغير معناه بما دخل عليه ؛ فافهمه .

٣١٧ - قوله تعالى : ﴿ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ ﴾ - ٢٧٥ -

ابتداء ، وخبره : (لا يقومون) وما بعده .

٣١٨ - قوله تعالى : ﴿ فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ ﴾ - ٢٧٥ -

ذَكَرَ « جاءه » حمله على المعنى ؛ لأنه بمعنى : فمن جاءه وعظ . وقيل : ذَكَرَ لأن تَأْنِيثَ الموعظة غير حقيقي ؛ إذ لا ذكر لها من لفظها . وقيل : ذَكَرَ لأنه فرَّقَ بين فعل المؤنث وبينه بالهاء .

٣١٩ - ﴿ الرَّبَّاءِ ﴾ - ٢٧٥ -

من ذوات الواو ، وتثنيته « رَبَّوَان » عند سيبويه ، ويكتب بالألف .

وقال الكوفيون : يكتب بالياء ، وَيُسَمَّى بالياء لأجل الكسرة التي في أوَّله . وكذلك يقولون في ذوات الواو الثلاثية ، إذا انكسر الأوَّل أو انضم ، نحو « رَبَّاءُ وُضْعَاءُ » فإن انفتح / الأوَّل كتبوه بالألف ، وَتَسْوَهُ بالواو ، كما قال البصريون ، نحو : « صفاء (١) » .

٣٢٠ - قوله تعالى : ﴿ وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ ﴾ - ٢٨٠ -

(١) انظر تفسير القرطبي ٣/٤٥٣ ، والبيان ١/١٨٠ ، واللسان ١٩/١٧

« كان » ها هنا تامة لا تحتاج إلى خبرٍ ، تقديره : وإن وقع ذو عُسرة ، فهو شائع في كل الناس .

ولو نصب^(١) « ذا » على خبر « كان » لكان مخصوصاً في قومٍ بأعيانهم ؛ فلهذه العلة أجمع القراء المشهورون على رفع « ذو » .

فأما قوله تعالى (إلا أن تكون تجارة*) - ٢٨٢ - فمن رفع^(٢) « تجارة » جعل « كان » بمعنى وقع وحدث ، و « تُدِيرُونَهَا » نعت للتجارة ، وقيل : هو خبر « كان » .

وَمَنْ نَصَبَ «تِجَارَةً» أَضْمَرَ فِي «كَانَ» اسْمَهَا ، تَقْدِيرُهُ : إِلا أَنْ تَكُونَ التِّجَارَةُ تِجَارَةً مُدَارَةً بَيْنَكُمْ .

و«أَنْ» مِنْ «إِلاَّ أَنْ» فِي مَوْضِعِ نَصْبِ بِالِاسْتِثْنَاءِ الْمُنْقَطِعِ .

٣٢١ - قوله تعالى : ﴿ فَنظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ ﴾ - ٢٨٠ -

ابتداء وخبر ، وهو من التأخير .

زَمَنْ قَرَأَ : «مَيْسِرَةٌ» بِالإِضَافَةِ فَهُوَ بَعِيدٌ ؛ إِذْ لَيْسَ فِي الْكَلَامِ «مَفْعُلٌ» . فَأَمَّا «مَفْعُلَةٌ»^(٣) ، فَقَدْ جَاءَ فِي الْكَلَامِ ؛ وَهُوَ قَلِيلٌ ، وَلَمْ يَقْرَأْ بِهِ غَيْرُ نَافِعٍ^(٤) . وَ«مَفْعُلٌ» وَ«مَفْعُلَةٌ» فِي الْكَلَامِ كَثِيرٌ .

٣٢٢ - قوله تعالى : ﴿ وَأَنْ تَصَدَّقُوا ﴾ - ٢٨٠ -

« أَنْ » فِي مَوْضِعِ رَفْعٍ بِالِابْتِدَاءِ ، وَ (خَيْرُكُمْ) خَبْرُهُ .

(١) وهي قراءة عبد الله ، وأبو . تفسير القرطبي ٣/٣٧٣ ، والمجيد ورقة ٣٠٦/أ .

(٢) الرفع قراءة عامة القراء ، وقراءة عاصم بالنصب . التيسير ص ٨٥ ، والإتحاف ص ١٦٦

(٣) ومثله قولهم : مقبرة ، ومشرفة ، ومشربة .

(٤) وقرأ الباقون بالفتح . التيسير ص ٨٥ ، والنشر ٢/٢٢٩ ، والكشف ٨٥/أ .

٣٢٣ - قوله تعالى: ﴿ تَرْجَعُونَ فِيهِ ﴾ - ٢٨١ -

في موضع نصب نعت ا- «يوم» .

٣٢٤ - قوله تعالى: ﴿ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ ﴾ - ٢٨٢ -

ابتداء ، والخبر محذوف بتقديره فرجل وامرأتان تقومان مقام الرجلين . وفي « يكونا » ضمير الشهيدين ، وهو اسم « كان » و « رجلين » خبرها . وقيل : التقدير : فرجل وامرأتان يشهدون . وهذا الخبر المحذوف هو العامل في « أن تضل »

٣٢٥ - قوله تعالى: ﴿ أَنْ تَضِلَّ ﴾ - ٢٨٢ -

موضع « أن » نصب ، والعامل فيه الخبر المحذوف وهو « يشهدون » على تقدير « لأن » ؛ كما تقول : أعدت الحشبة ليميل الحائط ، فأدغمته ، وكقول الشاعر :

فَلَمَوْتٍ مَا تَلِدُ الْوَالِدَةَ^(١)

فأخبر بعاقبة الأمر وسببه .

ومن كسر « إن » - وهي قراءة حمزة^(٢) - جعله شرطاً ، وموضع الشرط وجوابه رفع ؛ لأنه نعت لامرأتين .

٣٢٦ وقوله تعالى: ﴿ يَمُنُّ تَرَضُونَ مِنَ الشُّهَدَاءِ ﴾ - ٢٨٢ -

في موضع رفع صفة لرجل وامرأتين ، ولا يدخل معهم في الصفة قوله تعالى:

(١) هو شطر بيت وقامه :

فإن يمكن الموت أفناهم فلموت ما تلد الوالده

من شواهد المظني ١/ ٢١٤ ، وينسب لعبد الله بن الزبيرى ، وجاء عجزه أيضاً في شعر السماك العاملي .

(٢) وقرأ الباقون بالفتح . النشر ٢/ ٢٢٩ ، والتبشير ص ٨٥ ، والكشف ٨٥/ب .

« شهيدين » ؛ لاختلاف الإعراب في الموصوفين ، ولا يحسن أن يعمل في « أن تضل »
 و « استشهدوا » / ؛ لأنهم لم يؤمروا بالاشهاد ، لأن تضل إحدى المرأتين .

٣٢٧ - قوله تعالى : ﴿ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا ﴾ - ٢٨٢ -

حالان^(١) من الماء في (تَكْتَبُوهُ) وهي عائدة على « الدَّيْنِ » .

٣٢٨ - قوله تعالى : ﴿ أَلَّا تَرْتَابُوا ﴾ - ٢٨٢ -

« أن » في موضع نصب تقديره : وأذنى من ألا ترتابوا .

٣٢٩ - وقوله تعالى : ﴿ إِلَّا أَنْ تَكُونَ ﴾ - ٢٨٢ -

« أن » في موضع نصب على الاستثناء المنقطع .

٣٣٠ - قوله تعالى : ﴿ أَلَّا تَكْتَبُوهَا ﴾ - ٢٨٢ -

« أن » في موضع نصب تقديره : فإيس عليكم جناح في ألا تكتبوها .

٣٣١ - وقوله تعالى : ﴿ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ ﴾ - ٢٨٢ -

يجوز أن يكونا فاعلين ، ويكون « يضر » ، تفاعل . ويجوز أن يكونا
 مفعولين ، لم يُسمَّ فاعلها ، ويكون « يضر » ، تفاعل . والأحسن أن يكون
 « تفاعل » ؛ لأن بعده : (وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقَ بَكُمْ) مخاطب الشهداء .

والماء نرا (رَلِيَهُ) تعود على « الدَّيْنِ » . وقيل : [تعود] على صاحب الدين ،

وهو اليتيم والغني . وقيل : تعود على المطلوب .

(١) في الأصل « حالاً » .

٣٣٢ - قوله تعالى: ﴿ فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ ﴾ - ٢٨٣ -

« فرهان ، مبتدأ ، والخبر محذوف تقديره : فرهان مقبوضة تكفي من ذلك .
و « رهان » جمع « رهن » مثل : بغل وبغال^(١) . ومن قرأ : « فرهن » [وبه قرأ
أبو عمرو وابن كثير]^(٢) ، فهو جمع « رهان » مثل كتاب وكتب . ومن^(٣)
أسكن الماء فعلى الاستخفاف . وقد قيل : إن « رهناً » جمع « رهن » ، مثل .
سقف وسقف^(٤) .

٣٣٣ - قوله تعالى: ﴿ فَلْيُودَ الَّذِي أَوْتِنَ أَمَاتَهُ ﴾ - ٢٨٣ -

الياء التي في اللفظ في « الذي » في قراءة ورش^(٥) بدل من الهمزة الساكنة التي
هي فاء من الفعل في « اوتن » ، وياء « الذي » حذف لالتقاء الساكنين ، كما تحذف^(٦)
إذا خففت الهمزة .

٣٣٤ - قوله تعالى: ﴿ فَإِنَّهُ آتِمٌ قَلْبُهُ ﴾ - ٢٨٣ -

« آتم » خبر « إن » ، و « قلبه » رفع بفعله ، وهو الآتم . ويجوز أن يرفع
« آتماً » بالابتداء ، و « قلبه » بفعله ، ويسد مسد الخبر ، والجملة خبر « إن » .

(١) في ط « كنعل ونعال » .

(٢) ما بين قوسين زيادة في الأصل . وقد قرأ غيرهما « رهان » بكسر الراء وفتح الماء وألف
بعدها . التيسير ص ٨٥ ، والنشر ٢/٢٢٩ ، والإتحاف ص ١٦٧

(٣) قرأ بالإسكان عاصم بن أبي النجود ، وروي عن أبي عمرو وابن كثير . البحر المحيط
٣٥٥/٢ ، وتفسير القرطبي ٣/٤٠٨

(٤) انظر الكشف ٨٦/أ ، والبيان ١/١٨٤ ، والعكبري ١/٧١ ، وتفسير القرطبي ٣/٤٠٨

(٥) قرأ به أيضاً أبو جعفر ، وأبو عمرو بخلاف . النشر ٢/٢٢٩ ، والإتحاف ص ١٦٧

(٦) في ح « حذف » . وانظر البيان ١/١٨٤ ، وإملاء ما من به الرحمن للعكبري ١/٧١

ويجوز أن ترفع القلب بالابتداء ، و«آثم» خبره ، والجملة خبر «إن» . ويجوز أن تجعل «آثماً» خبر «إن» ، و«قلبه» بدلاً من الضمير في «آثم» ؛ وهو بدل البعض من الكل .

وأجاز أبو حاتم نصب «قلبه» بـ «آثم» ، ينصبه على التفسير ؛ وهو بعيد ؛ لأنه معرفة (*) .

٣٣

٣٣٥ - قوله تعالى / : ﴿ فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ ﴾ ت

- ٢٨٤ -

من^(١) جزم من اقراء عطفه على «بجاسيتكم» الذي هو جواب الشرط .

وروي عن ابن عباس والأعرج أنها قرآه بالنصب على إضمار «ن» ، وهو عطف على المعنى كما قدمنا^(٢) في : (فيضاعفه) ، فالقاء تعطف مصدرأ على مصدر ، حملاً على معنى الأوّل ؛ وقد فسرناه .

وقرأ عاصم وابن عامر بالرفع على القطع من الأوّل^(٣) .

(*) في مفتي اللبيب ٥٧٢/٢ : «ومن الوم .. قول مكّي في قراءة ابن أبي عبلة (فإنه آثم قلبه) بالنصب : إن (قلبه) تمييز . والصواب أنه مشبه بالمفعول به كحسن وجهه ، أو بدل من اسم (إن) . وهذا محامل من صاحب المفتي ، لأن المؤلف استبعده أيضاً ، ويؤكد ما جاء في المجيد ٣٣٣/أ ، ب : «... وقرأ ابن أبي عبلة (قلبه) بالنصب ، وخرجه مكّي على التفسير بعين التمييز ، وضعفه بأنه معرفة ... » . وجاء في البحر المحيط ٣٥٧/٢ أن الكوفيين يميزون بحية التمييز معرفة . وخرجه بعضهم على أنه منصوب على التشبيه بالمفعول به ، نحو : مررت برجل حسن وجهه ، وهذا التخريج على مذهب الكوفيين جائز ، وعلى مذهب السمرقندي ممنوع ، ويميزه سيبويه في الشعر فقط .

(١) قرأ بجزم (يغفر ويعذب) غير عاصم وابن عامر وأبي جعفر ويعقوب ، وأما هؤلاء

فقرؤوا بالرفع . التيسير ص ٨٥ ، والنشر ٢/٢٢٩ ، والإتحاف ص ١٦٧

(٢) راجع فقرة (٢٦٩) من هذه السورة .

(٣) انظر الكشف ٨٦/أ ، والبيان ١/١٨٦ ، والمكبري ١/٧١ ، وتفسير القرطبي ٣/٤٢٣

٣٣٦ - قوله تعالى: ﴿كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ﴾ - ٢٨٥ -

ابتداء وخبر . و«وَجِدَ» آمن ، لأنه محمول على لفظ «كل» . ولو حمل على المعنى لقال : كلُّ آمنوا .

٣٣٧ - قوله تعالى: ﴿لَا تُؤَاخِذْنَا﴾ و﴿لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا﴾ و﴿وَلَا تَحْمِلْنَا﴾ - ٢٨٦ -

لفظه كله لفظ النهي ، ومعناه الطلب ، وهو مجزوم .

٣٣٨ - قوله تعالى: ﴿وَأَعْفُ عَنَّا﴾ و﴿وَأَغْفِرْ لَنَا﴾ و﴿وَأَرْحَمْنَا﴾ و﴿وَأَنْصُرْنَا﴾ - ٢٨٦ -

لفظه كله لفظ الأمر ، ومعناه : الطلب ، وهو مبني على الوقف عند البصريين ومجزوم عند الكوفيين . وحكى الأخفش أن العرب تقول : أَخَذَهُ اللهُ بِذَلِكَ وواخَذَهُ اللهُ ، لغتان .

٣٣٩ - قوله تعالى: ﴿رَبَّنَا﴾ - ٢٨٦ -

نداء مضاف منصوب .

٣٤٠ - وقوله تعالى: ﴿سَمِعْنَا﴾ - ٢٨٥ -

معناه : قِيلَنا ما أمرتنا به ؛ ومنه قول المصلي : «سَمِعَ اللهُ مِن حَمِيدٍ» ، أي : قِيلَ اللهُ حَمِيدَهُ مِنْهُ . ولفظه [لفظ] الخبر ، ومعناه : الدعاء والطلب ، مثل قولك : غفر الله لي ، معناه : اللهم اغفر لي ؛ [خبر معناه الطلب]^(١) .

مُشْكِلُ إِعْرَابِ سُورَةِ

« آل عمران »

١٣٤ - قوله تعالى: ﴿ اَلَمْ - ١ -

مثل : (الم ذلك الكتاب)^(١).

فأمّا فتحة الميم فيجوز أن تكون فتحت للساكنين ؛ لسكونها وسكون اللام بعدها^(٢) .

ويجوز أن تكون فتحت لسكونها وسكون الياء قبلها ، ولم ينو الوقف عليها .

ويجوز أن تكون فتحت لأنه نوى عليها الوقف ، فألقى عليها حركة ألف الوصل المتبدأ بها ، كما قالوا : واحد اثنان ثلاثة أربعة ، فألقوا حركة همزة « أربعة » على الهاء من « ثلاثة » . وتركوها هاءً على حالها ولم يقلبوها ناءً عند تحريكها ؛ إذ النيّة فيها الوقف .

وقال ابن كيسان : ألف « الله » وكل ألف مع لام / التعريف ألف قطع ، $\frac{٣٤}{ت}$ بمنزلة « قد » ؛ وإنما وصلت لكثرة الاستعمال .

(١) سبق شرحها في فقرة ١٣ من سورة البقرة الآية ١ ، ٢

(٢) في الأصل « اللام التشديد بعدها » .

فَمَنْ حَرَكَ الميم ألقى عليها حركة الهمزة التي هي بمنزلة القاف من «قد» ،
من الله ، ففتحها لفتح الهمزة .

وأجاز الأَخفش كسر الميم لالتقاء الساكنين ، وهو غلط^(١) [لا قياس له
لتقله] .

٣٤٢ - قوله تعالى : ﴿ اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ﴾ - ٢ -

[«الله»]^(٢) مبتدأ ، وخبره : (نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ) .

و(لا إله إلا هو) ابتداء وخبر في موضع الحال من «الله» .

وقيل : من المضمرة الذي في «نزل» ، تقديره : الله نزل عليك الكتاب
متوحيداً بالربوبية .

وقيل : هو بدل من موضع «لا إله» .

٣٤٣ - قوله تعالى : ﴿ بِالْحَقِّ ﴾ - ٣ -

في موضع الحال من «الكتاب» ، فالباء متعاقبة بمحذوف تقديره : نزل عليك
الكتاب ثابتاً بالحق ، ولا تتعلق الباء بـ «نزل» ؛ لأنه قد تعدى إلى مفعولين ،
أحدهما بحرف ، فلا يتعدى إلى ثالث .

وكذلك (مُصَدِّقًا) حال من المضمرة في «بالحق» ، تقديره نزل عليك
الكتاب مُحَقَّقًا مُصَدِّقًا لما بين يديه ، وهما حالان مؤكِّدتان .

(١) خطأ الزجاج كما في تفسير القرطبي ١/٤ . وانظر الكشف ١٢/ب وما بعده ، والبيان
١٨٩/١ ، والمكبري ٧٢/١ ، والبحر المحيط ٢/٣٧٤ . والجيد ٣١٩/ب .

وفي هامش ظ ٢١/ب : « ألم . الله : بكسر الميم ، عبد الوارث عن عمرو بن عبيد عن الحسن .
غرائب القرآن » .
(٢) تكملة من (ظ) .

٣٤٤ - قوله تعالى : ﴿ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴾ - ٢ -

نعتان لله تعالى . ووزن القَيُّوم « فَيَعْمَل » من قام بالأمر ، وقد ذكر في البقرة (١) .

٣٤٥ - قوله تعالى : ﴿ التَّوْرَةَ ﴾ - ٣ -

وزنها « فَوَعْلَةٌ » ، أصلها « وَوَرِيَّة » مشتقة من : وري الزَّئِد ، فالتاء بدل من واو . ومن وري الزَّئِد قوله : (ثورُونَ) (٢) وقوله : (فالموريات قدحاً) (٣) [تقول : وري الزَّئِدُ وأوربته] (٤) .

وقلبت الياء من التوراة ألفاً لِتَحْرُكِهَا وانفتاح ما قبلها ؛ هذا مذهب البصريين .

وقال الكوفيون : وزنها « تَفْعِيلَةٌ » من « وَرِيَّ الزَّئِد » ، أيضاً ، فالتاء غير منقلبة عندهم من واو ، وأصلها عندهم : « تَوْرِيَّة » وهذا قليل في الكلام ، و« فَوَعْلَةٌ » كثير في الكلام ؛ فحملته على الأكثر أولى . وأيضاً فإن التاء لم تكثر زيادتها في أوّل الكلام ، كما كثرت زيادة الواو ثانية (٥) .

٣٤٦ - قوله تعالى : ﴿ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ﴾ - ٧ -

(١) ذكر في فقرة (٢٨٥) من سورة البقرة .

(٢) سورة الواقعة ٧١

(٣) سورة العاديات ٢

(٤) زيادة في الأصل .

(٥) اللسان ٢٠ / ٢٦٧ ، والبيان ١ / ١٩٠ ، والمكبري ٢ / ٧٢ ، وتفسير القرطبي ٤ / ٥

مفعولان من أجلها^(١) .

٣٤٧ - قوله تعالى : ﴿ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ﴾ - ٧ -

معطوف على اسم « الله » تعالى ، فهم يعلمون المتشابهة ؛ فلذلك وصفهم الله عز وجل بالراسوخ في العلم . ولو كانوا جهلاً بمعرفه / المتشابهة ما وصفهم [الله] بالرسوخ في العلم .

فأما ما روي عن ابن عباس - رضي الله عنه - أنه قرأ^(٢) : « ويقول الراسخون في العلم آمنًا به » فهي قراءة مخالفة للمصنف ، فإن صحت فتأويلها : ما يعلمه إلا الله والراسخون في العلم ، ويقولون آمنًا به ، ثم أظهر الضمير الذي في « يقولون » فقال : « ويقول الراسخون » [والتام على قول هؤلاء عند قوله : « إلا الله » ثم ابتداء « والراسخون في العلم يقولون آمنًا به »]^(٣) . وقد أفردنا لهذه المسألة كتاباً لسعة الكلام فيها^(٤) .

(١) في هامش ظ ٢٢/أ : « (منه آيات) : الجملة في موضع نصب على الحال من (الكتاب) ، ولك أن ترفع (آيات) بالظرف ، لأنه قد اعتمد ، ولك أن ترفعه بالابتداء ، والظرف خبره . (هن أم الكتاب) : في موضع رفع صفة لآيات ، وإنما أفرد أمأ وهو خبر عن جمع ، لأن المعنى أن جميع الآيات بمنزلة آية واحدة ، فأفرد على المعنى .

و (آخر) : معطوف على (آيات) ، و (متشابهات) نعت لآخر .

(ما تشابه منه) : ما بمعنى الذي ، و (منه) حال من ضمير الفاعل ، والماء تعود على الكتاب . أبو البقاء « وانظره في العكبري ٧٣/١ »

(٢) روي هذا أيضاً عن ابن مسعود ، وأبي بن كعب ، وعائشة . زاد المسير ٣٥٤/١ ، وتفسير القرطبي ١٦/٤ ، والبحر المحييط ٣٧٤/٢

(٣) زيادة في الأصل ، ليست في غيره .

(٤) في الأصل « فيما » والكتاب هو : « شرح اختلاف العلماء في قوله تعالى : وما يعلم تأويله إلا الله » .

٣٤٨ - قوله تعالى : ﴿ وما يعلمُ تأويلَهُ ﴾ - ٧ -

الماء تعود على المشابه . وقيل : تعود على الكتاب ؛ وهو القرآن كله .

٣٤٩ - قوله تعالى : ﴿ كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ ﴾ - ١١ -

الكاف في موضع نصب على النعت لمصدر محذوف ، تقديره عند الفراء^(١) : كفرت العربُ كُفراً ككفر^(٢) آل فرعون ؛ وفي هذا القول إيهام للفرقة بين الصلة والموصول (*) .

٣٥٠ - قوله تعالى : ﴿ فِئْتَةٌ ﴾ - ١٣ -

أي : أحدهما فئة .

وقوله تعالى : (تَفَاتِيلُ) - ١٣ - في موضع النعت لـ « فئة » ، ولو خفضت « فئة » على البدل من « فئتين » ، جاز ؛ وهي قراءة الحسن ومجاهد^(٣) . وتكون « أخرى » في موضع خفض .

٣٥١ - قوله تعالى : ﴿ وَأُخْرَى ﴾ - ١٣ -

(١) معاني القرآن ١٩١/١

(٢) في الأصل « مثل ما كفر » .

(*) أراد أن الكاف في هذا القول قد دخلت في صلة الذين من قوله : (إن الذين كفروا لن تغني عنهم أموالهم ...) وقد ردّ على مكّي ابن الشجري في أماليه ٨/٢ ؛ بقوله : « كان الواجب على هذا المعرب - أي مكّي - حيث أنكروا قول الفراء أن يعتمد على قول غيره ، ولا يقتصر على ذكر قول مناف لقباس العربية ... » ثم ذكر فهم أبي إسحاق الزجاج لقول الفراء . وفهم علي بن عيسى الرماني له أيضاً ، إذ جعل الكاف في موضع رفع لأنها في موضع خبر ابتداء ، والمعنى : دأب هؤلاء كدأب آل فرعون والذين من قبلهم ، أو : عادتهم كدأب آل فرعون ، ولا يجوز أن يمل في الكاف (كفروا) لأن صلة (الذين) قد انقطعت بالخبر .

(٣) انظر هذه القراءة في البحر المحیط ٣٩٣/٢ ، وتفسير القرطبي ٢٥/٤

في موضع رفعٍ على خبر الابتداء ، وهي صفة قامت مقام الموصوف وهو « فئة » ، تقديره : والأخرى فئة أخرى كافرة . ويجوز النصب فيها على الحال ، أي : التقتا مختلفتين .

٣٥٢ - قوله تعالى : ﴿ تَرَوْنَهُمْ ﴾ - ١٣ -

من قرأه^(١) بالتاء فوضعه نصب على الحال من الكاف والميم في « لكم » ، أو في موضع رفعٍ على النعت لـ « أخرى » ، أو في موضع خفضٍ على النعت لـ : « أخرى » ، إن جعلتها في موضع خفضٍ على العطف على « فئة » ، في قراءة من خفضها على البدل من « فئتين » . والخطاب في « لكم » لليهود ، وقيل للمسلمين .

وفي هذه الآية وجوه من الإعراب والمعاني ، على قدر الاختلاف في رجوع الضائر في قوله : (ترونها مثلهم) وعلى اختلاف المعاني في قراءة من قرأ بالياء أو بالتاء في « ترونها » ؛ يطول ذكرها^(٢) . وقد رسمنا لشرحها كتاباً مفرداً .

٣٥٣ - قوله تعالى : ﴿ مِثْلِيهِمْ ﴾ - ١٣ -

نصب على الحال من الهاء والميم في « ترونها » ؛ لأنه من رؤية البصر ؛ بدلالة / قوله : (رأيت العين) . والمضمر المنصوب في « ترونها » يعود على الفئة الأخرى الكافرة والمرفوع في قراءة من قرأ بالتاء يعود على الكاف والميم في « لكم » ، وفي قراءة من قرأ بالياء يعود على الفئة المقاتلة في سبيل الله . والهاء والميم في « مثلهم » تعودان إلى الفئة المقاتلة في سبيل الله . هذا أبين الأقوال ، وفيه اختلاف كثير^(٣) .

(١) وهي قراءة نافع ويعقوب ، وقرأ الباقون بالياء . النشر ٢/٢٣٠ ، والإنحاف ص ١٧١

(٢) انظر معاني القرآن للفراء ١/١٩٤، ١٩٥ وتفسير القرطبي ٤/٢٥، ٢٦ ، والبحر المحيظ

٢/٣٩٢ ، والجيد ٣٢٦/ب وما بعده ، والعكبري ١/٧ ، والبيان ١/١٩٣ ، والكشف ٩٠/أ .

(٣) الكشف ٩٠/ب ، والبيان ١/١٩٣ ، وتفسير القرطبي ٤/٢٥

٣٥٤ - [قوله تعالى : ﴿ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ﴾ - ١٤ -

« الله » مبتدأ ، و « حُسْنٌ » مبتدأ ثانٍ^(١) ، و « عنده » خبر « حُسْنٌ » ، و « حُسْنٌ » و « حُسْنٌ » وخبره^(٢) خبر عن الأول^(٣) . و « الْمآبِ »^(٤) وزنه « مَفْعَلٌ » وأصله مَأْوَبٌ ، ثم قلبت حركة الواو على الهمزة ، وأبدل من الواو ألف ، مثل : مقالٍ ومكان^(٥) [٦] .

٣٥٥ - قوله تعالى : ﴿ جَنَّاتٌ ﴾ - ١٥ -

ابتداء و « اللَّذِينَ » الخبر ، و « اللَّام » متعلقة بالخبر المحذوف ، الذي قامت اللام مقامه ؛ بنزلة قولك لله الحمد .

ويجوز الخفض في « جَنَاتٍ » على البدل من « بخيرٍ من ذالِكُم جَنَاتٍ » ، على أن تجعل اللام التي في « لِلَّذِينَ » متعلقة بـ « أَوْ نُبَيْتِكُمْ » ، أو تجعلها صفة لـ « خيرٍ » . ولو جعلت اللام متعلقة بمحذوف قامت مقامه ، لم يجز خفض « جَنَاتٍ » ؛ لأن حروف الجر والظروف ، إذا تعلق بمحذوف تقوم مقامه صار فيها ضمير مقدر مرفوع ، واحتاجت إلى ابتداء يعود عليه ذلك الضمير ، كقولك : لزيدٍ مالٌ ، وفي الدار عمرو ، و خلفك خالد ؛ فلا بد من رفع « جَنَاتٍ » ، إذا تعلق اللام بمحذوف . ولو قدرت أن تتعاقب اللام بمحذوف ، على أن لا ضمير فيها ، لرفعت « جَنَاتٍ » بفعلها ؛ وهو

(١) لفظ « ثانٍ » تكلمة من (ظ) .

(٢) في ح « خبره » بغير واو ، والنصح - ج من (ظ) .

(٣) في ظ « عن اسم الله » .

(٤) في ح « الْمآبِ » بغير واو ، وأثبت ما في (ظ) .

(٥) انظر البيان ١/١٩٣ ، والعكبري ١/٧٥ ، وتفسير القرطبي ٤/٣٧ ، والناج (أوب) .

(٦) ما بين قوسين ساقط في الأصل وسيتكرر بنامه في فقرة (٤٩٢) .

مذهب الأخفش ؛ في رفعه ما بعد الظروف وحروف الخفض بالاستقرار ، وإنما يحسن ذلك عند حذاق النحويين ، إذا كانت الظروف أو حروف الخفض صفةً لما قبلها ، فحينئذ يتمكن ويحسن رفع الاسم بالاستقرار . وقد شرحناه بأبين من هذا في موضع آخر في هذا الكتاب ، ومثلناه بأمثلة . وكذلك إن كانت أحوالاً مما قبلها .

٣٥٦ - قوله تعالى : ﴿ الَّذِينَ يَقُولُونَ ﴾ - ١٦ -

« الذين » في موضع خفض بدل من « لتذنب اتقوا » . وإن شئت في موضع رفع على « م » . وإن شئت في موضع نصب على المدح .

و (الصابرين) - ١٧ - بدل من « الذين » على اختلاف الوجوه المذكورة .

٣٥٧ - قوله تعالى : ﴿ قَائِمًا بِالْقِسْطِ ﴾ - ١٨ -

حال من « هو » مؤكدة .

٣٥٨ - قوله تعالى : ﴿ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ ﴾ - ١٩ -

من فتح « أن » - وهي قراءة الكسائي - (١) جعلها / بدلاً من « أن » الأولى في قوله : (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ) - ١٨ - وهو بدل الشي من الشي ، وهو هو .

ويجوز أن يكون البدل بدل الاستئمال على تقدير استئمال الثاني على الأوّل ؛ لأنّ الإسلام يشتمل على شرائع كثيرة ؛ منها التوحيد المتقدم ذكره ، وهو بمنزلة قولك : سلب زيد ثوبه .

(١) وقرأ غير الكسائي بكسر « إن » . النشر ٢٣١/٢ ، والإنحاف ص ١٧٢ ، وزاد

ويجوز أن تكون «أن» في موضع خفض بدلاً من «القسط» ، بدل الشيء من الشيء ، وهو هو^(١) .

٣٥٩ - قوله تعالى : ﴿ بَغِيًّا يَبِينُهُمْ ﴾ - ١٩ -

مفعول من أجله . وقيل : حال من «الذين» .

٣٦٠ - قوله تعالى : ﴿ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ ﴾ - ١٩ -

«مَنْ» شرط ، في موضع رفع بالابتداء .

وقوله (فإن الله سريع الحساب) خبره ، والفاء جواب الشرط ، والعاثد على المبتدأ من خبره محذوف تقديره : سريع الحساب له .

ويجوز رفع «يكفر» على أن تجعل «مَنْ» بمعنى الذي ، وتقدر حذف

«لهم» من الخبر .

٣٦١ - قوله تعالى : ﴿ وَمَنْ اتَّعَنَ ﴾ - ٢٠ -

«مَنْ» في موضع رفع عطف على التاء في «أسلمت» . ويجوز أن تكون

مبتدأ ، والخبر محذوف تقديره : وَمَنْ اتَّعَنَ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لَه . [ويجوز أن تكون في موضع خفض عطفاً على «الله»]^(٢) .

٣٦٢ - قوله تعالى : ﴿ فَبَشِّرْهُمْ ﴾ - ٢١ -

خبر «إن الذين يكفرون» ، ودخلت الفاء للإيهام الذي في «الذين»^(٣) ؛

(١) الكشف ٩١/أ ، والبيان ١٩٥/١ ، والعكبري ٧٥/١ ، وتفسير الطبري ٢٨٦/٦

(٢) ما بين قوسين زيادة من (ظ) . وانظر البيان ١٩٥/١ ، والعكبري ٧٦/١ ، وتفسير

(٣) في الأصل «الذي» .

مع كون الفعل في صلة « الذي » مع أن « الذي » لم يغير معناه العامل ، فلا يتم دخول الفاء في خبر « الذي » حتى يكون الفعل في صلته ، ويكون لم يدخل عليه عامل يغير معناه . فيهذين الشرطين تدخل الفاء في خبر « الذي » ؛ فمتى نقص أو نقص واحد منها لم تدخل الفاء (١) في خبره ، وقد تقدم ذكر هذا (٢) .

٣٦٣ - قوله تعالى : ﴿ وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴾ - ٢٣ -

ابتداء وخبر ، في موضع النعت لـ « فريق » ، [أو في موضع الحال ؛ لأن النكرة قد تعتبر ، ولأن الواو واو الحال] (٣) .

٣٦٤ - قوله تعالى : ﴿ فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ ﴾ - ٢٥ -

« كيف » سؤال عن حال ؛ وهي هنا تهديد ووعيد . وموضعها نصب على الظرف ، والعامل فيها المعنى الذي دلّت (٤) عليه « كيف » ، تقديره : فعلى أي حال يكونون حين يُجمعون ليوم لاشك فيه ؛ والعامل في « إذا » ما دلت عليه « كيف » ؛ والظروف مُتَّبَعٌ فيها ، تعمل فيها المعاني التي (٥) يدلّ عليها الخطاب ، بخلاف المفعولات . فهذا أصل يكثر دَوْرُهُ في القرآن والكلام .

٣٦٥ - وقوله تعالى : ﴿ لَا رَيْبَ فِيهِ ﴾ - ٢٥ -

في موضع خفضٍ نعت لـ « يوم » .

-
- (١) في (ح ، ط) « لم يجز دخول الفاء » .
 (٢) تقدم في فقرة (٣١٦) من سورة البقرة .
 (٣) ما بين قوسين زيادة من (ظ) .
 (٤) في الأصل « دخلت » .
 (٥) في الأصل ، « الذي » وأثبت ما في (ظ) .

٣٦٦ قوله تعالى: ﴿ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴾ - ٢٥ -

ابتداء وخبر في موضع الحال من المضمرة المرفوعة في « كسبت » .

٣٦٧ - قوله تعالى: ﴿ مَا لِكَ الْمَلِكِ ﴾ - ٢٦ -

نصب على النداء المضاف . ولا يجوز عند سيبويه (١) أن يكون نعتاً لقوله : « اللهم » ، ولا يجوز أن يرصف عنده « اللهم » ؛ لأنه قد تغير بما في آخره . وأجاز غيره من البصريين والكوفيين أن يكون « مالك الملك » صفة « اللهم » كما جاز مع « يا لله » (٢) .

٣٦٨ - قوله تعالى: ﴿ تُوْفِّي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ ﴾ - ٢٦ -

في موضع الحال من المضمرة في « مالك » ؛ وكذلك (وتَنْزِعُ الْمُنْكَ) ، وكذلك (وَنُعِزُّهُ) (وَتُنْزِلُهُ) . ويجوز أن يكون هذا كله خبر ابتداء محذوف ، أي : أنت تُؤْفِي الْمَلِكَ وتُنزِعُ الْمَلِكَ .

٣٦٩ - قوله تعالى: ﴿ بِيَدِكَ الْخَيْرُ ﴾ - ٢٦ -

ابتداء وخبر ، في موضع الحال من المضمرة في « مالك » . ويجوز أن تكون الجملة خبر ابتداء محذوف تقديره : أنتَ بِيَدِكَ الْخَيْرُ .

٣٧٠ - قوله تعالى: ﴿ تُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي

اللَّيْلِ ﴾ - ٢٧ -

(١) الكتاب لسيبويه ١/٣١٠

(٢) في المجيد للسفاسي ٣٣٦/أ : « ... وردّه بعضهم بأنه لو صحّ فبما بعده الوصف لجاز فيه الرفع والنصب ؛ كسائر المناديات المبنية » .

مثل : (تُوْفِي الملك من تشاء) في وجبه (١) ، وكذلك : (وتُخْرِجُ)
(وترزُقُ) .

٣٧١ - قوله تعالى : ﴿ تَقَاةٌ ﴾ - ٢٨ -

وزنها : « فُعَلَّة » ، وأصلها : « وَقِيَّة » ، ثم أبدلوا من الواو تاءً .
كتهجاه ، وتكأة (٢) ، فصارت « تَقِيَّة » ، ثم قلبت الياء ألفاً لتحركها وانفتاح
ما قبلها ، فصارت « تَقَاة » .

٣٧٢ - قوله تعالى : ﴿ يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ﴾ - ٣٠ -

« يوم » منصوب بـ « يحذركم » أي : « يحذركم الله نفسه في يوم يجد ؛
[وفيه نظر (٣)] .

ويجوز أن يكون العامل فيه فعلاً مضمراً ، أي اذكر يا محمد يوم تجد (٤) .
ويجوز أن يكون العامل في « يوم » « المصير » ، أي : « وإليه المصير في
يوم تجد » .

ويجوز أن يكون العامل « قدير » ، أي : « قدير في يوم تجد (*) » .

(١) أي الحال ، وخبر المبتدأ المحذوف .

(٢) التكاة : العصا يتكأ عليها في المشي ، والرجل الكثير الاتكاء . التاج (وكأ) .

(٣) علق على ذلك ابن هشام في المغني ٥٩٥/٢ بقوله : « والصواب الجزم بأنه خطأ ؛
لأن التحذير في الدنيا لا في الآخرة ، ولا يكون مفعولاً به ليحذركم . » وقد سبقه إلى هذا ابن
الشجري في أماليه ٥٠/٢ .

(٤) في البحر المحيط ٢٦/٢ : « وقال مكِّي بن أبي طالب : العامل فيه (قدير) ، وقال
أيضاً : فيه مضمَر تقديره : اذكر . ويضعف نصبه بـ (قدير) لأن قدرته على كل
شيء لا تختص بيوم دون يوم ... ، وأما نصبه بإختار فعل ، فالإختار على خلاف الأصل . »
وقد تابعه في ذلك أيضاً السفاقي في المجيد ٣٣٧/ب . وابن الشجري ذكر ما يشبه هذا
القول ، وإن كان أجاز النصب بتقدير : اذكر . الأمالي ٥٠/٢ .

٣٧٣ - قوله تعالى : ﴿ مَحْضَرًا ﴾ - ٣٠ -

حال من المضمر المحذوف من صلة « ما » تقديره : ما عملته من خير محضراً .

٣٧٤ - قوله تعالى : ﴿ وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ ﴾ - ٣٠ -

« ما » في موضع نصب عطف على « ما » الأولى . و (تَوَدُّ) حال من المضمر المرفوع في (عملت) الثاني . فإن قطعتها مما قبلها وجعلتها للشرط جزمت « تودُّ » ، نجعله جواباً للشرط ، وخبر آل « ما » . ويجوز أن تقطعها من الأولى على أن تكون بمعنى الذي ، في موضع رفع بالابتداء ، و « تود » الخبر .

٣٧٥ - وقوله تعالى : ﴿ ذُرِّيَّةً ﴾ - ٣٤ -

نصب على الحال من الأسماء التي قبلها ، بمعنى متناسين بعضهم من بعض .
[وقيل : هي بدل مما قبلها] .

٣٧٦ - / قوله تعالى : ﴿ إِذْ قَالَتْ ﴾ - ٣٥ -

العامل في « إذ » : « سميع عليم » ، أي والله سميع عليم حين قالت .
وقيل : العامل (اصطفى) ، أي : واصطفى آل عمران إذ قالت ؛
وفيه نظر .

وقيل : العامل فعل مضمر تقديره : واذكر يا محمد إذ قالت ؛ فعلى هذا التقدير
يحسن الابتداء بها ولا يحسن على غيره (١)

(١) البيان ٢٠٠/١ ، والعكبري ٧٧/١ ، وتفسير القرطبي ٦٥/٤ ، وزاد المسير ٣٦٧/١

٣٧٧ - قوله تعالى : ﴿مُحَرَّرًا﴾ - ٣٥ -

حال من « ما » . وقيل : تقديره : غلاماً محرراً^(١) ، أي : خالصاً [لك] .
ووقعت « ما » لا يعقل للإبهام ؛ كما قالت العرب : « خذ من عبيدي ماشئت » .
وحكى سيبويه : « سبحان ما سبغ الرعدُ بجمده » . وكما قال تعالى : (فانكحوا
ما طاب لكم من النساء) (٢) .

والهاء في (وَضَعْتُهَا) - ٣٦ - تعودُ على « ما » ومعناها التائت .

٣٧٨ - قوله تعالى : ﴿ وَضَعْتُهَا أُنثَى ﴾ - ٣٦ -

« أنثى » حال من المضمرة المنصوب في « وضعتها » . ويجوز أن يكون بدلاً منه .

٣٧٩ - قوله تعالى : ﴿ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ ﴾ - ٣٦ -

من ضَمَّ^(٣) التاء وأسكن العين لم يبتدىء بقوله : « والله أعلم بما وضعت » ؛
لأنه من كلام أمّ مريم .

ومن فتح العين وأسكن التاء ابتداءً به ؛ لأنه ليس من كلام أمّ مريم . ومثله
من كسر التاء وأسكن العين ، وهي قراءة^(٤) [تروى عن ابن عباس] .

٣٨٠ - قوله تعالى : ﴿ زَكَرِيَّا ﴾ - ٣٧ -

(١) ذكر أبو حيان في البحر ٤٣٧/٢ ؛ اعتراض ابن عطية على مكّي يجعله (محرراً)
نعتاً لمفعول محذوف ، وقال : إن هذا فيه نظر ، لأن (نذر) قد أخذ مفعوله وهو
(ما في بطني) ، فلا يتعدى إلى آخر .

(٢) سورة النساء ٣

(٣) وهي قراءة أبي بكر ، وابن عامر ، ويعقوب ، وقسراً الباقون بفتح العين
وإسكان التاء . النشر ٢٣١/٢ ، والإتحاف ص ١٧٣ ، والكشف ٩١/ب .

(٤) انظر هذه القراءة في تفسير القرطبي ٦٧/٤ ، وفي المجيد للسفاسقي ٣٤٢/٣ .

همزة « زكرياء » همزة تأنيث ، ولا يجوز أن تكون للإلحاق ؛ لأنه ليس في أصول الأبنية مثال على وزنه ، فيكون ملحقاً به ، ولا يجوز أن تكون منقلبة ؛ لأن الانقلاب لا يخلو أن يكون من حرفٍ من نفس الكلمة ، أو من حرف الإلحاق ، فلا يجوز أن يكون من نفس الكلمة ؛ لأنّ الياء والواو لا يكرران أصلاً فيما كان على أربعة أحرف . ولا يجوز أن يكون من حرف الإلحاق ؛ إذ ليس في أصول الأبنية بناء يكون (١) هذا ملحقاً به ، فلا يجوز أن تكون همزة إلا للتأنيث .

وكذلك الكلام على قراءة من قصر الالف (٢) ؛ هي للتأنيث لهذه الدلائل (٣).

٣٨١ - قوله تعالى : ﴿ كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا ﴾ - ٣٧ -

« كلما » ظرف زمان ، والعامل فيه « وجد » أي : أي وقت دخل عليها يجد عندها رزقاً .

٣٨٢ - قوله تعالى : ﴿ هُنَالِكَ ﴾ - ٣٨ -

ظرف زمان ، والعامل فيه « دعا » ، أي دعا زكريا ربه في ذلك الحين . وقد تكون « هنالك » في موضع آخر ظرف مكان ، وهو أصلها . وإنما اتسع فيها فوقعت / للزمان ، بدلالة الحال والخطاب . وربما احتملت الوجهين ، نحو قوله (٤) :

٤٠
ت

(١) في الأصل « ما يكون » وأثبت ما في ح .

(٢) قرأ بالقصر من غير همز حفص وحزمة والكسائي وخلف ، وقرأ الباقون بالمد

والهمز . انظر النشر ٢/٢٣١ ، والاتحاف ص ١٧٣

(٣) البيان ١/٢٠١ ، والمكبري ١/٧٧

(٤) في الأصل : « قولك » ، والتصويب من ح .

(هناك الولاية لله)^(١) . وبدل على أن أصلها المكان أنك تقول: اجلس هناك ،
 تريد المكان ، ولا يجوز : سر هناك ، تريد الزمان . والظرف « هنا » واللام للتأكيد ،
 والكاف للاختصاص لاموضع لها من الإعراب^(٢) .

٣٨٣ - قوله تعالى^(٣) : ﴿ ذُرِّيَّةً ﴾ - ٣٨ -

وزنها : « فُعُولَةٌ » ، من ذرأ الله الخلق ، وكان أصلها على هذا : « ذرورة » ،
 فأبدلوا من الهمزة ياءً ، فاجتمع ياء وواو ، والأوّل ساكنٌ ، فأذغموا الياء في الواو ،
 على إدغام الثاني في الأول استتقالات اللوات ، وكسرت الراء لتصح الياء
 الساكنة المدغمة .

وقيل : ذُرِّيَّةٌ « مُعْبِلَةٌ » من « الذَّرِّ »^(٤) ، فكان أصلُ الذريرة أن تكون اسماً لصغار
 ولد الرجل ، ثم انشعب فيه فكان أصلها على هذا « ذريرة » ، ثم أبدلوا من الراء
 الأخيرة « ياء » ، فأدغمت الأولى فيها ، وذلك لاجتماع الراءات ؛ كما قالوا « تظنّيت »
 في « تظنّنت » لاجتماع النونات .

وقيل : وزن « ذُرِّيَّةٌ » « فُعُولَةٌ » من ذرّوت ، فأصلها على هذا « ذرّورة » ،
 ثم فُعِلَ بها مثل الوجه المتقدم الذي قبل هذا ، وكسرت الراء المشدّدة لتصح
 الياء الساكنة^(٥) .

(١) سورة الكهف ٤٤

(٢) البيان ٢٠١/١ ، والعكبري ٧٧/١ ، وتفسير القرطبي ٧٢/٤

(٣) في الأصل : « قوله تعالى قوله » وهو تحريف .

(٤) في تفسير القرطبي : « ذريرة : مُعْبِلَةٌ ، من الذرّ » ، وكذا في اللسان والتاج .

(٥) في الأصل : « الآخرة » .

(٦) ذكر ابن جني أن أصل هذا الحرف يحتمل أربعة ألفاظ هي : ذرأ ، وذرور ،

وذرور ، وذرري . انظر تفسير القرطبي ١٠٧/٢ ، واللسان (ذرأ) .

٣٨٤ - قوله تعالى : ﴿ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي ﴾ - ٣٩ -

ابتداء وخبر في موضع الحال من الهاء في « فنادته » و « يصلي » في موضع الحال من المضر في « قائم » .

٣٨٥ - قوله تعالى : ﴿ عَاقِرٌ ﴾ - ٤٠ -

إنما جاء بغير هاء على النسبة (١) ، ولو أتى على الفعل لقال : « عَقِيرَةٌ » (٢) ، بمعنى : معقورة ، أي بها عُقْرٌ يمنعها من الولد (٣) .

٣٨٦ قوله تعالى : ﴿ مُصَدِّقًا ﴾ - ٣٩ -

حال من « يجي » ، وهي حال مقدرة ؛ وكذلك (وسيبدأ وحصوراً ونبياً) .

٣٨٧ - قوله تعالى : ﴿ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ ﴾ - ٤٠ -

الكاف في موضع نصب على تقدير : يفعل الله ما يشاء فعلاً مثل ذلك

٣٨٨ - قوله تعالى : ﴿ أَجْعَلُ لِي آيَةً ﴾ - ٤١ -

« اجعل » بمعنى « صَيَّرَ » فهو يتعدى إلى مفعولين ؛ أحدهما بحرف ، وهما : « لي » و « آية » .

٣٨٩ - قوله تعالى : ﴿ أَلَّا تُكَلِّمَ ﴾ - ٤١ -

(١) أي ذات أعقر .

(٢) تأتي أسماء الفاعلين من « فعل » - بضم العين - : ففعلية ، تقول : عظمت فهي عظيمة .

(٣) في المجيد للسفاقي ٤٥/٢ ب : « مقتضى كلام مكى أنه متعدي ، وقد تقدم من

كلام الشيخ - أي شيخه أبي حيان - أنه لازم » .

« أن لا » في موضع [رفع] خبر « آيتك » ، ويجوز رفع « تكلم » على أن تضرع الكاف مع « أن » ، [أي] « آيتك أنك لا تكلم الناس » ، و « ثلاثة » ظرف .

٣٩٠ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا رَمزاً ﴾ - ٤١ -

استثناء ليس من الأول . وكل استثناء ليس من جنس الأول فالوجه فيه النصب (*)

٣٩١ - قوله تعالى : ﴿ كَثِيراً ﴾ - ٤١ -

نعت مصدر محذوف ، أي ذكراً كثيراً (١) .

٣٩٢ - / قوله تعالى : ﴿ وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ ﴾ - ٤٢ -

« إذ » معطوفة على (إذ قالت امرأة عمران) - ٣٥ - إذا جعلتها في موضع نصب على « اذكر » .

٣٩٣ - قوله تعالى : ﴿ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ ﴾ - ٤٤ -

ابتداء وخبر ، والجملة في موضع نصب بفعل دل عليه الكلام ، تقديره : إذ يلقون أقلامهم ينتظرون أيهم يكفل مريم ، ولا يعمل في لفظ « أي » ؛ لأنها استفهام ، ولا يعمل في الاستفهام ما قبله .

٣٩٤ - وقوله تعالى : ﴿ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ ﴾ - ٤٥ -

(*) ابن الشجري ٤٥٠/٢ - ٤٥١ : « إن (إلا) في قوله تعالى : (إلا رمزاً) إنما هي لإيجاب النهي ، كقولك : ما لقيت إلا عمراً ، فليس انتصاب (رمزاً) على الاستثناء ، ولكنه مفعول به ، منتصب بتقدير حذف الخافض ، فالأصل : ألا تكلم الناس إلا برمز ... » وقد ذكر هذا الاعتراض نقلاً عن ابن الشجري السفاقي في المجيد ٧ ، ٣/٣ ، وذكر أن شيخه أبا حيان قد جعله استثناء متصلاً .

(١) في هامش ح عبارة « بلغ ... » .

العامل في «إذ» (بِخْتِصِيمُونَ) أي بِخْتِصِيمُونَ حين قالت الملائكة . ويجوز أن يعمل فيها (وما كنتَ لديهم) الثاني ؛ كما عملَ الأوَّل في (إِذْ يُلْقُونَ) (١) .

٣٩٥ - قوله تعالى : ﴿ وَجِيهًا ﴾ وقوله : ﴿ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴾
وقوله تعالى : ﴿ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ ﴾ وقوله : ﴿ وَكَهَلًا ﴾ وقوله تعالى :
﴿ وَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴾ - ٤٥ ، ٤٦ -

كل ذلك حال من « عيسى » عليه السلام ، وكذلك قوله : (وَيُعَلِّمُهُ)
٤٨- وقوله : (ورسولاً) -٤٩- . وقيل : تقديره : ونجعله رسولاً ، فهو مفعول
به . وقيل : [هو] حال ، تقديره : ويكلمهم رسولاً .

[ومن جعل قوله (يَكَلِّمُهُ مِنْهُ) - ٤٥ - اسماً لعيسى (٢) ، جاز على
قوله في غير القرآن « وجيه » بالخفض على النعت لـ « كلمة »] .

٣٩٦ - قوله تعالى : ﴿ أَنِّي أُخْلِقُ ﴾ - ٤٩ -

« أن » ، بدّل من « أن » الأولى ، والأولى في موضع نصبٍ على تقدير حذف
حرف الخفض ، تقديره : بأنّي قد جئتكم .

ومن كسر (٣) « إني » فعلى القطع والابتداء .

ويجوز أن يكون من فتح « أنسي أخلق » جعلها بدلاً من « آية » ، فتكون « أن »

(١) في الأصل : « كما عمل في الأول إذ يلقون » .

(٢) في ح : « الكلمة اسم لعيسى » والتصحيح من ظ .

(٣) قرأ بالكسر نافع وأبو جعفر ، وقرأ الباقون بالفتح . انظر النشر ٢/٢٣٢ ،

في موضع خفضٍ . ويجوز أن تكون « أن » في موضع رفع على تقدير حذف مبتدأٍ
تقديره : هي أنبيي أخلق^(١) .

٣٩٧ - قوله تعالى : ﴿ وَمُصَدِّقًا ﴾ - ٥٠ -

نصب على الحال من التاء في « جئتم » ، أي وجئتم مصدقاً .
ولا يحسن أن يعطف « ومصدقاً » على (وجيئاً) - ٤٥ - لأنه يلزم أن يكون
اللفظ : لما بين يديه ، والتلاوة : « لما بين يدي » .

٣٩٨ - قوله تعالى : ﴿ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ ﴾ - ٤٩ -

الكاف في موضع نصب نعت لمصدر محذوفٍ تقديره : خلقاً مثل هيئة الطير .
والماء في (فيه) تعود على « المهيئاً » ؛ لأنّ « النفخ » إنما كان في المهيئاً ، وهي
الصورة ، والهيئة إنما هي المصدر ، اسم الفعل لانفخ فيها ، / لكن وقع المصدر موقع
المفعول ، كما قال : (هذا خلق الله)^(٢) أي مخلوقه ، وهذا درهم ضرب الأمير ،
أي مضروبُهُ .

وقد يجوز أن تعود الماء على « المخلوق » ؛ لأنّ « أخلق » يدلُّ عليه ؛ إذ هو
دالٌّ على الخلق من حيث كان مشتقاً منه ، والخلق يدلُّ على المخلوق .

ويجوز أن تعود الماء على الكاف في « كهية » ؛ إذ هي بمعنى « مثل » .

٣٩٩ - قوله تعالى : ﴿ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ﴾ - ٥٥ -

« إذ » في موضع نصب بـ « اذكر » مضمرة .

(١) الكشف ٩٣/أ ، والبيان ٢٠٤/١ ، والكبرى ٧٩/١

(٢) سورة لقمان الآية ١١

٥٥ - قوله تعالى : ﴿ وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ ﴾ - ٥٥ -

« جاعل » غير معطوف على ما قبله ؛ لأنه خطابٌ للنبي محمد ﷺ ، والأول لعيسى .
وقيل : هو معطوف على الأول ، وكلاهما لعيسى ﷺ .

٦٠ - قوله تعالى : ﴿ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ ﴾ - ٦٠ -

خبرٌ ابتداءً محذوف ، أي : هو الحق أو هذا الحق .

٦٢ - قوله تعالى : ﴿ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ ﴾ - ٦٢ -

« إله » مبتدأ ، و « من » زائدة ، « إلا الله » خبره ؛ كما تقول : ما من أحدٍ إلا شاكرك ، فـ « أحد » في موضع رفع بالابتداء ، و « من » زائدة للتوكيد ، و « إلا شاكرك » خبر الابتداء .

٦٤ - قوله تعالى : ﴿ إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ ﴾ - ٦٤ -

« سواء » نعت للكلمة .

وقرأ الحسن (١) : « سواءً » بالنصب على المصدر ، فهو في موضع استواء ، أي استوت استواءً .

قوله تعالى : (الْأَلَاءُ نَعْبُدُ) « أن » في موضع خفضٍ بدلٌ من « كلمة » ، وإن شئت في موضع رفعٍ على إضمار مبتدأ ، تقديره : هي ألا نعبد إلا الله .
ويجوز أن تكون بمعنى « أي » مفسرةً ، على أن تجزئ « نعبد » و « نشرك » بـ « لا » .

(١) انظر هذه القراءة في البحر المحیط ٢/٨٣ ، والمجید في إعراب القرآن ٣٥٧/ب .

ولو جعلتها مخففةً من الثقلة رفعت « نعبدُ » و« نشاركُ » وأضمرت الهاء مع « أن » .

٤٠٤ - قوله تعالى: ﴿ وَهَذَا النَّبِيُّ ﴾ - ٦٨ -

رفعت « النبي » على النعت لـ « هذا » أو على البدل ، أو على عطف البيان .
و« هذا » في موضع رفع على العطف على « الذين » .

ولو قيل في الكلام : « وهذا النبي » بالنصب لحسن ؛ تعطفه على الهاء في « أتبعوه » .

٤٠٥ - قوله تعالى: ﴿ وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ ﴾ ثم قال:

﴿ أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ ﴾ - ٧٣ -

« أن » مفعول بـ « تؤمنوا » ، وتقدير الكلام : ولا تؤمنوا أن يؤتى أحدٌ
مثل ما أوتيتم إلا من تبع دينكم ؛ فاللام على هذا زائدة ، و« من » في موضع
نصب استثناء ليس من الأول .

وقيل التقدير: ولا تُصدِّقوا إلا من تبع / دينكم بأن يؤتى أحد .

وقال الفراء: انقطع^(١) الكلام عند قوله : « دينكم » ثم قال لحمد عليه السلام :
قل إن الهدى هدى الله أن لا يؤتى أحدٌ مثل ما أوتيتم ، فـ « لا » مقدرة^(٢) .

ويجوز أن تكون اللام غير زائدة وتتعلق بما دل عليه الكلام ؛ لأن معنى
الكلام : لا تُقْبِلُوا بَأْنَ يُؤْتَى أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ ، فيتعلق
الحرفان^(٣) بـ « تقرؤا » ، كما تقول : أقورت لزبد بالف . وجاز ذلك لأن الأول
كالظرف ، فصار بمنزلة قولك : مررت في السوق بزبد .

وإنما دخلت « أحدٌ » لتقدم لفظ النفي في قوله : (وَلَا تُؤْمِنُوا) ، فهو نهي ،
ولفظه لفظ النفي .

(١) لفظ « انقطع » مكرر في الأصل .

(٢) أي : الباء واللام .

(٣) معاني القرآن ١/٢٢٢ ، ٢٢٣ .

فأما من مدّه واستفهم - وهي قراءة ابن كثير^(١) - فإنه أتى به على معنى الإنكار من اليهود أن يؤتى أحد مثل ما أوتوا ، حكاية عنهم ؛ فيجوز أن تكون [« أن »] في موضع رفع بالابتداء ؛ إذ لا يعمل في « أن » ما قبلها ؛ لأجل الاستفهام ، وخبر الابتداء محذوف تقديره : أن يؤتى أحد مثل ما أوتيتم تُصدقون أو تُفكرون ونحوه . وحسنُ الابتداء بـ « أن » ؛ لأنها قد اعتمدت على حرف الاستفهام ، فهو في التمثيل بمنزلة : أزيد ضربته ؟ .

ويجوز أن تكون « أن » في موضع نصب ، وهو الاختيار ، كما كان في قولك : أزيداً ضربته ، النصب الاختيار ؛ لأن الاستفهام عن الفعل ، فتضمير فعلاً بين الألف وبين « أن » ، تقديره : أنذيعون أن يؤتى أحد مثل ما أوتيتم ، وأنشيعون وأنذكرون ، ونحو هذا مما يدل عليه الإنكار الذي قصدوا إليه بلفظ الاستفهام ؛ ودل على قصد^(٢) لهذا المعنى قوله تعالى^(٣) عنهم فيما قالوا لأصحابهم : (أَنْحَدِثُوا نَبَاهَهُمْ بِمَا قَتَعَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ)^(٤) يعنون : أنحدثون المسلمين بما وجدتم من صفة نبيهم في كتابكم ليحاجوكم به عند ربكم^(٥) .

و « أحد » في قراءة من مدّه ، بمعنى « واحد » ، وإنما جمع في قوله : « أو يُحاجوكم » لأنه رده على معنى « أحد » ؛ لأنه بمعنى الكثرة ، لكن « أحد » إذا كان في النفي أقوى في الدلالة على الكثرة منه إذا كان في الإيجاب ، وحسن دخول « أحد »

(١) النشر ٢/٢٣٢ ، والإتحاف ص ١٧٦

(٢) في الأصل : « ودل على هذا قصد » وأثبت ما في (ح) .

(٣) جعلت « قوله تعالى » في الأصل بداية لفقرة جديدة ، وهو تحريف .

(٤) سورة البقرة ٧٦

(٥) الكشف ٩/أ ، والبيان ١/٢٠٧ ، والمكبري ١/٨١

بعد لفظ الاستفهام؛ لآثته بمعنى الإنكار والجحد، فدخلت «أحد» [بعده] كما تدخل بعد الجحد الملفوظ به؛ فيصلح^(١) على هذا أن تكون على أصلها في العموم، وليست بمعنى واحد^(٢).

٤٠٦ - قوله تعالى: ﴿ دُمْتَ ﴾ - ٧٥ -

مَنْ ضَمَّ الدال جعله من: فَعَلَ يَفْعُلُ، مثل: قال يقول، ودَامَ يَدُومُ. ومن كسر^(٣) الدال جعله: فَعَلَ يَفْعَلُ، مثل: خاف يخافُ على: دام يدام؛ وكذلك «مُتٌ» فيمن كسر الميم أو ضمها.

قرأ^(٤) حميد (يَاوُنَ) - ٧٨ - بواوٍ واحدةٍ مع ضم اللام. وأصل هذه القراءة «يَلُوُونُ»، ثم هز الواو الأولى لانضمامها، ثم ألقى حركة الهمزة على اللام، على أصل التخفيف المستعمل في كلام العرب.

٤٠٧ - قوله تعالى: ﴿ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا ﴾ - ٨٠ -

مَنْ نَصَبَ^(٥) «يَأْمُرُكُمْ» عطفه على (أَنْ يُوْتِيَهُ اللهُ) أو على (نَمَّ) يقول، والضمير في «يَأْمُرُكُمْ» - «بشر».

(١) في ح: «فيصح» .
 (٢) في هامش ح عبارة «بلغ» .
 (٣) قرأ بالكسر طلحة بن مصرف، وأبو عبد الرحمن السلمي وغيرهما، وقراءة الجمهور بالضم. انظر تفسير القرطبي ٤/١١٧. وفي المجيد ٤/٣٦٤ ب: قرأ بالكسر الأعمش وغيره.
 (٤) وهي مروية عن مجاهد وابن كثير. انظر البحر ٢/٥٠٣، والمجيد ٥/٣٦٥ ب. وفي هامش ط ٢٥/ب: «ما دمت: (ما) في موضع نصب على الظرف، أي: إلا مدة دوامك. ويجوز أن يكون حالاً، لأن ما مصدرية، والمصدر قد يقع حالاً، والتقدير: إلا في حال ملازمتك له. والجمهور على ضم الدال. أبو البقاء» وانظره في العكبري ٨٢/١.
 (٥) النصب قراءة ابن عامر، وعاصم، وحزمة، وخلف، ويعقوب، والرفع قراءة باقي العشرة. الدرر ٢/٢٣٢، والتيسير ص ٨٩.

ومن رفعه قطعه بما قبله وجعل ه لا ، بمنزلة ليس^(١) ، ويكون الضمير في «يا أمركم»
له جمل ذكره^(٢) .

٤٠٨ - قوله تعالى : ﴿ لِمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ﴾ - ٨١ -

من كسر اللام - وهو حمزة^(٣) - عاتقها بالأخذ ، أي أخذ الله الميثاق عليهم
لما أعطوا من الكتاب والحكمة ؛ لأن من أوتي ذلك فهو الأفضل ، وعليه يؤخذ
الميثاق ، و«ما» بمعنى الذي .

فأما من فتح اللام فهي لام الابتداء ، وهي جواب لما دلّ عليه الكلام من
معنى القسم ؛ لأن أخذ الميثاق إنما يكون بالإيمان والعهود ، فاللام جواب القسم ،
و«ما» بمعنى الذي ، في موضع رفع بالابتداء ، والماء محذوفة من «آتيتكم» ، تقديره :
للذي آتيتكموه من كتاب ، والخبر : «من كتاب وحكمة» ، و«من» زائدة ،
وقيل : الخبر (لتؤمنن به) وهو جواب قسم محذوف تقديره : والله لتؤمنن به .
والعائد من الجملة المعطوفة على الصلة [على ما] محمول على المعنى عند الأخفش ، لأن
«لما معكم» معناه : لما أوتيتموه [من الكتاب]^(٤) ؛ كما قال : (لِمَا مَنَّ
يَسْقٍ وَيَصِيرُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ)^(٥) فحمله على المعنى في الضمير ؛
إذ هو بمعنى : فإن الله لا يضيع أجرهم ، ولا بدّ من تقدير هذا العائد في الجملة
المعطوفة على الصلة ، وهي : (ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ) .
فهما جملتان لموصولين ، حذفت الثاني للاختصار ، وقام حرف العطف مقامه ، فلا بدّ

(١) في (ح ، ط) : «بمعنى ليس» .

(٢) الكشف ٩٥/أ ، والبيان ٢٠٨/١ ، والمكبري ٨٣/١ ، وتفسير القرطبي ١٢٣/١

(٣) وقرأ بالفتح باقي العشرة . التيسير ص ٨٩ ، والنشر ٢٣٣/٢ ، والإتحاف ص ١٧٧

(٤) سورة يوسف ٩٠

(٥) زيادة من (ط) .

من عائدين في الصلتين / على الموصولين ؛ ألا ترى أنك لو قلت : الذي قام أبوه ، ثم زيد منطلق عمرو ، لم يجز حتى تقول إليه أو من أجله عمرو ، ونحو ذلك ، فيكون في الجملة المعطوفة ما يعود على الذي ، كما كان في الجملة التي هي صلة الذي ، ثم تأتي بنجر الابتداء بعد ذلك .

ويحتمل أن يكون العائد من الصلة الثانية محذوفاً ، تقديره : ثم جاءكم رسول به ، أي بتصديقه ، أي بتصديق ما آتيتكموه ، وهذا الحذف على قياس ما أجاز الخليل (١) من قولك : ما أنا بالذي قائل لك شيئاً ، أي بالذي هو قائل لك شيئاً ، وكما قرىء (تعمّاماً على الذي أحسن) (٢) بالرفع ، أي على الذي هو أحسن ، ثم حذف الضمير من الصلة ؛ وإنما يبعد هذا الحذف عند البصريين ؛ لاتصال الضمير بحرف الجر ؛ فالمحذوف من الكلام هو ضميره وحرفه ، فبعد ذلك .

ويجوز أن تكون « ما » ، في قراءه من فتح اللام ، للشرط ، فتكون في موضع نصب بـ « آتيتكم » ، و « آتيتكم » (٣) في موضع جزم بـ « ما » و « جاءكم » معطوف عليه في موضع جزم أيضاً ، وتكون اللام في « ما » ، لام التأكيد ، وايسر بجواب القسم ، كما كانت في الوجه الأول ؛ ولكنها دخلت ليتلقتي القسم بمنزلة اللام في (لئن لم ينته المنافقون) (٤) ، فهي تُنذِرُ بإتيان القسم بعدها ، وهو قوله : (لستؤمِّنُ به) ، كما كانت « لئن » ، إنذاراً للقسم في قوله : (تسعيريتك) (٥) . فهي توطئة للقسم ، وليست بجواب للقسم ، كما كانت في الوجه الأول ؛ لأن الشرط غير متعلق بما قبله ، ولا يعمل فيه ما قبله ، فصارت منقطعة بما قبلها ، بخلاف إذا جعلت « ما » بمعنى

(١) الكتاب ١/٤٥٥ (٢) سورة الأنعام ١٥٤

(٣) في الأصل « بآتيناكم ، وآتيناكم » وأثبت ما في (ح) .

(٤) سورة الأحزاب ٦٠

الذي ؛ لَأَنَّهُ كَلَامٌ مُّتَّصِلٌ ؛ وَمَاقْبَلُهُ جَوَابٌ لَهُ . وَحَذَفَهَا جَائِزٌ ؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :
(وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ) (١) .

فإذا كانت « ما » للشرط لم تحتج الجملة المعطوفة إلى عائد ، كما لم تحتج إليه الأولى (٢) ، ولذلك اختاره سيبويه (٣) ، ثم لم يرَ في الجملة الثانية عائداً ، جعل « ما » للشرط .

وقد تأوَّل قوم أن « من » من « ما » بمعنى الذي ، والماء في « به » تعود على « ما » إذا كانت بمعنى الذي ، ولا يجوز أن تعود على « رسول » ؛ فإن جعلت « ما » للشرط جاز أن تعود على « رسول » . والماء في (لَتَنْصُرُنَّهُ) تعود على « رسول » ، في الوجهين جميعاً . فهذه آية غريبة / الإعراب ، فافهمها إن شاء الله (٤) .

٤٠٩ - قوله تعالى : ﴿ طَوْعًا وَكَرْهًا ﴾ - ٨٣ -

مصدران في موضع الحال ، أي طائعين ومُكرهين .

٤١٠ - قوله تعالى : ﴿ قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ ﴾ - ٨٤ -

أي قُلْ قولوا آمنا بالله ، فالضمير في « آمنا » للمؤمنين ، والامر لهم النبي عليه السلام ، ويجوز أن يكون الأمر للنبي عليه السلام ؛ يراد به أمته .

٤١١ - قوله تعالى : ﴿ دِينًا ﴾ - ٨٥ -

(١) سورة المائدة ٧٣ (٢) أي : (ما) التي بمعنى الذي .

(٣) الكتاب لسبويه ١/٤٥٥ ، ٤٥٦

(٤) انظر الكشف ٩٥/أ، والبيان ١/٢٠٩ ، والمعكبري ١/٨٣ ، وتفسير القرطبي ٤/١٢٥

نصب على البيان . و «غَيْرَ» مفعول لـ «يَبْتَغِ» . ويجوز أن تكون [«غير»] حالاً ، و «ديناً» مفعول لـ «يبتغ» .

٤١٢ - قوله تعالى : ﴿ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾ - ٨٥ -
الظرف متعلق بما دلّ عليه الكلام ، أي وهو خاسرٌ في الآخرة من الخاسرين ،
ولا يحسن أن تعلّيقه بـ «الخاسرين» لتقدم الصلة على الموصول ، إلا أن تجعل الألف
واللام للتعريف ، لا بمعنى الذي ، فيحسن .

٤١٣ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ ﴾ - ٨٧ -
«أن» في موضع رفع خبر «جزاؤم» ، و «جزاؤم» وخبره خبر «أولئك» .
ويجوز أن يكون (جَزَاؤُهُمْ) بدلاً من «أولئك» بدل الاشتغال ، و «أن» خبر
«أولئك» على الجملة (١) .

٤١٤ - وقوله تعالى : ﴿ خَالِدِينَ فِيهَا ﴾ - ٨٨ -
حال من المضمّر المحفوض في «عليهم» .

٤١٥ - وقوله تعالى : ﴿ لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ ﴾ - ٨٨ -
مثله ، ويجوز أن يكون منقطعاً من الأول .

٤١٦ - قوله تعالى : ﴿ وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا ﴾ - ٩١ -
ابتداء وخبر في موضع الحال من الضمير في «ماتوا» .

٤١٧ - قوله تعالى : ﴿ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴾ - ٩١ -

(١) في ح « وأن خبر جزاؤم » .

ابتداء وخبر ، و « ما » نافية ، و « من » زائدة ، والجملة في موضع الحال من المضمرة المحذوف في « لهم » الأوّل (١) .

٤١٨ - قوله تعالى : ﴿ مُبَارَكًا وَهُدًى ﴾ - ٩٦ -

حالات من المضمرة في « وضع » .

ويجوز الرفع على : هو مبارك .

ويجوز خفض على النعت لـ « بَيِّنَات » .

٤١٩ - قوله تعالى : ﴿ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ ﴾ - ٩٧ -

أي : من الآيات مقام إبراهيم ، فهو مبتدأ محذوف خبره . ويجوز أن يكون « مقام » بدلاً من « آيات » . وقيل : ارتفع على ضمير مبتدأ ، أي هي مقام إبراهيم .

٤٢٠ - قوله تعالى : ﴿ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا ﴾ - ٩٧ -

« مَنْ » معطوفة على « مقام » ، على وجوهه . ويجوز أن تكون مبتدأة منقطعة ، و « كان آمناً » الخبر .

٤٢١ - قوله تعالى : ﴿ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ﴾ - ٩٧ -

« مَنْ » في موضع خفض بدل « مَنْ النَّاس » ، وهو بدل بعض من كل .

وأجاز الكسائي أن تكون « مَنْ » شرطاً في موضع رفع بالابتداء ،

و « استطاع » في موضع جزم بـ « مَنْ » ، والجواب محذوف تقديره : فعلية الحج ،

ودل على ذلك قوله : // (وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ) ، هذا شرط بلا اختلاف ؛ ب/٣٧

ح

والأوّل مثله ، وهو عند البصريين منقطع من الأوّل [مبتدأ شرط .

والهاء في « إليه » ، تعود على « البيت » وقيل : على « الحج » .

(١) في الأصل « الأوّل » .

٤٢٢ - قوله تعالى : ﴿ وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ ﴾ - ٩٩ -

ابتداء وخبر ، في موضع الحال من المضمير المرفوع في « تَبْغُوثَهَا » .

٤٢٣ - قوله تعالى : ﴿ وَأَنْتُمْ تُكْفِرُونَ ﴾ - ١٠١ -

ابتداء وخبر ، في موضع الحال من المضمير في « تكفرون » ، ومثله : (وفيكم رسولُهُ) .

٤٢٤ - قوله تعالى : ﴿ تَقَاتِرَ ﴾ - ١٠٢ -

أصله « ووقية » ، وقد تقدم^(١) علته في « تقاير » .

٤٢٥ - قوله تعالى : ﴿ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴾ - ١٠٢ -

ابتداء وخبر ، في موضع الحال من المضمير في « تَمُوتُنَّ » ، أي الزموا هذه الحال حتى يأتكم الموت وأنتم عليها .

٤٢٦ - قوله تعالى : ﴿ جَمِيعاً ﴾ - ١٠٣ -

حال . (إخواناً) خبر « أصبح » .

٤٢٧ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا أذى ﴾ - ١١١ -

في موضع نصب ، استثناء ليس من الأول (*) .

٤٢٨ - قوله تعالى : ﴿ لَيْسُوا سِوَا ﴾ - ١١٣ -

(١) تقدم في فقرة (٣٧١) من هذه السورة .

(*) ابن الشجري ٤٥٣/٢ : « هذا القول نظير ما قاله في قوله تعالى (إلا رمزاً) ، إنما

(أذى) موضعه نصب بتقدير حذف الخافض ، أي لن يضروكم إلا بأذى كان مستقبلاً » .

اسم « ليس » فيها ، و « سواء » خبرها ، أي ليس المؤمنون والفاسقون المتقدم ذكرهم - واء .

٤٢٩ - وقوله تعالى : ﴿ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ ﴾ - ١١٣ -

ابتداء وخبر .

وأجاز الفراء^(١) رفع « أمة » بـ « سواء » ، فلا يعود على اسم « ليس » من خبره شيء ؛ وهذا لا يجوز مع قبح عمل « سواء » ؛ لأنه ليس بجارٍ على الفعل ، مع أنه يضم في « ليس » ، ما لا يحتاج إليه ؛ إذ تقدم ذكر الكافرين .

وقال أبو عبيدة^(٢) : « أمة » اسم ليس ؛ و « سواء » خبرها ، وأنى الضمير في « ليس » على لغة من قال : « أكلوني البراغيث » . وهذا بعيد ؛ لأن المذكورين قد تقدموا قبل « ليس » ، ولم يقدم في « أكلوني » شيء ، فليس هذا مثله^(٣) .

٤٣٠ - قوله تعالى : ﴿ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ ﴾ - ١١٣ -

في موضع رفع نعت لـ « أمة » ؛ وكذلك : (وم^(٤)) ﴿ يَسْجُدُونَ ﴾ موضع الجملة رفع نعت لـ « أمة » . وإن شئت جعلت موضعها نصباً على الحال من المضمرة في « قائمة » ، أو من « أمة » ، إذا رفعتها بـ « سواء » ؛ لأن النكرة إذا قويت بالعت قربت من المعرفة ، فحسن الحال منها كما قال : (وهذا كتابٌ مُصدقٌ لساناً عربياً)^(٥) .

(٢) مجاز القرآن ١/١٠١

(١) معاني القرآن ١/٢٣٠

(٣) البيان ١/٢١٥ ، والمكبري ١/٨٥ ، وتفسير القرطبي ٤/١٧٦

(٤) لفظ « وم » ساقط في (ح) ومثبت في (ظ) .

(٥) سورة الأحقاف ١٢

٤٣١ - وقوله تعالى: ﴿يَوْمِنُونَ﴾ - ١١٤ -

في موضع النعت لـ «أمة» أيضاً، أو^(١) في موضع نصب على الحال من المضمَر في «يسجدون»، أو من المضمَر في «يتلون»، أو من المضمَر في «قائمة». ومعنى «قائمة»: مستقيم. ومثله: «ويأمرون»، و«يتنهون»، و«يسارعون». ويجوز أن يكون كل ذلك مستأنفاً.

٤٣٢ - قوله تعالى: ﴿آنَاءَ اللَّيْلِ﴾ - ١١٣ -

نصب على الظرف، وهو ظرف زمان بمعنى ساعاته. واحده: إنى، وقيل: إنى^٢، وقيل: أنى^(٣).

٤٣٣ - قوله تعالى: ﴿فِيهَا صِرٌّ﴾ - ١١٧ -

ابتداء وخبر في موضع خفض على النعت لـ «ريح»؛ وكذلك: (أصابته حرث قَوْمٍ).

٤٣٤ - قوله تعالى: ﴿ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾ - ١١٧ -

الجملة في موضع خفض نعت لـ «قوم».

(خبالاً) - ١١٨ - نصب على التفسير.

٤٣٥ - وقوله تعالى: ﴿لَا يَأْتِيَنَّكُمْ خَبَالًا﴾ - ١١٨ -

في موضع نصب نعت لـ «بیطانة»، وكذلك (وَدَّوْا مَاعَيْنِيْتُمْ) . ولا يحسن أن تكون «ودّوا» حالاً، إلا بإضمار «قد»؛ لأنّه ماضٍ^(٣).

(١) في ح: «و» .

(٢) في ح: «واحد»: إنى، وقيل: أنى، وقيل: أنا، وقيل: إنا» وأثبت ما جاء.

في (ظ) . (٣) في (ح) «حالاً بإضمار قد» وما أثبت من (ظ) .

٤٣٦ - وقوله تعالى : ﴿ هَا أَنْتُمْ ﴾ - ١١٩ -

يجوز أن تكون الهاء بدلاً من همزة ، ويجوز أن تكون «ها» التي للتنبيه ، إلا في قراءة ابن كثير «هأنتم» ؛ بهمزة بعد الهاء ، فلا تكون إلا بدلاً من همزة .

٤٣٧ - وقوله تعالى : ﴿ تُحِبُّونَهُمْ ﴾ - ١١٩ -

في موضع الحال من المبهم ، أو صلة له إن جعلته بمعنى الذي . وهو مثل الذي في البقرة : (ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ)^(١) ، وقد شرح^(٢) .

٤٣٨ - وقوله تعالى : ﴿ وَتَوَمَّنُونَ ﴾ - ١١٩ -

عطف على : «تحبونهم» .

٤٣٩ - - وقوله تعالى : ﴿ لَا يَضُرُّكُمْ ﴾ - ١٢٠ -

من شدته وضمّ الراء ، احتمال أن يكون مجزوماً على جواب الشرط ، لكنّه لما احتاج إلى تحريك المشدّد حرّكه بالضم ، أتبعه ضمّ ما قبله ، كما قيل : لم يردّها ، بالضم .

وقيل : هو مرفوع على إضمار الفاء^(٣) . وقيل : هو مرفوع على نية التقديم ،

قبل : (وَإِنْ تَصَبَّرُوا) ، كما قال

إِنَّكَ إِنْ يُصْرَعِ أَخُوكَ تُصْرَعِ^(٤)

(١) سورة البقرة ٨٥

(٢) تقدم في فقرة (١٣٩) من سورة البقرة .

(٣) وهو كقوله : من يفعل الحسنات الله يشكرها ، أي فإله يشكرها . وفي ح « على إضمار

الفعل » وهو تحريف . (٤) هو عجز بيت و صدره :

يا أقرع بن حابس يا أقرع

[فرفع « تصرع » على نيّة التقديم]^(١) . والأول أحسنها ؛ على أن فيه بعض الإشكال .

وقد حكي عن عاصم أنه قرأ بفتح (٢) الراء مشددة ؛ وهو أحسن من الضم .
ومن خفف (٣) جزم / الراء ؛ لأنه جواب الشرط ، وهو من :
ضاره يضيره .

وحكى الكسائي^(٤) : « يَضُورُه » فيجب أن يجوز ضم الضاد^(٥) .

٤٤٠ - قوله تعالى : ﴿ وَإِذْ غَدَوْتَ ﴾ - ١٢١ -

« إذ » في موضع نصب بـ « اذكر » مضمرة .

٤٤١ - وقوله تعالى : ﴿ تَبَوَّأُ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ - ١٢١ -

في موضع الحال من التاء في « غدوت » .

٤٤٢ - قوله تعالى : ﴿ إِذْ هَمَّتْ ﴾ - ١٢٢ -

== ينسب البيت لعمر بن خثارم ولجريد بن عبد الله البجلي الصحابي . والأقرع بن حابس هو أحد سادات العرب ، ثم أصبح من الصحابة ، وهو الذي نادى الرسول من وراء الحجرات . والبيت من شواهد سيويه ١/٤٣٦ ، والحزاة ٣/٣٩٦ ، ٦٤٣ ، و ٤/٥٤١ ، والكشاف ٤/٢٨٤ ، وابن عقيل ٢/١٣٢

والمعنى : أنا من قومك يا أقرع فإن لم تحم لي في منافرتي مع فلان صرعت ، وصرعت معي .
(١) زيادة من (ط) .

(٢) انظر هذه القراءة في تفسير القرطبي ٤/١٨٤

(٣) التخفيف مع كسر الضاد وجزم الراء قراءة نافع وابن كثير وأبي عمرو ويعقوب ، وقرأ الباقر بن ضم الضاد ورفع الراء مشددة . التيسير ص ٦٩ ، والنشر ٢/٣-٢ ، ٢٣٤ ، والإتحاف

ص ١٧٨ (٤) معاني القرآن للفراء ١/٢٣٢

(٥) الكشاف ١/٩٦ ، والبيان ١/٢١٧ ، والعكبري ١/٨٦ ، وتفسير القرطبي ٤/١٨٣

«إذ» في موضع نصب ، والعامل فيها (سميعٌ عليمٌ) ، وقيل : العامل «تُبويءُ» ؛ والأوّل أحسن .

٤٤٣ - قوله تعالى : ﴿ وَأَنْتُمْ أذِلَّةٌ ﴾ - ١٢٣ -

ابتداء وخبر في موضع الحال من الكاف والميم في «نصركم» .

٤٤٤ - وقوله تعالى : ﴿ إِذْ تَقُولُ ﴾ - ١٢٤ -

العامل في «إذ» «نصركم» .

٤٤٥ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ يُمِيدَكُمْ ﴾ - ١٢٤ -

«أن» في موضع رفع فاعل لـ «يكفي» ، تقديره : أن يكفيكم إمدادُ ربكم

إياكم بثلاثة آلاف .

٤٤٦ - وقوله تعالى : ﴿ مُنْزَلِينَ ﴾ - ١٢٤ -

نعت لـ «ثلاثة» و (مُسَوِّمِينَ) - ١٢٥ - نعت لـ «خسة» .

٤٤٧ - قوله تعالى : ﴿ وَمَا جَعَلَهُ [١] / اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى ﴾ - ١٢٦ - $\frac{٤٧}{ت}$

الهاء تعود على الإمداد ، ودلّ عليه «يُمِيدُكُمْ» .

وقيل : تعود على المدد ، وهم الملائكة° .

وقيل تعود على التسويم ، ودلّ عليه «مُسَوِّمِينَ» ، والتسويم : التعليم ،

أي معلّمين تعرفونهم بالعلامة .

وقيل : تعودُ على الإنزال ودلّ عليه «مُنْزَلِينَ» .

(١) الى هنا ينتهي ما سقط من الأصل، وقد بدأ السقط أواخر الفقرة (٢١)؛ من هذه السورة.

وقيل : تعود على العدد ، ودلّ عليه « خمسة آلاف » ، و « ثلاثة آلاف » ؛
وذلك عند .

٤٤٨ - قوله تعالى : ﴿ لِيَقْطَعَ طَرَفًا ﴾ - ١٢٧ -

اللام متعلّقة بفعلٍ دلّ عليه الكلام ، تقديره : ليقطع طرفاً نصرّكم . ويجوز
أن تتعلّق بـ (يُدِدْكُمْ) .

٤٤٩ - قوله تعالى : ﴿ أَوْ يَكْتَبَهُمْ ﴾ - ١٢٧ -

الأصل فيه عند كثيرٍ من العلماء : يَكْتُبُهُمْ ، ثم أبدل من الدال تاء ،
كما قالوا : مرّت الثوب ، وهرّده ، إذا خرّقه ، فهو مأخوذ من : أصاب الله
كبيدهً ييشري أو حزّني أو غيظ .

٤٥٠ - قوله تعالى : ﴿ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ ﴾ - ١٢٨ -

هذا معطوف على « ليقطع » . وفي الكلام تقديم وتأخير .
وقيل هو نصب بإضمار « أن » ، معناه : أو أن يتوب ، أو أن يعذبهم .

٤٥١ - قوله تعالى : ﴿ أضعافاً ﴾ - ١٣٠ -

مصدر في موضع الحال ، و « مضاعفة » ، نعتة .

٤٥٢ - قوله تعالى : ﴿ عَرْضَهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ ﴾ - ١٣٣ -

ابتداء وخبر ، في موضع خفضٍ نعتٍ لـ « جَنَّةٍ » ؛ وكذلك (أُعِدَّتْ
لِلْمُتَّقِينَ) .

٤٥٣ - قوله (١) تعالى : ﴿ وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ ﴾

- ١٣٥ -

(١) هذه الفقرة بنامها ساقطة في (ح ، ط) وهي في هامش الأصل .

ابتداء وخبر^(١) ، ومن معرفة . وإنما يرفع ما بعد « إلا » باتباعه ما قبله إذا كان نكرةً ومعه جحد ، كقولك : ما عندي أحد إلا أبوك ، فإن كان معنى قوله تعالى « ومن يغفر الذنوب إلا الله » : ما يغفر الذنوب أحد إلا الله ، يحمل على المعنى ؛ وهو في القرآن كثير .

وقال الزجاج : الرفع محمول على المعنى ، والمعنى : أي أحد يغفر الذنوب ، ما يغفرها إلا الله ، أي ما يغفرها أحد في الآخرة غير الله . فعلى قول أبي إسحاق « مَنْ » بمعنى الاستفهام .

٤٥٤ - قوله تعالى : ﴿ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ﴾ - ١٣٦ -

« تجري » في موضع رفع نعت لـ « جنات » .

٤٥٥ - قوله تعالى : ﴿ خَالِدِينَ ﴾ - ١٣٦ -

حال من « أولئك » .

٤٥٦ - قوله تعالى : ﴿ قَرِحٌ ﴾ - ١٤٠ -

من ضمّه^(٢) أراد ألم الجراح ، ومن فتحه أراد الجرح نفسه . وقيل : هما لغتان .

٤٥٧ - قوله تعالى : ﴿ نُدَاوُهَا ﴾ - ١٤٠ -

في موضع نصب حال من « الأيام » .

قرأ مجاهد^(٣) : (مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ) - ١٤٣ - بضم اللام من « قبل » ،

(١) أراد أن « من » ابتداء ، وجملة « يغفر ... » الخبر .

(٢) الضم قراءة حمزة والكسائي ، وخلف ، وأبي بكر ، وقرأ الباقون بالفتح . التيسير ص ٦٩ ، والنشر ٢/٢٣٤ ، والإتحاف ص ١٧٩ ، والكشف ٩٦/ب .

(٣) وقرأ بالكسر الجمهور . البحر المحيط ٦٧/٣ ، والمجيد في إعراب القرآن ٣٩٤/أ .

جعلها غايبة ، فيكون موضع « أن » موضع نصب على البدل من « الموت » ؛ وهو بدل الاستتال .

ومن كسر لام « قبل » فموضع « أن » [موضع] خفضٍ بياض - افة « قبل » إليها .

والهاء في « تلقوه » راجعة على « الموت » ، وكذلك التي في (رأيتموه) .
ويعني بالموت هنا لقاء العدو ؛ لأنه من أسباب الموت ، والموت نفسه لا يعاين حقيقة .

٤٥٨ - قوله تعالى : ﴿ وَيَعْلَمَ ﴾ - ١٤٢ -

نصب بإضمار « أن » .

٤٥٩ - قوله تعالى : ﴿ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ ﴾ - ١٤٥ -

« أن » في موضع رفع اسم « كان » ، و (إلاً بإذن الله) الخبر ، و « لنفس »

تبيين مقدم .

٤٦٠ - قوله تعالى : ﴿ كِتَابًا مُّوجَّلاً ﴾ - ١٤٥ -

مصدر .

٤٦١ - قوله تعالى : ﴿ وَكَأَيِّنْ ﴾ - ١٤٦ -

هي « أي » دخلت عليها كاف التشبيه فصار الكلام بمعنى « كم » . وتبنت في
المصاحف بعد الياء / نون ؛ لأنها كلمة نقلت عن أصلها ، فالوقف عليها بالنون
اتباعاً للمصحف . وعن أبي عمرو أنه وقف بغير نون على الأصل ؛ لأنه تنوين .
فأما من أختر الهمزة وجعله مثل فاعل : كائن - وهو ابن كثير - (١) فقليل :

(١) وقرأ بفراة ابن كثير أبو جعفر ، بينما قرأ الباقرن بهمزة مفتوحة بعد الكاف ، وبعدها
ياه مكسورة مشددة ، وقد وقف جميعهم على النون (كآين) ، عدا أبي عمرو ويعقوب فقد وقفا
بالياء (كأي) . التيسير ص ٦٩ ، والنشر ٢/٢٣٤ ، والإتحاف ص ١٨٠

إنه فاعل من « الكون » ، وذلك بعيد لإتيان « من » بعده ولبنائه على السكون .

وقيل : هي كاف التشبيه ، دخلت على « أي » ، وكثر استعمالهم لها بمعنى « كم » ، فصارت كلمة واحدة ، فقلبت الياء قبل الهمزة فصارت « كيثن » ، فخففوا المشدّد كما خففوا « ميثاً ، وهيناً » ، فصارت : « كيثن » ، مثل « فيعيل » ، فأبدلوا من الياء الساكنة ألفاً ، كما أبدلوا في « آبة » ، وأصلها « آبة » ، فصارت « كآين » وأصل النون التنوين ، فالقياس حذفه في الوقف ، ولكن من وقف بالنون اعتلّ بأن الكلمة تغيرت وقلبت ، فصار التنوين حرفاً من الأصل .

وقال بعض البصريين : الأصل في هذه القراءة : « كأي » ، ثم قدمت إحدى اليامين في موضع الهمزة فتحركت بالفتح ، كما كانت الهمزة ، وصارت الهمزة ساكنة في موضع الياء المقدّمة ، فلما تحركت الياء وانفتح ما قبلها قلبت ألفاً ؛ والألف ساكنة ، وبعدها همزة ساكنة ؛ فكسرت الهمزة لالتقاء الساكنين ، وبقيت إحدى اليامين متطرفة فأذهبها التنوين بعد زوال حركتها استقلالاً ، كما تحذف ياء « قاض » و « غاز » ، فصار « وكاء » (١) مثل جاء ؛ فاعل من جاء ، فهو جاء (٢) ؛ وحكي هذا القول عن الخليل (٣) .

٤٦٢ قوله تعالى : ﴿ مَعَهُ رِيِّونَ ﴾ - ١٤٦ -

(١) في الأصل « وكائ » وأثبت ما في (ح) .

(٢) قوله « فهو جاء » مثبت في هامش الأصل .

(٣) الكشف ٩٧/أ ، والبيان ٢٢٤/١ ، والعكبرى ٨٨/١ ، وتفسير القرطبي ٢٢٨/٤

في موضع (١) خفض صفة لـ « النبي » ^{صلى الله عليه وسلم} إذا أسندت القتل إلى النبي ، وجعلته صفةً له . و« ربيون » على هذا مرفوعون بالابتداء أو بالظرف ؛ وهو أحسن ؛ لأن الظرف صفة لما قبله ، ففيه معنى الفعل ، فيقوى الرفع به ؛ وإنما يضعف الرفع بالاستقرار إذا لم يعتمد الظرف على شيء قبله ، كقولك : « في الدار زيد » ؛ فإن قلت : « مرت برجل في الدار أبوه » حسن رفع الأب بالاستقرار ؛ لاعتماد الظرف على ما قبله فيتمكن فيه معنى الفعل ، والفعل أولى بالعمل من الابتداء ؛ لأن الفعل عامل لفظي ، والابتداء عامل معنوي / ، واللفظي أقوى من المعنوي ، فافهمه ؛ يتبين لك معنى الآية . والماء في « معه » تعود على « نبي » .

ويجوز أن تجعل « معه ربيون » في موضع نصب على الحال من « نبي » ، أو من المضمرة في « قتل » ، وتكون الماء في « معه » تعود على المضمرة في « قتل » . و« معه » في الوجهين تتعلق بحذوف قامت مقامه ؛ وفيه ذكر من المحذوف ، كأنك قلت : مستقراً معه ربيون ، فإن أسندت الفعل إلى « ربيون » ارتفعوا بـ « قتل » ، وصار « معه » متعلقاً بـ « قتل » ، فيصير « قتل » وما بعده صفة للنبي ؛ وفي الوجه الأول كانا صفتين له . أو « قتل » صفة ، و« معه ربيون » حال من « نبي » أو من المضمرة في « قتل » ؛ وهو أحسن .

فأما خبر « كآين » فإنك إذا أسندت « قتل » إلى « نبي » جعلت « معه ربيون » الخبر ، وإن شئت جعلته صفة لـ « نبي » ، أو حالاً من المضمرة في « قتل » ، أو من « نبي » ؛ لأنك قد وصفته على ما ذكرنا ، وأضمرت الخبر ، تقديره : و« كآين من نبي مضى ، أو في الدنيا أو نحوه » .

(١) في هامش ط ٢٨/ب : « ربيون : بكسر الراء ، منسوب [إلى] الربة ، وهي الجماعة . ويجوز ضم الراء في الربة أيضاً ، وعليه قرىء : « ربيون ، بالضم . وقيل : من كسر أتبع ، والفتح هو الأصل ، وهو منسوب إلى الرب ، وقد قرىء به . تبيان » وانظره في العكبري ٨٩/١

وإذا أسندت « قَتِيلَ » إلى « رِبِّيُونَ » جعلت « قتل معه ربيون » الخبرَ ، وإن شئتَ جعلته صفة لـ « نبي » وأضمرت الخبرَ ، كما تقدم . وكذلك تقدير هذه الآية على قراءة من قرأ « قاتل » ، الأمر واحد .

و « كَابَن » بمعنى « كم » ، وليس في الكاف معنى تشبيه في هذا ، وهو أصلها ، لكنها تغيرت عنه ، وجُعِلت مع « أي » كلمةً واحدةً تدل على ما تدل عليه « كم » في الخبر ، فهي في زوال معنى التشبيه عنها بمنزلة قولك له : كذا وكذا ، وأصل الكاف التشبيه ، لكنها جُعِلت مع « ذا » كلمةً واحدةً ، فزال معنى التشبيه منها ^(١) .

وأجاز الفراه (٢) : (بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ) - ١٥٠ - بالنصب ، على معنى : بل أطيعوا الله [مولاكم] .

٤٦٣ - قوله تعالى : ﴿ مَا لَمْ يُنَزَّلْ ﴾ - ١٥١ -

« ما » مفعول بـ « أُنزِلَ » كوا بآفه ما لم يُنزل » .

٤٦٤ - قوله تعالى : ﴿ أَمَنَةً نُّعَاسًا ﴾ - ١٥٤ -

مفعول بـ « أُنزِلَ » ونعاس بدل من « أمنة » . وقيل : « أمنة » مفعول من أجله ، و « نعاساً » مفعول بـ « أُنزل » ^(٣) .

٤٦٥ - وقوله تعالى : ﴿ وَطَائِفَةٌ ﴾ - ١٥٤ -

(١) الكشف ٩٧/ب ، والبيان ٢٢٥/١ ، والعكبري ١٩/١

(٢) معاني القرآن ٢٣٧/١ . وقد قرأ بالنصب الحسن البصري ، وقرأ الجمهور بالرفع (بل

الله) . انظر البحر ٣/٧٦

(٣) في ح ، ظ : « منصوب بأنزل » .

ابتداء ، و (قد أهتمت بهم) الخبر ، والجملة في موضع نصب على الحال . وهذه الواو في قوله تعالى « وطائفة » ؛ قيل : هي واو الابتداء ، وقيل : واو الحال ، وقيل : هي بمعنى « إذ » ، (*) .

٤٦٦ - قوله تعالى : ﴿ يَظُنُّونَ ﴾ و ﴿ يَقُولُونَ ﴾ - ١٥٤ -

كلاهما في موضع رفع على النعت لـ « طائفة » ، أو في موضع نصب على الحال من المضمرة المنصوب في « أهتمت بهم » .

٤٦٧ - قوله تعالى : ﴿ كَلَّمَ اللَّهُ ﴾ - ١٥٤ -

من نصبه جملة تأكيداً / لـ « الأمر » ، و « لله » خبر « إن » . وقال الأخفش هو بدل من « الأمر » .

ومن رفته (١) فعلى الابتداء ، و « لله » خبره ، والجملة خبر « إن » (٢) .

٤٦٨ - قوله تعالى : ﴿ وَلَيَبْتَليَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ ﴾ - ١٥٤ -

اللام متعلقة بفعل دلّ عليه الكلام ، تقديره : وليبتلي الله ما في صدوركم فرض عليكم القتال . (وليُمحصّص) عطف على « ليبتلي » .

(*) في المغني لابن هشام ٣٦٠/٢ : « ومّ أبو البقاء في قوله تعالى (وطائفة قد أهتمت أنفسهم) فقال : الواو للحال ، وقيل بمعنى إذ ، وسبقه إلى ذلك مكّي ، وزاد عليه فقال : الواو للابتداء ، وقيل : للحال ، وقيل : بمعنى إذ ، هـ . والثلاثة بمعنى واحد ؛ فيأت أراد بالابتداء الاستئناف فقولهما سواء » .

(١) الرفع قراءة أبي عمرو ويعقوب ، وقرأ الباقون بالنصب . التيسير ص ٦٩ ، والنشر ٢/٢٣٤ ، التحاف ص ١٨٠

(٢) الكشف ٩١/أ ، والبيان ٢٢٦/١ ، والعكبري ٩٠/١ ، وتفسير القرطبي ٤/٢٤٢

٤٦٩ - قوله تعالى : ﴿ فَبِمَا رَحْمَةٍ [مِنَ اللَّهِ] ﴾ - ١٥٩ -

«رحمة» مخفوضة بالباء ، و «ما» زائدة للتوكيد^(١).

وقال ابن كيسان «ما» نكرة في موضع خفض بالباء ، و «رحمة» بدل من «ما» ، أو نعت لها .

ويجوز رفع «رحمة» على أن تجعل «ما» بمعنى الذي ، وتضم «هو» في الصلة وتحذفها ، كما قرئ (تماماً على الذي أحسن)^(٢).

والهاء في (مِنْ بَعْدَهُ) - ١٦٠ - تعود على الله جلّ ذكره ، وقيل : بل تعود على «الحيدلان» .

٤٧٠ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ يَغْلَّ ﴾ - ١٦١ -

«أن» في موضع رفع اسم «كان» .

فمن قرأ «يَغْلَّ» ، بفتح الياء ، وضم الغين^(٣) ، فمعناه : ما كان لني أن يخون أحداً في مغتم ولا غيره .

ومن قرأ بضم الياء وفتح الغين ، فمعناه : ما كان لني أن يوجد غالاً ؛ كما تقول : أحمدت الرجل ؛ وجدته محموداً ، وأحمقته ؛ وجدته أحمق . وقيل معناه : ما

(١) ذكر القرطبي في تفسيره ٢٤٨/٤ أن (ما) ليست زائدة على الإطلاق ، وإنما أطلق عليها سببويه معنى الزيادة من حيث زال عملها .

(٢) سورة «الأنعام» ١٥٤ ، وقد قرأ برفع (أحسن) يحيى بن يعمر ، وابن أبي إسحاق ، على تقدير : تماماً على الذي هو أحسن . تفسير القرطبي ١٤٢/٧

(٣) وهي قراءة ابن كثير وأبي عمرو وعاصم ، وقرأ الباقون بضم الياء وفتح الغين . التيسير ص ٦٩ ، والنشر ٢٣٥/٢ والإتحاف ص ١٨١

كان لني أن يُخَانَ ، أي أن يخونه أصحابه في مغم ولا غيره^١ .

٤٧١ - قوله تعالى : ﴿ الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ ﴾ - ١٦٨ -

«الذين» في موضع نصب على النعت لـ (الذين نافقوا) ، أو على البدل ، أو على إضمار «أعني» ، أو في موضع رفع على إضمار مبتدأ .

٤٧٢ - قوله تعالى : ﴿ فَرِحِينَ ﴾ - ١٧٠ -

نصب على الحال من المضمَر في (يُرْزَقُونَ) ، ولو كان في الكلام لجاز «فرحون» على النعت لقوله «أحياء» .

٤٧٣ - قوله تعالى : ﴿ أَلَّا خَوْفٌ ﴾ - ١٧٠ -

«أن» في موضع خفض بدل من «الذين» ؛ وهو بدل الاشتغال ، ويجوز أن تكون في موضع نصب على معنى «بأن» لا .

٤٧٤ - قوله تعالى : ﴿ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا ﴾ - ١٧٢ -

ابتداء ، وخبره : (مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ) .

ويجوز أن تكون «الذين» في موضع خفض بدلاً من «المؤمنين» ، أو من (الذين لم يلحقوا بهم) .

٤٧٥ - قوله تعالى : ﴿ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ ﴾ - ١٧٣ -

[«الذين»] بدل من (الذين استجابوا) .

(١) الكشف ١/٩٩ ، والبيان ١/٢٣٠ ، والعكبري ١/٩١

٤٧٦ - قوله تعالى : ﴿ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ ﴾

- ١٧٨ -

« أن » تقوم مقام مفعولي « حسب » و « الذين » فاعلون ، و « ما » في « أنما » بمعنى الذي ، والهاء محذوفه / فة من « ثملي » ؛ هذا على قراءة من قرأ (١) بالياء ، و « خير » خبر « أن » .

٥١
ت

وإن شئت جعلت « ما » و « ثملي » مصدرأ ، فلا تضر هاء ، تقديره : ولا يحسبن الذين كفروا أن الإله لهم خير لهم .

فأما من قرأه بالياء وكسره « إن » من « إنما » ، فإنما يجوز على أن تعلق « حسب » وتقدر القسم ، كما تفعل بلام الابتداء في قولك : لا يحسبن زيد لأبوه أفضل من عمرو ، كأنك قلت : والله لأبوه أفضل من عمرو .

فأما من قرأه بالتاء - وهو حمزة - فإنه جعل « الذين » مفعولاً أول لـ « حسب » ، والفاعل هو المحاصَّب ، وهو النبي عليه السلام ، وجعل « أنما » وما بعدها بدلاً من « الذين » فتسد مسد المفعولين ؛ كما مضى في قراءة من قرأ بالياء ؛ و « ما » بمعنى الذي في هذه القراءة ، والهاء محذوفة من « ثملي » . ولا يحسن أن نجعل « أن » مفعولاً ثانياً لـ « حسب » ؛ لأن الثاني في هذا الباب هو الأول في المعنى ، إلا أن تضر محذوفاً تقديره : ولا تحسبن شأن الذين كفروا أنما ثملي لهم ، فتجعل « ما » و « ثملي » مصدرأ على هذا . فإن لم تقدر محذوفاً ، فجوازه على أن تكون « أن » بدلاً من « الذين » ، وتسد مسد المفعولين ، و « ما » بمعنى الذي . وفي جواز « ما » والفاعل مصدر ، و « أن » بدل من الذين ، نظر .

(١) قرأ بالياء ابن عامر وعاصم ، وقرأ حمزة بالتاء ، ونصب الجميع السين ، كما قرأ الباقون بالياء وكسر السين . النشر ٢/٢٣٦ ، وتفسير الفرطبي ٤/٢٨٤ ، وزاد المسير ١/٥٠٩ .

وقد كان وجه القراءة لمن قرأ بالباء أن يكسر «إنما» ، فتكون الجملة في موضع المفعول الثاني ؛ ولم يقرأ به أحد علمته .

وقد قيل : إن من قرأ بالباء فجوازه على التكرير ، تقديره : لا تحسبن الذين كفروا ؛ لا تحسبن أنما تملي لهم ، ذ «أنما» سدت مسد المفعولين لـ «حسب» الثاني ، وهي وما عملت فيه مفعول ثان لـ «حسب» الأول ، كما أنك لو قلت : الذين كفروا لا تحسبن أنما تملي لهم خير لأنفسهم ، لجاز ، فتدخل «حسب» الأول على المبتدأ (١) .

٤٧٧ قوله تعالى : ﴿ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ ﴾ - ١٨٠ -

من قرأه بالياء جعل «الذين» فاعلين لـ «حسب» وحذف المفعول الأول لدلالة الكلام عليه . و«هو» فاصلة . و«خيراً» مفعول ثان تقديره : ولا يحسبن الذين يبخلون بما آتاهم الله من فضله البخل خيراً لهم ، فدل «يبخلون» على البخل ، فجاز حذفه .

فأما من قرأه بالباء - وهو حمزة - (٢) فإنه جعل المخاطب هو الفاعل ، وهو النبي عليه السلام ، و«الذين» ، مفعول أول ، على تقدير / حذف مضاف ، وإقامة «الذين» مقامه ، و«هو» فاصلة ، و«خيراً» مفعول ثان تقديره : ولا تحسبن يا محمد ببخل

(١) الكشف ٩٩/ب ، والبيان ٣٣٢/١ ، والعكبري ٩٢/١ ، وتفسير القرطبي ٤/٢٨٧ .
- وفي هامش ظ ٢٩/ب : « ما كان الله ليذر : خبر (كان) محذوف ، تقديره : ما كان الله يريد أن يذر . ولا يجوز أن يكون الخبر (ليذر) ؛ لأن الفعل بعد اللام ينتصب بـ (أن) ، فيصير التقدير : ما كان الله ليترك المؤمنين على ما أنتم عليه ، وخبر (كان) هو اسمها في المعنى ، وليس الترك هو الله تعالى . وقال الكوفيون : اللام زائدة ، والخبر هو الفعل ، وهذا ضعيف ؛ لأن ما به وما قد انتصب ، فإن كان النصب باللام نفسها فليست زائدة ، وإن كان النصب بأن فسد لما ذكرنا .
أبو البقاء » وانظره في إملأ ما من به الرحمن ٩٣/١

(٢) وقرأ الباقر بالياء . التيسير ص ٩٢ ، والنشر ٢/٢٣٦

الذين يبخلون خيراً لهم ، ولا بد من هذا الإضمار ؛ ليكون المفعول الثاني هو الأول في المعنى ، وفيها نظر ؛ لجواز ما في الصلة تفسيراً ما قبل الصلة ؛ على أن في هذه القراءة مزينة على القراءة بالياء ؛ لأنك حذف المفعول وأبقيت المضاف إليه يقوم مقامه ، وحذفت المفعول في قراءة الياء ، ولم تبق ما يقوم مقامه . وفي القراءة أيضاً بالياء مزينة على القراءة بآتاء ، وذلك أنك حذف « البخل » بعد تقدم « يبخلون » .

وفي القراءة بالياء حذف البخل قبل إتيان « يبخلون » ، وجعلت ما في صلة « الذين » ، يفسر ما قبل الصلة . فالقراءتان متوازيتان في القوة والضعف (١) .

٤٧٨ -- قوله تعالى : ﴿ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ - ١٨٣ -

« الذين » في موضع خفض بدل من « الذين » في قوله : (لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ) - ١٨١ - ، أو في موضع نصب على إضمار « أغنى » ، أو في موضع رفع على « هم » .

٤٧٩ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ لَا نُؤْمِنَ [لِرَسُولٍ] - ١٨٣ -

« أن » في موضع نصب على تقدير حذف حرف الجر ، أي بأن لا نؤمن . و « أن » تكتب منفصلة من « لا » إن أدغمتها في اللام بيغثة ، فإن أدغمتها بغير غثة كتبها متصلة ؛ هذا قول الملمم (٢) .

وقال غيره : بل تكتب منفصلة على كل حال .

وقيل : إن قدرتها مخففة من الثقيلة كتبها منفصلة ؛ [لأن معها مضمراً يفصلها

(١) الكشف ١٠٠/أ ، والبيان ٢٣٢/١ ، والمكبري ٩٣/١ ، وتفسير القرطبي ٢٩٠/٤

(٢) في الأصل « الملمم صاحب الأخصس »

في النية ما بعدها [(١)] . وإن قدرتها الناصبة للفعل كتبها متصلة .

٤٨٠ - قوله تعالى : ﴿ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ ﴾ - ١٨٨ -

من قرأه بالياء جعل الفعل غير متعد ، و « الذين يفرحون » فاعلون .
ومن قرأ « فلا يحسبنهم » بالياء جعله بدلاً من : « لا يحسبن الذين يفرحون » على قراءة من قرأ بالياء . والفاء في « فلا » زائدة ، فلم تمنع من البدل ، ولما تعدى « فلا يحسبنهم » إلى مفعولين استغنى بذلك عن تعدي « لا يحسبن الذين يفرحون » ؛ لأن الثاني بدل منه .

فوجه القراءة لمن قرأ « لا يحسبن الذين يفرحون » بالياء ، أن يقرأ :
« فلا يحسبنهم » بالياء أيضاً ، ليكون بدلاً من الأول ، فيستغنى بتعديته عن تعدي الأول .

فأما من قرأ الأول بالياء ، والثاني بالتاء ، / فلا يحسن فيه البدل ؛ لاختلاف فاعليهما ، ولكن يكون مفعولا الأول حذفاً لدلالة مفعولي الثاني عليهما .

فأما من قرأ « لا يحسبن الذين يفرحون » بالتاء - وهم الكوفيون (٢) - فإنهم أضافوا الفعل إلى المخاطب ، وهو النبي عليه السلام ، و « الذين يفرحون » مفعول أول لـ « حسب » ، وحذف الثاني لدلالة ما بعده عليه وهو (بمفازة من العذاب) .

وقد قيل : إن « بمفازة من العذاب » هو المفعول الثاني لـ « حسب » الأول على تقدير التقديم ، ويكون المفعول الثاني لـ « حسب » ، الثاني محذوفاً ، لدلالة

(١) زيادة في (ظ) فقط .

(٢) قرأ بالتاء عاصم ، وحزمة ، والكسائي ، ويعقوب ، وخلف ، وقرأ الباقون بالياء .

النشر ٢/٢٣٨ ، والإتحاف ص ١٨٣

الأول عليه ، تقديره لا تحسبن يا محمد الذين يفرحون بما أتوا بفازة من العذاب ؛ فلا تحسبنهم بفازة من العذاب ، ثم حذف الثاني ؛ كما تقول : ظننت زيدا ذاهباً ، وظننت عمراً ؛ تريد : ذاهباً ، فتحذفه لدلالة الأول عليه .

ويجوز أن يكون « تحسبنهم » في قراءة من قرأ بالتاء بدلاً من « تحسبن » الذين يفرحون ، ، في قراءة من قرأ بالتاء أيضاً ، لاتفاق الفاعلين والمفعولين ؛ والفاء زائدة لا تمنع من البدل .

فأما من قرأ الأول بالتاء ، والثاني بالياء ، فلا يحسن في الثاني البدل ؛ لاختلاف فاعليهما ، ولكن يكون المفعول الثاني لـ « حسب » الأول محذوفاً ؛ لدلالة ما بعده عليه ، أو يكون « بفازة من العذاب » هو المفعول الثاني له ، ويكون الثاني لـ « حسب » الثاني محذوفاً كما ذكرنا أولاً (١).

٤٨١ - قوله تعالى : ﴿ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ ﴾ - ١٨٥ -

« ما » في « إنما » كافتة لـ « إن » عن العمل ، ولا يحسن أن تكون « ما » بمعنى الذي ؛ لأنه يلزم رفع « أجوركم » ؛ ولم يقرأ به أحد ؛ لأنه يصير التقدير : « وإن الذي توفقونه أجوركم » ؛ كما تقول إن الذي أكرمه عمرو ؛ وأيضاً فإنك تفرق بين الصلة والموصول بخبر الابتداء .

٤٨٢ - قوله تعالى : ﴿ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ [الله] ﴾ - ١٩١ -

« الذين » في موضع خفض بدل من « أولي » ، أو في موضع نصب على « أعني » ، أو موضع رفع على : هم الذين يذكرون .

(١) الكشف ١٠٠/أ وما بعده ، والبيان ٢٣٢/١ ، والعكبري ٩٤/١

وواحد « أولي » ، « ذي » المضاف ، فإن كان منصوباً ، نحو : (يا أولي الألباب) (١) ،
فواحد « ذا » المضاف ، فإن كان مرفوعاً نحو : (أولوا بقیة) (٢) ،
فواحد « ذو » المضاف . وقد ذكرنا (٣) أن واحد أولئك « ذا » المبهم / من قولك « هذا » .

٤٨٣ - قوله تعالى : ﴿ قِيَامًا وَقُعُودًا ﴾ - ١٩١ -

حالان من المضمرة في « يذكرون » .

٤٨٤ - وقوله تعالى : ﴿ وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ ﴾ - ١٩١ -

حال منه أيضاً ، في موضع نصب ، كأنه قال : ومضطجعين .

٤٨٥ - قوله تعالى : ﴿ وَيَتَفَكَّرُونَ ﴾ - ١٩١ -

عطف على « يذكرون » ، داخل في صلة « الذين » .

٤٨٦ - قوله تعالى : ﴿ بِإِطْلَافٍ ﴾ - ١٩١ -

مفعول من أجله ، أي ما خلقت هذا للباطل .

٤٨٧ - قوله تعالى : ﴿ سُبْحَانَكَ ﴾ - ١٩١ -

منصوب على المصدر في موضع « تسبيحاً » ، أي نسبحك تسبيحاً ، ومعناه :

تزيهك من السوء تنزيهاً ، وثبرتك منه تبرئة (٤) .

٤٨٨ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ آمَنُوا ﴾ - ١٩٣ -

(١) سورة البقرة ١٧٩

(٢) سورة هود ١١٦

(٣) راجع فقرة (٢٠) من سورة البقرة .

(٤) راجع فقرة (٧٢) من سورة البقرة .

« أن » في موضع نصب على حذف حرف الحذف ، أي بأن آمنوا .

٤٨٩ - قوله تعالى : ﴿ وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ﴾ - ١٩٣ -

أي : توفنا أبراراً مع الأبرار ، كما قال (١) :

كَأَنَّكَ مِنْ جَمَالِ بَنِي أَقْيِشٍ

أي كأنك جَمَلٌ من جمال بني أَقْيِشٍ .

وواحد « الأبرار » بارئٌ ، ويجوز أن يكون واحدهم « برئاً » ، وأصله :

بَرَّرَ ، مثل كَتَيْفَ .

٤٩٠ - قوله تعالى : ﴿ أَنِّي لَا أُضِيعُ ﴾ - ١٩٥ -

« أن » في موضع نصب ، أي : بآتي .

وقرأ ابن عمر (٢) : « إني » بالكسر ، على تقدير : فقال إني لا أُضِيعُ (٣) .

٤٩١ - قوله تعالى : ﴿ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ﴾ - ١٩٥ -

نصب على المصدر عند البصريين ، فهو (٤) مصدر مؤكّد .

(١) هو صدر بيت قاله النابغة ، وقامه :

كَأَنَّكَ مِنْ جَمَالِ بَنِي أَقْيِشٍ يُقَعِّقَعُ خَافَ رَجُلِيهِ ، بِشَنْ

و « بني أقيش » حي من الجن ، والشن : القرية البالية . والبيت في الديوان ص ١٢٣ ،
والخزانة ١ / ٣٥٨ ، وهو من شواهد سيبويه ١ / ٣٧٥ ، والشننمري ١ / ٢٥٩ و ٢ / ٦٥ ،

والمقتضب ١٣٨ / ٢

والشاهد فيه حذف الاسم الموصوف لدلالة الصفة عايه .

(٢) هو عيسى بن عمر ، كما في تفسير القرطبي ٤ / ٣١٨ ، والبحر ٣ / ١٤٣

(٣) في الأصل « لاضيع » .

(٤) في الأصل « هو » .

وقل الكسائي : هو منصوب على القطع ، أي على الحال .

وقال الفراء (١) : هو منصوب على التفسير .

٤٩٢ - قوله تعالى : ﴿ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴾ (٢) * - ١٩٥ -

« الله » مبتدأ ، و « حسن » مبتدأ ثانٍ ، و « عنده » خبر « حُسْن » ، و « حُسْن » ، و « حُسْن » ، وخبره خبر عن اسم الله تعالى . والمآب (٣) وزنه « مَفْعَل » ، وأصله « مَأْوَب » ، ثم قلبت حركة الواو على الهعزة ، وأبدل من الواو ألف مثل : مقال ، ومكان .

٤٩٣ - قوله تعالى : ﴿ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا ﴾ * - ١٩٥ -

مبتدأ ، وخبره (« لَأُكْفِرَنَّ ») .

٤٩٤ - قوله تعالى : ﴿ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ﴾ * - ١٩٧ -

رفع على إضمار مبتدأ ، أي : هو متاع أو ذلك ، ونحوه .

٤٩٥ - قوله تعالى : ﴿ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ﴾ * - ١٩٨ -

في موضع رفع على النعت لـ « جنات » ، وإن شئت في موضع نصب على الحال من المضمرة المرفوعة في « لهم » ، إذ هو كالفعل المتأخر بعد الفاعل إن رفعت « جنات » بالابتداء ، فإن رفعتها بالاستقرار لم يكن في « لهم » ضمير مرفوع ؛ إذ هو كالفعل المتقدم على فاعله ، فافهمه .

(١) معاني القرآن ٢٥٠/١

(٢) في الأصل « المآب » وهي في الآية ١٤ من هذه السورة ، وقد ذكرت الفقرة بتامها في

رقم (٣٥٤) ، ذكرت في النسخ كلها عدا نسخة الأصل ، وفيها الصواب .

(٣) لفظ المآب في الآية ١٤ كما ذكرنا .

٤٩٦ - قوله تعالى : ﴿ خَالِدِينَ فِيهَا ﴾ - ١٩٨ -

حال من المضمرة المخفوض في « لهم » ؛ والعامل في الحال ، الناصب لها أبدأ ، هو العامل في صاحب الحال / ؛ لأنها هو (١) .

٤٩٧ - قوله تعالى : ﴿ نُزُلًا ﴾ - ١٩٨ -

القول فيه والاختلاف مثل « ثواباً » (٢) .

٤٩٨ - قوله تعالى : ﴿ خَاشِعِينَ ﴾ - ١٩٩ -

حال من المضمرة في « يُؤْمِنِينَ » أو في « إِلَيْهِمْ » . وكذلك : (لا يشتركون) ، مثل « خاشعين » .

(١) أي : لأنها هو في المعنى .

(٢) في الأصل « ثواب » .

مُشْكِلُ إِعْرَابِ سُورَةِ

« النساء »

٤٩٩ - قوله تعالى : ﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ﴾ - ١ -

« أي » نداء مفرد ، ولذلك ضُمَّ ، وضمُّه بناءً وليس بإعراب ، وموضعه موضع نصب ؛ لأنه مفعول به في المعنى .

و « الناس » نعت لـ « أي » ، وهو نعت لا يستغنى عنه ؛ لأنه م. و المنادى في المعنى .

ولا يجوز عند سيبويه (١) نصبه على الموضع ، كما جاز في يزيد الظريف ، والظريف ، على الموضع ؛ لأن هذا نعت قد يُستغنى عنه .

وقال الأخفش : « الناس » صلة لـ « أي » ، فلذلك لا يجوز حذفه ، ولا نصبه .

وأجاز المازني نصب « الناس » في « يا أيها الناس » قياساً على : يزيد الظريف .

٥٠٠ - قوله تعالى : ﴿ وَالْأَرْحَامَ ﴾ - ١ -

من نصبه عطفتَه على اسم الله [تعالى] ، أي : واتقوا الأرحام أن تقطعوها . ويجوز أن يكون عطفته على موضع « به » ؛ كما تقول : مرتت يزيد وعمراً ،

(١) الكتاب لسيبويه ٣٩/١

تعطفه على موضع « يزيد » ؛ لأنه مفعول به في موضع نصب ؛ وإنما ضعف الفعل فتعدى بحرف .

ومن خفضه (١) عطفه على الهاء في « به » ؛ وهو قبيح عند سيبويه ؛ لأن المضمرة المحفوزة بمنزلة التنوين ، لأنه يُعاقِبُ التنوين في مثل : غلامي و غلامك ، وداري ودارك ، ونحوه . ويدل على أنه كالتنوين أنهم حذفوا الياء في النداء ؛ إذ هو موضع يحذف فيه التنوين ، تقول : يا غلامِ أقبلْ ، فلا يُعطف على ما قام مقام التنوين ، كما لا يعطف على التنوين . وقال المازني : كما لا يُعطف الأول على الثاني ؛ إذ لا ينفرد بعد حرف العطف (٢) ؛ كذلك لا يُعطف الثاني على الأول ؛ لأن المعطوف والمعطوف عليه شريكان ، لا يجوز في أحدهما إلا ما يجوز في الآخر ، [فإن قلت : مررت به وبعمرو ، جاز ؛ لأنك تقول : مررت بعمرو وبه] (٣) .

٥٠١ - قوله تعالى : ﴿ نَحَلَّةٌ ﴾ - ٤ -

مصدر « نَحَلَّ » . وقيل : هو مصدر في موضع الحال .

٥٠٢ - قوله تعالى : ﴿ هَنِيئًا مَرِيئًا ﴾ - ٤ -

حالان من الهاء في « فكلوه » ؛ تقول : هنأني ومرأني ، فإن أفردت « مرأني »

(١) قرأ بخفض الميم من « الأرحام » حمزة ، وقرأ الباقون بالنصب . النشر ٢ / ٢٣٩ ، والإتحاف ص ١٨٥

(٢) وعلل المازني هذا بقوله : لا يجوز « مررت بزید وكد » كذلك لا يجوز « مررت بك وزید » . تفسير القرطبي ٣ / ٥

(٣) زيادة في الأصل . وانظر الكشف ١٠٣ / أ ، والبيان ١ / ٢٤٠ ، والعكبري ١ / ٩ ، والكشاف ١ / ٩٣

لم تقل إلا «أمرأني». والضمير المرفوع في «فكلوه» يعود على الأزواج، وقيل:
على الأولياء.

والهاء في «فكلوه» تعود على «شيء»، [في قوله تعالى: (فإن طيبن لكم عن
شيءٍ منه)، و«منه» راجع على الصداق لكل واحدة؛ وهو المهر، و«منه» للتبويض
في هذا، أي من جميعه، والله أعلم] (١).

٥٠٣ - قوله تعالى: ﴿ قِيماً ﴾ - ٥ -

من قرأه (٢) بغير ألف جعله جمع «قيمة»، كدِيمة ودِيم.

ويدل على أنه جمع أنه اعتل فانقلبت واوه ياءً لانكسار ما قبلها، ولو كان
مصدراً صحَّ ولم يعقل كما / لم يعقل «الحول والعور»، فعنناه: التي جعلها الله لكم قيمة
لأمتعتكم ومعاشكم.

وإنما قال «التي»، ولم يقل «اللائي»، لأنه جمع لا يعقل، فجرى على لفظ الواحد،
كما قال: (فما أغنت عنهم آلهم التي) (٣)، وقال: (جَنَاتٍ عَدْنٍ الَّتِي) (٤)، ولو
كان يعقل لقال: «اللائي»؛ كما قال: (وربائبكم اللاتي) (٥) (وأما نسك اللاتي) (٦)
(والقواعد من النساء اللاتي) (٦)؛ هذا هو الأكثر في كلام العرب.

وقد يجوز فيما لا يعقل «اللائي»، وفيما يعقل «التي»، وقد قرئ (٧) «أموالكم
اللائي» بالجمع.

(١) زيادة في الأصل ليست في غيره.

(٢) قرأ بغير ألف ابن عامر، ووافقه نافع، وقرأ الباقون بالألف. النشر ٢ / ٢٣٩،

والإتحاف ص ١٨٦

(٣) سورة هود ١٠١ (٤) سورة مريم ٦١

(٥) سورة النساء ٢٣ (٦) سورة النور ٦٠

(٧) هي قراءة الحسن كما في الإتحاف ص ١٨٦

ومن قرأ « قياماً » جملة [اسماً من : أقام الشيء ، وإن شئت جعلته] مصدرأ
 لـ « أقام » ، تقول : أقام يقيم قياماً . وقد يأتي في معناه « قيوام » ، فلا يُعل (١) .
 قال الأخفش : فيه ثلاث لغات : القيام والقوام والقيم ؛ كأنه جعل من قرأ
 « قيوماً » مصدرأ أيضاً ، [ولم يجعله جمعاً] (٢) .

٥٠٤ - قوله تعالى : ﴿ مَا طَابَ لَكُمْ ﴾ - ٣ -

« ما » والفعل مصدر (٣) ، أي فانكحوا الطيب ، أي الحلال . و « ما » تقع لما
 لا يعقل ، ولنعوت ما يعقل ؛ فلذلك وقعت هنا نعت ما يعقل .

٥٠٥ - قوله تعالى : ﴿ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ ﴾ - ٣ -

« مثنى » في موضع نصب بدل من « ما » ، ولم ينصرف لأنه معدول عن :
 اثنين اثنين ، دان على التكرير ، ولأنه معدول عن مؤنث ؛ لأن العدد مؤنث (٤) .
 وقال الفراء (٥) : لم ينصرف لأنه معدول عن معنى الإضافة ، وفيه تقدير دخول
 الألف واللام (٦) ، وأجاز (٧) صرفه في العدد (٨) ، على أنه نكرة .

(١) في (ح ، ظ ، د) « فلا يعقل » .

(٢) زيادة في الأصل .

(٣) في هامش (ح) : « لأن ما مصدرية » .

(٤) في هامش (ح) : « لأن العدد جمع ، والجمع كله مؤنث ، لأنه بمعنى الجماعة » .

(٥) معاني القرآن ١/٢٥٤

(٦) في هامش (ح) : « والألف واللام بدل من المضاف إليه المحذوف » .

(٧) في هامش (ح) : « أي الفراء » .

(٨) في هامش (ح) : « أي مثنى النساء » .

وقال الأخفش : إنَّ سميتَ به صرفته في المعرفة والنكرة ؛ لأنه قد زال عنه العدلُ . وقيل : لم ينصرف لأنه معدول عن لفظه وعن معناه . وقيل : امتنع من الصرف ؛ لأنه معدول ، ولأنه صفة . وقيل : امتنع من الصرف لأنه معدول ، ولأنه جمع . وقيل : امتنع لأنه معدول ولأنه عدل على غير أصل العدل ؛ لأن أصل العدل إنما هو للمعارف ، وهذا نكرة بعد العدل .

و « ثلاث ورباع ، مثل « منى » في جميع عله .

٥٠٦ - قوله تعالى : ﴿ فَوَاحِدَةٌ ﴾ - ٣ -

من نصبه فعناه : فانكحوا واحدةً .

وقرأ الأعرج بالرفع ^(١) على معنى : فواحدةٌ تُقْنِعُ ، فهو ابتداء محذوف الخبر .

٥٠٧ - قوله تعالى : ﴿ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ﴾ - ٣ -

عطف على « فواحدة » على معنى الوجهين ^(٢) جميعاً .

و « ما ملكت » مصدر ، فلذلك وقعت « ما » لمن يعقل ، فهو لصفة من يعقل .

٥٠٨ - قوله تعالى : ﴿ نَفْسًا ﴾ - ٤ -

تفسير ، / وتقديه لا يجوز عند سيبويه البتة ، وأجاز المبرد والملازمي تقديه إذا كان العامل متصرفاً ^(٣) .

قوله : (إسرافاً) -٦- مفعول من أجله . وقيل : هو مصدر في موضع الحال . و (بیداراً) مثله .

(١) الرفع قراءة أبي جعفر ، وقرأ الباقر بالنصب . النشر ٢ / ٢٣٩ ، والإتحاف ص ١٨٦

(٢) في هامش ح : « أي النصب والرفع » .

(٣) تفسير اله طيبي ٥ / ٢٦

٥٠٩ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ يَكْبَرُوا ﴾ - ٦ -

« أن » ، في موضع نصب بـ « بدار »^(١) .

٥١٠ - قوله تعالى : ﴿ نَصِيبًا مَفْرُوضًا ﴾ - ٧ -

حال . وقيل : هو مصدر .

٥١١ - قوله تعالى : ﴿ قَارِزُ قَوْمٍ مِّنْهُ ﴾ - ٨ -

الماء تعود على المقسوم ؛ لأن لفظ القسمة دللت عليه .

٥١٢ - قوله تعالى : ﴿ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ ﴾ - ١١ -

ابتداء وخبر في موضع نصب ، تبيين للوصية وتفسير لها .

٥١٣ - قوله تعالى : ﴿ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً ﴾ - ١١ -

في « كان » ، اسمها ، و « نساء » ، خبرها ، تقديره : فإن كان المتروكات نساءً فوق اثنتين ، وإنما أعطي للابنتين الثلثان بالسنة ، ودلالة النص^(٢) في الأختين أن لهما الثلثين ، وليس في النص هاهنا دليل على أخذهما للثلثين ، لكن في النص على الثلثين للأختين دلالة ؛ إذ قد جعل الله الأخت الواحدة كالابنت الواحدة ، وبين أن الأختين الثلثين ، وسكت عن البنيتين فحُملا على حكم الأختين ، بدليل النص والسنة .

(١) في هامش : ٣١/ب : « مفعول (بداراً) ، أي بداراً كبرم . أبو البقاء » وانظره في

العسكري ٩٨/١

(٢) وهو في قوله تعالى : (فإن كانتا اثنتين فلها الثلثان مما ترك) ، سورة النساء

الآية : ١٧٦

٥١٤ - قوله تعالى : ﴿ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً ﴾ - ١١ -

من رفع جعل « كان » تامة لا تحتاج إلى خبر ، بمعنى : حدث ووقع ،
فرفع « واحدة » بفعالها ، وهي قراءة نافع (١) وحده .

ومن نصب « واحدة » جعل « كان » هي الناقصة التي تحتاج إلى خبر ، فجعل
« واحدة » خبرها ، وأضمر في « كان » اسمها ، تقديره : وإن كانت المتروكة
واحدة (٢) .

٥١٥ - قوله تعالى : ﴿ السُّدُسُ ﴾ - ١١ -

رفع بالابتداء ، وما قبله خبره . وكذلك : « الثلث » و « السدس »
وكذلك : (نِصْفٌ مَّا تَرَكَ) - ١٢ - وكذلك : (فَلِكُمْ الرُّبْعُ) وكذلك : (وَلَهُنَّ
الرُّبْعُ) و (فَلَهُنَّ الثَّمَنُ) وكذلك : (فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ) .
(مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا) أي وصية لادين معها ؛ لأنَّ الدينين
هو المقدم على الوصية .

٥١٦ - قوله تعالى : ﴿ نَفْعًا ﴾ - ١١ -

نصب على التفسير .

٥١٧ - قوله تعالى : ﴿ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ ﴾ - ١١ -

مصدر .

(١) قرأ به أيضاً أبو جعفر ، وقرأ الباقر بالنصب . النشر ٢٣٩/٢ ، والإنحاف

٥١٨ - قوله تعالى: ﴿وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً﴾ - ١٢ -

«كان» بمعنى وقع ، و«يورث» بمعنى موروث ، نعت لـ «رجل» و«رجل» رفع بـ «كان» .

و«كلالة» نصب على التفسير ، وقيل : [هو] نصب على الحال ، على أن «الكلالة» هو الميت في هذين الوجهين ، وقيل : هو نصب على أنه نعت بالمصدر محذوف تقديره : «يورث» و«رأثة» «كلالة» ؛ على أن «الكلالة» / هو المال الذي لا يرثه ولد ، ولا والد ، وهو قول عطاء^(١) ، وقيل : هو خبر «كان» على أن «الكلالة» اسم للورثة ، وتقديره : ذا كلالة .

فأما من قرأ «يورث» بكسر^(٢) الراء ، أو بكسرها والتشديد ، فـ «كلالة» مفعولة بـ «يورث» ، و«كان» بمعنى وقع .

٥١٩ - قوله تعالى: ﴿غَيْرَ مُضَارٍّ﴾ - ١٢ -

نصب على الحال من المضمرة في «يُوصى» .

٥٢٠ - قوله تعالى: ﴿وَصِيَّةً﴾ - ١٢ -

مصدر .

٥٢١ - قوله تعالى: ﴿تَجْرِي مِنَ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ - ١٣ -

(١) تفسير القرطبي ٧٧/٥ ، والبحر المحیط ١٨٩/٣

(٢) قرأ به الحسن ، جعله من أورث ، وقرأ أبو رجاء والحسن والأعمش بكسر

الراء وتشديدها من ورت . البحر المحیط ١٨٩/٣

الجملة في موضع نصب على النعت لـ « جنات » .

٥٢٢ - قوله تعالى : ﴿ خَالِدِينَ فِيهَا ﴾ - ١٣ -

حال من الماء في « يُدْخِلُهُ » ، وإنما جُمع لأنه حُمِل على معنى « مَنْ » .

٥٢٣ - قوله تعالى : ﴿ خَالِدًا فِيهَا ﴾ - ١٤ -

حال من الماء في « يُدْخِلُهُ » ، ووَحَدَ لأنه حُمِل على لفظ « مَنْ » ، ولو جعلت « خالدًا » نعتاً لـ « نارٍ » ، لجاز في الكلام ، لكنك تظهر الضمير الذي في « خالد » فتقول : خالدًا هو فيها ، وسترى أصل هذا ميّناً [إن شاء الله]^(١) .

٥٢٤ - قوله تعالى : ﴿ وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ ﴾ - ١٦ -

الاختيار عند سيبويه (٢) في « اللذان » الرفع ، وإن كان معنى الكلام الأمر ؛ لأنه لما وُصل « الذي » بالفعل تمكّن معنى الشرط فيه ؛ إذ لا يقع على شيءٍ بعينه ، فلما تمكّن الشرط والإبهام فيه ، جرى مجرى الشرط ، فلم يعمل فيه ما قبله من الإضمار ، كما لا يعمل^(٣) في الشرط ما قبله من مضمّر أو مظهر ، فلما بعد^(٤) أن يعمل في « اللذين » ما قبلها من الإضمار ، لم يحسن الإضمار قبلها ، فلما لم يحسن الإضمار للفعل قبلها لينصبا ، رُفعا بالابتداء . كما يرفع الشرط .

والنصب جائز على تقدير إضمار فعلٍ ، لأنه إنما شبه الشرط ، وليس

(١) زيادة في الأصل . وفي هامش ح عبارة « بلغ » .

(٢) انظر الكتاب ٧٢/١

(٣) في الأصل « كما لم يعمل » .

(٤) في الأصل « فلما لم يمكن » .

اِسْتَبَهَ بالشيء كاشيء في حكمه ، فلو وصلت « اللذين » بظرفٍ ، بعد شبهه
باشترط ، فيصير النصب هو الاختيار ، إذا كان في الكلام معنى الأمر أو النهي ،
نحو قولك : اللذين عندك فأكرمهما ، النصب فيه الاختيار ، ويجوز الرفع . والرفع
فيما وُصِلَ بفعل الاختيار ، ويجوز النصب على إضمار فعل يفسره ما بعده من
الخبر ، ويقبح أن يفسره ما في الصلة . ولو حذف الهاء من الخبر لم يحسن عمله
في « اللذين » ، لأن الفاء تمنع من ذلك ؛ إذ ما بعدها منقطع بما قبلها (١)

٥٢٥ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ تَرْتُوُوا النِّسَاءَ كَرِهًا ﴾ - ١٩ -

« أن » في موضع رفع بد « بجل » وهو نهي عن تزويج المرأة مكرهة ،
وهو شيء / كان يفعله أهل الجاهلية ؛ يكون الابن أو القريب أولى بزوجة الميت ^{٥٩}
من غيره ؛ وإن كرهت ذلك المرأة .

و « كرهها » مصدر في موضع الحال ؛ ومثله : (بُهْتَانًا) - ٢٠ - .

٥٢٦ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ ﴾ - ١٩ -

« أن » استثناء ليس من الأول ، في موضع نصب .

٥٢٧ - قوله تعالى : ﴿ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا [شيئاً] ﴾ - ١٩ -

« أن » في موضع رفع بد « عسى » ؛ لأن معناها : قربت كراهتكم لشيء
وجعل الله فيه خيراً كثيراً ، ف « أن » والفعل مصدر .

(١) في هامش ط ٣٢/أ : « واللذان ، أي الرجل والمرأة ، واللذين وهاتين . هذان وفذاتك ،
بتخفيف النون على أصل التثنية وبتشديددها ، جمع التشديد عوضاً من الألف المحذوفة لالتقاء
الساكنين ، وهما الألف التي كانت في آخر الواحد وألف التثنية ، بأبوابها . كواشي » .

٥٢٨ - قوله تعالى: ﴿ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ﴾ - ٢٢ -

« ما » في موضع نصب استثناء منقطع .

٥٢٩ - قوله تعالى: ﴿ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ ﴾ - ٢٣ -

« أن » في موضع رفع عطف على « أمهاتكم » ، أي وحرمت عليكم الجمع بين الأختين . وكذلك : (والمحصات) [رفع] عطف على « أمهاتكم » .

٥٣٠ - قوله تعالى: ﴿ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ﴾ - ٢٤ -

نصب على المصدر ، على قول سيبويه^(١) ؛ لأنه لما قال (حرمت عليكم أمهاتكم) علم أن ذلك مكتوب ، فكأنه قال : كتب الله ذلك عليكم كتاباً .

وقال الكسائي^(٢) هو منصوب على الإغراء بـ « عليكم » ، وهو بعيد ؛ لأن ما انتصب بالإغراء لا يتقدم على ما قام مقام الفعل ، وهو « عليكم » ؛ وقد تقدم في هذا الموضع ، ولو كان النص : عليكم كتاب الله ، لكان نصبه على الإغراء أحسن من المصدر^(٣) .

٥٣١ - قوله تعالى: ﴿ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ﴾ - ٢٤ -

« ما » في موضع نصب على الاستثناء ، و « ما » و « ملكت » مصدر ؛ ولذلك وقعت « ما » لمن يعقل ؛ لأن المراد بها حفة من يعقل ، و « ما » يُسأل بها عما لا يعقل وعن صفات من يعقل .

(١) الكتاب ١/١٩١

(٢) في ح ، ظ ، د : « وقال الكوفيون » .

(٣) راجع المسألة ٢٧ من كتاب الإنصاف ٢/١٢٦ وما بعده .

٥٣٢ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ تَبْتَغُوا ﴾ [بَأْمَوَالِكُمْ] * - ٢٤ -

« أن » في موضع نصب على البدل من « ما » في قوله عز وجل : (ما وراء ذلكم) ، أو في موضع رفع على قراءة من قرأ^(١) « وأحيل » على ما لم يسم فاعله ، بدل من « ما » أيضاً .

٥٣٣ - قوله تعالى : ﴿ مُحْصِنِينَ ﴾ * - ٢٤ -

حال من المضمرة في « تبغوا » ، وكذا (غير مُسَافِحِينَ) .

٥٣٤ - قوله تعالى : ﴿ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ ﴾ * - ٢٤ -

« ما » رفع بالابتداء ، وهي شرط ، وجوابه : « فآتوهن » ، وهو خبر الابتداء .

٥٣٥ - قوله تعالى : ﴿ فَرِيضَةً ﴾ * - ٢٤ -

حال ، وقيل : مصدر في موضع الحال .

٥٣٦ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ يَلْكِحَ ﴾ * - ٢٥ -

« أن » في موضع نصب بحذف حرف الجر ، تقديره : إلى أن ينكح ، ولأن ينكح

٥٣٧ - قوله تعالى : ﴿ مُحْصَنَاتٍ ﴾ * - ٢٥ -

حال من الماء والنون في (منهن) ، وكذا : (غير مُسَافِحَاتٍ) ، وكذا : ([ولا] مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ) .

٥٣٨ - قوله تعالى : / ﴿ ذَلِكَ لِنِ خَشْيَتِي ﴾ * - ٢٥ -

(١) أي قرأ بضم الهمزة وكسر الخاء ، وهي قراءة أبي جعفر وحمزة والكسائي وخلف وحفص ، وقرأ الباقون بفتحها . انشر ٢/٢٤٠ ، وإنحاف فضلاء البشر ص ٨٨

« ذلك » مبتدأ وما بعده خبره ، أي الرخصة في نكاح الإمام بن خشي العنت .

٥٣٩ - قوله تعالى : ﴿ وَأَنْ تَصْبِرُوا ﴾ - ٢٥ -

« أن » في موضع رفع بالابتداء ، و « خَيْرٌ » خبره ، تقديره « والصبر » عن تزويج الإمام بخير لكم .

٥٤٠ - قوله تعالى : ﴿ ضَعِيفًا ﴾ - ٢٨ -

نصب على الحال ، أي خالق يَغْذِبُهُ هَوَاهُ وشهوته وغضبه ورضاه ، فاحتاج إلى أن يُخَفِّفَ اللهُ عَنْهُ .

٥٤١ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً ﴾ - ٢٩ -

« من » رفع (١) جعل « كان » تامة بمعنى « وقع » .

ومن نصب جعلها خبر « كان » وأضمر في « كان » اسمها ، تقديره : إلا أن تكون الأموال أموال تجارة ، ثم حذف المضاف وأقام المضاف إليه مقامه ، وقيل تقديره : إلا أن تكون التجارة تجارة ؛ والتقدير الأول أحسن ؛ لتقدم ذكر الأموال (٢) .

و « أن » ، في قوله « إلا أن » ، في موضع نصب على الاستثناء المقطع . ومثل « تجارة » ، قوله (وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً) - ٤٠ - في الرفع والنصب .

٥٤٢ - قوله تعالى : ﴿ عُدُوْنَا وَأُظْلَمْنَا ﴾ - ٣٠ -

(١) قرأ برفع « تجارة » أبو جعفر ، وناصح ، وابن كثير ، وأبو عمرو ، ويعقوب ، وابن عمر . أما النسب فقراءة الكوفيين : عاصم ، وسهولة ، والكسائي . وخلف . انظر النشر ٢/٢٤٠ ، والتيسير ص ٩٥ ، والإنصاف ص ١٨٩ .

(٢) الكشف ١٠٦/أ ، والبيان ٢٥١/١ ، والعكبري ١٠٣/١ .

مصدران في موضع الحال ، كأنه قال : متعدياً وظالماً .

٥٤٣ - قوله تعالى : ﴿ مَدْخَلًا ﴾ - ٣١ -

مصدر . فمن فتح (١) الميم جعله مصدر « دخل » . ومن ضمها جعله مصدر « أدخل » .

وقوله تعالى : (وَيُدْخِلِكُم) يدل على « أدخل » .

٥٤٤ - قوله تعالى : ﴿ وَلِكُلِّ جَعَلْنَا [مَوَالِي] ﴾ - ٣٣ -

المضاف إليه محذوف مع « كل » ، تقديره : ولكل أحدٍ أو نفس . وقيل تقديره : واكل شيء ، مما ترك الوالدان والأقربون جعلنا موالى ، أي : ورثاناً له .

٥٤٥ - قوله تعالى : ﴿ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ ﴾ - ٣٤ -

أي : وبمحافظة الله له^(٢) .

وقرأ ابن القعقاع^(٣) : « بما حفظ الله » بالنصب ، على معنى : بمحفظين الله . قوله : (واهجروهن في المضاجع) - ٣٤ - ليس « في المضاجع » ظرفاً للهجران ، إنما هو سبب للهجران^(٤) ، معناد : اهجروهن^(٥) من أجل تخافهن عن

(١) قرأ بالفتح أهل المدينة ، وبالضم أبو عمرو وأكثر الكوفيين ، تفسير القرطبي ١٦١/٥ . وانظر الكشف ١٠٦/أ .

(٢) وذلك يجعل « ما » مصدرية ، وعلى قراءة ابن القعقاع بالنصب تكون « ما » بمعنى الذي .

(٣) وقرأ الباقر برفع لفظ « الله » . النشر ٢٤٠/٢ ، والإتحاف ص ١٨٩

(٤) في ح « للضرب » وفي ظ « للتخلف » ، وفي د « للهجران ، للتخلف » .

(٥) في ح « اضربوهن » .

المضاجعة معكم (١) .

٥٤٦ - قوله تعالى : ﴿ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ ﴾ - ٣٧ -

« الذين » في موضع نصب بدل من « مَنْ » في قوله : (لا يُجِيبُ مَنْ) .

٥٤٧ - قوله تعالى : ﴿ رِثَاءَ النَّاسِ ﴾ - ٣٨ -

« رِثَاءَ » مفعول من أجله . ويجوز أن يكون مصدرًا في موضع الحال من « الذين » ، فيكون : (ولا يُؤْمِنُونَ بالله) منقطعاً غير معطوف على « يَنْفِقُونَ » ؛ لأنَّ الحال من « الذين » غير داخل في صلته ، فيفترق بين الصلة والموصول بالحال إنَّ عطف « ولا يؤمنون » / على « ينفقون » ؛ وإنَّ جعلته حالاً من المضمرة في « ينفقون » جاز أن يكون « ولا يؤمنون » معطوفاً على « ينفقون » داخلاً في الصلة ؛ لأنَّ الحال داخلة في الصلة ؛ إذ هي حال لما هو في الصلة (٢) .

٥٤٨ - قوله تعالى : ﴿ شَهِيداً ﴾ - ٤١ -

حال من الكاف في « بك » (٣) .

٥٤٩ - قوله تعالى : ﴿ يَوْمَئِذٍ ﴾ - ٤٢ -

العامل فيه « يوده » .

(١) في هامش ظ ٣٣/ب : « والصاحب بالجنب : يجوز أن تكون الباء بمعنى في ، وأن تكون على بابها ، وعلى كلا الوجهين : هو حال من (الصاحب) ، والعامل فيها المحذوف . أبو البقاء » وانظر إملأه ما من به الرحمن ١٠٤/١

(٢) البيان ٢٥٣/١ ، والعكبري ١٠٥/١

(٣) في هامش الأصل عبارة « بلغت مقابلة » .

٥٥٠ - قوله تعالى : ﴿ وَأَنْتُمْ سُكَارَى ﴾ - ٤٣ -

ابتداء وخبر ، في موضع الحال من المضمَر في « تقرّبوا » .
(ولا جُنُباً) حال أيضاً منه .

وكذلك : (إلاّ عابري سبيلٍ) بمعنى : إلاّ مسافرين ، فتتيمون للصلاة
وتُصَلُّونَ وَأَنْتُمْ جُنُبٌ . وقيل معناه : إلاّ مجتازين ؛ على أنّ الصلاة يراد بها
مواضع الصلاة .

٥٥١ - قوله تعالى : ﴿ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ ﴾ - ٤٤ -

في موضع الحال من « الذين » ، ومثله : (ويريدون) .

٥٥٢ - قوله تعالى : ﴿ وَكَفَى بِاللَّهِ ﴾ - ٤٥ -

الباء زائدة ، و « الله » في موضع رفع بـ « كفى » ، وإنما زيدت الباء
مع الفاعل ليؤدّي الكلام معنى الأمر (١) ؛ لأنه في موضع « اکتفوا بالله » ، فدلّت
الباء على هذا المعنى .

٥٥٣ - قوله تعالى : ﴿ وَلِيّاً ﴾ و ﴿ نَصِيراً ﴾ - ٤٥ -

تفسيرين ، وإن شئتَ حالين .

٥٥٤ - قوله تعالى : ﴿ مِنْ الَّذِينَ هَادُوا ﴾ - ٤٦ -

« مَنْ » متعلّقة بـ « نصير » ، أي : واكتفوا بالله ناصرّاً لكم من
الذين هادوا .

٥٥٥ - قوله تعالى : ﴿ يُحَرِّفُونَ ﴾ - ٤٦ -

(١) في الأصل « الأمر به »

حال من «الذين هادوا» ، فلا تقف على «نصيراً» على هذا القول .
 وقيل (مِنْ الَّذِينَ هَادُوا) متعلقة بمحذوف ، وهو خبر ابتداء محذوف
 تقديره : من الذين هادوا قوم يحرفون ، فتتعلق « من » بمحذوف ، كما تتعلق حروف
 الجر إذا كانت أخباراً ؛ وقد مضى شرح هذا الأصل . ويكون « يحرفون »
 نعتاً للابتداء المحذوف ، فتقف على «نصيراً» في هذا القول .

وقيل : « مِنْ » متعلقة بـ (الَّذِينَ أوتوا نصيباً من الكتاب) - ٤٤ - ؛ بين
 أنهم من الذين هادوا ، فلا تقف على «نصيراً» أيضاً .

وقيل التقدير : من الذين هادوا مَنْ يَحْرِفُ الكلم ، فـ « مَنْ » مبتدأ محذوف ،
 و (من الذين هادوا) خبر مقدم ، فتقف على «نصيراً» على هذا . ومثله في حذف
 « مَنْ » قوله : (وَمَا مِثْلًا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ)^(١) ، أي مَنْ له مقام .

٥٥٦ - قوله تعالى : ﴿ غَيْرَ مُسْمَعٍ ﴾ - ٤٦ -

نصب على الحال من المضمرة في «اسمع»^(٢) ؛ والمراد في نيتاتهم لعنهم الله :
 واسمع لاسمعت ، ويظهرون أنهم [إنما] يريدون بهذا اللفظ : واسمع غير
 مسمع مكروهاً .

/ وقيل : إنهم يريدون غير مُسْمَعٍ منك ، أي غير مجابٍ .

٥٥٧ - قوله تعالى : ﴿ كَيْآ ﴾ - ٤٦ -

مصدر ، وأصله «لويآ» ، ثم أدغمت الواو في الياء .

(١) سورة الصافات ١٦٤

(٢) في الأصل « واسمع غير » .

وقيل : هو مفعول من أجله . ومثله : (وَطَعْنَا فِي الدِّينِ) .

٥٥٨ - قوله تعالى : ﴿ وَكَوَّأْنَهُمْ قَالُوا ﴾ - ٤٦ -

« أن » بعد « لو » في موضع رفع بالابتداء أبداً ، عند سيديويه . ولم يجوز سيديويه وقوع الابتداء بعد « لو » إلا مع « أن » خاصة ؛ لوجود لفظ الفعل بعد « أن » ، فإن كان بعد « لو » اسم ارتفع بإخمار فعل عنده .

وقال غيره : « أن » وغيرها لا ترتفع بعد « لو » إلا بإخمار فعل .

٥٥٩ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا قَلِيلاً ﴾ - ٤٦ -

نعت بمصدر محذوف تقديره : إلا إيماناً قليلاً . وإنما قلنا لأنهم لا يتأدون عليه (١) ؛ لأن باطنهم خلاف ما يظهرون ، ولو كان [نصباً] (٢) على الاستثناء لكان الوجه رفع « قليل » على البديل من المضمر في « يؤمنون » ، فإن جعلته مستثنى من « لعنهم » لم يحسن ؛ لأن « من » كفر ملعون ، لا يستثنى منهم أحد .

٥٦٠ - قوله تعالى : ﴿ كَمَا لَعَنَّا ﴾ - ٤٧ -

الكاف في موضع نصب نعت مصدر محذوف تقديره : لعننا مثل لعننا لأصحاب السبت .

(سبباً) - ٥١ - نصب على التفسير .

وقولنا : نصب على التفسير ، وعلى البيان ، وعلى التمييز ، سواء ؛ إلا أن التمييز

(١) في البيان لابن الأنباري : لا يؤمنون عليه .

(٢) تكلمة من : د .

يُستعمل في الأعداد^(١) .

٥٦١ - قوله تعالى : ﴿ فَإِذَا^(٢) لَّا يُؤْتُونَ ﴾ - ٥٣ -

لا يجوز أن تكتب عند حذف « إذن » ، إلا « بنون » ؛ لأنها مثل « لن » ، وليس في الحروف تنوين . وأجاز الفراء أن تكتب بالألف .

و « إذا » هنا ملغاة غير عاملة ؛ لدخول فاء^(٣) العطف عليها ، وهي الناصبة للفعل عند سبويه^(٤) ، إذا نصبت ، والناصب عند الخليل « أن » مضمرة .

٥٦٢ - قوله تعالى : ﴿ مَن آمَنَ بِهِ ﴾ و ﴿ مَن صَدَّ عَنْهُ ﴾ - ٥٥ -

كلاهما مبتدأ ، وما قبل كلٍّ مبتدأ خبره .

٥٦٣ - قوله تعالى : ﴿ سَعيراً ﴾ - ٥٥ -

نصب على التفسير .

٥٦٤ - قوله تعالى : ﴿ كُلَّمَا نَضِجَتْ ﴾ - ٥٦ -

الناصب لـ « كلما » قوله تعالى : (بَدَأْنَا هُمْ) .

٥٦٥ - قوله تعالى : ﴿ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ﴾ - ٥٧ -

« تجري » في موضع نصب نعت لـ « جنات » .

(١) في هامش ظ ٣٤ / ب : « (ويغفر ما دون ذلك) : هو مستأنف غير معطوف على (يغفر) الأولى ؛ لأنه لو عطف عليه لصار متفياً . تبیان « وانظر إمامه ما من به الرحمن ١٠٧/١

(٢) في الأصل « وإذا » وأثبت ما في ظ والمصحف .

(٣) في الأصل « واو » .

(٤) الكتاب ١١١/١

٥٦٦ - قوله تعالى : ﴿ خَالِدِينَ فِيهَا ﴾ - ٥٧ -

حال من الماء والميم في «سندخلهم» ، [وكذلك] : (لهم فيها أزواجٌ)
- ٥٧ - ابتداء ، وخبره « لهم » ، والجملة مجتمعة موضعها من الإعراب ما احتمل
« خالدين فيها » .

٥٦٧ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ تُوذُّوا ﴾ و ﴿ أَنْ تَحْكُمُوا ﴾ - ٥٨ -

« أن » ، فيهما في موضع نصب لحذف الحافض ، أصله : بأن تؤذوا
وبأن تحكموا .

٥٦٨ - قوله تعالى : ﴿ وَأُولِي الْأَمْرِ ﴾ - ٥٩ -

واحد « أولي » « ذا » المضاف ، لأنه منصوب . وواحد « أولو » « ذر » من
غير لفظه^(١) ، كذلك واحد « أولات » « ذات » .

٥٦٩ - قوله تعالى : ﴿ تَأْوِيلًا ﴾ - ٥٩ -

نصب على التفسير .

٥٧٠ - قوله تعالى : ﴿ صُدُّوْا ﴾ - ٦١ -

اسم للمصدر عند الخليل ، والمصدر « الصد » ، فهو نصب على المصدر .

٥٧١ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا قَلِيلٌ ﴾ - ٦٦ -

رفع على البدل من المضمرة في « فعلوه » .

(١) أي على غير قياس ، كواحد النساء والإبل والحيل ...

وقرأ ابن عامر^(١) بالنصب على الاستثناء، وهو بعيد في النفي؛ لكنه كذلك بالألف في مصاحف أهل الشام^(٢).

٥٧٢ - قوله تعالى : ﴿ تَثْبِيثًا ﴾ - ٦٦ -

نصب على التفسير .

٥٧٣ - قوله تعالى : ﴿ صِرَاطًا ﴾ - ٦٨ -

مفعول ثانٍ لـ « هدينا » .

(رقيقاً) و (عليماً) - ٦٩ ، ٧٠ - تفسيران .

وقال الأخفش : « رقيقاً » حال ، و (أولئك) في موضع رفع بـ « حسن » .

٥٧٤ - قوله تعالى : ﴿ فَأَنْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ أَنْفِرُوا جَمِيعًا ﴾ - ٧١ -

حالان من المضمرة في « انفروا » في اللفظتين .

ومعنى « ثبات » : مفترقين ، واحداً « ثبّة » ، وتصغيرها « ثبّية » .

فأما « ثبّة الحوض » ، وهو وسطه ، فتصغيرها « ثويّبة » .

٥٧٥ - قوله تعالى : ﴿ فَأَفْوزَ فَوْزًا ﴾ - ٧٣ -

نصب على جواب التمني ، في قوله : (يا ليتني كنت معهم) .

وقوله : (كَأَن لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ) - ٧٣ -

(١) هو عبد الله بن عامر ، كما قرأ الباقون بالرفع . انظر التيسير ص ٩٦ ،

والنشر ١/٣ : ٢ ، والإنحاف ص ١٩٢

(٢) انكشف ١٠٨ / أ ، والبيات ١ / ٢٥٨ ، والعكبري ١ / ١٠٨ ، وتفسير

القرطبي ٢٧٠ / ٥

اعتراض بين القول والمقول ، وليس هو من قول الذي أبطأ عن الجهاد ، والمراد به التأخير بعد جواب التمني .

[و « مودة » اسم « يكن » ، و « بينكم » الحبر ، ولا يحسن كون « يكن » بمعنى « يقع » ؛ لأن الكلام لا يتم معناه دون « بينكم » و « بينه » ، فهو الحبر ، وبه يتم] .

٥٧٦ - قوله تعالى : ﴿ وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﴾ - ٧٥ -

« لا تقاتلون » في موضع نصب على الحال من « لكم » ، كما تقول : « مالك قائماً » ، وكما قال تعالى : (فما لكم في المنافقين فئتين) (١) و (فما لهم عن التذكرة مخرجين) (٢) ، و « ما » في جميع ذلك مبتدأ ، والمخبر خبره .

٥٧٧ - قوله تعالى : ﴿ وَالْمُسْتَضَعِّينَ ﴾ - ٧٥ -

عطف على اسم « الله » في موضع خفض ، وقيل : هو معطوف على « سبيل » .

٥٧٨ - قوله تعالى : ﴿ الظَّالِمِ أَهْلُهَا ﴾ - ٧٥ -

نعت لـ « القرية » ، وإنما جاز ذلك ، والظالم ليس للقرية ، من أجل العائد عليها من نعتها . وإنما وُجِدَ خبرانه على موحد (*) ، ولأنه لا ضمير فيه ؛ إذ قد رفع

(١) سورة النساء ٨٨

(٢) سورة المائدة ٤٩

(*) أمال : الشجري ٢ / ٥٥٣ : « قوله : « ووجد خبرانه على موحد ، قولاً فاسد ، لأن الصفة إذا ارتفع بها ظاهر وحدت . وإن جهرت على مثنى أو مجموع ، نحو : مرت بالرجلين الطريف أبواها ، وبالرجال الكريم أبأوم ، لأن الصمة التي ترفع الظاهر تجرى مجرى الفعل الذي يرتفع به الظاهر في نحو : خرج أخواك وبنطق غفائك . »

ظاهراً بعده ، وهو «الأهل» ولا ضمير فيه ، ولو كان فيه ضمير ، لم يجز استتاره ،
 واطهر ؛ لأن اسم الفاعل إذا كان خبراً أو صفةً أو حالاً لا يغير مَنْ هو له ، لم
 يستتر فيه ضمير ألبتة ، ولا بدّ من إظهاره ، وكذلك إنْ عطف على غير
 مَنْ هو له .

والفعلُ بخلاف ذلك ، يستتر فيه الضمير لقوّته ، وإن كان خبراً أو صفةً
 أو حالاً لغير مَنْ هو له ، [كقولك : مررت برجل قائماً أبوه ، وجاءني زبيد
 قائماً أبوه] فافهمه ، فإنه مشكل غريب لطيف المعنى .

٥٧٩ - قوله تعالى : ﴿ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ ﴾ - ٧٧ -

«فريق» رفع بالابتداء ، و «منهم» نعت لـ «فريق» / ، في موضع رفع .
 و (يَجِشُّونَ النَّاسَ) خبر الابتداء .

٥٨٠ - قوله تعالى : ﴿ كَخَشِيَةِ اللَّهِ ﴾ - ٧٧ -

الكاف في موضع نصب نعت لمصدر محذوف تقديره : خشيةً مثل خشيتهم الله .

٥٨١ - قوله تعالى : ﴿ أَوْ أَشَدَّ ﴾ - ٧٧ -

نصب ، عطف على الكاف .

٥٨٢ - قوله تعالى : ﴿ أَيْنَمَا ﴾ - ٧٨ -

«أين» ظرف مكان فيه معنى الاستفهام والشرط ، ودخلت «ما» ليتمكّن
 الشرط ويجسّن . و «تكونوا» جزم بالشرط ، و «يدركم» جوابه .

٥٨٣ - قوله تعالى : ﴿ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ ﴾ ﴿ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ ﴾ - ٧٩ -

« ما » فيها بمعنى الذي ، وليست للشرط ؛ لأنها نزلت في شيء بعينه ، وهو : الجَدْبُ والحِصْبُ ؛ والشرط لا يكون إلا مُبْهَمًا ، يجوز أن يقع ويجوز ألا يقع ؛ وإنما دخلت النفاة للإبهام الذي في « الذي » مع أن صلته فعل ، فدل ذلك على أن الآية ليست في المعاصي والطاعات كما قال أهل الزبيغ (١) ؛ وأيضاً فإن اللفظ « ما أصابك » ولم يقل : ما أصبت .

٥٨٤ قوله تعالى : ﴿ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا ﴾ - ٧٩ -

« رسول » مصدر مؤكّد ، بمعنى : ذا رسالة .
و (شهِدًا) تفسير ، وقيل : حال . ومثله : (و كَيْلًا) .

٥٨٥ - قوله تعالى : ﴿ طَاعَةٌ ﴾ - ٨١ -

رفع على خبر ابتداء محذوف تقديره . ويقولون أمرنا طاعة .
ويجوز في الكلام نصب على المصدر .

٥٨٦ قوله تعالى : ﴿ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ ﴾ - ٨٢ -

وقوله : (لِيَتَذَكَّرُوا آيَاتِهِ) (٢) وله نظائر في كتاب الله تعالى ، كلُّه يدل على الحذف في طلب معاني القرآن ، والبحث على فوائده وأمثاله ، وتفسيره ومصراته ،

(١) أراد القدرية وبعض جهال أهل السنة ، حيث يقولون : إن الحسنة هاهنا الطاعة ، والسبيحة المعصية . انظر تفسير القرطبي ٥/٢٨٥-٢٨٧ ، والبحر المحيظ ٣/٣٠١-٣٠٢ .

(٢) سورة ص ٢٩

وعجائب مراداته وأحكامه، وناسخه ومنسوخه، في أسباب ذلك من علومه التي لا تُعصى. وكل ذلك لاسبيل إلى الاطلاع على حقائقه^(١) إلا بمعرفة إعرابه وتصرف حركاته وأبنيته.

٥٨٧ - قوله تعالى : ﴿ لَا تَبِعْتُمْ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ﴾ - ٨٣ -

« قَلِيلًا » نصب على الاستثناء من الجمع المضمَر في « أذاعوا » .

وقيل : من الجمع المضمَر في « يَسْتَنْبِطُونَهُ » .

وقيل : من الكاف والميم في « عليكم » على تقدير : لولا فضلُ الله عليكم بأنْ بعثَ فيكم رسوله فأمتم به لكفرتم إلا قليلاً منكم ، وهم الذين كانوا على الإيمان قبل بعث الرسول عليه السلام .

و« لولا » يقع بعدها الابتداء ، والخبر محذوف ، و« فضل » مبتدأ ، والخبر محذوف ، وإظهاره لا يجوز عند سيبويه .

٥٨٨ - قوله تعالى : ﴿ تَحِيَّةٌ ﴾^(٢) - ٨٦ -

وزنها تفعلة ، وأصلها : تحية ، فألقيت حركة الياء على الحاء ، وأدغمت في الثانية.

٥٨٩ - [قوله تعالى : ﴿ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ﴾ - ٨٧ -

« الله » مبتدأ ، و« لا إله » مبتدأ^(٣) ثانٍ ، وخبره محذوف ، والجملة خبر عن « الله » ، و« إلا هو » بدل من موضع « لا إله » .

(١) في الأصل « إلى اطلاع حقائقه » .

(٢) في المصحف : « وإذا تحييتهم بشحية فحبوا بأحسن منها أو ردوها ... »

(٣) قوله : « ولا إله » سقط من (ح) ، واستدرك من (ط) .

- ٥٩٠ - قوله تعالى : ﴿ فَتَنِّيَنَ ﴾ - ٨٨ -
 نصب على الحال من الكاف والميم في « لكم » ، كما تقول : مالك قائماً .
- ٥٩١ - قوله تعالى : ﴿ كَمَا كَفَرُوا ﴾ - ٨٩ -
 الكاف في موضع نصب نعت لمصدر محذوف ، أي كفرأ مثل كفرهم .
- ٥٩٢ قوله تعالى : ﴿ إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ ﴾ - ٩٠ -
 « الذين » في موضع نصب [استثناء من الماء والميم في « واقتلوم »]^(١) .
- ٥٩٣ - قوله تعالى : ﴿ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ ﴾ - ٩٠ -
 لاتكون « حصرت » حالاً من المضمرة المرفوعة في « جاؤوكم » ، إلا أن تضر
 معه « قد » ، فإن لم تضر « قد » فهو دعاء ، كما تقول : لعن الله الكافر .
 وقيل « حصرت » في موضع خفض نعت لـ « قوم » .
 فأمّا من قرأ « حَصِرَةَ » بالتثنية^(٢) ، فجعله اسماً ، فهو حال من المضمرة المرفوعة
 في « جاؤوكم » . ولو خفض على النعت لـ « قوم » جاز .
- ٥٩٤ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ ﴾ - ٩٠ -
 « أن » في موضع نصب مفعول من أجله .
- ٥٩٥ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ يَقْتُلَ ﴾ - ٩٢ -
 « أن » في موضع رفع اسم « كان » . و (إِلَّا خَطَأً) استثناء منقطع . ومثله :
 « أن » في (إِلَّا أَنْ يَصِدَّقُوا) .

(١) ما بين قوسين غامض في الأصل فصصح من (ح) .

(٢) وهي قراءة يعقوب وموافقة الحسن . النشر ٢/٢٤٢ ، والإنخاف ص ١٩٣ .

٥٩٦ - قوله تعالى : ﴿ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ﴾ - ٩٢ -

ابتداء ، وخبره محذوف تقديره : فعليه تحرير رقة ودية مُسَلِّمة . ومثله :
(فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ) أي : فعليه صيام شهرين .

٥٩٧ - قوله تعالى : ﴿ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ ﴾ - ٩٢ -

نصب على المصدر أو على المفعول من أجله ، والرفع في الكلام جائز على تقدير :
ذلك توبة .

٥٩٨ - قوله تعالى : ﴿ غَيْرَ أُولِي الضَّرَرِ ﴾ - ٩٥ -

من نصب^(١) ، غيراً ، فعلى الاستثناء من « القاعدين » ، وإن شئت من « المؤمنين » ،
وإن شئت نصبته على الحال / من « القاعدين » ، أي لا يستوي القاعدون في حال صحتهم .

ومن رفع « غيراً » ، جعله نعتاً لـ « القاعدين » ؛ لأنهم غير معينين ، لم يقصد
بهم قومٌ بأعيانهم ، فصاروا كالنكرة ، فجاز أن يوصفوا بـ « غير » ، وجاز الحال منهم ،
لأن لفظهم لفظ المعرفة ، وقد تقدم^(٢) نظيره في نصب (غير المغضوب) وخفضه ،
والأحسن أن يكون الرفع [في « غير »] على البدل من « القاعدين » .

وقد قرأ أبو حيوة : « غير » ، بالخفض ، جعله نعتاً لـ « المؤمنين » وقيل : هو
بدل من « المؤمنين »^(٣) .

(١) النصب قرأه أبي جعفر ، ونافع ، وابن عامر ، والكسائي ، وخلف . والرفع
قرأه عاصم ، وابن كثير ، وأبي عمرو ، ويعقوب ، وحزمة . وقد قرأ بالخفض غير
أبي حيوة أيضاً الأعشى كما في البحر ٣/٣٣٠ ، انظر هذه القراءات في النشر ٢/٢٤٣ ،
والتبشير ص ٩٧ ، والإتحاف ص ١٩٣ .

(٢) انظر فقرة (١١) .

(٣) الكشف ١٠٩/ب ، والبيان ١/٢٦٤ ، والعكبري ١/١١١ ، وتفسير القرطبي ٥/٣٤٣ .

٥٩٩ - قوله تعالى : ﴿ وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى ﴾ - ٩٥ -
«كلّ» ، نصب بـ «وعد»^(١) .

٦٠٠ - قوله تعالى : ﴿ أَجْرًا ﴾ - ٩٥ -
نصب بـ «فضل» ، وإن شئت على المصدر .

٦٠١ - قوله تعالى : ﴿ دَرَجَاتٍ ﴾ - ٩٦ -
نصب على البدل من «أجر» .

٦٠٢ - قوله تعالى^(٢) : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ ﴾
- ٩٧ -

خبر «إن» : (قالوا فيم كنتم) ، وتقديره : قالوا لهم ، فحذف «لهم» لدلالة الكلام عليها . وقيل : الخبر « فأولئك ماوأم ، الآية . ومعنى «توفاهم» فيه قولان : قيل : تتوفاهم عند الموت ، وقيل : تتوفاهم : تحشرهم إلى النار . وقول الملائكة لهم « فيم كنتم » توبيخ وتقدير ، فلما احتجوا بالاستضعاف ، احتجت الملائكة عليهم بالهجرة ، فحجبتهم ، وحجة الله تعالى أقوى وأبلغ ، وحجة الكفار داحضة عند ربهم .

٦٠٣ - قوله تعالى : ﴿ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ ﴾ - ٩٧ -

نصب على الحال من الماء والميم في «توفاهم» ، وحذفت النون للإضافة .

٦٠٤ - قوله تعالى : ﴿ فِيْمٍ كُنْتُمْ ﴾ - ٩٧ -

حذفت ألف «ما» لدخول حرف الجر عليها ؛ للفرق بين الخبر والاستفهام ،

(١) لأن وعد يتعدى إلى مفعولين ، والمفعول الثاني هو : الحسنَى .

(٢) هذه الفقرة بنماها ساقطة في (ح ، ط ، د) .

فتحذف الألف في الاستفهام ، وتثبت في الخبر ؛ ومثله : (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ)^(١) و (لِمَ أَذْرَيْتَ)^(٢) و (قِيمَ تَبَشِّرُونَ)^(٣) ونحوه .

٦٠٥ - قوله تعالى : ﴿ الْمُسْتَضَعْفِينَ ﴾ - ٩٨ -

استثناء في موضع نصب من (إنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ) .

٦٠٦ - قوله تعالى : ﴿ لَا يَسْتَطِيعُونَ ﴾ - ٩٨ -

في موضع نصب على الحال من « المستضعفين » ؛ وكذلك . (ولا يهتدون سبيلاً) .

٦٠٧ - قوله تعالى : ﴿ مُهَاجِرًا ﴾ - ١٠٠ -

نصب على الحال من المضمرة في « يخرج » .

٦٠٨ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ تَقْضُوا مِنَ الصَّلَاةِ ﴾ - ١٠١ -

« أن » في موضع نصب بحذف حرف الجر ، تقديره : في أن تَقْضُوا .

٦٠٩ - قوله تعالى : ﴿ عَدُوًّا ﴾ - ١٠١ -

إنما وُحِّدَ ، وقبله جمع ؛ لأنه بمعنى المصدر ، وتقديره : كانوا لكم ذوي عداوة .

٦١٠ - قوله تعالى : ﴿ قِيَامًا وَقُعُودًا ﴾ - ١٠٣ -

حالان من المضمرة في « اذكروا » ، وكذلك : (وعلى جنوبيكم) ؛ لأنه في

موضع : ومضطجعين .

(٢) سورة التوبة : الآية ٣

(١) سورة النبا : الآية ١

(٣) سورة الحجر : الآية ٤٥

٦١١ - قوله تعالى : ﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ ﴾ - ١٠٥ -

« بالحق » في موضع الحال من « الكتاب » وهو حال مؤكدة .
ولا يجوز أن يكون تعدى إليه « أنزلنا » بحرف ؛ لأنه قد تعدى إلى مفعول
بغير حرف ، وإلى آخر بحرف .

٦١٢ - قوله تعالى : ﴿ هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ ﴾ - ١٠٩ -

هو مثل قوله : (ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ)^(١) ، وقد مضى شرحه والاختلاف
فيه ، إلا أنك في هذا لا تجعل « جادلتهم » حالاً ، إلا أن تضمر / معه « قد » .

٦٦
ت

٦١٣ - قوله تعالى : ﴿ فَمَنْ يُجَادِلْ ﴾ - ١٠٩ -

« مَنْ » ابتداء ، و « يجادل » الخبر . و (أَمْ مَنْ يَكُونُ) مثلها ، عطف عليها .

٦١٤ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ ﴾ - ١١٤ -

« مَنْ » في موضع نصب على الاستثناء المنقطع ، إن جعلت « نجوم » اسماً
لما يتناجون به .

ومعنى قولنا : الاستثناء المنقطع والاستثناء الذي ليس من الأول ، مما شيء واحد .

وإن جعلت « نجوم » بمعنى جماعتهم الذين يتناجون ، كانت [« مَنْ »] في
موضع خفض على البدل من « نجوم » ، وهم بدل بعض من كل^(٢) .

٦١٥ - قوله تعالى : ﴿ أَبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ ﴾ - ١١٤ -

(١) سورة البقرة ٨٥ . وانظر فقرة (١٣٩)

(٢) في الأصل « وهو بدل البعض من الكل » وأثبت ما جاء في (ح) .

« ابتغاء » مفعول من أجله .

٦١٦ - قوله تعالى : ﴿ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴾ - ١١٥ -

نصب على التفسير .

٦١٧ - قوله تعالى : ﴿ قِيلًا ﴾ - ١٢٢ -

نصب على التفسير أيضاً ، يُقال : قِيلًا وَقَوْلًا وَقَالًا ، بمعنى .

٦١٨ - قوله تعالى : ﴿ لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ ﴾ - ١٢٣ -

اسم « ليس » فيها مضمرة يعود على ما دعت عبدة الأوثان من أنهم ان يُبعثوا ، وعلى ما قالت اليهود والنصارى : (انْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى)^(١) ، فأزله الله : ليس ذلك بأمانيتكم يا عبدة الأوثان ولا بأمانيتكم أهل الكتاب ، والمعنى : ليس الكائن من أموركم يوم القيامة بما تتمنون ، وقيل تقديره : ليس ثواب الله بأمانيتكم .

٦١٩ - قوله تعالى : ﴿ حَنِيفًا ﴾ - ١٢٥ -

حال من المضمرة في « واتبع » .

٦٢٠ - قوله تعالى : ﴿ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ ﴾ - ١٢٧ -

« ما » في موضع رفع ، عطف على اسم الله ، أي : الله يفتيكم ، والمتلوة في الكتاب يفتيكم ، وهو القرآن .

٦٢١ - قوله تعالى : ﴿ وَالْمُسْتَضَعِّفِينَ ﴾ - ١٢٧ -

مخفوض عطف على « يتامى النساء »؛ ومثله « أن »، في قوله: (وَأَنْ تَقُومُوا)،
والتقدير: الله يُفْتِيكُمْ فِي النِّسَاءِ، وَاقْرَأْنِ الَّذِي يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ،
وَفِي الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوَالِدَانِ، وَفِي أَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ، يُفْتِيكُمْ أَيْضًا،
وهو مانصّه الله من ذكر اليتامى في أوّل السورة.

وقال الفراء^(١): « ما » في (وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ) في موضع خفض، عطف
على الضمير في « فيهن »، وذلك غير جائز عند البصريين؛ لأنه عطف ظاهر على
مضمّر مخفوض.

وقيل: « ما » رفع بالابتداء، والخبر « يُفْتِيكُمْ »، وهو محذوف.

٦٢٢ - قوله تعالى: ﴿ وَتَرَعْبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ ﴾ - ١٢٧ -

« أن »، في موضع نصب مجذوف الحافض تقديره: في أن تَنْكِحُوهُنَّ.

٦٢٣ - قوله تعالى: ﴿ وَإِنْ أَمْرًا ﴾ - ١٢٨ -

/ « امرأة » رفع عند سيديبه بفعل مضمّر تقديره: وَإِنْ خَافَتْ أَمْرًا خَافَتْ،
وقد تقدم شرحه^(٢). وهي رفع بالابتداء عند غيره.

٦٢٤ - قوله تعالى: ﴿ أَنْ يَصَّالِحًا ﴾^(٣) - ١٢٨ -

مثل: (أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ)، أي: في أن يَصَّالِحًا.

(١) معاني القرآن ١/٢٩٠، والبيان ١/٢٦٧، والإنصاف ٢/٢٤٦، والعكبري ١/١١٤

(٢) انظر فقرة ١٥٦ و ٢٤١٨

(٣) في المصحف: « أن يصلحها » وهي قرامة الكوفيين، وقرأ الباقون:
« أن يصلحها ». التيسير ص ٩٧، والنشر ٢/٢٤٢، والإنحاف ص ١٩٤، والكشف ١١٠/أ.

٦٢٥ - قوله تعالى : ﴿ صُلِحًا ﴾ - ١٢٨ -

مصدر على تقدير : إلا أن يصالحا بينها فيصلح الأمر صلحاً .

٦٢٦ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ ﴾ - ١٣١ -

أي : بأن اتقوا الله .

٦٢٧ - قوله تعالى : ﴿ شُهَدَاءَ ﴾ - ١٣٥ -

نعت لـ « قوامين » أو خبر ثانٍ . ويجوز أن تكون حالاً من المضمرة في « قوامين » .

٦٢٨ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ تَعْدِلُوا ﴾ - ١٣٥ -

« أن » في موضع نصب على حذف الخافض ، أي : في أن لاتعدلوا ، فـ « لا » مقدرة .

٦٢٩ - قوله تعالى : ﴿ وَإِنْ تَلَّوْا ﴾ - ١٣٥ -

من قرأه^(١) بضم اللام وواوٍ واحدةٍ احتمال أن يكون من : ولي يئلي ، وأصله : تتولوا ، ثم أعلّ بجذف الواو ، لوقوعها بين تاءٍ وكسرة ، ثم ألقى حركة الياء على اللام ، وحذفت الياء لِسكونها وسكون الواو بعدها .

ويحتمل أن يكون من : لوي يلوي ، فأصله : تتلّوا ، كقراءة الجماعة ، إلا

(١) قرأ ابن عامر وحزمة : « تلوا » بضم اللام وواو ساكنة بعدها ، وقرأ الباقون بإسكان اللام وبعدها واوان ؛ أولاهما مضمومة ، والأخرى ساكنة . النشر ٢٤٤/٢ والإتحاف ص ١٩٥

أنه أبدن من الواو الأولى م. زة ؛ لانضمامها ، وأتقى حركتها على السلام فصارت مضمومة^(١) .

٦٣٠ - قوله تعالى : ﴿ أُولَىٰ بِهَا ﴾ - ١٣٥ -

مثنى ، وقبله الإيجاب لأحد الشئين بأو ، و «أو» عند الأخفش في موضع الواو^(٢) .

وقيل تقديره : إن يكن الحصان غنيين أو فقيرين ، فالله أولى بها . وقيل : هو مثل قوله (وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا)^(٣) .

وقيل : بما كان معناه : فالله أولى بغنى الغني وفقير الفقير ، رد الضمير عليها . وقيل : إنما رجع الضمير إليها لأنه لم يقصد قصد فقير بعينه ولا غني بعينه .

٦٣١ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ ﴾ - ١٤٠ -

« أن » في موضع رفع مفعول لم يُسمَّ فاعله ، على قراءة من قرأ « نزل » بالضم .

فأما من قرأ^(٤) بالفتح فـ « أن » مفعول « نزل »^(٥) .

(١) الكشف ١١٠ / ب ، والبيان ٢٦٩ / ١ ، والعكبري ١١٥ / ١ ، وتفسير القرطبي ٤١٣ / ٥

(٢) وكذا هي عند الكوفيين . انظر معاني القرآن للفراء ٢٩١ / ١ ، والبحر المحیط ٣٧٠ / ٣ ، والبيان ٢٦٩ / ١ (٣) سورة النساء ١٢

(٤) قرأ عاصم ويعقوب بفتح النون والزاي من « نزل » ، والباقون بضم النون وكسر الزاي . النشر ٢٤٤ / ٢ ، والإتحاف ص ١٩٥

(٥) الكشف ١١٠ / ب ، والبيان ٢٧٠ / ١ ، والعكبري ١١٥ / ١

٦٣٢ - قوله تعالى : ﴿ كَسَالَى ﴾ - ١٤٢ -

حال من المضمَر في « فاموا » . وكذا : (يِرَاؤُونَ) حال أيضاً . ومثله :
(وَلَا يَذْكُرُونَ) . ومثله : (مُدْبِدِينَ) حال من المضمَر في « يذكرون » .
ومعنى « مذبديين » : مضطربين ، لامع المسلمين ولامع الكافرين .

٦٣٣ - قوله تعالى : ﴿ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ - ١٤٦ -

« أولئك » ، مبتدأ ، والخبر محذوف تقديره : فأولئك مؤمنون مع المؤمنين .

٦٣٤ - قوله تعالى : ﴿ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ ﴾ - ١٤٧ -

« ما » استفهام في موضع نصب بـ « يفعل » .

٦٣٥ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ ﴾ - ١٤٨ -

« مَنْ » في موضع نصب / استثناء ليس من الأول .

ويجوز أن يكون في موضع رفع على البدل من المعنى ؛ لأن معنى الكلام :
لا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يَجْهَرُ أَحَدٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ ، فيجعل « مَنْ » بدلاً من
« أحد » المقدرة .

٦٣٦ - قوله تعالى : ﴿ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴾ - ١٥٠ -

« ذلك » تقع إشارة لواحدٍ ولأثنين ولجماعةٍ ، فذلك أتت إشارةً بعد شيئين
في هذه الآية ، وهما : (نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ) ، فعناء : يريدون
أن يتخذوا طريقاً بين الإيمان والكفر .

٦٣٧ - قوله تعالى : ﴿ جَهْرَةً ﴾ - ١٥٣ -

حال من المضمَر في « قالوا » ، أي قالوا ذلك مجاهرين . ويجوز أن تكون نعتاً
لمصدر محذوف تقديره : رؤيةً جهرةً .

٦٣٨ - قوله تعالى : ﴿ سَجَّدَا ﴾ - ١٥٤ -

حال من المضمَر في « ادْخُلُوا » .

٦٣٩ - قوله تعالى : ﴿ فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ ﴾ - ١٥٥ -

« ما » زائدة للتوكيد ، و « نقضهم » خفض بالباء .

وقيل : « ما » نكرة في موضع خفض ، و « نقضهم » بدل من « ما »^(١) .

٦٤٠ - قوله تعالى : ﴿ بُهْتَانًا ﴾ - ١٥٦ -

حال ، وقيل : مصدر .

٦٤١ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا آتْبَاعَ الظَّنِّ ﴾ - ١٥٧ -

نصب على الاستثناء الذي ليس من الأول .

ويجوز في الكلام رفعه على البدل من موضع « مِّنْ عِلْمِهِ » ؛ لأنَّ « مِّنْ »

زائدة ، و « عِيَانِهِ » رفع بالابتداء .

٦٤٢ - قوله تعالى : ﴿ يَقِينًا ﴾ - ١٥٧ -

فيه تقديران : قيل : قال الله هذا قولاً يقيناً ، وقيل : وما علموه علماً يقيناً .

٦٤٣ - قوله تعالى : ﴿ كَثِيرًا ﴾ - ١٦٠ -

نعت لمصدر محذوف ، أي : صدوداً كثيراً .

(١) لم يأخذ ابن الأنباري بالقول الثاني : لأن إدخال (ما) وإخراجها واحد .

البيان ٢٧٣/١

(٢) هذه الفقرة بتامها ساقطة في ح ، ط ، د .

٦٤٤ - قوله تعالى : ﴿ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ ﴾ - ١٦٢ -

انتصب على المدح عند سيويه (١).

وقال الكسائي : هو في موضع خفض عطف على « ما » في قوله : (بما أنزل إليك) ، وهو بعيد ؛ لأنه بصير المعنى يؤمنون بما أنزل إليك وبالمقيمين الصلاة ؛ وإنما يجوز على أن تجعل « المقيمين الصلاة » هم الملائكة ، فتخبر عن الراسخين في العلم ، وعن المؤمنين ، أنهم يؤمنون بما أنزل الله على محمد ، ويؤمنون بالملائكة الذين من صفتهم إقامة الصلاة ، لقوله : (يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ) (٢) .

وقيل : « المقيمين » معطوفون على الكاف في « قَبْلِكَ » ، أي : ومن قبل المقيمين الصلاة ؛ وهو بعيد ؛ لأنه عطف ظاهر على مضمحل مخفوض .

وقيل : هو معطوف على الكاف في « إليك » .

٦٩
ن
وقيل هو معطوف على الماء والميم في « منهم » ؛ وكلا القولين فيه عطف ظاهر على مضمحل مخفوض .

وقيل : هو عطف على « قبل » ، كأنه قال : وقبل المقيمين ، ثم حذف المضاف وأقام المضاف إليه مقامه .

ومن جعل نصب « المقيمين » على المدح جعل خبر « الراسخين » « يؤمنون » ، فإن جعل الخبر قوله : (أولئك سنؤتيهم) لم يميز نصب « المقيمين » على المدح ؛ لأن المدح لا يكون إلا بعد تمام الكلام (٣) .

٦٤٥ - قوله تعالى : ﴿ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ ﴾ - ١٦٢ -

(١) الكتاب ٢٤٨/١ - ٢٤٩

(٢) سورة الأنبياء ٢٠

(٣) في الأصل « فيها » .

(٤) البيان ٢٧٥/١ ، والعكبري ١١٧/١ ، وتفسير القرطبي ١٣/٦

رفع عند سيبويه على الابتداء (١) .

وقيل : على إضمار مبتدأ ، أي : وهم المؤمنون .

وقيل : هو معطوف على المضمرة في « المقيمين »

وقيل : على المضمرة في « يؤمنون » .

وقيل : على « الراخين » .

٦٤٦ - وقوله تعالى : ﴿ كَمَا أَوْحَيْنَا ﴾ - ١٦٣ -

نعت لمصدر محذوف ، أي : إيجاء كما .

٦٤٧ - قوله تعالى : ﴿ وَرَسُولًا قَدْ قَصَصْنَاكُمْ ﴾ - ١٦٤ -

نصب بإضمار فعل ، أي وقصصنا رسلاً قد قصصناهم عليك من قبل .

وقيل : هو محمول على المعنى ، عطفت على ما قبله ؛ لأن معنى « أوحينا » : أرسلنا ،

فيصير تقديره : إنا أرسلناك وأرسلنا رسلاً .

٦٤٨ - قوله تعالى : ﴿ رَسُولًا مُبَشِّرِينَ ﴾ - ١٦٥ -

« رسلاً » (٢) بدل من « ورسلاً » .

وقيل : هو نصب على إضمار فعل ، أي : أرسلنا رسلاً مبشرين .

وقيل : هو حال ، و « مبشرين ومنذرين » نعت لـ « رسل » .

٦٤٩ - قوله تعالى : ﴿ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَّكُمْ ﴾ - ١٧٠ -

خيراً منصوب عند سيبويه^٣ على إضمار فعل تقديره : اتوا خيراً لكم ، لأن « آمنوا »

(٢) في الأصل « رسل » .

(١) الكتاب ١/ ٢٤٨ - ٢٤٩

(٣) الكتاب ١/ ١٤٣

دَلَّ عَلَى إِخْرَاجِهِمْ مِنْ أَمْرٍ وَإِدْخَالِهِمْ فِيهَا هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ [لَهُمْ] .

وقال الفراء : هو نعت لمصدر محذوف تقديره : فآمنوا إيماناً خيراً لكم^(١).

وقال أبو عبيدة : هو خبر « كان » مضمرة ، تقديره : فآمنوا يكن الإيمان خيراً لكم .

٦٥٠ - قوله تعالى : ﴿ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً ﴾ - ١٧١ -

« ثلاثة » خبر ابتداء محذوف تقديره : آلهتنا ثلاثة .

٦٥١ - قوله تعالى : ﴿ أَنْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ ﴾ - ١٧١ -

« خيراً » عند سيبويه^(٢) انتصب على إضمار الفعل المتروك إظهاره ؛ لأنك إذا قلت : أنته ، فأنت تخرجه من أمر ، وتدخله في آخر ، فكانك قلت : أنت خيراً لك .

وقال الفراء^(٣) : هو نعت لمصدر محذوف تقديره : انتهوا انتهاءً خيراً لكم .

وقال أبو عبيدة : هو خبر « كان » المحذوفة ، تقديره : انتهوا يكن خيراً لكم .

وحكي / عن بعض الكوفيين أن^(٤) نصبه على الحال ؛ وهو بعيد .

٦٥٢ - قوله تعالى : ﴿ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ ﴾ - ١٧١ -

« ما » كافة لـ « إن » ، عن العمل ، و « انه » مبتدأ ، و « إله » خبره ، و « واحد »

نعت لـ « إله » تقديره : إنما الله مفرد في الألوهية .

(٢) الكتاب ١/١٤٣

(١) معاني القرآن ١/٢٩٥

(٤) في ظ « أنه » .

(٣) معاني القرآن ١/٢٩٥

وقيل « واحد » تأكيد بمنزلة : (لَا تَتَّخِذُوا لِلْإِهْتِنِ اسْتِنِينَ)^(١)
 ويجوز أن يكون « إله » بدلاً من « الله » ، و « واحد » خبره ، تقديره : إنما
 المعبود واحد .

(سبحانه) نصب على المصدر .

٦٥٣ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ يَكُونَ ﴾ - ١٧١ -

أن ، في موضع نصب بحذف حرف الجر ، تقديره : سبحانه عن أن يكون ،
 ومن أن يكون ، أي تنزيهاً له من ذلك وبراءة له .

٦٥٤ - قوله تعالى : ﴿ وَكَيْلًا ﴾ - ١٧١ -

نصب على البيان ، وإن شئت على الحال . ومعنى « وكيل » : كافٍ لأولياته .

٦٥٥ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا [لِلَّهِ] ﴾ - ١٧٢ -

« أن » ، في موضع نصب بحذف حرف الجر ، أي : من أن يكون .

٦٥٦ - قوله تعالى : ﴿ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطًا [مُسْتَقِيمًا] ﴾

- ١٧٥ -

« صراطاً »^(٢) نصب على إضمار فعلٍ تقديره : يُعْرِفُهُمْ صِرَاطًا ، ودلّ « يهديهم »
 على المحذوف .

ويجوز أن يكون مفعولاً ثانياً لـ « يهدي » ، تقديره : يهديهم صراطاً مستقيماً إلى
 ثوابه وجزائه .

(١) سورة النحل ٥١

(٢) في الأصل « صراط » وأثبت ما في ظ .

٦٥٧ - قوله تعالى : ﴿ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ ﴾ - ١٧٦ -

إنما ثني الضمير في « كانتا » ولم يتقدم إلا ذكر واحدة ؛ لأنه محمول على المعنى ؛ لأن تقديره عند الأخفش فإن كان من ترك اثنتين ، ثم ثنى الضمير على معنى « مَنْ » .

٦٥٨ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ تَضِلُّوا ﴾ - ١٧٦ -

« أن » في موضع نصب بـ « بين »^(١) معناه : يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ الضلال لتجنبوه .
وقيل : « لا » مقدرة محذوفة من الكلام تقديره : يبيِّنُ اللهُ لَكُمْ لئلا تَضِلُّوا .
وقيل معناه : كراهة^(٢) أن تَضِلُّوا ، فهي مفعول من أجله .

(١) في الأصل « نصب بالتبيين »

(٢) في الأصل « كراهية » .

مُشْكِلُ إِعْرَابِ سُورَةِ

« المائدة »

٦٥٩ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا مَا يُتْلَى [عَلَيْكُمْ] ﴾ ١ -

« ما » في موضع نصب على الاستثناء من « بهيمة » .

٦٦٠ - قوله تعالى : ﴿ غَيْرَ مُحَلِّيِ الصَّيْدِ ﴾ ١ -

نصب على الحال من الضمير في « أوفوا » ، وقيل : من الكاف والميم في

« لكم » .

٦٦١ - قوله تعالى : ﴿ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ ﴾ ١ -

ابتداء وخبر ، في موضع نصب على الحال من المضمرة في « محلين » . ونون

« محلين » سقطت لإضافته إلى « الصيد » .

٦٦٢ - قوله تعالى : ﴿ يَبْتَغُونَ ﴾ ٢ -

في موضع النعت لـ « آمين » (١) .

(١) في البيان ٢٨٣/١ : « ولا يجوز أن يكرر صفة لامين ؛ لأنه قد نصب (البيت) ،
واسم الفاعل إذا وصف لم يعمل لأنه يخرج بالوصف عن شبه الفعل ؛ لأن الفعل لا يوصف ،
وإذا خرج بالوصف عن شبه الفعل فينبغي ألا يعمل » .

٦٦٣ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ صَدُّوْكُمْ ﴾ [عن المسجد] * - ٢ -

من / كسر^(١) [« إن »] فمعناه : إن وقع صدءٌ لكم فلا يكسبكم بغضٌ من صدءكم أن تعتدوا ، فالصد منتظر ؛ ودل على ذلك أن في حرف ابن مسعود^(٢) « إن يصدؤكم » ، فالمعنى : إن وقع صدءٌ مثل الذي فعل بكم أولاً فلا تعتدوا ، ومثله عند سيبويه قول الشاعر :

أتغضبُ إن أذنا قُتِيْبَةً حَزَّاتَا [جِهَارًا ، ولم تغضب لقتل ابن خازم]^(٣)

وذلك شيء قد كان ووقع ، وإيًّا معناه : إن وقع مثل ذلك أتغضب ؟ وجواب الشرط ما قبله .

ومن قرأ بالفتح ف « أن » ، في موضع نصب مفعول من أجله ، وعليه أتى التفسير ؛ لأن الصدء قد كان ووقع قبل نزول الآية ؛ لأن الآية نزلت عام الفتح سنة ثمان ، وصدء المشركون المسلمين عن البيت عام الحديبية سنة ست ؛ فالفتح يدل عليه بدل التفسير والتاريخ ؛ لأن الكسر يدل على أمر لم يقع ، والفتح يدل على أمر قد كان وانقضى ؛ ونظير ذلك لو قال رجل لامرأته وقد دخلت داره : أنت طالق إن دخلت الدار ، فكسر « إن » ، لم تطلق [عليه] بدخولها الأول ؛ لأنه أمر ينتظر ، ولو فتح لطلبقت عليه ؛ لأنه أمر قد كان .

(١) قرأ بكسر همزة « إن » ابن كثير وأبو عمرو ، وقرأ الباكون بفتحها . النشر ٢٤٥/٢ ، والإتحاف ص ١٩٨

(٢) معاني القرآن للفراء ٣٠٠/١ ، والبحر المحيط ٢٢/٣

(٣) ما بين قوسين سقط من ح ، ط ، د وقد أكمله الناسخ في هامش الأصل .
والبيت للفردق ، وهو في ديوانه ص ٨٥٥ ، والحزاة ٦٥٥/٣ ، وسيبويه ٤٧٩/١ ، ومراتب النحويين ١٦ ، والكامل ٤٢١/٢ ، والعيني على الأثوني ٩/٤ ، وشرح أبيات مغني اللبيب لعبد القادر البغدادي ١١٧/١

وفي البيت إشارة إلى مقتل عبد الله بن خازم ، وقتيبة بن مسلم ، أميري خراسان ، الواحد قلو الآخر .

وَفَتَحُ « أَنْ » ، إِنَّمَا هِيَ عَلَّةٌ لِمَا كَانَ وَوَقَعَ ؛ وَكَسْرُهُمَا إِنَّمَا يَدُلُّ عَلَى أَمْرٍ يُنْتَظَرُ ، قَدْ يَكُونُ ، أَوْ لَا يَكُونُ ؛ فَالْوَجْهَانِ حَسَنَانِ عَلَى مَعْنِيهَا^(١) .

٦٦٤ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ تَعْتَدُوا ﴾ - ٢ -

« أَنْ » فِي مَوْضِعِ نَصْبٍ بِـ « يَجْرِمْتِكُمْ » .

و (سَنَانٌ) مَصْدَرٌ ، وَهُوَ الْفَاعِلُ لـ « يَجْرِمْتِكُمْ » وَالنَّهْيُ وَاقِعٌ فِي اللَّفْظِ عَلَى « الشَّأْنِ » ، وَيُعْنَى^(٢) بِهِ الْمُخَاطَبُونَ ، كَمَا تَقُولُ : لَا أَرَى بَيْنَكَ هَاهُنَا ، فَالنَّهْيُ فِي اللَّفْظِ عَلَى التَّكْلِمِ ، وَالْمُرَادُ بِهِ الْمُخَاطَبُ ، وَمِثْلُهُ : (فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ)^(٣) ، وَمِثْلُهُ : (لَا يَجْرِمْتِكُمْ شِقَاقِي)^(٤) .

وَمِنْ أَسْكَنَ^(٥) نُونِ « سَنَانٌ » جَعَلَهُ اسْمًا .

٦٦٥ - قوله تعالى : ﴿ فَمَنْ أْضَطَّرَّ ﴾ - ٣ -

« مَنْ » ابْتِدَاءً ، وَهِيَ شَرْطٌ ، وَالْجَوَابُ : (فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) ، وَهُوَ الْخَبَرُ ، وَمَعَهُ ضَمِيرٌ مَحذُوفٌ تَقْدِيرُهُ : فَإِنَّ^(٦) اللَّهُ لَهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ .

٦٦٦ - قوله تعالى : ﴿ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ ﴾ - ٤ -

« مَا » وَ« ذَا » اسْمٌ فِي مَوْضِعِ رَفْعٍ بِالْإِبْتِدَاءِ ، وَ« أُحِلَّ لَهُمْ » الْخَبَرُ .

(١) الكشف ١١٢/أ ، والبيمان ٢٨٣/١ ، والمعكبري ١٢٠/١ ، وتفسير

القرطبي ٤٦/٦

(٢) فِي ظِ « وَيُعِين » . (٣) سورة البقرة ١٣٢

(٤) سورة هود ٨٩

(٥) إِسْكَانُ النُّونِ مِنْ « سَنَانٌ » قِرَاءَةُ ابْنِ عَامِرٍ وَابْنِ وَرْدَانَ وَأَبِي بَكْرٍ ، وَقُرَأَ

الْبَاقُونَ بِفَتْحِ النُّونِ . النَّشْرُ ٢٤٥/٢ ، وَالْإِنْخَافُ ص ١٩٧ ، وَالْكَشْفُ ١١١/ب .

(٦) فِي الْأَصْلِ « تَقْدِيرُهُ : فَأَكُلُ ، فَإِنَّ » .

وإن شئت جعلت «ذا» بمعنى الذي؛ فيكون «هو» خبر الابتداء، و«ادل» لهم، صلته. ولا يعمل «يسألونك» في «ما» في الوجهين، لأنها استفهام، ولا يعمل في الاستفهام ما قبله.

٦٦٧ - قوله تعالى: ﴿مُكَلِّبِينَ﴾ - ٤ -

حال من الميم والتاء في «عائتم».

٦٦٨ - قوله تعالى: ﴿مُحْصِنِينَ﴾ - ٥ -

حال من المضمرة المرفوعة في «آيتموهّن» . ومثله: (غير مسافحين) ، ومثله: (ولا متخذين أخذان) ، وهو عطف على «غير مسافحين» ، ولا تعطفه على «محصنين» لدخول «لا» معه تأكيداً للنفي المتقدم ، ولا نفي مع «محصنين» .

وإن شئت جعلت «غير مسافحين» «ولا متخذين» نعتاً لـ «محصنين» ، أو حالاً من المضمرة في «محصنين» (١) .

٦٦٩ - قوله تعالى: ﴿وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ - ٥ -

العامل في الظرف محذوف تقديره: وهو خاسر في الآخرة ولـ على الحذف قوله «من الخاسرين» ، فإن جعلت الألف واللام في «الخاسرين» ليستا بمعنى الذي ، جاز أن يكون العامل في الظرف «الخاسرين» .

٦٧٠ - قوله تعالى: ﴿وَأَرْجُلَكُمْ﴾ - ٦ -

(١) البيان ١/٢٨٤ ، والمعكبري ١/١٢١

من نصبه^(١) عطفه على « الأيدي والوجوه » .

ومن خفضه عطفه على « الرؤوس » ، وأضمر ما يوجب الغسل ، والآية محكمة ، كأنه قال : وأرجلكم غسلاً .

وقال الأخفش وأبو عبيدة^(٢) . الخفض فيه على الجوار ، والمعنى : للغسل ؛ وهو بعيد ؛ لا يُحمل القرآن عليه .

وقال جماعة : هو عطف على « الرؤوس » ، والآية منسوخة بالسنة ، بإيجاب غسل الأرجل ، فهي منسوخة على هذه القراءة .

وقيل : هو عطف على « الرؤوس » ، محمّ ؛ لكن التحديد يدلّ على الغسل ، فإنها حدّ غسل الأرجل إلى الكعبين كما حدّ غسل الأيدي إلى المرفقين ، علم أنه غسل كالأيدي .

[وقيل : المسح في اللغة يقع بمعنى الغسل ، فيقال : مسحت^(٣) لـ لالة ، أي توضأت . فبيّنت السنة أن المراد بمسح الأرجل إذا خفضت ، « المسح »^(٤)] .

(١) النصب قرأه نافع وابن عامر وحفص والكسائي ويعقوب ، وعن الحسن أنه قرأ بالرفع على الابتداء ، والخبر محذوف ، وقرأ الباقر بالخفض . النشر ٢ / ٢٤٥ ، والإتحاف ص ١٩٨

(٢) مجاز القرآن ١ / ١٥٥ ، وتفسير القرطبي ٦ / ٩٤

(٣) في ح : « مسحت » وأثبت ما في ظ والكشف .

(٤) الكشف ٢ / ١٠٢ ، والبيان ١ / ٢٨٤ ، والمكبري ١ / ١٢١ ، وتفسير القرطبي

٩١ / ٦ وما بعده .

- وفي هامش ظ ٣٨ / أ : « قوله : (برؤوسكم) الباء زائدة . وقال من لا خبرة له بالعربية : الباء في مثل هذا للتبويض ؛ وليس بشيء يعرفه أهل العلم ، ووجه دخولها أنها تدل على إصاق المسح بالرأس . تبيان » وانظر المكبري ١ / ١٢١

٦٧١ - قوله تعالى : ﴿ فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا ﴾ - ٦ -

من جعل «الصعيد» الأرض، أو وجه الأرض، نصب «صعيداً» على الظرف .
ومن جعل «الصعيد» التراب، نصبه على أنه مفعول به، وحذف منه حرف الجر،
أي بصعيد . و «طيباً» نعته، أي نظيف، وقيل : « طيبٌ » معناه : حلال، فيكون
نصبه على المصدر أو على الحال .

٦٧٢ - قوله تعالى : ﴿ شُهَدَاءَ ﴾ - ٨ -

حال من المضمَر في «قوَّامين» .
ويجوز أن يكون خبراً ثانياً لـ «كان» .
وقيل : هو نعت لـ «قوَّامين» .

٦٧٣ - قوله تعالى : ﴿ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا ﴾ - ٩ -

أصل «وعد» أن يتعدى إلى مفعولين ؛ يجوز الاقتصار على أحدهما ، و لذا
وقع في هذه الآية ؛ تعدى إلى مفعول واحد هو «الذين» ثم فسّر المفعول المحذوف ،
وهو : العِدَّةُ ، بقوله : (لهم مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ) .

٦٧٤ - قوله تعالى : ﴿ فَبِمَا تَقْضِيهِمْ مِيثَاقَهُمْ ﴾ - ١٣ -

كالذي في النساء^(١) .

٦٧٥ - قوله تعالى : ﴿ يُحَرِّفُونَ ﴾ - ١٣ -

حال^(٢) من أصحاب القلوب .

(١) راجع فقرة (٦٣٩) من سورة النساء .

(٢) أي الجملة في موضع نصب على الحال .

٦٧٦ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا قَلِيلًا ﴾ - ١٣ -

استثناء من الماء والميم في منهم .

٦٧٧ - قوله تعالى : ﴿ وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا

مِيثَاقَهُمْ ﴾ - ١٤ -

«مين°» متعلقة بـ «أخذنا» ، أي : وأخذنا من الذين قالوا إنا نصارى ميثاقهم ، مثل قولك : مين° زيدٍ أخذت درهمته . ولا يجوز أن تنوي بـ «الذين» التأخير بعد «الميثاق» ؛ لتقدم المضمرة على المظهر ، إنما تنوي به أن يكون بعد «أخذنا» وقبل «الميثاق» ؛ لأشبهها مفعولان لـ «أخذنا» ، فليس لأحدهما مزبنة في التقديم على الآخر . والماء والميم تعودان على «الذين» ، وليس موضع «الذين» أن يكون بعد «ميثاقهم» ، فلذلك جاز ؛ ألا ترى أنك لو قلت : ضرب غلامه زيدا ، لم يجز ، ولا يجوز أن ينوي بالغلام التأخير ؛ لأنه في حقه ورتبته ، إذ حق الفاعل أن يكون قبل المفعول ، فلا ينوي به غير موضعه ، فإن نصبت «الغلام» ورفعت «زيدا» جاز ؛ لأنك تنوي بالغلام والضمير التأخير ؛ لأن التأخير هو موضعه ، فتنوي به موضعه بعد الفاعل .

ومنع الكوفيون أكثر هذا ، وقدروا الآية على الحذف ؛ تقديرها عندم : ومن الذين قالوا إنا نصارى من° أخذنا ميثاقهم ، فالماء والميم تعودان على «من°» المحذوفة ، وهي مقدرة قبل المضمرة ؛ وجاز عندم حذف «من°» ، كما جاز في قوله : (وما ميثاقا إلا له [مقام°]) (١) أي من° له ، وكما قال : (من الذين هادوا يَحْرُفُونَ) (٢) أي : من° يَحْرُفُونَ .

٦٧٨ - قوله تعالى : ﴿ يُبَيِّنُ لَكُمْ ﴾ - ١٥ -

« يبيِّن » في موضع الحال من « رسولنا » ، ومثله : الثاني (١) ، ومثله : (ويَعْفُوا).

٦٧٩ - قوله تعالى : ﴿ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ ﴾ - ١٦ -

[« يهدي »] في موضع رفع على النعت لـ « كتاب » ، وإن شئت في موضع نصب على الحال من « كتاب » ؛ لأنك قد نعتته بـ « يبين » ، فقرب من المعرفة ، فحسنت الحال منه . ومثله : (ويُخْرِجُهُمْ) (ويَهْدِيهِمْ) .

٦٨٠ - قوله تعالى : ﴿ سُبُلَ السَّلَامِ ﴾ - ١٦ -

مفعول مجذف حرف الجر ، أي إلى سبل السلام .

٦٨١ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ تَقُولُوا ﴾ - ١٩ -

« أن » (٢) مفعول من أجله .

٦٨٢ - قوله تعالى : ﴿ خَاسِرِينَ ﴾ - ٢١ -

حال من المضمرة في « تَنَقَّلُوا » .

٦٨٣ - قوله تعالى : ﴿ أَنْعَمَ اللَّهُ ﴾ - ٢٣ -

في موضع نصب على الحال من المضمرة في « يخافون » ، ويجوز أن يكون في

(١) أي في الآية ١٩

(٢) أراد : (أن) والفعل (تقولوا) : في تأويل مصدر ، مفعول من أجله ، وكثيراً ما يتردد

شبهه في هذا الكتاب .

موضع رفع على النعت لـ «رجلين» ؛ وكذلك [قوله] : (من الذين يخافون) .

٦٨٤ - قوله تعالى : ﴿ أبدأ ﴾ - ٢٤ -

ظرف زمان ، و (ما داموا) بدل^(١) من «أبدأ» ، وهو بدل / بعض $\frac{٧٤}{ت}$ من كل .

٦٨٥ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي ﴾ - ٢٥ -

«أخي» في موضع نصب عطف على «نفسي» .

وإن شئت عطفته على اسم «إن» ، وتحذف خبره لدلالة الأوّل عليه ،
كأنه قل : وإنّ أخي لا يملك إلا نفسه .

وإن شئت جعلت «الأخ» في موضع رفع بالابتداء ، عطف على موضع «إن»
وما عملت فيه ، وتضم الخبر كالأوّل .

وإن شئت عطفته على المضمر في «أملك» ، فيكون في موضع رفع .

٦٨٦ - قوله تعالى : ﴿ أَرْبَعِينَ سَنَةً ﴾ - ٢٦ -

«أربعين» ظرف زمان ، والعامل فيه «يتيئون» ؛ على أن تجعل التحريم لا
أمدّ له ، كما جاء في التفسير أنّه لم يدخلها أحد منهم ، وإنما دخلها أبناؤهم ، وماتوا
هم كلّهم في التّيبه ، فتكون «يتيئون» على هذا القول حالاً من الماء والميم في
«عليهم» ، ولا تقف على «عليهم» في هذا القول [لأنه متعلق بالحال]^(٢) إلا أن تجعل
«يتيئون» منقطعاً ممّا قبله ، فتقف على «عليهم» .

(١) أراد أن (ما) مصدرية تنوب عن الزمان ، وهي والفعل في تأويل مصدر ، بدل

من (أبدأ) . (٢) زيادة في هامش الأصل .

مشكل م (١٥)

وإن جعلت للتحريم أمداً ، وهو : أربعون سنةً ، نصبت « أربعين » بـ « محرمة » ، ويكون « يتيون » حالاً من الماء والميم أيضاً في « عليهم » ؛ ولا يجوز الوقف على هذا القول على « عليهم » ألبة [لأنها متعلقة بالحال أيضاً] (١) ، ولا تقف على « أربعين سنة » في القول الأول ألبة ، وتقف عليه في هذا القول إن جعلت « يتيون » منقطعاً غير حال .

٦٨٧ - قوله تعالى : ﴿ إِنِّي أُرِيدُ ﴾ - ٢٩ -

و « إئثا » و « إئثا » و « لكتي » و « لكتنا » وشبهه ، كلثه أصله ثلاث نونات ؛ ولكن حذفت واحدة استخفافاً لاجتماع ثلاثة أمثال . لا حاجز بينين (٢) ، وقد استعملت في كثير من القرآن على الأصل بغير حذف . والمحذوفة من هذه النونات هي الثانية ؛ لأنك لو حذفت الثالثة لوجب تغيير الثانية من الفتح إلى الكسر في « إئتي ولكتي » فيجتمع حذف وتغيير ؛ وذلك مكروه . ولو حذفت الأولى لوجب إدغام الثانية في الثالثة بعد إزالة حركتها وإسكانها ، وذلك حذفان وتغيير ، فكان حذف الثانية أولى .

وأيضاً فإن « إن » قد تحذف منها الثانية ، وهما نونان ، فحذفها بعينها (٣) إذا صارت ثلاث نونات أولى من حذف غيرها (٤) .

٦٨٨ - قوله تعالى : ﴿ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ ﴾ - ٣٢ -

(١) زيادة في هامش الأصل .

(٢) في الأصل « بينها » .

(٣) في الأصل « فحذفها بعينها » .

(٤) في الأصل « غيرها » .

عطف على «نفس» أي: أو بغير فساد.

وقرأ الحسن^(١) بالنصب / على معنى: أو فسدَ فساداً، فهو مصدر.

٦٨٩ - قوله تعالى: ﴿ أَنْ يُقَاتِلُوا ﴾ - ٣٣ -

« أن » في موضع رفع خبر «جزاء» ؛ لأنَّ « أن » وما بعدها مصدر [و «جزاء» مصدر]^(٢) فهو مصدر خبر عن مصدرٍ ، وهو هو .

و « أو » في قوله: (أَوْ يُصَلِّبُوا) وما بعده من « أو » للتخيير للإمام على اجتهاده^(٣) ؛ وللعلماء في ذلك اختلاف وأقوال .

٦٩٠ - قوله تعالى: ﴿ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا ﴾ - ٣٤ -

نصب^(٤) على الاستثناء .

٦٩١ - قوله تعالى: ﴿ وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ ﴾ - ٣٨ -

رفع بالابتداء ، والخبر محذوف عند سيبويه^(٥) تقديره: وفيما يتلى عليكم السارق [والسارقة]^(٦) ، أو فيما فُرض عليكم ، وكان الاختيار على مذهب سيبويه النصب ؛ لأنه أمرٌ ، وهو بالفعل أولى ، وبه قرأ^(٧) عيسى بن عمير ، والاختيار فيه عند الكوفيين الرفع على قراءة الجماعة ؛ لأنه لم يقصد به قصد سارق بعينه ، فهو عندهم

(١) انظر المختص ٢١٠/١ ، وتفسير القرطبي ١٤٦/٦

(٢) زيادة في الأصل . (٣) في الأصل « على الاجتهاد » .

(٤) أي: الذين ، نصب على الاستثناء .

(٥) الكتاب ٧١/١ - ٧٢ (٦) زيادة من ظ .

(٧) الشواذ لابن خالويه ص ٣٢ . وزاد أبو حيان في البحر المحيظ ٤٧٦/٣ نسبتها إلى

مثل : (وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِيَا مِنْكُمْ)^(١) ، لا يراد به اثنان بأعيانها ؛ فلذلك اختير الرفع ، وقد ذكرنا^(٢) علة سيبويه في اختياره الرفع في (وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِيَا مِنْكُمْ) وليس في قوله « والسارق » من الإبهام ومعنى الشرط ما في « واللذان » من العلة^(٣) .

٦٩٢ - قوله تعالى : ﴿ جَزَاءُ بِمَا * - ٣٨ -

مفعول من أجله ، وإن شئت مصدراً ، ومثله : (تَسْكَالًا)

٦٩٣ - قوله تعالى : ﴿ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ ، سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ *

- ٤١ -

« سَمَّاعُونَ » و « يُحَرِّفُونَ » صفتان لمخذوفين مرفوعين بالابتداء ، وما قبلها الخبر ، تقديره : فريق سمَّاعون ، وفريق يحرفون الكلم ليكذبوا ؛ لم يرِدْ أنهم يسمعون الكذب ويقبلونه ؛ إنما أراد : يسمعون ليكذبوا ويقولوا ما لم يسمعوا ، ودلَّ على ذلك قوله : (يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ من بعد مواضعه) .

ويجوز أن تكون « يحرفون » حالاً من المضمرة في « سمَّاعون » ، وتكون هي الحال المقدرة ، أي يسمعون الكذب^(٤) مقديرين التحريف ، مثل قوله : (هندياً باليغ الكعبية)^(٥) .

(١) سورة النساء الآية : ١٦

(٢) انظر فقرة (٥٢٤) من سورة النساء الآية : ١٦

(٣) البيان ١/٢٩٠ ، والعكبري ١/١٢٥ ، وتفسير القرطبي ٦/١٦٦

(٤) لفظ « الكذب » مثبت في هامش الأصل ، وساقط في ح ، ط ، د .

(٥) سورة البقرة الآية ٩٥ ، وسبأ في فقرة (٧٣٠) .

٦٩٤ - قوله تعالى : ﴿ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكُمْ ﴾ - ٤١ -

صفتان لـ « قوم » .

٦٩٥ - قوله تعالى : ﴿ يَقُولُونَ إِنَّ أُوتِيتُمْ ﴾ - ٤١ -

حال من المضمرة في « يُحَرِّفُونَ » ، فتقف على « قلوبهم » في هذا القول ، وتبتدىء : (ومن الذين هادوا) وهو خبر الابتداء ، وقد قيل : إن « سماعون » رفع على إضمار : هم سماعون ، ابتداءً وخبرٌ ، فتقف / على « هادوا » في هذا القول ، والقول الأول أحسن وأولى .

٧٦
ت

فأما : (سماعون للكذب) الثاني^(١) ، فهو رفعٌ على إضمار مبتدأ ، أي هم سماعون للكذب أكثر من السحرة .

٦٩٦ - قوله تعالى : ﴿ النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا ﴾ - ٤٤ -

« الذين » صفة لـ « النبيين » على معنى المدح والثناء ، لا على معنى الصفة التي تأتي للفرق بين الموصوف وبين مَنْ ليس صفته ، كذلك تقول : رأيت زيدا عاقلًا ، فيحتمل أن تكون هذه الصفة جئت بها للثناء والمدح لا غير كالأية ، ويحتمل أن تكون جئت بها لتفريق بين زيد العاقل وبين [زيد] آخر ليس بعاقل ، وهذا لا يجوز في الآية [بين النبيين]^(٢) لأنه لا يمكن أن يكون ثمَّ نبيون غير مسلمين ، كما يحتمل أن يكون ثمَّ زيد آخر غير عاقل . فإن قلت : رأيت زيدا الأحمر ، فهذه صفة جئت بها لتفريقها بين زيد الأحمر وبين زيدٍ آخر ، أو زيودٍ ليسوا بجمرة ،

(١) أي في الآية ٢ : من هذه السورة .

(٢) زيادة في هامش الأصل .

فاعرفه . فلا تحتل هذه الصفة غير هذا المعنى ؛ ولو كان زيد لا يُعرف إلا بالأحمر لم يجوز حذف الأحمر ؛ لأنه كأنه من تمام اسمه (١) .

٦٩٧ - قوله تعالى : ﴿ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ ﴾ - ٤٥ -

ومابعد من الأسماء ، من نصبه (٢) عطفه على ماعملت فيه « أن » ، وهو « النفس » ، و « بالنفس » خبر « أن » ، وكذلك كل ما مخفوض خبر ما قبله [متعلق بسببه] (٣) .

ومن رفع « والعين » والأنف والسن ، عطفه على المعنى ؛ لأن معنى (كتبنا عليهم) : قلنا لهم : النفس بالنفس ، فرفع على الابتداء .

وقيل : هو مبتدأ مقطوع بما قبله .

وقيل : هو معطوف على الضمير المرفوع [في] « بالنفس » ، وإن كان لم يؤكد ، فهو جائز ، كما قال : (ما أثمر كتنا ولا آباؤنا) (٤) ، وليس في زيادة « لا » بعد حرف العطف حجة في أنها فصلت ؛ لأنها (٥) بعد حرف العطف ، والمخفوض خبر كل ابتداء (٦) .

٦٩٨ - قوله تعالى : ﴿ وَالْجُرُوحُ قِصَاصٌ ﴾ - ٤٥ -

(١) في الأصل « الاسم » .

(٢) النصب قرأه الجمهور غير الكسائي ، أما هو فقرأ بالرفع . النشر ٢/٤٤٥ ، والانتحاف ص ٢٠٠ .

(٣) سورة الأنعام الآية : ١٤٨ .

(٤) في هامش الأصل : « لأنها إنما دخلت لتأكيد النفي ، ولا تعبر إعراباً بين الابتداء والخبر ، ولا بين العاطف والمعطوف عليه . »

(٦) الكشف ١١٣/أ ، والبيان ١/٢٩٢ ، والعكبري ١/١٢٦ ، وتفسير القرطبي ٦/١٩٢ .

من نصبه عطفه على « النفس » ، و « قصاص » خبره ، على أنه مكتوب في التوراة .

ومن رفعه عطفه على موضع « أن » وما عملت فيه ، فهو مبتدأ مكتوب أيضاً ، و « قصاص » خبر الابتداء .

وقيل : هو ابتداء منقطع بماقبله ؛ على أنه غير مكتوب ، وإنما يكون هذا منقطعاً على قراءة من نصب « العين » وما بعده ، ورفع « الجروح » .

فأمّا من رفع « العين » وما بعده ، ورفع « الجروح » / فهو كلثمه مطوف بهضه $\frac{٧٧}{ت}$ على بعض ؛ وهي قراءة (١) الكسائي .

٦٩٩ - قوله تعالى : ﴿ مُصَدِّقًا ﴾ - ٤٦ -

الأوّل ، حال من « عيسى » ، و « مصدّقاً » الثاني ؛ إن شئت عطفته على الأوّل حالاً من « عيسى » أيضاً على التأكيد ؛ وإن شئت جعلته حالاً من « الإنجيل » . و « الإنجيل » إفعالٌ ، مشتق من « النَّجِيل » وهو الأصل ، كأنه أصل الدين يُرْجَع إليه ، ويؤْتَمُّ به .

و « التوراة » مشتقة من : وري الزئبد ، وهو ما يخرج منه من الضياء ؛ من ثاره . فكانها^(٢) ضياء يُسْتَضَاءُ بها في الدين .

و « القرآن » مشتق من قويت الماء في الحوض ، إذا جمعت ، فكانه قد جمع

(١) وقرأ بالرفع أيضاً ابن كثير وأبو عمرو وأبو جعفر وابن عامر ، وقرأ الباقون بنصب « العين والأنف والأذن والسن والجروح » جميعاً . للنشر ٢/٥٤٥ ، والإتحاف ص ٢٠٠ ، وفي هامش الأصل عبارة « بلغت قراءة » .

(٢) في الأصل « كأنه » .

فيه الحكم والمواظ والآداب والقصص والفروض ، وكملت فيه جميع الفوائد الهادية إلى طرق الرشاد ، ولذلك قال تعالى : (اليوم أكملت لكم دينكم)^(١) ، الآية .

٧٠٠ - قوله تعالى : ﴿ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً ﴾ - ٤٦ -

نصب عطف على « مصدق » .

وقد قرأ الضحاك^(٢) برفع « موعظة » ، وذلك يدل على أن « هدى » في موضع رفع ، والرفع في ذلك على العطف على قوله : (فيه هدى ونور) .

٧٠١ - قوله تعالى : ﴿ مُصَدِّقًا ﴾ ﴿ وَمُهَيِّمًا ﴾ - ٤٨ -

حالان من « الكتاب » .

٧٠٢ - قوله تعالى : ﴿ وَأَنْ أَحْكُمْ ﴾ - ٤٩ -

« أن » في موضع نصب عطف على « الكتاب » .

٧٠٣ - قوله تعالى : ﴿ وَأَحْذَرُهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ ﴾ - ٤٩ -

« أن » في موضع نصب على البدل من الهاء والميم في « واحذرهم » ، وهو بدل الاستئجال . وإن شئت جعلته مفعولاً من أجله .

٧٠٤ - قوله تعالى : ﴿ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَّ [بِالْفَتْحِ] ﴾ - ٥٢ -

« أن » في موضع نصب بـ « عسى » ، ولو قدئمت فقلت : فعسى أن يأتي الله

(١) سورة المائدة الآية ٣

(٢) والنصب قراءة الجمهور . البحر المحيط ٤٩٩/٣

لكانت في موضع رفع بعد « عسى » ، وتسده مسد خبر « عسى » ، [كما تسد « أن » ،
المشدة مسد المفعولين في قولك : علمت أنك كريم]^(١) .

٧٠٥ - قوله تعالى : ﴿ وَيَقُولُ الَّذِينَ ﴾ - ٥٣ -

من نصبه^(٢) عطفه على المعنى ، كأنه قدرَ تقديمَ « أن يأتي » بعد « عسى »
فعطف عليه ؛ إذ معنى « فعسى أن يأتي الله » و « فعسى الله أن يأتي » واحد ،
فعطف على المعنى ؛ ولو عطف على اللفظ على « أن يأتي » ، وهو مؤخر بعد اسم الله ،
لم يجوز ، كما يبعد أن تقول : عسى زيد أن يقوم ويأتي عمرو ؛ إذ لا يجوز : عسى زيد
أن يأتي عمرو .

فأما إذا قدمت « أن » بعد « عسى » فهو حسن ؛ كما تقول : عسى أن يقوم زيد
ويأتي عمرو ، فيحسن كما يحسن : عسى أن يقوم ويأتي عمرو ، ولو كان في الجملة الثانية
ما يعود على الأول لجاز كل هذا ، نحو : عسى زيد أن يقوم ويأتي أبوه ، وعسى / أن
يقوم زيد ويأتي أبوه ، كل هذا حسن جائز بخلاف الأول ؛ لأنك لو قلت :
عسى زيد أن يقوم أبوه ، حسن ؛ وهذا كائنه بنزلة : ليس زيد بخارج ولا قائم
عمرو ، وهذا لا يجوز ، فإن كان في موضعه عمرو أبوه جاز ، فهو قياسه
فقه عليه .

وقد قيل : إن « ويقول » معطوف على « الفتح » ؛ لأنه بمعنى : أن يفتح ،
فهو معطوف على اسم ، فاحتيج إلى إضمار « أن » ليكون مع « يقول » مصدراً ، فتعطف

(١) زيادة في هامش الأصل .

(٢) النصب قراءة أبي عمرو ويعقوب ، وقرأ الباقر بالرفع . النشر ٢/٢٤٦ ، والإتحاف ص ٢٠٦ .

اسماً على اسم ، فيصير بمنزلة قول الشاعر (١) :

لَلْبُسِّ عِبَاءَةٌ وَتَقَرَّرَ عَيْنِي [أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ لُبْسِ الشُّفُوفِ] (٢)
والرفع في « ويقول » على القطع (٣) .

٧٠٦ - قوله تعالى : ﴿ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِنَا نَعْلَمَ الَّذِينَ صَدَقُوا مِنْهُمْ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا يَضُرُّنَا شَيْئًا وَهُمْ فِي آفَاتِنَا أَهْلٌ لَكُمْ وَتَفِئَةُ السُّفْهَانِ ﴾ - ٥٣ -

نصب على المصدر .

وكنسرت « إن » من « إثمهم » على إضمار : قالوا [إثمهم] ؛ ولأن اللام في خبرها .

٧٠٧ - قوله تعالى : ﴿ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ﴾ - ٥٤ -

نعت لـ « قوم » ، وكذلك : (أَذِيَّةٌ) و (أُعِزَّةٌ) و (يُجَاهِدُونَ) نعت أيضاً لهم .

ويجوز أن يكون حالاً منهم ، والإشارة بالقوم الموصوفين في هذا الموضع هي إلى الخلفاء الراشدين بعد النبي ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، ومن اتبعهم (٤) ؛ وهذا مما يدل على تثبيت خلافتهم ورضاء الله عنهم أجمعين .

(١) البيت ليسون بنت بجدل امرأة معاوية بن أبي سفيان ، وقد طلقها لفرط حنينها إلى أهلها . والشغوف : الثياب الرقيقة . و « تقرّر » منصوب بأن مضمرة ، والمصدر المؤول منها معطوف على « لبس » . وهو في الخزانة ٥٩٢/٣ ، وسيبويه ٤٢٦/١ ، وابن عقيل ٢٧٢/١

(٢) زيادة في الأصل .

(٣) الكشف ١١٤/أ ، والبيان ٢٩٦/١٠ ، والمعكبري ١٢٧/١ ، وتفسير القرطبي ٢١٨/٦

(٤) في الأصل : « ومن اتبعه » .

٧٠٨ - قوله تعالى : ﴿ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴾ - ٥٥ -

ابتداء وخبر في موضع الحال من المضمَر في « يؤتون » أي : يعطون ما يركبهم عند الله في حال ركوعهم ، أي وم في صلاتهم ، فالواو واو الحال ، والآية على هذا المعنى نزلت في علي ، رضي الله عنه (١) .

ويجوز أن يكون لا موضع للجملة ، وإثما هي جملة معطوفة على الموصول (٢) ، وليست بواو حال ، والآية عامة .

٧٠٩ - قوله تعالى : ﴿ وَالْكَافِرِ ﴾ - ٥٧ -

من خفضه (٣) عطفه على « الذين » في قوله : (من الذين أتوا) فيكونون موصوفين باللعب والهزء ، كما وصف به الذين أتوا الكتاب بقوله : (إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ) (٤) يريد به كفار قريش .

ومن نصبه عطفه على « الذين » في قوله : (لا تتخينوا الذين) ، ويخرجون من الوصف بالهزء واللعب (٥) .

(١) وذلك أن سائلاً سأل في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم ، فلم يعطه أحد شيئاً ، وكان علي في الصلاة ، في الركوع ، وفي يمينه خاتم ، فأشار إلى السائل بيده حتى أخذه . انظر تفسير القرطبي ٢٢١/٦

(٢) في الأصل « على الموضع » وجاء في البحر المحيط ٥١٤/٣ : « الظاهر . . . أنها جملة اسمية معطوفة على الجمل قبلها منتظمة في سلك الصلاة . »

(٣) الخفض قرأه أي عمرو والكسائي ويعقوب ، وقرأ الباقر بنصب الراء . التيسير ص ١٠٠ ، والنشر ٢٤٦/٢ ، والإتحاف ص ٢٠١

(٤) سورة الحجر الآية : ٩٥

(٥) الكشف ١١٤/ب ، والبيان ٢٩٨/١ ، والمعكبري ١٢٧/١ ، وتفسير

القرطبي ٢٢٣/٦

٧١٠ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا أَنْ آمَنَّا ﴾ - ٥٩ -

« أن » في موضع نصب بـ « تنقمون » ، وقوله (وأن أكثركم فاسقون) عطف عليها .

٧١١ - قوله تعالى : ﴿ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ ﴾ - ٦٠ -

من فتح الباء جعله فعلاً ماضياً ، ونصب به « الطاغوت » ، وفي « عبَدَ » ضمير « مَنْ » في / قوله : (مَنْ لعنه الله) ولم يظهر ضمير جمع في « عبَدَ » حملاً على لفظ « مَنْ » ، ومعناها : الجمع ، ولذلك قال : منهم ، ولو حمل على المعنى لقال : وعبدوا .

و « مَنْ » في قوله : (مَنْ لَعَنَهُ اللهُ) في موضع رفع على حذف المضاف ، تقديره : لعن مَنْ لعنه الله ، أي هو لعن ؛ فالابتداء والمضاف محذوفان .

وقيل : « مَنْ » في موضع خفض على البدل من « بِشَرِّ » بدل الشيء من الشيء ، وهو هو . و (مَسْئُوبَةٌ) نصب على التفسير .

ومن ضم^(١) الباء من « عبُدَ » جعله اسماً على فَعْلٍ ، مبني المبالغة في عبادة الطاغوت ، كقولهم : رجل يقُطُّ للذي تكثر منه الفطنة والتهبطُ ، فالمعنى : وجعل منهم من يبالغ في عبادة الطاغوت ، وأصل هذا البناء للصفات ، و « عبُدَ » أصله الصفة ، ولكنّه استعمل في هذا استعمال الأسماء ، وجرى في بناء الصفات على أصله ، كما استعملوا « الأبرق » ، والأبطح ، استعمال الأسماء ، فكُسِّر تكبير الأسماء ، وقيل : الأباطح والأبارق ، فلم يصرفا كأحمر ؛ وأصلها الصفة^(٢) .

(١) الضم قراءة حمزة ، وقرأ الباقون بالفتح والنصب . النشر ٢ / ٢٤٦ ، والإتحاف ص ٢٠١

(٢) الكشف ١١٥ / أ ، والبيان ١ / ٢٩٨ ، والمعكبري ١ / ١٢٨ ، وتفسير القرطبي ٦ / ٢٣٤

٧١٢ - قوله تعالى : ﴿ وَقد دَخَلُوا بِالْكَفْرِ ﴾ - ٦١ -

« بالكفر » في موضع الحال ، وكذلك : « به » ، والمعنى : دخلوا كافرين وخرجوا كافرين ؛ لم يخبر عنهم أنهم دخلوا حاملين شيئاً ؛ وإنما أخبر عنهم أنهم دخلوا معتقدين كفرة .

٧١٣ - قوله تعالى : ﴿ مَا أَنْزَلَ ﴾ - ٦٤ -

[« ما »] في موضع رفع بفعله وهو « وليزيدن » .

(كاتباً) ظرف ، والعامل فيه « أوقدوا » ، وفيه معنى الشرط ، فلا بُدَّ له من جواب ، وجوابه : « أطفأها الله » .

٧١٤ - قوله تعالى : ﴿ وَالصَّابِثُونَ ﴾ - ٦٩ -

مرفوع على العطف على موضع « إن » وما عملت فيه ، وخبر « إن » مشوي قبل الصابئين ، فذلك جاز العطف على الموضع ، والخبر هو « مَنْ آمَنَ » ينوي به التقديم ، فحق « والصابئون والنصارى » أن يقع بعد « يحزنون » ، وإنما احتيج إلى هذا التقدير ؛ لأنَّ العطف في « إن » على الموضع لا يجوز إلا بعد تمام الكلام ، وانقضاء اسم « إن » ، وخبرها ، فتعطف « الصابئين » على موضع الجملة .

وقد قال النراء : هو معطوف على المضمرة في « هادوا » ، وهو غلط ؛ لأنه يوجب أن يكون « الصابئون والنصارى » هوداً ، وأيضاً فإن العطف على المضمرة المرفوعة قبل

(١) في ح ، ط : « أطفأ » .

أن يؤكد أو يفصل / بينها بما يقوم مقام التوكيد قبيح عند بعض النحويين(*) .

وقيل : « الصابئون » مرفوع على أصله قبل دخول « إن » ، على الجملة .

وقيل : إنما رفع « الصابئون » لأن « إن » لم يظهر لها عمل في « الذين » ، فبقي المعطوف مرفوعاً^(١) على أصله قبل دخول « إن » ، على الجملة .

وقيل : إنما رفع لأنه جاء على لغة بلحارث [بن كعب]^(٢) ، الذين يقولون : رأيت الزيدان ، بالألف .

(*) أمالي ابن الشجري ٤٥٣/٢ - ٤٥٥ : « وحكى - أي مكى - عن الفراء أن (الصابئون) ... معطوف على المضمر في (هادوا) ، فنسب إليه ما لم يقله عن نفسه ، وإنما حكاه عن الكسائي ، وأبطله الفراء من وجه غير وجه أبطله به مكى ... » وبعد ذكره لما جاء به مكى من اعتراض على ما نسبته إلى الفراء ، بدأ يعرض رأيه في إعراب هذه الآية فقال : « وأقول : إنك إذا عطفت على اسم (إن) قبل الخبر لم يجز في المعطوف إلا النصب ، نحو : إن زيداً وعمراً منطلقان . ولا يجوز أن ترفع المعطوف حملاً على موضع (إن) واسمها ، لأن موضعها رفع بالابتداء ، فتقول : إن زيداً وعمرو منطلقان ... فقد أعلمت في الخبر عاملين : الابتداء و (إن) ، وغير جائز أن يعمل في اسم عاملان . وإن لم تكن الخبر فقلت : إن زيداً وعمرو منطلق ، ففي ذلك قولان :

أحدهما أن يكون خبر (إن) محذوفاً ، دل عليه الخبر المذكور ، فالتقدير : إن زيداً منطلق وعمرو منطلق ، وإلى هذا ذهب أبو الحسن الأخفش وأبو العباس المبرد .

والآخر قول سيبويه ، وهو أن يكون الخبر المذكور خبر (إن) وخبر المعطوف محذوفاً ، فالتقدير : إن زيداً منطلق وعمرو كذلك . فالتقدير في الآية على المذهب الأول : إن الذين آمنوا والذين هادوا من آمن بالله ، أي من آمن منهم بالله واليوم الآخر ، وعمل صالحاً ، فلا خوف عليهم ، فحذف الخبر الأول لدلالة الثاني عليه . وعلى المذهب الآخر ... : والصابئون والنصارى كذلك » .

(١) في الأصل وح : « مرفوع » والتصحيح من ظ ، د .

(٢) زيادة من د .

وقيل : إنَّ « إن » بمعنى « نعم » .

وقيل : إنَّ خبر « إن » مضمَر محذوف دلَّ عليه الثاني ، فالعطف للصابئين إنما أتى بعد تمام الكلام وانقضاء اسم « إن » ، وخبرها ، وإليه يذهب الأخفش والمبرد . ومذهب سيبويه (١) أنَّ خبر اثنائي هو المحذوف ، وخبر « إن » هو الذي في آخر الكلام ، يراد به التقديم قبل الصابئين ، فيصير العطف على الموضع بعد خبر « إن » في المعنى (٢)

٧١٥ - قوله تعالى : ﴿ وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً ﴾ - ٧١ -

من رفع (٣) « تكون » جعل « أن » مخففةً من الثقيلة ، وأضمر معها الماه ، و « تكون » خبر « أن » ، ويجعل « حسبوا » بمعنى : أيقنوا ؛ لأنَّ « أن » للتأكيد ؛ والتأكيد لا يجوز إلا مع اليقين ، فهو نظيره وعديله ، و « أن » في موضع نصب بـ « حسب » وسدت مسدَّ مفعولي « حسب » وتقديره : أنَّه لا تكون [فتنة] ، وحقه « أن » أن تكتب منفصلةً على هذا التقدير ؛ لأنَّ الماه المضمرة تحول (٤) بين « أن » ، ولام « لا » في المعنى والتقدير ، فيمتنع اتصالها باللام .

ومن نصب « يكون » جعل « أن » هي الناصبة للفعل ، وجعل « حسب » بمعنى الشك ؛ لأنَّها لم يتبعها تأكيد ؛ لأنَّ « أن » الحفيفة است للتأكيد ؛ إنما هي لأمر قد يقع وقد لا يقع ، فالشك نظير ذلك وعديله .

(١) كتاب سيبويه ٢٩٠/١

(٢) انظر البيان ٢٩٩/١ ، والعكبري ١٢٨/١ ، وتفسير القرطبي ٢٤٦/٦ ،

والإنصاف ١٠٧/١

(٣) قرأ البصريان وحمة والكسائي وخلف برفع النون ، وقرأ الباقر بنصبها .

التيسير ص ١٠٠ ، والنشر ٢٤٦/٢

(٤) عبارة « المضمرة تحول » غامضة في الأصل .

والمشدة إمتاً تدخل لتأكيد أمرٍ قد وقع وثبت ، فذلك كان « حسب » ، مع « أن » ، المشددة لليقين ، ومع الخفيفة للشك ؛ ولو كان قبل « أن » فعل لا يصلح للشك ، لم يجوز أن تكون إلا مخففةً من الثقيلة ، ولم يجوز نصب الفعل بها ، نحو قوله : (أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّ لَا يَرْجِعَ إِلَيْهِمْ) (١) و (عَلِيمٌ أَنْ سَيَكُونُ) (٢) و « لا » و « السين » عوض من حذف تشديد « أن » ؛ ولو وقع قبل « أن » فعل ، لا يصلح إلا لغير الإثبات ، لم يجوز في الفعل إلا النصب ، نحو قولك : طمعتُ أن تقوم ، وأسفق أن تقوم ، وأخشى / أن تقوم ؛ هذا لا يجوز فيه إلا النصب ، ولا تكون « أن » معه مخففة من الثقيلة ، فهذه ثلاثة أقسام :

فعلٌ بمعنى الثبات واليقين لا يكون معه إلا الرفع بعد « أن » ، ولا تكون « أن » إلا مخففةً من الثقيلة .

وفِعْلٌ بضدِ الثبات واليقين لا يكون معه إلا النصب [بعد « أن »] (٣) ، ولا تكون « أن » معه إلا غيرَ مخففةٍ من الثقيلة .

وفِعْلٌ ثالثٌ يحتمل الوجهين ؛ فيجوز معه الوجهان .

هذه الأصول هي الاختيار ، عند أهل العلم . وقد يجوز غير ما ذكرنا ، على مجازٍ وسعةٍ (٤) .

٧١٦ - قوله تعالى : ﴿ فَعَمُّوا وَصَمُّوا ﴾ - ٧١ -

(١) سورة طه ، الآية : ٨٩ (٢) سورة المزمل ، الآية : ٢٠

(٣) زيادة من (ظ) .

(٤) الكشف ١١٥/ب ، والبيان ٣٠١/١ ، والعكبري ١٢٩/١ ، وتفسير القرطبي ٢٤٧/٦

إيمًا جمع الضمير رداً^(١) على المذكورين ، و « كثير » بدل من الضمير ، وقيل :
« كثير » رفع على إضمار مبتدأ دلّ عليه « عموا و صمّوا » ، تقديره : العُمي والصّمُّ
كثير منهم . وقيل التقدير : العُمي والصّمُّ منهم كثير . وقيل : جمع الضمير متقدماً ،
على لغة من قال : أكلوني البراغيث ، و « كثير » رفع بما قبله . ولو نصب « كثيراً »
في الكلام لجاز ، تجعله نعتاً لمصدر محذوف ، أي عمى و صمماً كثيراً .

٧١٧ - قوله تعالى : ﴿ تَالِثٌ ثَلَاثَةٌ ﴾ - ٧٣ -

لا يجوز تنوين « ثالث » ؛ لأنّه بمعنى : أحد ثلاثة ، فلا معنى للفعل فيه ،
وليس بمنزلة : هذا ثالث اثنين ، لأنّ فيه معنى الفعل ؛ إذ معناه : يُصَيِّرُ اثنين ثلاثةً
بنفسه ، فالتنوين فيه جائز

٧١٨ - قوله تعالى : ﴿ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ ﴾ - ٧٣ -

« إله » بدل من موضع « مِنْ إِلَهٍ » ؛ لأنّ « مِنْ » زائدة ، فهو مرفوع .
ويجوز في الكلام النصب ، [« إِلَّا إِلَهُاً واحداً »] على الاستثناء .
وأجاز الكسائي^٢ الخفض على البديل من لفظ « إله » ؛ وهو بعيد ؛ لأنّ « مِنْ »
لا تزداد في الواجب^(٣) .

(١) في الأصل ود : « رد » وأثبت ما في ح ، ظ .

(٢) في الأصل « إلا » وهو تحريف

(٣) في هامش ظ ٤١/ب : « قوله : (ليمنن) جواب قسم محذوف ، وسد مسد جواب
الشرط الذي هو : (وإن لم ينتهوا) . و (منهم) : في موضع الحال ؛ إما من (الذين) أو من
ضمير الفاعل في (كفروا) . (قد خلت من قبله الرسل) : في موضع رفع صفة لرسول . (كانا
يا بلان) : لا موضع له من الإعراب . (أنى) : بمعنى كيف ، في موضع الحال ، والفاعل فيها
(يؤفكون) ، ولا يعمل فيها (انظر) : لأن الاستفهام لا يعمل فيه ما قبله . أبو البقاء «

انظر العكبري ١/١٢٩

٧١٩ - قوله تعالى : ﴿ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴾ - ٧٩ -

« ما » في موضع نصب نكرة ، أي لبئس شيئاً كانوا يفعلونه ، فابعد « ما »
صفة لها .

وقيل : « ما » بمعنى الذي في موضع رفع بـ « لبئس » أي لبئس الشيء الذي
كانوا يفعلونه ؛ والهاء محذوفة من الصفة والصلة .

٧٢٠ - قوله تعالى : ﴿ لَبِئْسَ مَا قَدَّمْتَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ

[عَلَيْهِمْ] - ٨٠ -

« أن » في موضع رفع على إضمار مبتدأ تقديره : هو أن سخط الله .

[وقيل : في موضع رفع على البدل من « ما » في « لبئس » ، على أن
« ما » معرفة] .

وقيل : هو في موضع نصب على البدل من « ما » ، [على أن « ما » نكرة] .

وقيل : على حذف اللام ، أي : لأن سخط الله

٧٢١ - قوله تعالى : ﴿ عَدَاوَةٌ ﴾ - ٨٢ -

نصب على التفسير ، ومثله : (مودَّة) .

٧٢٢ - قوله تعالى : ﴿ تَفِيضٌ ﴾ - ٨٣ -

في موضع نصب على الحال من / « أعينهم » ، لأن « ترى » من رؤية العين .

٧٢٣ - قوله تعالى : ﴿ لَا نُؤْمِنُ ﴾ - ٨٤ -

في موضع نصب على الحال من المخبرين في « لنا » ، كما تقول : مالك قائماً ؟ .

- ٧٢٤ - قوله تعالى : ﴿ تَجْرِي ﴾ - ٨٥ -
في موضع نصب على النعت لـ « جنات » .
- ٧٢٥ - قوله تعالى : ﴿ خَالِدِينَ فِيهَا ﴾ - ٨٥ -
حال من الماء والميم في « فأنهم » .
- ٧٢٦ - قوله تعالى : ﴿ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ﴾ - ٨٩ -
رفع على الابتداء ، والخبر محذوف ، أي فعلية صيامُ ثلاثة أيام .
- ٧٢٧ - قوله تعالى : ﴿ بِشْيءٍ مِّنَ الصَّيْدِ ﴾ - ٩٤ -
« من » للتبويض ، لأنَّ المحرَّم صيدُ البرِّ خاصَّةً ، ولأنَّ التحريم إنما وقع
في حال الإحرام خاصَّةً .
- وقيل : « من » لبيان الجنس ، فلمَّا قال : (لِيَبْلُوكُمْ اللهُ بِشْيءٍ) لم يُعلم
من أي جنس هو ، فيبتن بـ « من » فقال : « من الصيد » ، كما تقول : لأعطينك
شيئاً من الذهب .
- ٧٢٨ - قوله تعالى : ﴿ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ ﴾ - ٩٥ -
ابتداء وخبر ، في موضع نصب على الحال من المضر في « لا تقتلوا » .
(متعمداً) حال من المضر المرفوع في « قتله » .
- ٧٢٩ - قوله تعالى : ﴿ فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ ﴾ - ٩٥ -
« جزاء » مرفوع بالابتداء ، وخبره محذوف ، أي : فعلية جزاءً .

ومن نون^(١) «جزاء» جعل «مثل» صفة له ، و «مِنَ النَّعْمِ» صفة أخرى لـ «جزاء» .

ويجوز أن تكون «مثل» بدلاً من «جزاء» ، و «مِنَ» في قوله : «من النَّعْمِ» لا تتعلق بـ «جزاء» ؛ لأنها تصير في صلته ؛ والصفة لا تدخل في صلة الموصوف ؛ لأنها لا تكون إلا بعد تمام الموصوف بصلته^(٢) ، فلو جعلت «مِنَ» متعلقة بـ «جزاء» دخلت في صلته ، وأنت قد قدمت «مثل» وهو بدل أو صفة ، والبدل والصفة لا يأتیان إلا بعد تمام الموصول^(٣) وصلته ، فيصير ذلك إلى التفرقة بين الصلة والموصول بالبدل والنعت وليس هذا بمنزلة : (جَزَاءٌ سَيِّئَةٍ يَمْثِلُهَا)^(٤) في جواز تعاقب البناء بـ «جزاء سيئة» ، لأنه لم يوصف ، ولا أبدل منه ، وإنما أضيف ، والمضاف إليه داخل في الصلة ، ومن تمام المضاف ، فكل داخل في الصلة ، فذلك حسن جائز .

و «مثل» في هذه القراءة بمعنى : بمائل ، والتقدير : فجزاء بمائل لما قتل ، يعني في القيمة ، أو في الخليفة ، على اختلاف العلماء في ذلك . ولو قدرت «مثلاً» على لفظه لصار المعنى : فعليه جزاء مثل المقتول من الصيد ، وإنما يلزمه جزاء المقتول بعينه ، لا جزاء مثله ؛ لأنه إذا أدى جزاء مثل المقتول / صار وإنما يؤدي جزاء ما لم يقتل ، لأن مثل المقتول لم يقتله ، فدح أن المعنى فعليه جزاء بمائل للمقتول ، يحكم به ذوا عدل منكم ، ولذلك بعدت القراءة بالإضافة عند جماعة ؛ لأنها توجب أن يلزم القاتل جزاء مثل الصيد الذي قتل ، وإنما جازت الإضافة عندهم على معنى قول العرب إنني

(١) قرأ عاصم وحزمة والكسائي ويعقوب (فجزاء) بالتنوين ، و (مثل) برفع اللام ، وقرأ الباقون بغير تنوين وبخفض اللام . النشر ٢/٢٤٦ ، والإتحاف ص ٢٠٢ .

(٢) في هامش الأصل : « ولا ينعت بعض اسم ، ولا يبدل منه » .

(٣) في الأصل ، « الموصوف » . (٤) سورة يونس ، الآية : ٢٧ .

لأَكْرَمٌ مِّثْلَكَ ، يريدون : لأَكْرَمَكَ ؛ فعلى هذا أضاف «جزاء» إلى مثل المقتول؛ يراد به المقتول بعينه ، فكأنه في التقدير : فعليه جزاء المقتول من الصيد ، وعلى هذا تأوّل العلماء قول الله عز وجل : (كَمَنْ مِثْلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ)^(١) [معناه : كمن هو في الظلمات] ؛ ولو حمل على الظاهر لكان مثل الكافر في الظلمات ، لا الكافر نفسه ، والمِثْل والمِثْل واحد .

و « من النعم » في قراءة من أضاف «الجزاء» إلى «مثل» ، صفة لـ «جزاء» ، ويجسّن أن تتعلق «مين» بالمصدر ، فلا تكون صفة له ، وإنما المصدر يتعدى إلى «من النعم» ، وإذا جعلته صفة فـ «مين» متعلقة بالخبر المحذوف وهو «فَعَلِيهِ» ، وإذا لم يجعلها صفة تعلقت بـ «جزاء» ، كما تعلقت في قوله (جزاءٌ سيئةٍ بمثلها)^(٢) ، لأن «الجزاء» لم يوصف ، ولا أبدل منه ، فلا تفرقة فيه بين الصلة والموصول . فأما إذا فوّت «جزاء» فلا يجسّن تعلق «مين» بـ «جزاء» لما قدمنا^(٣) .

٧٣٠ - قوله تعالى : ﴿ هَدُوا يَا بَالِغَ الْكِبَرَةِ ﴾ - ٩٥ -

انتصب «هدياً» على الحال من الماء في «به» ، ويجوز أن يكون انتصب على البيان ، أو على المصدر . و «بالغاً» نعت لـ «هدي» ، والتثنية مقدر فيه ، فلذلك وقع نعتاً للنكرة ، [بمنزلة قوله تعالى : (عَارِضٌ مُّبْتَلِئٌ نَّارًا)^(١)]^(٢) .

٧٣١ - قوله تعالى : ﴿ أَوْ كَفَّارَةٌ ﴾ - ٩٥ -

عطف على «جزاء» ، أي : أو عليه كفارة .

(١) سورة الأنعام ، الآية : ١٢٢ (٢) سورة يونس ، الآية : ٢٧

(٣) الكشف ١١٦/أ ، والبيان ٣٠٤/١ ، والعكبري ١٣١/١ ، وتفسير القرطبي ٣٠٩/٦

(٤) سورة الأحقاف ، الآية : ٢٤ (٥) زيادة في هامش الأصل .

فمن نون (١) « كفارة » رفع الطعام على البدل من « كفارة » .
و (صيماً) نصب على البيان .

٧٣٢ - قوله تعالى : ﴿ مَتَاعاً ﴾ - ٩٦ -

نصب على المصدر ؛ لأن قوله : (أَحِيلَ لَكُمْ) بمعنى : أَمَتِعْتُمْ بِهِ إِمْتَاعاً ،
بِنزلة (كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ) (٢) .
و (حِرْماً) خبر « دام » .

٧٣٣ . قوله تعالى : ﴿ ذَلِكَ لَتَعْلَمُوا ﴾ - ٩٧ -

« ذا » في موضع رفع على معنى : الأمرُ ذلك ، ويجوز أن يكون في موضع
نصب على معنى : فعل الله ذلك لتعلموا .

٧٣٤ - قوله تعالى : ﴿ لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ ﴾ - ١٠١ -

قال الخليل وسيبويه والمازني : « أشياء » أصلها « شياء » ، على وزن « فعلاء » ، فلما
كثر استعمالها استقبلت^٥ همزتان بينها ألف ، فقلبت الهمزة الأولى ، وهي لام الفعل ،
قبل فاء الفل وهي الشين / فصارت « أشياء » على وزن « لفعاء » ؛ ومن أجل أن^{٨٤}
أصلها « فعلاء » كحمراء ، امتنعت من الصرف ، وهي عندهم اسم جمع ، وليست
بجمع « شيء » .

وقال الكسائي وأبو عبيد : لم تتصرف لأنها أشبهت « حمراء » ، لأن العرب

(١) قرأ نافع وأبو جعفر وابن عامر « كفارة » بغير تنوين ، و « طعام » بالخفض على

الإضافة ، وقرأ الباقر بالتنوين ورفع « طعام » . النشر ٢/٢٤٦ ، والإتحاف ص ٢٠٣

(٢) سورة النساء ، الآية : ٢٤

تقول في الجمع أشياءوات ، كما تقول : حراوات ، ويلزمها [على هذا] (١) ألا يصرفا
أسماء ولا أبناء ؛ لقول العرب في الجمع : أسماوات ، وأبناوات .

وقال الأخفش والفراء (٢) والزيادي « أشياء » وزنها « أفعلاء » ، وأصلها
« أشيياء » ، كهيّن وأهوناء ؛ فمن أجل همزة التانيث لم ينصرف ، لكنه خفف ، فأبدل من
الهمزة الأولى ، وهي لام الفعل ، ياءً ، لانكسار ما قبلها ، ثم حذف استخفافاً لكثرة
الاستعمال ، فشيءٌ ، عندهم أصله : شِيءٌ على وزن فَيْعِلٍ ، كهيّن ، أصله : هيّن على
« فَيْعِلٍ » ، وكان أصله قبل الإدغام « هَيْتُونَ » ، على فيعل كميّتٍ ، ثم خفف ،
إلا أن عين الفعل من « شيء » ياء ، وعين الفعل من « هيّن » وار ؛ لأنه من : هات
يون ، كصيب [من : صاب يصوب] (٣) ؛ وهذا الجمع لا نظيره ؛ لأنه لم يقع
« أفعلاء » جمعاً لـ « فَيْعِلٍ » (٤) ، فيكون هذا نظيره ، و « هين وأهوناء » ، شاذ
لا يقاس عليه .

وأيضاً فإن حذفه واعتلاله جرى على غير قياس ، فهذا القول خارج في جمعه
واعتلاله عن القياس والسماع .

وأيضاً فإنه يلزمهم أن يصغروا « أشياء » على « شؤيات » أو على « شؤيات » ، وذلك لم
يقله أحد ، إنما تصغيره : « أشيياء » ، وإنما يلزمهم (٥) ذلك في التصغير ؛ لأن كل جمع
ليس من أبنية أقل العدد ، فحكمه في التصغير أن يُردَّ إلى واحده ، ثم يصغّر الواحد ،
ثم يجمع مصغراً بالألف والتاء ، وبالواو والتون ، إن كان بمن يعقل ؛ فـ « أفعلاء »

(١) زيادة من (د) . (٢) معاني القرآن ١/٣٢١

(٣) زيادة في هامش الأصل .

(٤) في ظ : « فَعْلَلٌ » وكذا في التاج والبيان . و « فَعْلَلٌ » بالتخفيف وزن « شيء »

مخففة ، ووزنها بالتشديد « فيعل » . (٥) في ح « لزيمهم » .

ليس من أبنية أقل العدد، وأبنية الجمع في أقل المدد أربعة أبنية وهي : « أفعال ، وأفعيلة ، وأفعل ، وفِعلة ، فهذه تصرَّ على لفظها ، ولا ترد إلى الواحد .

وقال المازني : سألت الأَخفش عن تصغير « أشياء » فقال : « أشياء » ، قال المازني : فقلت له : يجب على قولك أنها « أَفْعِيلاء » أن تَرُدَّ إلى الواحد فتصغِّره ، ثم تجمعه ، فانقطع الأَخفش .

وقال أبو حاتم : « أشياء » أفعال ، جمع شيء ، كبيت وأبيات ، وكان يجب أن ينصرف ، إلا أنه سُمع غيرَ مصروفٍ ؛ وهذا القول جارٍ على القياس / في الجمع ، لأن « فَعْلَاء » يقع جمعه [كثيراً] على « أفعال » لكنه خارج عن القياس في ترك صرفه ؛ لم يقع في كلام العرب « أفعال » غيرَ مصروف ، فيكون هذا نظيره .

[و] قال بعض أهل النظر : « أشياء » أصلها « أشياء » على وزن « أَفْعِيلاء » ، كقول الأَخفش ؛ إلا أنَّ واحدها « فَعِيل » كصديق وأصدقاء ، فاعلٌ على ما تقدَّم من تخفيف الهمزة ، وحذف العيوض . وحسُن الحذف في الجمع لحذفها من الواحد ، وإنما حذفت من الواحد تخفيفاً لكثرة الاستعمال ؛ إذ « شيء » يقع (١) على كل مُسْمَى من عَرَضٍ أو جسم أو جوهر ، فلم ينصرف لهمزة التانيث في الجمع . وهذا قول حسن جارٍ في الجمع ، وترك الصرف على القياس ، لولا أنَّ التصغيرَ يعترضه كما اعترض الأَخفش (٢) .

٧٣٥ - قوله تعالى : ﴿ إِنَّ تُبَدِّلَ لَكُمْ تَسْوِيَّتَكُمْ ﴾ - ١٠١ -

(١) في الأصل « وأشياء يقع » .

(٢) البيان ١/٣٠٦ ، والإنصاف ٢/٤٣٤ ، والعكبري ١/١٣٢ ، والتاج واللسان (شيئاً) .

شرط وجوابه ، والجملة في موضع خفض على النعت لـ «أشياء» .

٧٣٦ - قوله تعالى : ﴿ مِنْ بَحِيرَةٍ ﴾ - ١٠٣ -

«مين» زائدة للتوكيد ، و«بحيرة» في موضع نصب بـ«جعل» .

٧٣٧ - قوله تعالى : ﴿ حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا ﴾ - ١٠٤ -

ابتداء ، وخبره «ما وجدنا»^(١) .

٧٣٨ - قوله تعالى : ﴿ إِذَا حَضَرَ ﴾ - ١٠٦ -

العامل في «إذا» «شهادة بينكم» ، ولا تعمل فيها «الوصية» ؛ لأن المضاف إليه لا يعمل فيما قبل المضاف ، وأيضاً فإن «الوصية» مصدر ، فلا يتقدم ما عمل فيه عليه .

والعامل في «حين الوصية» أسباب الموت ، كما قال : (حتى إذا جاء أحدكم الموت) قال^(٢) ، والقول لا يكون منه بعد الموت ، ولكن معناه : حتى إذا جاء أحدكم أسباب الموت [قال] . وقيل : العامل في «حين» «حضر» . وقيل : هو بدل من «إذا» فيكون العامل في «حين» الشهادة أيضاً .

(١) في هامش ظ ٤٢ / ب : «عليكم أنفسكم» هو اسم الفعل هاهنا ، وبه انتصب (أنفسكم) ، والتقدير : احفظوا أنفسكم . والكاف والميم في (عليكم) في موضع جر ؛ لأن اسم الفعل هو الجار والمجرور ، و (على) وحدها لم تستعمل اسماً للفعل ، بخلاف (رويدكم) ، فإن الكاف والميم هناك للخطاب فقط ، ولا موضع لهما ؛ لأن (رويد) قد استعملت اسماً للأمر ، للمواجه من غير كاف الخطاب ، وهكذا قوله : (مكانكم أنتم وشركاؤكم) الكاف والميم في موضع جر أيضاً ... أبو البقاء ، انظر العكبري ١٣٢/١

(٢) سورة المؤمنون الآية : ٩٩

٧٣٩ - قوله تعالى : ﴿ ائْتَانِ ﴾ - ١٠٦ -

مرفوع على خبر « شهادة » على حذف مضاف تقديره : شهادة اثنين ؛ لأنَّ الشهادة لاتكون هي « الاثنان » ؛ إذ الجث لاتكون خبراً عن المصدر ، فأضمرت مصداً ليكون خبراً عن مصدر .

وكذلك : (أو آخران من غيركم) عطف على « ائنان » ، على تقدير حذف مضاف أيضاً ، تقديره : أو شهادة آخرتين .

وقيل : « إذا حضر » هو خبر « شهادة » .

و « ائنان » ارتفعاً^(١) بفعلها وهو « شهادة » .

٧٤٠ - قوله تعالى : ﴿ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ ﴾ - ١٠٦ -

صفة ل « آخران » في موضع رفع .

٧٤١ - وقوله تعالى : ﴿ إِنْ أَنْتُمْ / ضَرَبْتُمْ ﴾ إلى قوله : ﴿ الْمَوْتِ ﴾^(٢) - ١٠٦ -

المترافض بين الموصوف وصفته ، واستغنى عن جواب « إن » ، التي هي شرط ، بما^(٣) تقدم من الكلام ؛ لأنَّ معنى (ائْتَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أو آخران من غيركم) معنى الأمر بذلك ، ولفظه لفظ الخبر ، واستغنى عن جواب « إذا » أيضاً بما تقدم من الكلام وهو قوله : « شهادة بينكم » ؛ لأنَّ معناه : ينبغي أن تُشهِدوا إذا حضر أحدكم الموت .

(١) في الأصل « ارتفع » .

(٢) وقام الآية : (إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ ...) .

(٣) في الأصل « لما » .

٧٤٢ - قوله تعالى : ﴿ فَيَقْسِمَنَّ بِاللَّهِ ﴾ - ١٠٦ -

الفاء تعطف جملةً على جملةٍ . ويجوز أن تكون جواب جزاء ؛ لأن «تحبسونها» معناه الأمرُ بذلك ، وهو جواب الأمر الذي دلَّ عليه الكلام . كأنه قال : إذا حبستموها أقسم .

ومعنى : (إن ارتبتم) أي شكبتم في قول الآخريين من غيركم .

٧٤٣ - قوله تعالى : ﴿ لَا نَشْتَرِي ﴾ - ١٠٦ -

جواب لقوله « فَيَقْسِمَنَّ » ، لأنَّ « أقسم » يجاوبُ بما يجاوب به القسم^(١) .

٧٤٤ - قوله تعالى : ﴿ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمْنًا ﴾ - ١٠٦ -

الماء تعود على المعنى ؛ لأنَّ التقدير : لا نشترى بتحريف شهادتنا ثمنًا ، ثم حذف المضاف ، وأقام المضاف إليه مقامه .

وقيل : الماء تعود على « الشهادة » لكنها ذُكِرَتْ ؛ لأَنَّهَا قَوْلٌ ؛ كما قال : (فَاَرَزُقُوهُمْ مِنْهُ) (٢) فردَّ الماء على المقسوم للدلالة القسمة على ذلك .

٧٤٥ - قوله تعالى : ﴿ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمْنًا ﴾ - ١٠٦ -

معناه : ذا ثمن ؛ لأنَّ الثمن لا يشتري ، وإنما يشتري ذو الثمن ، وهو المِثْمَنُ ، وهو كقوله : (اسْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمًّا [قَلِيلًا]) (٣) أي : ذا ثمن .

٧٤٦ - قوله تعالى : ﴿ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى ﴾ - ١٠٦ -

(١) يجاوب القسم بـ « لا » و « ما » في النفي ، و « إن » و « اللام » في الإيجاب .

(٢) سورة التوبة الآية : ٩

(٣) سورة النساء الآية : ٨

في « كان » اسمها ، أي : ولو كان المشهود له ذا قُرْبَى من الشاهد .

٧٤٧ - قوله تعالى : ﴿ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ ﴾ - ١٠٦ -

إنما أضيفت الشهادة إلى الله ؛ لأنه هو أمرٌ بأدائها ونهى عن كتمانها .

٧٤٨ - قوله تعالى : ﴿ فَأَخْرَانِ ﴾ - ١٠٧ -

رفع بفعل مضمر ، أو بالابتداء ، و « يقومان » نعت لهما ، و « من الذين » خبره .

٧٤٩ - قوله تعالى : ﴿ الْأُولِيَّانِ ﴾ - ١٠٧ -

من رفعه^(١) وثنائه جعله بدلاً من « آخران » أو من المضمر في « يقومان » .
وقيل : هو مفعول لم يُسمِّ فاعله ل « استُحِقَّ » على قراءة من ضم^(٢) التاء على تقدير حذف مضافٍ تقديره : من الذين استُحِقَّ عليهم إثمُ الأوليين ، ويكون « عليهم » بمعنى « فيهم » .

ومن قرأ^(٣) « الأوليين » على جمع أوّل فهو في موضع خفض على البدل من « الذين » ، أو من الماء والميم في « عليهم »^(٤)

(١) الرفع قراءة غير أني بكر وحمزة ويعقوب وخلف ، وهي بإسكان الواو وفتح اللام وكسر النون من « الأوليان » . النشر ٢/٢٤٧ ، والإتحاف ص ٢٠٣

(٢) قرأ حفص بفتح التاء والهاء من « استحق » مبنياً للفاعل ، وإذا ابتدأ كسر حمزة الوصل ، ووافق الحسن . وقرأ الباقون بضم التاء وكسر الهمزة ، مبنياً للمفعول ، وإذا ابتدؤوا ضموا الهمزة . النشر ٢/٢٤٧ ، والإتحاف ص ٢٠٣

(٣) أي قرأ بتشديد الواو وكسر اللام بعدها ، وفتح النون من « الأوليين » وهي قراءة أني بكر وحمزة ويعقوب وخلف . النشر ٢/٢٤٧ ، والإتحاف ص ٢٠٣

(٤) الكشف ١١٦ / ب ، والبيان ١ / ٣٠٩ ، والعكبري ١ / ١٣٣ ، وتفسير

٧٥٠ - قوله تعالى : ﴿ كَشَّهَدَاتُنَا ﴾ - ١٠٧ -

اللام جواب القسم في قوله : « فَيُقْسِمَانِ » .

٧٥١ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ يَأْتُوا ﴾ - ١٠٨ -

« أَنْ » في موضع نصب على حذف حرف الجر تقديره : بأن يأتوا ، ومثله :

(نْ آمَنُوا) - ١١١ -

٧٥٢ - قوله تعالى : ﴿ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴾ - ١١٠ -

« إِنَّ » بمعنى « ما » و « هذا » إشارة إلى ما جاء به النبي عيسى عليه السلام ، ويجوز أن تكون « هذا » إشارة إلى النبي محمد عليه السلام ، على تقدير حذف مضاف تقديره : إن هذا إلا ذو سحر .

فأمّا من قرأ^(١) « ساحر » بالألف فهذا إشارة إلى النبي عيسى عليه السلام ، بغير حذف ، ويحتمل أن يكون إشارة إلى الإنجيل ، فيكون اسم الفاعل في موضع المصدر ، كما قالوا : عانداً بالله من شرها ، يريدون : عياداً بالله^(٢) .

٧٥٣ - قوله تعالى : ﴿ فَتَنْفَخُ^(٣) فِيهَا ﴾ - ١١٠ -

الماء تعود على الهيئة ، و « الهيئة » مصدر في موضع المهيأ ؛ لأن النفخ لا يكون في الهيئة ، إنما يكون في المهيأ . ويجوز أن تعود على الطير ؛ لأنّه مؤنث . ومن قرأ « طائراً » جز أن يكون « طائر » جمعاً ، [كالحامل] ، فيؤنث الضمير في « فيها » لأجل رجوعه إلى الجمع .

(١) قرأ بذلك حمزة والكسائي وخلف . النشر ٢/٢٤٧ ، والإتحاف ص ٢٠٣

(٢) الكشف ١١٧/أ ، والمعكبري ١/١٣٤

(٣) في الأصل و (ظ ، د) : « فأنفخ » ، وأثبت ما جاء في المصحف وفي (ح) .

٧٥٤ - وقوله (١) تعالى: ﴿ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ ﴾ - ١١٢ -

الآية . من قرأ على الياء و « رَبُّكَ » بالرفع فعناه : هل يستطيعُ يا عيسى أن يعطيك ربُّكَ وتساله فيستجيب لك إن سألته ، كما يقول القائل للآخر : هل تستطيع أن تأتينا ؟ أو هل تستطيع أن تعاوننا ؟

وقراه الكسائي على التاء (٢) « تستطيعُ ربُّكَ » ، وعله الكسائي في ذلك : الخبر عن رسول الله ﷺ ؛ وعن جماعة من أصحابه أنهم قرؤوه على التاء ، وكانت عائشة - رضي الله عنها - تقول : كان القوم أعلم بالله من أن يقولوا : « هل يستطيعُ ربُّكَ » . فالمعنى في سؤالهم - وهم عالمون - أنه يستطيع ذلك ويقدر عليه ، وإنما يريدون بذلك : هل هل تعاوننا ؟ هل تأتينا ؟ وإنما أرادوا بذلك أن يأتهم بآية يستدلون بها على صدق تقديره : هل تستطيع مسألة ربك ؟ فحذف المسألة لدلالة الكلام عليها ، مثل (واسأل القرية... والغير) (٣) ، وقراءة أبي عمرو والجماعة عليها .

٧٥٥ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ ﴾ - ١١٧ -

« أَنْ » مفسرة ، لاموضع لها من الإعراب ، بمعنى « أي » .

ويجوز أن تكون في موضع نصبٍ على البدل من « ما » ، وقيل : على البدل من الهاء في « به » .

٧٥٦ قوله تعالى : ﴿ مَا دُمْتُ فِيهِمْ ﴾ - ١١٧ -

« ما » في موضع نصبٍ على الظرف ، والعامل [فيه] « شيد » .

(١) هذه الفقرة وردت بكاملها في هامش الأصل ، وقد سقطت في (ح ، ظ ، د) .
 (٢) وبها قرأ علي وابن عباس وسعيد بن جبير ومجاهد ، وقرأ الباقرن بالياء ، و (ربك) بالرفع . تفسير القرطبي ٦/٣٦٤ ، والكشف ١١٧/ب .
 (٣) سورة يوسف الآية : ٨٢ (٤) زيادة من (ظ) .

٧٥٧ - قوله تعالى : ﴿ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴾ - ١١٦ -

و ﴿ أَنْتَ الْعَزِيزُ [الْحَكِيمُ] ﴾ - ١١٨ -

« أنت » تأكيد للكاف ، أو مبتدأ ، أو فاصلة لاموضع لها من الإعراب .

٧٥٨ - قوله تعالى : ﴿ هَذَا يَوْمٌ [يَنْفَعُ] ﴾ - ١١٩ -

مَنْ رَفَعَ^(١) « يوماً » جعله خبراً لـ « هذا » ، و « هذا » إشارة إلى يوم القيامة ،

والجملة في موضع نصب بالقول .

فأما مَنْ نَصَبَ « يوماً » فإنه جعله ظرفاً لـ « القول » ، و « هذا » إشارة إلى

القصص والخبر الذي تقدم ، أي يقول الله هذا الكلام في يوم يَنْفَعُ ؛ و « هذا » إشارة

إلى ما تقدم من القصص وهو قوله : (وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى) - ١١٦ - إلى قوله (مِينَ

دُونِ اللَّهِ) ، فأخبر الله عمّا لم يقع بلفظ الماضي ؛ لصحة كونه وحدوثه . وجاز

أن يقع « يوم » خبراً عن « هذا » ، لأنه إشارة إلى حدث ؛ وظروف الزمان تكون خبراً

عن الحدث .

ويجوز على قول الكوفيين^(٢) أن يكون « يوم » مبنياً على الفتح لإضافته إلى

الفعل ، / فإذا كان كذلك احتمل موضعه النصب والرفع على ما تقدم من التفسير . وإنما

يقع البناء في الظرف إذا أضيف إلى الفعل عند البصريين ، إذا كان الفعل مبنياً ،

فأما إذا كان معرباً فلا يبنى الظرف إذا أضيف إليه عندهم^(٣) .

(١) قرأ بالرفع غير نافع وابن محيصن ، أما هما فقد قرأا بالنصب . التيسير ص ١٠١ ،

والنشر ٢/٢٤٧ ، والإتحاف ص ٢٠٤

(٢) معاني القرآن للفراء ١/٣٢٦ - ٣٢٧

(٣) الكشف ١/١١٨ ، والبيان ١/٣١١ ، والعكبري ١/١٣٦ ، وتفسير القرطبي ٦/٣٧٩

٧٥٩ - قوله تعالى : ﴿ خَالِدِينَ ﴾ - ١١٩ -

حال من الماء والميم في « لهم » .

و « أبدأ » ظرف زمان .

والياء في « رَضِي » بدل من واوٍ ، لانكسار ما قبلها ، لأنه من الرضوان .

وأصل رضوا : رضوا ، على فعلوا ، فألقت حركة الواو الأولى على الضاد ، فحذفت

لسكونها وسكون الواو التي هي ضمير الجماعة بعدها .



مُشْكِلُ إِعْرَابِ سُورَةِ

« الأَنْعَامِ »

٧٦٠ - قوله تعالى : ﴿ وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ ﴾

- ٣ -

إن جعلت « وفي الأرض » متعلقاً بما قبله وقفت على « وفي الأرض » ورفعت « يعلم » على الاستئناف تقديره : وهو الله العبود في السماوات وفي الأرض .

وإن جعلت « وفي الأرض » متعلقاً بـ « يعلم » وقفت على « السماوات » .

٧٦١ - قوله تعالى : ﴿ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ ﴾ - ٦ -

« كم » في موضع نصب بـ « أهلكنا » لا بقوله : « يروا » ؛ لأن الاستفهام وما جرى مجراه وما ضارعه ، لا يعمل فيه ما قبله .

٧٦٢ - قوله تعالى : ﴿ مِدْرَاراً ﴾ - ٦ -

نصب على الحال من « السماء » ، [أي في حال الإدرار .] (١)

٧٦٣ - قوله تعالى : ﴿ مَا كَانُوا بِهِ ﴾ - ١٠ -

(١) زيادة في هامش الأصل .

« ما » في موضع رفع بـ « حاق - » وتقديره : « عاقب ما كانوا ، أي عاقب استهزائهم .

٧٦٤ - قوله تعالى : ﴿ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ ﴾ - ١١ -

« عاقبة » اسم « كان » ، و « كيف » خبر « كان » ؛ ولم يقل : كانت ؛ لأن عاقبتهم بمعنى : مصيرهم ، ولأن تأنيث « العاقبة » غير حقيقي .

٧٦٥ - قوله تعالى : ﴿ لَيَجْمَعَنَّكُمْ ﴾ - ١٢ -

في موضع نصب على البدل من « الرحمة » ، واللام لام القسم ، فهي جواب « كتب » ؛ لأنه بمعنى : أوجب ذلك على نفسه ، ففيه معنى القسم (*).

٧٦٦ - قوله تعالى : ﴿ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ ﴾ - ١٢ -

« الذين » في موضع رفع بالابتداء ، و (فهم لا يؤمنون) ابتداء وخبره ، في موضع خبر « الذين » .

وأجاز الأخفش أن تكون « الذين » في موضع نصب على البدل من الكاف والميم في « ليجمعنكم » ، وهو بعيد ، لأن مخاطب لا يبدل منه غير مخاطب ؛ لا تقول : رأيتك زيدا ، على البدل ؛ للإشكال .

٧٦٧ - قوله تعالى : ﴿ مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ ﴾ - ١٦ -

(*) مغني اللبيب ٤٠٧/٢ : « وخلط مكِّي فأجاز البدلية مع قوله : إن اللام لام جواب القسم . والصواب أنها لام الجواب ، وأنها منقطعة عما قبلها إن قدر قسم أو متصلة به اتصال الجواب بالقسم . . . »

من فتح^(١) الياء وكسر الراء / في « يَصْرِف » أضمير الفاعل في « يَصْرِف » وهو الله جلّ ذكره ، وأضمير مفعولاً محذوفاً تقديره : مَنْ يَصْرِفُ اللهُ عَنْهُ الْعَذَابَ يَوْمئذٍ ، فقد رحمه .

ومن ضم الياء وفتح الراء ، أضمير مفعولاً لم يُسَمَّ فاعله لا غير ، تقديره : مَنْ يُصْرِفُ عَنْهُ الْعَذَابَ يَوْمئذٍ ، فهذا أقلُّ إضماراً من الأول ؛ وكلما قلَّ الإضمار عند سيويه كان أحسن^(٢) .

٧٦٨ - قوله تعالى : ﴿ شَهَادَةٌ ﴾ - ١٩ -

نصب على البيان^(٣) .

[وقوّلت « شهادة » بالجر ، والفرق بين « أكبر شهادة » بالنصب ، و « أكبر شهادة » بالجر ، أن الجرّ يوجب أن الموصوف شهادة ؛ وليس كذلك النصب ، ومثله : « أحسن وجهاً » و « أحسن وجه » ، وفي الآية دلالة أن « شيئاً » من أسماء الله ، لأن قوله « أي شيء أكبر شهادة » جاء جوابه : « قل الله » ، ولا يجوز : أي ملك أكبر شهادة ؟ قل : الله ، ولا يجمل الكلام على الانقطاع مع إمكان الاتصال .]^(٤)

٧٦٩ قوله تعالى : ﴿ وَمَنْ بَلَغَ ﴾ - ١٩ -

[« من »] في موضع نصب عطف على الكاف والميم في « لأنتدركم » ، أي : وأنذِرَ مَنْ بَلَغَهُ الْقُرْآنَ ، وقيل : من بلغ الحلم .

(١) وهي قراءة حمزة والكسائي وخلف ويعقوب وأبي عمرو ، وموافقة الحسن والأعمش ، وقرأ الباقون بضم الياء وفتح الراء . النشر ٢/٢٤٨ ، والإتحاف ص ٢٠٦

(٢) انكشف ١١٨/ب ، والبيان ١/٣١٥ ، والعكبري ١/١٣٧ ، وتفسير القرطبي ٦/٣٩٧

(٣) في هامش الأصل عبارة « بلغت » .

(٤) ما بين قوسين مثبت في هامش الأصل ، وساقط في (ح ، ط ، د)

٧٧٠ - قوله تعالى : ﴿ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمْ ﴾ - ٢٠ -

« الذين » ابتداء ، وخبره « يعرفونه » .

٧٧١ - قوله تعالى : ﴿ الَّذِينَ خَسِرُوا ﴾ - ٢٠ -

رفع على إضمار مبتدأ ، أي : هم الذين خسروا .

٧٧٢ - قوله تعالى : ﴿ وَمَنْ أَظْلَمُ ﴾ - ٢١ -

« من » في موضع رفع بالابتداء ، وهي استفهام بمعنى التوبيخ ، متضمنة معنى النفي تقديره : لا أحد أظلم ممن افتوى على الله كذباً . و « أظلم » خبر الابتداء ، إلا أنه يحتاج إلى تمام ؛ لأن (مَنْ افتوى على الله كذباً) تمام « أظلم » ، وكذلك : أفعل من كذا ، حيث وقع ، « من » وما بعدها من تمام أفعل .

٧٧٣ - قوله تعالى : ﴿ تُمْ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا ﴾ - ٢٣ -

من قرأ « تكن » بالياء ، أتت لتأنيث لفظ الفتنة ، وجعل « الفتنة » اسم « كان » ، و « أن قالوا » خبر « كان » .

ومن قرأه « تكن » ، بالياء ونصب « الفتنة » ، جعلها خبر « كان » ، و « أن » اسم « كان » ، وأتت « تكن » على المعنى ؛ لأن « أن » وما بعدها هو الفتنة في المعنى ؛ لأن اسم « كان » هو الخبر في المعنى ؛ إذ هي داخلة على الابتداء والخبر ، وجعل « أن » اسم « كان »^(١) هو الاختيار عند أهل النظر ؛ لأنها لا تكون إلا معرفة ، ولأنها لا توصف ، فأشبهت المضمر ؛ والمضمر أعرف المعارف ، فكان الأعراف اسم « كان » أولى بما [هو] دونه في التعريف ؛ إذ الفتنة إنما تعرفت بإضافتها إلى المضمر ، فهي دون تعريف « أن قالوا » بكثير .

(١) في الأصل ، و د : « وهو » .

ومن قرأ (١) « يكن » بالياء ، ورفع « الفتنة » ذكر ، لأن تأنيث « الفتنة » غير حقيقي ، ولأن « الفتنة » يراد بها المعذرة ، والمعذرة والعذر سواء ، فحمله على المعنى فذكر ، ولأن « الفتنة » هي القول في المعنى ، فذكر (٢) حملاً على المعنى (٣) .

٧٧٤ - قوله تعالى : ﴿ أَسَاطِيرُ ﴾ - ٢٥ -

واحدتها : أسطورة ، وقيل إسطار ، وقيل : هو جمع الجمع ، واحدتها : أسطار ، $\frac{٩٠}{ت}$ وأسطار / جمع سطر (٤) . و « أكثثة » جمع كنان .

٧٧٥ - قوله تعالى : ﴿ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ ﴾ - ٢٥ -

« من » مبتدأ ، وما قبله خبره وهو « ومنهم » .

ووحّد « يستمع » ؛ لأنه حمله على لفظ « من » ؛ ولو جمع في الكلام على المعنى طسُن ، كما قال في سورة يونس : (وَمِنْهُمْ مَّنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ) (٥) .

(١) وهي قراءة حمزة والكسائي وأبي بكر من طريق العليمي ، ويعقوب . وقرأ يافع ، وأبو عمرو ، وأبو بكر (من غير طريق العليمي) وأبو جعفر ، وخلف ، بتأنيث (تكن) ونصب (فتنتم) . وقرأ بتأنيث (لم تكن) ورفع (فتنتم) كل من ابن كثير ، وابن عامر ، وحفص . النشر ٢/٢٤٨ ، والتيسير ص ١٠١-١٠٢ ، والاحتجاج ص/٢٠٦

(٢) انظر الكشف ١١٨/ب ، والبيان ٣١٦/١

(٣) في هامش (ظ) ٤٤/أ : « ربنا : يقرأ بالجر صفة لاسم آفة ، وبالنصب على النداء أو على إضمار أعني . وهو معترض بين القسم والمقسم عليه ، والجواب : ما كنا . أبو البقاء » انظر : سكبيري ١٣٨/١

(٤) في المصباح : « والسطر : الصف من الشجر وغيره ، وتفتح الطاء في لغة بني عجل ليجمع على أسطار ، مثل سبب وأبواب . ويسكن في لغة الجمهور فيجمع على أسطر وسطور ، مثل : فلس ، وأفلس ، وفلوس » .

(٥) سورة يونس : الآية ٤٢

٧٧٦ - قوله تعالى : ﴿ وَلَا نَكْذِبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ ^(١) ﴾

- ٢٧ -

من رفعَ الفِعْلَيْنِ عطفها على « شَرَدٌ » وجعله كله بما تمناه^(٢) الكفار يوم القيامة،
تمنوا ثلاثة أشياء : أن يُردّوا ، وتمنّوا ألا يكونوا قد كذّبوا بآيات الله في الدنيا،
وتمنوا أن يكونوا من المؤمنين .

ويجوز أن يرفع « نكذب ونكون » على القطع ، فلا يدخلان في التمني ، تقديره :
بالتنا شَرَدٌ ونحن لا نكذبُ ، ونحن نكونُ من المؤمنين ، رددنا أو لم نردّ . كما
حكى سيبويه^(٣) : دعني ولا أعودُ ، بالرفع ، أي : وأنا لأعود ، تركتني أو لم تتركني ،
ولم يسأل أن يجمع له الترك والعود .

ويؤيد الرفع على القطع على المعنى الذي ذكرنا قواه جلّ ذكره : (وإِنَّهُمْ
لكاذِبُونَ) ، فدل تكذيبهم أنهم إنّما أخبروا عن أنفسهم بذلك ولم يتمنّوه ؛ لأن
التمني لا يقع جوابه التكذيب ، إنّما يكون التكذيب في الخبر .

وقال بعض أهل النظر : الكذب لا يجوز وقوعه في الآخرة ؛ إنّما يجوز في
الدنيا . وتأويل قوله تعالى : (وإِنَّهُمْ لكاذِبُونَ) أي كاذبون في الدنيا ، في تكذيبهم
الرسولَ وإنكارهم البعثَ ، فيكون ذلك حكايةً للحال التي كانوا عليها في الدنيا .

وقد أجاز أبو عمرو وغيره وقوع التكذيب لهم في الآخرة ؛ لأنهم ادّعوا أنهم

(١) في المصحف : « وَلَا نَكْذِبُ ، وَنَكُونُ » ، بنصب الفعلين وهي قراءة حمزة ،
وحفص عن عاصم ، ويعقوب ، وقرأ برفع الفعلين نافع وابن كثير وأبو عمرو والكلابي
وأبو بكر عن عاصم وأبو جعفر وخلف . أما ابن عامر فقرأ برفع فعل (لا نكذب)
ونصب فعل (نكون) . النشر ٢/٨٤ ، والتيسير ص ١٠٢ ، والاتحاف ص ٢٠٦ .

(٢) في ح ، د : « يتمناه » .

(٣) الكتاب لسيبويه ١/٢٦٦ .

لو رُدُّوا لم يكذبوا بآيات الله ، وأنهم يؤمنون ؛ فعلم الله ما لا يكون لو كان كيف كان يكون ، وأنهم لو رُدُّوا لم يؤمنوا ، ولـكـذبوا بآيات الله ، فأـكـنـهـم الله في دعواهم .

فأمّا من نصب الفعلين فعلى جواب التمني بالواو ؛ لأنّ التمني غير واجب ، فيكون الفعلان داخلين^(١) في التمني كالأول ؛ من وجهي الرفع والنصب ، بإضمار « أن » حملاً على مصدر « تُردُّ » ، فأضمرت « أن » لتكون مع الفعل مصدراً ، فتعطف بالواو مصدراً على مصدر تقديره : باليت لنا رداً وانتفاء من التكذيب وكوناً^(٢) / من المؤمنين .

٩١
ت

فأمّا من رفع « نكذب » ونصب « ونكون »^(٣) ، فإنه رفع « نكذب » على أحد الوجهين الأولين ؛ إما أن يكون داخلاً في التمني فيكون بمعنى النصب ، أو يكون رُفِعَ على الثبات والإيجاب ، كما تقدّم ، أي ولانكذب رُدُّنا أو لم تُردِّ ، ونصب « ونكون » على جواب التمني ، على ما تقدم ، فيكون داخلاً في التمني^(٤) .

٧٧٧ - قوله تعالى : ﴿ بَغْتَةً ﴾ - ٣١ -

مصدر في موضع الحال ، ولا يقاس عليه عند سيبويه ، ولوقلت : جاء زيد سرعاً ، تريد : مسرعاً ، لم يجز .

(١) في الأصل : « داخلان » وصححت من (ظ ، د) .

(٢) في الأصل : « رد ... وكون » بالرفع ، والتصحيح من (ظ ، د) والبيان ٣١٨/١ ، وعبارة الكشف : « باليتنا يكون لنا رد وانتفاء من التكذيب ، وكون من المؤمنين » .

(٣) وهي قرامة ابن عامر . تفسير القرطبي ٥٠٨/٦ .

(٤) الكشف ١١٩ أ ، والبيان ٣١٧/١ ، والعكبري ١٣٩/١ ، وتفسير القرطبي ٥٠٨/٦ .

٧٧٨ - قوله تعالى : ﴿ سَاءَ مَا يَزِرُونَ ﴾ - ٣١ -

« ما » نكرة في موضع نصب^(١) بـ « ساء » ، وفي « ساء » ضمير [مرفوع] يفسره ما بعده ، كنعم وبئس .

وقيل : « ما » في موضع رفع بـ « ساء »

٧٧٩ - قوله تعالى : ﴿ وَلِلدَّارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ ﴾ - ٣٢ -

« الدار » مبتدأ ، و « الآخرة » نعت للدار ، و « خير » خبر الابتداء . وقد اتع في « الآخرة » فأقيمت مقام الموصوف ، وأصلها الصفة ؛ قال الله تعالى : (وللآخرة خيرٌ لك من الأولى)^(٢) .

فأمّا من قرأ^(٣) : « ولدار » بلام واحدة ، وأضافها إلى « الآخرة » فإنه لم يجعل « الآخرة » صفة ل « دار » ، إنما الآخرة في هذا صفة لموصوف محذوف تقديره ولدار الساعة الآخرة خير ، ثم حذفت الساعة وأقيمت الصفة مقام الموصوف ، فأضيفت « الدار » إليها ، فالآخرة والدنيا أصلها الصفة ، لكن اتسع فيها ، فاستعملت الأسماء ، فأضيف إليها^(٤) .

٧٨٠ - قوله تعالى : ﴿ يُكذِّبُونَكَ ﴾ - ٣٣ -

من شدّده حملة على معنى : لا ينسبونك إلى الكذب ، كما يقال : فسقت الرجل وخطأته ، إذا نسبته إلى الفسق والخطأ .

(١) أي ، نصب على التمييز .

(٢) سورة الضحى الآية : ٤

(٣) هي قراءة ابن عامر ، وكذلك هي في مصاحف أهل الشام ، وقرأ الباقر بلامين

مع تشديد الدال . النشر ٢/٢٤٨ ، والإتحاف ص ٢٠٧

(٤) الكشف ١١٩/ب ، والبيان ١/٣١٩ ، والعكبري ١/١٣٩ ، وتفسير القرطبي ١٥/٦

فأما من خففه (١) فإنه حمله على معنى : لا يجدونك كاذباً ؛ كما يقال : أحدث الرجل وأبخلته ، إذا أصبته بجيلاً أو محموداً ، [وأكذبه إذا ألقىته كاذباً] (٢) .
وقد يجوز أن يكون معنى التخفيف والتشديد سواء ، كما يقال : قللت وأقللت ، وكثرت وأكثرت ، بمعنى (٣) واحد (٤) .

(١) قرأ بالتخفيف نافع والكسائي ، وقرأ الجمهور بالتشديد . النشر ٢ / ٢٤٨ ، والاتحاف ص ٢٠٧ .

(٢) زيادة مثبتة في هامش الأصل .

(٣) الكشف ١٢٠/أ ، والبيان ٣١٩/٢ ، والعكبري ١٣٩/١ ، وتفسير القرطبي ٤١٦/٦ .
(٤) في هامش الأصل لام غامض يتعلق بإعراب الآية : (ولقد جاءك من نبي المرسلين) ووضح منه : « مفعول جاءك الكاف ، وفاعلها مضمر ، التقدير : ولقد جاءك من نبي المرسلين نبأ . ويجوز أن تكون (من) زائدة ، كقولك : ما جاءني من أحد ، أي ما جاءني أحد ؛ لأن « من » لا تزداد في الخبر الواجب ... »

— وإتماماً للفائدة أثبت ما جاء في هامش (ظ) ٤٥ / أ نقلاً عن العكبري ١٣٩/١ :
« ولقد جاءك : فاعل (جاء) مضمر فيه . قيل : المضمر المجيء ، وقيل : المضمر النبأ ، ودل عليه ذكر الرسل ، لأن من ضرورة الرسول الرسالة ، وهي نبأ ؛ وعلى كلا الوجهين يكون (من نبي المرسلين) حالاً من ضمير الفاعل ، والتقدير : من جنس نبأ المرسلين . وأجاز الأخفش أن تكون (من) زائدة ، والفاعل (نبأ المرسلين) . وسيبويه لا يجيز زيادتها في الواجب ، ولا يجوز عند الجميع أن تكون صفة محذوف ؛ لأن الفاعل لا يحذف ، وحرف الجر إذا لم يكن زائداً ، لم يصح أن يكون فاعلاً ، لأن حرف الجر يعدى ، وكل فعل يعمل في الفاعل بغير معد . و (ونبي المرسلين) بمعنى : أنبيائهم ، ويدل على ذلك قوله تعالى : (نقص عليك من أنباء الرسل) . أبو البقاء . »

— وفي هامش ظ أيضاً :

« والموتى بيعتهم الله : في (الموتى) وجهان : أحدهما [هو] في موضع نصب بفعل محذوف ، أي ويبعث الله الموتى ؛ وهذا أقوى ؛ لأنه اسم قد عطف على اسم عمل فيه الفعل . والثاني : أن يكون مبتدأ وما بعده الخبر . ويستجيب بمعنى [يجيب] . أبو البقاء » انظر العكبري ١٤٠/١

٧٨١ - قوله تعالى : ﴿ قُلْ أَرَأَيْتُمْ ﴾ - ٤٠ -

الكاف والميم للخطاب ، لاموضع لهما من الإعراب عند البصريين .

وقال الفرّاء : لفظها لفظ منصوب ، ومعناها معنى مرفوع^(١) ؛ وهذا محال ؛ لأنّ التاء هي الكاف في « رأيتك » ، فكان يجب أن تظهر علامة جمع في التاء ، وكان يجب أن يكون فاعلان / لفعل واحد ، وهما شيء واحد ، ويجب أن يكون قولك : رأيتك زبداً ماضع ، معناه : رأيت نفسك زبداً ماضع ؛ لأن الكاف هو المخاطب ، وهذا الكلام محال في المعنى ، متناقض في الإعراب والمعنى ؛ لأنك تستفهم عن نفسه في صدر السؤال ، ثم ترد السؤال عن غيره في آخر الكلام^(٢) ، وتخطب أولاً ثم تأتي بنائب آخر ؛ لأنه يصير ثلاثة مفعولين لـ « رأيت » ، وهذا كله لا يجوز .

ولو قلت رأيتك عالماً بزيد ، كانت الكاف في موضع نصب ؛ لأنّ تقديمه : رأيت نفسك عالماً بزيد ، وهذا كلام صحيح ، وقد تعدى « رأيت » ، إلى مفعولين لاغير^(٣) .

٧٨٢ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ﴾ - ٤٨ -

حالان من « المرسلين » .

٧٨٣ - قوله تعالى : ﴿ فَمَنْ آمَنَ ﴾ - ٤٨ -

« من » مبتدأ ، واخبر (فلاخوف عليهم) .

(١) في ظ : « لفظها لفظ منصوب ، ومعناها معنى مرفوع » .

(٢) في الأصل : « في آخره » .

(٣) معاني القرآن ١/٣٣٣ ، والبيان ١/٣٢٠ ، والعكبري ١/١٤٠ ، وتفسير

٧٨٤ - قوله تعالى : ﴿ بِالْغُدَاةِ ﴾ - ٥٢ -

إنما دخلت الألف واللام على «غداة» لأنها نكرة ؛ وأكثر العرب يجعل «غُدوة» معرفة فلا ينونها ، وكثّم يجعل «غداة» نكرة فينونها ، ومنهم من يجعل «غُدوة» نكرة ؛ وهم الأقل .

٧٨٥ - قوله تعالى : ﴿ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ ﴾ - ٥٢ -

«من» الأولى للتبويض ، والنايبة زائدة ، و«شيء» في موضع رفع اسم «ما» و«ما» بمعنى ليس ، ومثله : (ومِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ)
[قوله :] (فَتَطَّرَدُمْ) - ٥٢ - نصب لأنه جواب النفي ، [و] «فَتَكُونُ» جواب النهي في قوله : (ولا تطرد الذين) .

٧٨٦ - قوله تعالى : ﴿ لِيَقُولُوا أَهْؤُلَاءِ ﴾ - ٥٣ -

هذه لام كي ؛ وإنما دخلت على معنى : إن الله - جل ذكره - قد علم ما يقولون قبل أن يقولوا ، فصار إنما فُتِنُوا ليقولوا على ما تقدم في علم الله ، فهو على سبيل الإنكار منهم ، وقيل : بل على سبيل الاستخبار منهم ؛ قالوا : أهؤلاء الذين منّ الله عليهم من بيننا .

٧٨٧ - قوله تعالى : ﴿ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ

عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ

فَأَنَّهُ ^(١) ^(٢) ﴾ - ٥٤ -

من فتح (٢) «أن» في الموضعين جعل «أن» الأولى بدلاً من «الرحمة» بدل الشيء

(١) في الأصل «كتب ربكم على نفسه الرحمة أنه . فإنه» وقد أثبت ما في (ح ، د) .

(٢) الفتح قراءة ابن عامر وعاصم ويعقوب ، وقرأ الباقون بالكسر ، كما قرأ نافع ، وأبو جعفر بفتح الهمزة من (أنه) وكسرهما من (فإنه) . التيسير ص ١٠٢ ، والنشر ٢/٢٤٩ ،

والإتحاف ص ٢٠٨ ، ٢٠٩

من الشيء ، وهو هو ، فهي في موضع نصب بـ « كتب » ، وأضمر للثانية خبراً ، وجعلها في موضع رفع بالابتداء ، أو بالظرف ، تقديره : فله أن ربّه غفور رحيم له ، أي فله غفران ربّه .

ويجوز أن تضر مبتدأً وتجعل « أن » خبره ، تقديره : فأمره أن ربّه غفور له ، أي فأمره غفران ربّه . ومثله في التقدير والحذف والإعراب قوله : / (فأن^{١٣} له نار جهنم^(١)) في سورة التوبة .

وقد قيل إن « أن » من « فأنه » تكرير ، فتكون في موضع نصب رداً على الأولى ؛ كأنها بدل من الأولى ؛ وفيه بعد . لأن « من » إن كانت موصولةً بمعنى الذي ، وجعلت « فأنه » بدلاً من « أن » الأولى ، بقي الابتداء وهو « من » بغير خبر . وإن كانت « من » للشرط ، بقي الشرط بغير جواب ؛ مع أن ثبات الفاء يمنع من البدل ، لأن البدل لا يحول بينه وبين المبدل منه شيء ، غير الاعتراضات ؛ والفاء ليست من الاعتراضات . وإن جعلت الفاء زائدة لم يجز ؛ لأنه يبقى الشرط بغير جواب ، إن جعلت « أن » الثانية بدلاً من الأولى ، ويبقى المبتدأ بلا خبر ، إن جعلت « من » موصولةً ، و « أن » بدلاً من الأولى .

فأمّا الكسر فيها فعلى الاستئناف أو على إضمار « قال » ؛ والكسر فيما بعد الفاء أحسن ؛ لأن الفاء يُبتدأ بما بعدها في أكثر الكلام ، فالكسر بعدها حسن (٢)

٧٨٨ - قوله تعالى : ﴿ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ ﴾ - ٥٥ -

(١) سورة التوبة الآية : ٦٣ ، وانظر فقرة (١٠٦٨) .

(٢) الكشف ١٢٠/ب ، والبيان ٣٢٢/١ ، والمعبري ١٤١/١ ، وتفسير القرطبي ٣٦/٦ ؛

مَنْ قرأه (١) بالياء ونصب «السبيل» جعل التاء علامةً للخطاب والاستقبال، وأضمر اسم النبي ﷺ في الفعل .

ومن قرأ (٢) بالياء ورفع «السبيل» جعل التاء علامة تأنيث واستقبال (*) ، ولا ضمير في الفعل ، ورفع «السبيل» بفعله ، وحكى سيويه : استبان الشيء واستبته أنا .

فأمّا من قرأ (٣) بالياء ورفع «السبيل» فإنه ذكر «السبيل» لأنه يذكر ويؤنث ، ورفع بفعله .

ومَنْ قرأ بالياء ونصب «السبيل» أضمر اسم النبي ﷺ في الفعل ، [و] هو الفاعل ، ونصب «السبيل» [لأنه] مفعول به .

واللام في «وايتستين» متعلقه بفعل محذوف تقديره : ولتستين سبيل المجرمين فصلناها ؛ [وخص «سبيل المجرمين» للدلالة على «سبيل المؤمنين» مثل : (سرايل تقيم الحرة) (٤) . وقيل : «سبيل المؤمنين» مضمّر ، أي لتستين سبيل هؤلاء من سبيل هؤلاء (٥) ...] (٦) .

(١) وهي قراءة نافع وأبي جعفر ، كما في الإتحاف ص ٢٠٩

(٢) وهي قراءة ابن كثير ، وأبي عمرو ، وابن عامر ، وحفص ، ويعقوب . النشر ٢/٢٤٩ ،

والإتحاف ص ٢٠٩

(*) أمالي ابن الشجري ٢/٤٥٥ : « وأقول : إنه - أي مكّي - غلط في قوله (واستقبال) بعد قوله : (جعل التاء علامة خطاب) ، و(جعل التاء علامة تأنيث) ؛ لأن مثال (تستعمل) لا شبه بينه وبين مثال الماضي ، فنكون التاء علامة للاستقبال . فقولك : تستقيم أنت وتستنعين هي ؛ لا يكون إلا للاستقبال . . . » .

(٣) وهي قراءة أبي بكر وحزرة والكسائي وخلف . النشر ٢/٢٤٩ ، والإتحاف ص ٢٠٩

(٤) سورة النحل الآية : ٨١

(٥) انظر الكشف ١/١٢١ ، أ ، والبيان ١/٣٢٣ ، والمعكبري ١/١٤٢ ، وتفسير القرطبي

٤٣٧/٦

(٦) ما بين قوسين مثبت في هامش الأصل ، وقد سقط في (ح ، ط ، د) ، وفي هامش الأصل أيضاً عبارة « بلغت مقابلة » .

٧٨٩ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ أَعْبُدَ [الَّذِينَ] ﴾ - ٥٦ -

« أن » في موضع نصب على حذف الخافض تقديره : « نُهيتُ عن أن أعبد .

٧٩٠ - قوله تعالى : ﴿ وَكَذَّبْتُمْ بِهِ ﴾ - ٥٧ -

الماء تعود على « بيئته » ، وذكَّرها لأنها بمعنى البيان .

٧٩١ - قوله تعالى : ﴿ لَوْ أَنَّ عِنْدِي ﴾ - ٥٨ -

« أن » في موضع رفع بفعله على إضمار فعل ، وقد تقدّم ذكره^(١) .

٧٩٢ - قوله تعالى : ﴿ مِنْ وَرَقَةٍ ﴾ - ٥٩ -

« من » زائدة للتوكيد ، أفادت العموم ، و « ورقة » في موضع رفع بـ « تسقط » ، وكذلك : (ولا حبةٍ) .

ويجوز رفع « حبة » على الابتداء ، وكذلك : (ولا رطبٍ ولا يابسٍ) .

وقد قرأ^(٢) الحسن وابن أبي إسحاق بالرفع في « رطب » و « يابس »^(٣) على

الابتداء ، والخبر : (إلاّ في كتابٍ مثين) .

٧٩٣ - قوله تعالى : ﴿ مَرَلَاهُمْ الْحَقَّ ﴾ - ٦٢ -

« مولايم » بدل / من اسم الله ، و « الحق » نعت لـ « مولايم » .

وقرأ الحسن^(٤) ، « الحق » بالنصب على المصدر ، أو على « أعني » .

(١) راجع فقرة ٥٥٨ من سورة النساء ، والبيان ٢٥٦/١

(٢) وقرأ بالرفع أيضاً ابن السميع . البحر المحيط ١٤٦/٤ ، وتفسير القرطبي ٥/٧

(٣) في الأصل : « الرطب واليابس » .

(٤) الإتحاف ص ٢٠٩ ، وتفسير القرطبي ٧/٧

٧٩٤ - قوله تعالى : ﴿ تَضَرَّعًا ﴾ - ٦٣ -

مصدر ، وقيل : حال ، بمعنى : ذوي تضرع .

٧٩٥ - قوله تعالى : ﴿ شَيْعًا ﴾ - ٦٥ -

مصدر ، وقيل : حال .

٧٩٦ - قوله تعالى : ﴿ وَلَكِنْ ذِكْرِي ﴾ - ٦٩ -

« ذكرى » في موضع نصب على المصدر ، أو في موضع رفع بالابتداء ، والخبر محذوف تقديره : ولكن عليهم ذكرى .

٧٩٧ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ ﴾ - ٧٠ -

« أن » في موضع نصب مفعول من أجله ، أي لئلا تُبْسَلَ نفس ، وخاففة أن تُبْسَلَ .

٧٩٨ - قوله تعالى : ﴿ حَيْرَانَ ﴾ - ٧١ -

نصب على الحال ، ولكن لا ينصرف لأنه كغضبان .

٧٩٩ - قوله تعالى : ﴿ وَأَنْ أَقِيمُوا ﴾ - ٧٢ -

« أن » في موضع نصب محذوف حرف الجر ، تقديره وبأن أقيموا .

وقيل : هو معطوف على معنى « لِنُسْلِمَ » ؛ لأن تقديره : لِأَنْ نُسْلِمَ .

وقيل : هو معطوف على معنى « ائْتِنَا » ؛ لأن معناه : أن اتقنا .

٨٠٠ - قوله تعالى : ﴿ وَيَوْمَ يَقُولُ ﴾ - ٧٣ -

انتصب « يوم » على العطف على الهاء في « اتقوه » ، أي : اتقوه واتقوا يوم يقول . ويجوز أن يكون معطوفاً على « السموات » ، أي خلق السموات وخلق يوم يقول .

وقيل : [هو] منصوب على معنى : واذكر يا محمد يوم يقول (١) .

٨٠١ - قوله تعالى : ﴿ كُنْ فَيَكُونُ ﴾ - ٧٣ -

أي : فهو يكون ، فلذلك رفعه ، وفي « يكون » اسمها ، وهي تامة لا تحتاج إلى خبر . ومثله « كن » ، والمضمر هو ضمير « الصور » الذي أتى ذكره بعده ، يُراد به التقديم قبل « فيكون » .

وقيل : تقدير المضمر في « فيكون » : فيكون جميع ما أراد .

وقيل : « قوله » هو اسم « فيكون » و « الحق » نعته .

وقيل : « قوله » مبتدأ ، و « الحق » خبره .

٨٠٢ - قوله تعالى : ﴿ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ ﴾ - ٧٣ -

« يوم » بدل من « يوم يقول » وقيل : الناصب له « له الملك » ، أي : له الملك في يوم يُنْفَخُ في الصُّور .

(عالم الغيب) نعت لـ « الذي » ، أوقف على إضمار مبتدأ ، أي : هو عالم [الغيب] . ويجوز رفعه حملاً على المعنى ، أي يُنْفَخُ فيه عالم ، كأنه لما قال : يوم يُنْفَخُ في الصور ، قيل : مَنْ يُنْفَخُ فيه ؟ قيل : يُنْفَخُ فيه عالم الغيب ، كما قال :

لِيُبِكَ يَزِيدُ ضَارِعٌ لِحُصُومَةٍ (٢)

(١) البيان ٣٢٦/١ ، والعكبري ١٤٤/١ ، وتفسير القرطبي ١٩/٧

(٢) هو صدر بيت للبيد ، وتمتته :

وَمُخْتَبِطٌ مَّا تُطِيحُ الطَّوَائِحُ

والمختبِط : الطالب المعروف ، وطوحت الطوائح : قذفته القوافل هنا وهناك . والبيت من شواهد سيبويه ١٤٥/١ وقد نسب إلى الحارث بن نبيك ، وهو في الخزانة ١٤٧/١ ، وأوضح المسالك ٣٤٢/١ ، والعيني ٤٥٤/٢ ، وابن يعيش ٨٠/١

كانه قال : مَنْ يَبْكِيهِ ؟ قِيلَ : يَبْكِيهِ ضَارِعٌ حُصُومَةٍ .

وقرأ الحسن والأعمش^(١) : « عَالِمٌ » بالخفض / على البدل من الماء في « له » .

٨٠٣ - قوله تعالى : ﴿ لِأَيِّهِ آزَرَ ﴾ - ٧٤ -

من نصب « آزر » جعله في موضع خفض بدلاً من « الأب » ، كأنه اسم له .
وقد قرأ^(٢) يعقوب وغيره بالرفع على النداء ، كأنه جعل « آزر » لقباً له ،
كانه قال : بامعوج الدين أتخذ أصناماً آلهة .

٨٠٤ - قوله تعالى : ﴿ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴾ - ٧٥ -

[اللام متعلقة بفعل محذوف تقديره : وليكون من الموقنين^(٣) أريناه الملائكوت .

٨٠٥ - قوله تعالى : ﴿ أَتُحَاجُّونِي ﴾ - ٨٠ -

من خفف^(٤) النون فينما حذف الثانية التي دخلت مع الياء^(٥) التي هي ضمير
التكلم ؛ لاجتماع المثلين ، مع كثرة الاستعمال ، وترك النون التي هي علامة الرفع ؛
وفيه قبح لأنّه قد كسرهما لمجاورتها الياء ، وحققها الفتح ، فوقع في الكلمة
حذف وتغيير .

(١) تفسير القرطبي ٢١/٧ ، وفي البحر المحيط ١٦١/٤ : « قرأه الأعمش ، وليس مذهب الجمهور ، إنما أجازوه الكسائي وحده » .

(٢) قرأ بالرفع أيضاً الحسن ، والباقون بنصب الراء . النشر ٢٥٠/٢ والإتحاف ص ٢١١

(٣) ما بين قوسين غامض في الأصل فأثبت من (ح) .

(٤) قرأ بالتخفيف نافع ، وأبو جعفر ، وابن ذكوان ، وقرأ باقي العشرة بالتشديد . التيسير

ص ١٠٤ ، والنشر ٢٥٠/٢ - ٢٥١ ، والإتحاف ص ٢١٢

(٥) أي نون الوقاية .

ومتن شدد أدغمَ النونَ الأولى في الثانية ، ولها نظائر . ومتنٌ زعم أن النون الأولى هي المحذوفة فإنما استدلُّ على ذلك بكسرة النون الثانية ، وذلك لا يجوز ؛ لأنَّ النون الأولى علامة الرفع ، ولا تحذف علامة الرفع من الأفعال ، من غير جازم ولا ناصب . وبدل أن الثانية هي المحذوفة دون الأولى أن الاستقبال إنما يقع بالثاني ، وبدل عليه أيضاً قولهم في « ليتني » ، ليتي ، فيحذفون النون التي مع الياء (١) .

٨٠٦ - قوله تعالى : ﴿ وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴾ - ٨٠ -
« علماً » نصب على التفسير .

٨٠٧ - قوله تعالى : ﴿ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ ﴾ - ٨٢ -
« الذين » مبتدأ ، « أولئك » بدل من « الذين » أو ابتداء ثانٍ ، و « الأمن » ابتداء ثالث ، أو ثانٍ ، و « لهم » خبر « الأمن » ، و « الأمن » وخبره خبر « أولئك » و « أولئك » وخبره خبر « الذين » .
(وهم مهتدون) ابتداء وخبره .

٨٠٨ - قوله تعالى : ﴿ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ ﴾ - ٨٣ -
من نون (٢) « درجات » أوقع « نرفع » على « من » ، ونصب « درجات » على الظرف ، أو على حذف حرف الجر تقديره : إلى درجاتٍ ؛ كما قال [تعالى] :
(ورفَعَ بعضهم درجاتٍ) (٣) .

(١) الكشف ١٢١/ب ، والبيان ٣٢٨/١ ، والعكبري ١٤٥/١ ، وتفسير القرطبي ٢٩/٧

(٢) التنوين قراءة الكوفيين ، وقرأ أبو عمرو وأهل الحرمين بغير تنوين . النشر ٢٥١/٢ ،

والإنحاف ص ٢١٢

(٣) سورة البقرة ٢٥٣ ، وفي الأصل « ورفع بعضهم فوق بعض درجات » وهو تحريف

للآية ١٦٥ من سورة الأنعام وهي : « ورفع بعضكم فوق بعض درجات » .

ومن لم ينون نصب « درجات » بـ « نرفع » على المفعول به ، وأضافها إلى « من » ، ومثلها التي في يوسف (١) .

٨٠٩ - قوله تعالى : ﴿ كَلَّا هَدَيْنَا ۖ - ٨٤ -

نصب « كَلَّا » بـ « هدينا » ، وكذلك : (ونوحاً هدينا) . و « داود » وما بعده عطف على « نوح » .

والهاء في « ذريته » تعود على « نوح » ؛ ولا يجوز أن تعود على « إبراهيم » ؛ لأنَّ بعده « ولوطاً » ؛ ولوط إما كان من ذرية نوح ، وكان في زمن إبراهيم ، فليس هو من ذرية إبراهيم . وقيل : إته كان ابن أخي إبراهيم ، وقيل : ابن أخته (٢) .

٨١٠ - قوله تعالى : ﴿ وَالْيَسَعَ ۖ - ٨٦ -

هو اسم أعجمي معرفة ، والآف واللام فيه زائدتان .

وقيل : هو فعل مستقبل / سُمِّيَ به ، و « كَبُر » ، فدخله حرفا التعريف . ٩٦
ن

ومن قرأه (٣) بلامين جعله أيضاً اسماً أعجمياً على « فينعل » ، ونكثرة فدخله حرفا التعريف ، وأصله « ليئسع » ، والأصل في القراءة الأخرى (٤) « يسع » أصله - على قول من جعله فعلاً مستقبلاً سُمِّيَ به - « يئوسع » ، ثم حذف الواو كما حذف في

(١) الآية ٧٦ من سورة يوسف وهي : « نرفع درجات من نشاء » ، وانظر فقرة (١٢٠١) والكشف ١/١٢٢ .

(٢) انظر تفسير القرطبي ٣١٧/٧ ، والمعكبري ١٤٦/١

(٣) قرأ به كل من حمزة والكسائي وحلف ؛ أي بتشديد اللام وإسكان الياء . النشر ٢/٢٥١ ،

والإنحاف ص ٢١٢

(٤) أي بإسكان اللام مخففة وفتح الياء ، وهي قراءة غير حمزة والكسائي وحلف . النشر

٢/٢٥١ ، والإنحاف ص ٢١٢

« يعيد » ، ولم تعمل الفتحة في السين ؛ لأنها فتحة مجتلبة أوجبها العين ، وأصلها الكسر ، فوقع الحذف على تقدير الأصل (١) .

٨١١ - قوله تعالى : ﴿ لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ﴾ - ٨٩ -

الباء الأولى متعلقة بـ « كافرين » ، والباء الثانية دخلت لتأكيد النفي ، وهو خبر « ليس » .

٨١٢ - قوله تعالى : ﴿ فِيهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ ﴾ - ٩٠ -

الماء دخلت لبيان حركة الدال ، وهي هاء السكت .
فأما « مِّنْ كَسَّرَهَا » (٢) في الوصل فيمكن أن يكون جعلها هاء الإضمار ؛ أضمر المصدر (٣) . وقيل : إنه شبه هاء السكت بـ هاء الإضمار فكسرها ، وهذا بعيد (٤) .

٨١٣ - قوله تعالى : ﴿ مِنْ شَيْءٍ ﴾ - ٩١ -

« شيء » ، في موضع نصب بـ « أنزل » ، و « مِّنْ » زائدة لتأكيد والعموم ،
[لجميع الأشياء]

٨١٤ - قوله تعالى : ﴿ نُورًا وَهُدًى ﴾ - ٩١ -

حالان من « الكتاب » ، أو من الماء في « به » ، وكذلك « يجعلونه » (٥) حال

(١) الكشف ١٢٢/أ ، والبيان ٣٣٠/١ ، والعكبري ١٤٦/١ ، وتفسير القرطبي ٣٢/٧

(٢) قرأ بالكسر هشام . انظر الإتحاف ص ٢١٣ ، والبحر المحیط ١٧٦/٤

(٣) أي على تقدير : اقتد الاقتداء .

(٤) الكشف ١٢٢/ب ، والبيان ٣٣٠/١ ، والعكبري ١٤٦/١ ، وتفسير القرطبي ٣٦/٧

(٥) أثبتت الأفعال (يجعلونه ، ويبدونها ، ويخفون) بالياء ، وهي قراءة ابن كثير

وأني عمرو ، وقراءة الباقي التي في المصحف بالياء . الكشف ١٢٢/ب .

من «الكتاب» [و] «يُبْدُونَهَا» نعت لـ «قراطيس» ، والتقدير : يجعلونه في قراطيس^(١) ، فلما حذف الحرف نصب «قراطيس»^(٢) .

٨١٥ - قوله تعالى : ﴿ وَيُخْفُونَ ﴾ - ٩١ -

مبتدأ ، لاموضع له من الإعراب .

٨١٦ - قوله تعالى : ﴿ يَلْعَبُونَ ﴾ - ٩١ -

حال^(٣) من الهاء والميم في «ذَرَمٌ» .

٨١٧ - قوله تعالى : ﴿ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى ﴾ - ٩٢ -

اللام متعلقة بفعل محذوف تقديره : ولِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى أَنْزَلْنَاهُ .

٨١٨ - قوله تعالى : ﴿ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ ﴾ - ٩٣ -

«مَنْ» في موضع خفض عطف على «مَنْ» في قوله : (من افترى) .

٨١٩ - قوله تعالى : ﴿ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ ﴾ - ٩٣ -

ابتداء وخبر ، في موضع الحال من «الظالمين» . والهاء والميم في «أيديهم»

للملائكة ، والتقدير : والملائكة بـ«باسطوا أيديهم» بالعذاب على الظالمين يقولون لهم :

أخرجوا أنفسكم^(٤) ، فالقول مضر ، ودل على هذا المعنى قوله في موضع آخر :

(يَضْرِبُونَ وجوههم وأدبارهم)^(٥) .

(١) في هامش الأصل «جبتأة» .

(٢) لفظ «قراطيس» مثبت في هامش الأصل .

(٣) أي جملة (يلعبون) في موضع نصب حال .

(٤) في الأصل «أنفسهم» .

(٥) سورة الأنفال الآية ٥٠ .

ومعنى قوله «أخرجوا أنفسكم» أي خَلَّصُوا أنفسكم اليوم بما حلَّ بكم، فالنائب لـ «يوم» «أخرجوا»، وعليه يحسن الوقف.

وقيل: النائب له «تُجْزَوْنَ» فلا يوقف عليه، ولكن بيتاً بدأ به . $\frac{٩٧}{ن}$
 وجواب «لو» محذوف تقديره: ولو ترى يا محمد حين الظالمين^(١) في غمرات الموت لرأيتَ أمراً عظيماً.

٨٢٠ - قوله تعالى: ﴿فِرَادَى﴾ - ٩٤ -

في موضع نصب على الحال من المضمرة المرفوعة في «جئتمونا»، ولم ينصرف لأنَّ فيه ألف التانيث. وقد قرأ^(٢) أبو حنيفة بتنوين «فرادى» وهي لغة لبعض تميم، [لعلهم يجعلونه مصدراً لـ: انفرد انفراداً وفرادى، و (فرادى) جمع مثل: كسالى وسكاري] ^(٣). والكاف في «كأ^(٤)»، في موضع نصب نعت لمصدر محذوف تقديره: واقد جئتمونا منفردين انفراداً مثل حالكم أول مرة.

٨٢١ - قوله تعالى: ﴿لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ﴾ - ٩٤ -

من رفع «بينكم» جعله فاعلاً لـ «تقطع» ، وجعل «البين» بمعنى الوصل تقديره: لقد تقطعت وصلكم، أي تفرقت جمعكم.

(١) في (ظ) «حين الظالمون». وعبارة القرطبي ٤٢/٧: «ولو رأيت الظالمين في هذه الحال لرأيت عذاباً عظيماً».

(٢) قرأ به أيضاً عيسى بن عمر. البحر المحیط ١٨٢/٤ وتفسير القرطبي ٤٢/٧

(٣) زيادة مثبتة في هامش الأصل.

(٤) أي في: «كما خلقناكم».

وأصل « بين » الافتراق ، ولكن اتسيع فيه فاستعمل اسماً غير ظرف ، بمعنى الوصل .

فأمّا من نصبه^(١) ، فنصبه على الظرف ، والعامل فيه ما دلّ عليه الكلام من عدم وصلهم ، تقديره : لقد تقطع وصلكم بينكم ؛ فـ « وصلكم » المضمّر هو الناصب لـ « بين » . وقد قيل : إنّ من نصب « بينكم » جعله مرفوعاً في المعنى بـ « تقطع » ؛ لكنه لما جرى في أكثر الكلام منصوباً تركه في حال الرفع على حاله [منصوباً ، لكثرة استعماله كذلك]^(٢) ؛ وهو مذهب الأخفش .

والقراءتان على هذا بمعنى واحد . ومثله عند الأخفش [قوله] : (وميناً دون ذلك)^(٣) ، ومثله : (يُفصلُ بيدينكم)^(٤) في قراءة من ضمّ الياء ، وفتح الصاد^(٥) .

فـ « دون » و « بين » استعملتا في هذه المواضع اسماً غير ظرف^(٦) ، لكن تركا على الفتح ، وموضعها رفع من أجل أن أكثر ما استعملتا بالنصب على أنها ظرفان^(٧) .

٨٢٢ - قوله تعالى : ﴿ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴾ - ٩٦ -

انتصبا على العطف على موضع « الليل » ؛ لأنّه في موضع نصب .

(١) أي نصب النون من « بينكم » وهي قراءة نافع وأبي جعفر والكسائي وحدهم ، وقرأ الباقون برفع النون . النشر ٢ / ٢٥١ ، والإتحاف ص ٢١٣

(٢) زيادة . نة في هامش الأصل .

(٣) سورة الجن الآية ١١ . (٤) سورة الممتحنة الآية ٣

(٥) وهي قراءة نافع وابن كثير وأبي عمرو وأبي جعفر ، وهشام من طريق الداجوني .

النشر ٢ / ٣٧٠ ، والإتحاف ص ٤١٤

(٦) ح ، د : « غير ظروف » .

(٧) انظر الكشف ١٢٢ / ب ، والبيان ١ / ٣٢٢ ، والمعكبري ١ / ١٤٧ ، وتفسير

وقيل : بل على تقدير : وجَعَلَ .

فأما من قرأ : « وَجَعَلَ^(١) الليل ، فهو عطف على اللفظ والمعنى .

٨٢٣ - قوله تعالى : ﴿ حُسْبَانًا ﴾ - ٩٦ -

قال الأخفش : معناه : بحسبانٍ ، فلما حذف الحرف نصب .

وقيل : إنَّ « حُسْبَانًا » مصدرٌ : حَسَبْتُ الشيء حُسْبَانًا وحَسَبًا ، والحساب

هو الاسم .

٨٢٤ - قوله تعالى : ﴿ فَمُسْتَقَرًّا وَمُسْتَوْدَعًا ﴾ - ٩٨ -

رفع على الابتداء ، والخبر محذوف ، أي : فمستمق ومستودع .

ومن فتح^(٢) القاف والدادال كان تقديره : فلمم مستقر ، أي مستقر في الرحم

ومستودع في الأرض .

وقيل : المستودع ما كان في الصلب .

وقيل : « مستقر » معناه : في القبر ؛ على قراءة من قرأ بكسر القاف^(٣) .

٨٢٥ - قوله تعالى : ﴿ وَجَنَّتِ مِنْ أَعْنَابٍ ﴾ - ٩٩ -

(١) وهي قراءة عاصم وحزمة والكسائي وخلف ، وقرأ الباقون بالألف وكسر العين ورفع الألف من « جاعل » . النشر ٢ / ٢٥٨ ، والإتحاف ص ٢١٤ ، والكشف ١٢٣ / أ .

(٢) الفتح قراءة الجمهور ، وأما القراءة الأولى - وهي بكسر القاف - فقد قرأ بها ابن

كثير ، وأبو عمرو وكذا روح . النشر ٢ / ٢٥١ ، والإتحاف ص ٢١٤

(٣) الكشف ١٢٣ / ب ، والبيان ١ / ٣٣٢ ، والمعكبري ١ / ١٤٨ ، وتفسير القرطبي ٦ / ٧ ؛

من نصب^(١) « جنّات » عطفها على « نبات » .

وقد روي الرفع عن عاصم ، على معنى : ولهم جنات ، على الابتداء .
ولا يجوز عطفه على « قِيَّوانٍ » ؛ لأنّ « الجنّات » لا تكون من النخل^(٢) (*).

٨٢٦ - قوله تعالى : ﴿ أَنْظِرُوا ﴾ [إِلَى ثَمَرِهِ] * - ٩٩ -

من قرأه بفتحتين جعله جمع « ثَمَرَةٍ » / كبقرة وبقرة ، وجمع الجمع على $\frac{٩٨}{ت}$ ثمار ، مثل أكمة وأكم وأكلم .

ومن قرأه^(٣) بضمّتين جعله أيضاً جمع « ثَمَرَةٍ » كخشبة وخشب .

(١) النصب قراءة الجمهور ، وقرأ بالرفع محمد بن أبي ليلى والأعمش وأبو بكر في رواية عنه عن عاصم . وأنكر هذه القراءة أبو عبيد وأبو حاتم ، وأجازها النحاس وغيره .
البحر المحيط ٤ / ١٩٠

(٢) في هامش الأصل « ويقال للحدائق لما فيه العنب والزرع والنخل : جنّة ، قال الله تعالى : (ولولا إذ دخلت جنتك) » .

(*) أمالي ابن الشجري ٢ / ٤٥٧ : « . . . فقله - أي مكّي - : لأن الجنّات لا تكون من النخل ، فيه لبس ؛ لأنه يوم أنها لا تكون إلا من العنب دون النخل ، وليس الأمر كذلك ؛ بل تكون الجنّة من العنب على انفراده ، وتكون من النخل على انفراده ، وتكون منها معاً . . . فكان الصواب أن يقول : لأن الجنّات التي من الأعتاب لا تكون من النخل » .

- وفي هامش ط ٤٧ / أ : « . . . ابن مسعود والأعشى عن أبي بكر عن عاصم ، والأعمش وأبو حيوة وابن أبي عمير : (وجنّات) بالرفع ، فيكون نسقاً على اللفظ دون المعنى ، كقوله : (وحوّرين عين) . غرائب القرآن « وبه » : « إنما قال : نسقاً على اللفظ دون المعنى ؛ لأن العنب لا يخرج من النخل » .

(٣) قرأ بضم الشاء والميم من (ثمرة) حمزة والكسائي وخلف . وقرأ الباقون بفتحها . النشر ٢ / ٢٥١ ، والإتحاف ص ٢١٤

وقد قيل : هو جمع جمع الجمع ، كأنه جمع ثمار ، كجمارٍ وحمُرٍ ، وثمار جمع ثَمَرٍ ،
وثمر جمع ثَمرة^(١) .

٨٢٧ - قوله تعالى : ﴿ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنِّ ﴾ - ١٠٠ -

«الجن» مفعول أول لـ «جعل» ، و«شركاء» مفعول ثانٍ مقدم ، واللام
في «لله» متعلقة بـ «شركاء» .

وإن شئت جعلت «شركاء» مفعولاً أول ، و«الجن» بدلاً من «شركاء»
و«لله» في موضع المفعول الثاني ، واللام متعلقة بـ «جعل» .

وأجاز الكسائي رفع «الجن» على معنى : هم الجن^(٢) .

٨٢٨ - قوله تعالى : ﴿ وَكَذَلِكَ نُنْصِرُ الْآيَاتِ ﴾ - ١٠٥ -

الكاف في موضع نصب نعت لمصدر محذوف تقديره : نُصْرِفُ الآياتِ تصريفاً
مثل ما تلونا عليك .

٨٢٩ - قوله تعالى : ﴿ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ ﴾ - ١٠٥ -

اللام^(٣) متعلقة بمحذوف تقديره : وليقولوا دَرَسْتَ صرفنا الآيات ، ومثله :
(وليُنبيئنه) .

ومعنى «درست» في قراءة من فتح التاء : تعالمت وقرأت .

(١) العكف ١٢٣ / ب ، والبيان ٣٣٣ / ١ ، والعكبري ١٤٨ / ١ ، ونفسير
القرطبي ٤٩ / ٧

(٢) انظر تفسير القرطبي ٥٢ / ٧ ، والبيان ٣٣٣ / ١ ، والعكبري ١٤٨ / ١

(٣) اللام هنا لام العاقبة ، ويسمى الكوفيون لام الصيرورة . انظر البيان ٣٣٤ / ١ ،
والعكبري ١٤٩ / ١

ومن أسكنها «درست» ، فعناه : انقطعت وامّحت° .
ومن قرأه «دارست» بالألف^(١) فعناه : دارست أهل الكتاب ودارسوك^(٢) .

٨٣٠ - قوله تعالى : ﴿ عَدُوًّا ﴾ - ١٠٨ -

مصدر ، وقيل : مفعول من أجله .

٨٣١ - قوله تعالى : ﴿ وما يُشعِرُكُمْ أَنَّها إِذا جاءَتْ ﴾ - ١٠٩ -

من فتح^٣ «أن» جعلها بمعنى لعل ؛ حكى الخليل عن العرب : اتت السوق
أنتك تشتري لنا شيئاً ، أي لعلك^(٤) .

و«ما» استفهام في موضع رفع بالابتداء ، وفي «يشعركم» ضميرُ الفاعل يعود
على «ما» ، والمعنى : وأي شيء يدريك إيمانهم إذا جاءتهم الآية ، لعلها إذا جاءتهم
لا يؤمنون ؛ ففي الكلام حذف دل عليه ما بعده ، والمحذوف هو المفعول الثاني
لـ «يشعركم» ؛ يقال : شعرت بالشيء ، دريته . ولو حملت «أن» على بابها لكان ذلك
عذراً لهم ؛ لكنها بمعنى «لعل» .

(١) قرأ ابن كثير وأبو عمرو بألف بعد الدال ، وسكون السين وفتح التاء ،
وقرأ ابن عامر ويعقوب بغير ألف وفتح السين وسكون التاء ، وقرأ الباقون بغير ألف
وإسكان السين وفتح التاء . النشر ٢/٢٥١ ، والإتحاف ص ٢١٤

(٢) انظر الكشف ١٢٤ / أ والعكبري ١٤٩ / ١ ، وتفسير القرطبي ٥٨ / ٧

(٣) قرأ ابن كثير وأبو عمرو ويعقوب وخلف وأبو بكر عن عاصم بخلاف عنه ،
بكسر همزة «إنها» ، وقرأ الباقون بالفتح . النشر ٢/٢٢٥ ، والتيسير ص ١٠٦ ،
والإتحاف ص ٢١٥

(٤) تفسير القرطبي ٧ / ٦٤ ، وقد ذكر عدداً من الشواهد المؤيدة ، منها بيت
لعدي بن زيد يقول فيه :

أعاذلَ ما يُدريك أنْ منيتي إلى ساعةٍ في اليومِ أو في ضُجَى الغدِ
أي : لعل منيتي .

وقد قيل : إن « أن » منصوبة بـ « يشعركم » ، لكن « لا » زائدة في قوله :
(لا يؤمنون) ، والتقدير : وما يشعركم بأن الآية إذا جاءتهم يؤمنون^(١) ، وهو خطاب
للمؤمنين ؛ يعني أن الذين اقترحوا الآية من الكفار ، لو أنهم لم يؤمنوا ، فد « أن »
هو المفعول الثاني لـ « يشعركم » ، على هذا القول ، ولا حذف في الكلام^(٢) .

٨٣٣ - قوله تعالى : ﴿ أَوَّلَ مَرَّةٍ ﴾ - ١١٠ -

نصب على الظرف ، يعني : في الدنيا .

٨٣٣ - قوله تعالى : ﴿ قَبْلًا ﴾ - ١١١ -

من كسر القاف^(٣) وفتح الباء نصبه / على الحال من المفعول ، وهو بمعنى :
معاينة أو عياناً ، أي : يقابلونه^(٤) .

وكذلك : مَنْ قرأ بضم القاف والباء ، فهو نصب على الحال أيضاً ، بمعنى :
ضُمَّتَهُ ، أو بمعنى : قبيل [قبيل]^(٥) .

٨٣٤ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ﴾ - ١١١ -

« أن » في موضع نصب على الاستثناء المنقطع .

٨٣٥ - قوله تعالى : ﴿ شَيَاطِينَ الْإِنْسِ ﴾ - ١١٢ -

(١) في الأصل « بأنها إذا جاءتهم لا يؤمنون » والتصحيح من : ح ، د ، ظ .

(٢) الكشف ١٢٤ / أ ، والبيان ٣٣٤ / ١ ، والعكبري ١٤٩ / ١

(٣) وهي قراءة نافع وابن عامر ، وقرأ الباقر بالضم . النشر ٢٥٢ / ٢ ، والإتحاف

ص ٢١٥

(٤) في الأصل « يقابلوه » .

(٥) الكشف ١٢٤ / ب ، والعكبري ١٥٠ / ١ ، وتفسير القرطبي ٦٦ / ٧

نصب على البدل من «عدو» أو على آتة مفعول ثانٍ لـ «جعل». .
قوله تعالى: (نُغْروراً) - ١١٢ - نصب على آتة مصدر في موضع الحال .

٨٣٦ - قوله تعالى: ﴿ حَكَمًا ﴾ - ١١٤ -

نصب على البيان ، أو على الحال .
و (أبتغي) مُعْدِيّ إلى «غير» .

٨٣٧ - قوله تعالى: ﴿ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ ﴾ - ١١٤ -

« بالحق » في موضع نصب على الحال من المضمرة في «مُنزَّل» ، ولا يجوز أن يكون مفعولاً بـ «منزل» ؛ لأن «منزلاً» قد تعدى إلى مفعولين ؛ أحدهما بحرف جر ، وهو «من ربك» ، والثاني مضمرة في «مُنزَّل» ، وهو الذي قام مقام الفاعل ؛ فهو مفعول لم يسم فاعله ، يعود على الكتاب .

٨٣٨ - قوله تعالى: ﴿ صِدْقًا وَعَدْلًا ﴾ - ١١٥ -

مصدران . وإن شئت جعلتها مصدرين في موضع الحال ، المعنى : صادقة وعادلة .

٨٣٩ - قوله تعالى: ﴿ هُوَ أَعْلَمُ مَن يَضِلُّ [عن سبيله] ﴾ - ١١٧ -

«مَن» رفع بالابتداء ، وهو استفهام ، و «يضل عن سبيله» الخبر .

وقيل «مَن» في موضع نصب بفعل دلَّ عليه «أعلم» ، وهو بمعنى «الذي»

لتقديره: وهو أعلم ، يعلم من يضل [عن سبيله] .

ويبعد أن تُنصَبَ «مَن» بـ «أعلم» ، أبعد من مضارعة الفعل ، والمعاني

لا تعمل في المنعولات كما تعمل في الظروف .

[ولا يحسن أن يكون فعلاً للمخبر عن نفسه ، فيحسن إضافته إلى ما ليس هو بعضه ؛

لأنه بلفظ الإخبار عن الغائب .

ولا يحسن أن يكون بمعنى فاعل إذ لم يحسن أن يكون فعلاً ، وإنما يكون « أفعل » بمعنى « فاعل » ، إذا حسن أن يكون فعلاً للمخبر .

ولا يحسن تقدير حذف حرف الجر لأنه من ضرورات الشعر .

ولا تحسن فيه الإضافة ، لأنه كفر إذ أفعل لا يضاف إلا لما هو بعضه ، فافهمه ، إلا أن يكون بمعنى فاعل فيحسن إضافته إلى ما ليس هو بعضه ، نحو : « وأعلم ماتكتمون »^(١) لأن التنوين والانفصال فيه مقدران [٣] .

٨٤٠ - قوله تعالى : ﴿ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا ﴾ - ١١٩ -

« أن » في موضع نصب بحذف حرف الجر . و « ما » استفهام في موضع رفع بالابتداء ، وما بعدها خبرها ، تقديره : وأي شيء لكم في ألا تأكلوا بما ذكر اسم الله عليه .

٨٤١ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا مَا أَضْطَرَّرْتُم [إِلَيْهِ] ﴾ - ١١٩ -

« ما » في موضع نصب على الاستثناء .

٨٤٢ - قوله تعالى : ﴿ أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا ﴾ - ١٢٢ -

« من » بمعنى الذي ، رفع بالابتداء ، والكاف في « كَمَنَّ » خبره ، وفي « كان » اسمها يعود على « من » ، « وميتاً » خبر « كان » .

٨٤٣ - قوله تعالى : ﴿ كَمَنَّ مَثَلُهُ ﴾ - ١٢٢ -

(١) تحريف للآية « وأعلم ما تبدون وما كنتم تكتمون » من سورة البقرة الآية ٣٣

(٢) ما بين قوسين زيادة من (ق) ، وهي في (ط) مع غموض في العبارة .

« مثله » مبتدأ ، و « في الظلمات » خبره ، والجملة صلة « مَنْ » وتقديره :
كمن هو في الظلمات .

وقوله تعالى : (ليس بخارج [منها]) في موضع نصب على الحال من المضمرة المرفوعة
في قوله : « في الظلمات » .

والكاف في قوله : (كذلك زُيِّنَ) في موضع / نصب نعت لمصدر محذوف $\frac{١٠٠}{ت}$
تقديره : تزييناً مثل ذلك زُيِّنَ للكافرين عملهم .

٨٤٤ - [قوله تعالى : ﴿ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا ﴾]

- ١٢٣ -

قوله : « مجرميها » في موضع نصبٍ لجعلنا ، مفعولاً أول ، وتجعل « أكبر »
مفعولاً ثانياً مقدماً ، فهو المعنى الصحيح ؛ كما قال : (أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا)^(١) ، أي
أكثرنا ، وكما قال : (وَأَثَرْتَنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا)^(٢) ، أي نعمناهم [٣] .

٨٤٥ - قوله تعالى : ﴿ لِيَمْكُرُوا فِيهَا ﴾ - ١٢٣ -

اللام لام كي ، ومعناها آتة لما علم الله أنهم يكرون صار المعنى : أنه إننا
زُيِّنَ لهم ليَمْكُرُوا ، إذ قد تقدم في علمه وقوع ذلك منهم .

٨٤٦ - قوله تعالى : ﴿ ضَيَّقًا ﴾ - ١٢٥ -

مفعول ثانٍ لـ « جعل » ، و (حرجاً) نعت له .

وإن شئت مفعولاً أيضاً على التكرير ، كما جاز أن يأتي خبره ثان وثالث فأكثر
ابتداءً واحداً ؛ كذلك يجوز مفعولان فأكثر في موضع مفعول واحد .

(٢) سورة المؤمنین الآية ٣٣

(١) سورة الاسراء الآية ١٦

(٣) زيادة من ح فقط .

وإنما يجوز هذا فيما يدخل على الابتداء والخبر؛ تقول: طعامك حلوة حامض^١ مرّة؛ فهذه ثلاثة أخبار عن الطعام، معناها: طعامك جمّع هذه الطعوم.

وإن أدخلت على المبتدأ فعلاً ناصباً لمفعولين [نحو: «ظننت^٢»] (١)، أو «كان»، أو «إن»، انتصبت الأخبار كلها، أو ارتفعت كلها على خبر «إن»؛ تقول: ظننت طعامك حلوة حامضاً مرّاً، وكذلك كانت، فما جاز في الابتداء جاز فيما يدخل على الابتداء. فكذلك «جعل» تدخل على الابتداء، كأنه كان قبل دخولها: صدره ضيقٌ حرجٌ، فضيقٌ وحرجٌ خبر بعد خبر؛ فلما دخلت «جعل» نصبت المبتدأ وخبريه؛ هذا على قراءة من قرأ بكسر (٢) الراء «حرجاً»؛ لأنّه جعله اسم فاعل، كدنيفٍ وقرقيرٍ.

ومعنى «حرج» كعنى «ضيق»، كرّر لاختلاف لفظه، بمعنى التأكيد. فأما من فتح الراء فهو مصدر: [حرجٌ يحرجُ حرجاً] (٣)، وقيل: هو جمع حرجة^(٤)، كقصبية وقصب^(٥).

٨٤٧ - قوله تعالى: ﴿ كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ ﴾ - ١٢٥ -

الجملة في موضع نصب على الحال من المضمرة في «حرج»، أو في «ضيق».

(١) زيادة من ظ فقط.

(٢) قرأ بكسر الراء من «حرجاً» أبو جعفر ونافع وأبو بكر، وقرأ الباقون بفتحها. النشر ٢/٢٥٣، والاتحاف ص ٢١٦.

(٣) زيادة في هامش الأصل.

(٤) الحرجة: الفيضة، أو الشجر الملتف.

(٥) الكشف ١٢٦/أ، والبيان ١/٣٣٨، والعكبري ١/١٥١، وتفسير القرطبي ٨١/٧، والتاج (حرج).

٨٤٨ - قوله تعالى : ﴿ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ ﴾ - ١٢٥ -

الكاف في موضع نصبٍ نعتٍ لمصدرٍ محذوفٍ تقديره : جَعَلًا مِثْلَ ذَلِكَ يجعلُ اللهُ .

٨٤٩ - قوله تعالى : ﴿ مُسْتَقِيمًا ﴾ - ١٢٦ -

نصبٌ على الحال من « صراط » ، وهذه الحال يقال لها الحال المؤكدة ؛ لأنَّ « صراط الله » لا يكون إلا مستقيماً ، فلم يُوْتَ بها لتفريقٍ بين حالتين ؛ إذ لا يتغيَّرُ صراطُ الله عن الاستقامة أبداً ، وليست هذه الحالُ كالحال من قولك : هذا زيد راكباً ؛ لأنَّ زيدا قد يخلو من الركوب في وقتٍ آخر إلى ضد الركوب ، و « صراطُ الله » لا يخلو من الاستقامة [أبداً] ؛ فاعرف معنى الحال المؤكدة من الحال المفرقة بين الأفعال التي تختلف وتبديل^(١) .

٨٥٠ - قوله تعالى : ﴿ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ^(٢) ﴾ - ١٢٨ -

« يوم » منصوب بفعلٍ مضمَرٍ معناه : واذكر يا محمد يومَ نحشُرهم .
وقيل : انتصب بـ « يقول » مضمرة .

٨٥١ - قوله تعالى : ﴿ جميعاً ﴾ - ١٢٨ -

نصبٌ على الحال من الماء والميم في « نحشُرهم » .

٨٥٢ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ﴾ - ١٢٨ -

(١) البيان ٣٢٨/١

(٢) في المصحف (يحشرم) بالياء ، وهي قراءة حفص ، وقرأ الباقون بالنون

الكشف ١/١٢٦ أ

مشكل م (١٩)

«ما» في موضع نصب على الاستثناء المنقطع ، وإن جعلت «ما» لمن يعقل لم يكن منقطعاً .

٨٥٣ - قوله تعالى : ﴿ يَقُصُّونَ ﴾ - ١٣٠ -

في موضع رفع على النعت لـ «رسل» ، ومثله : (وَيُنذِرُونَكُمْ) .

٨٥٤ - قوله تعالى : ﴿ ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ ﴾ - ١٣١ -

«ذلك» في موضع رفع خبر ابتداء محذوف ، تقديره : الأمر ذلك .

وأجاز الفراء^(١) أن تكون «ذلك» في موضع نصب على تقدير : فعل الله ذلك .

و «أن» في موضع نصب تقديره : لِأَنَّ لَمْ يَكُنْ [ربك مهلك القرى]^(٢) ، فلما حذفت الحرف اتصبت .

٨٥٥ - قوله تعالى : ﴿ كَمَا أَنْشَأَكُمْ ﴾ - ١٣٣ -

الكاف في موضع نصب نعت لمصدر محذوف تقديره : استخلاقاً مثل ما أنشأكم ، [أي مثل إنشائكم]^(٣) .

٨٥٦ - قوله تعالى : ﴿ إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ ﴾ - ١٣٤ -

«ما» بمعنى الذي ، اسم «إن» ، والهاء محذوفة مع «توعدون» ، تقديره : توعدون ، فحذفت لطول الاسم . و «لآت» خبر «إن» ، واللام لام توكيد .

٨٥٧ - قوله تعالى : ﴿ مَنْ تَكُونُ لَهُ ﴾ - ١٣٥ -

(١) القرآن ١/٣٥٥

(٢) زيادة من د .

(٣) زيادة مثبتة في هامش الأصل .

إن جعلت « مَنْ » استفهاماً كانت في موضع رفع بالابتداء ، وما بعدها خبرها .
وإن جعلتها بمعنى « الذي » خبراً ، كانت في موضع نصب بـ « تعلمون » .

٨٥٨ - قوله تعالى : ﴿ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴾ - ١٣٦ -
« ما » في موضع رفع بـ « ساء » .

٨٥٩ قوله تعالى : ﴿ وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِكَثِيرٍ ﴾ - ١٣٧ -

الآية ، من قرأ « زَيْنٌ » بالضم على ما لم يُسَمَّ فاعله ، رفع « قَتْلٌ » على
أَنَّهُ مفعول لم يُسَمَّ فاعله ، وأضافه إلى « الأولاد » ورفع « شركاء » حملاً على المعنى ،
كأنه قيل : مَنْ زَيْنَةٌ لهم ؟ قيل : شركائهم ، وأضيفت « الشركاء » إليهم ؛ لأنَّهم
[هم] استخرقوها وجعلوها شركاء الله ؛ تعالى الله عن ذلك ، فاستخراقهم لها
أضيفت إليهم .

ومن قرأ هذه القراءة ونصب « الأولاد » وخفض الشركاء [بإضافة القتل إليهم]^(١)
فهي قراءة بعيدة ، وقد رويت عن ابن عامر^(٢) ، وبجازؤها على التفرقة بين المضاف
والمضاف إليه / بالمفعول [والإضافة بنزلة الصلة]^(٣) ، وذلك إنَّما يجوز عند النحويين
في الشعر ، وأكثر ما يأتي في الظروف ، [كما قال الشاعر^(٤) :

لما رأته سأتيدما استعبرتُ لله درُّ اليومَ مَنْ لأمها]^(٥)

(١) زيادة مثبتة في هامش الأصل .

(٢) وقرأ غير ابن عامر بفتح الزاي والياء من « زين » . النشر ٢/٢٥٣ - ٢٥٦ ،

والإتحاف ص ٢١٧ - ٢١٨

(٣) هو لعمرو بن قبيصة ، والبيت من شواهد سيبويه ٩١/١ ، ٩٩ ، وفي المفتضب

٣٧٧/٤ ، وبجالس ثعلب ص ١٥٢ ، وابن يعيش ٣ / ٢٠ ، والخزانة ٢ / ٢٤٧ . وتفسير

القرطبي ٧ / ٩٣

وقد وصف امرأة نظرت إلى « سأتيدما » ، وهو جبل بعيد من ديارها ، فذكرت به بلادها
فاستعبرت شوقاً إليها . والشاهد فيه : إضافة « الدر » إلى « مَنْ » مع جواز الفصل بالظرف ضرورة .

وروي أيضاً عن ابن عامر أنه قرأ بضم الزاي من «زَيْن» ، ورفع «قَتْل» ،
وخفض «الأولاد» ، و«الشركاء» ، وفيه أيضاً بُعد ، وبجازه أن تجعل «الشركاء»
بدلاً من «الأولاد» فيصير «الشركاء» اسماً للأولاد ، لمشاركتهم الآباء في النسب
والإيراث والدين^(١) .

٨٦٠ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا مَنْ نَّشَأَ ﴾ - ١٣٨ -

«من» في موضع رفع بـ «نطعم» ، [، والعائد على «من» محذوف لطول
الاسم .]^(٢)

٨٦١ - قوله تعالى : ﴿ أَفْتِرَاءَ ﴾ - ١٣٨ -

مصدر .

٨٦٢ - قوله تعالى : ﴿ مَا فِي بُطُونِ ﴾ - ١٣٩ -

«ما» في موضع رفع بالابتداء ، وخبره «خالصة» ، وإثما أثت «خالصة»
لأنَّ ما في بطون الأنعام أنعام ، فحمل التانيث على المعنى ، [ثم قال : (وَمَحْرَمٌ)
فذكر ، فحمله على لفظ «ما» ، وهذا نادر ، لانظير له ؛ وإنما يأتي في «من»
وما حمل الكلام على اللفظ أولاً ، ثم على المعنى بعد ذلك . وهذا أتى اللفظ أولاً
محمولاً على المعنى ، ثم حمل على اللفظ بعد ذلك ، فاعرفه ، فإنه قليل .] وقيل : أثت
على المبالغة ، كراوية وعلامة .

وقرأ قتادة^(٣) : (خالصة) بالنصب على الحال من المضمرة المرفوعة في قوله :

(١) الكشف ١٢٦/ب ، والبيان ٣٤٢/١ ، والإنصاف ٢٢٥/١ ، والمعكبري ١٥٢/١ ،
وتفسير القرطبي ٩١/٧

(٢) زيادة مثبتة في هامش الأصل .

(٣) قرأ بذلك أيضاً ابن عباس والأعرج وابن جبير ، انظر احتساب ٢٣٢/٨ ،
والسحر المحيط ٢٣١/٤

« في بطون » ، وخبر « ما » (لِيَذُكُورِنَا) ، ولا يجوز أن تكون الحال من المضمَر المرفوع في « ذُكُورِنَا » ، لأنَّ الحال لا تتقدَّم على العامل عند سبويه وغيره ، إذا كان لا يتصرَّف ، لو قلت : زيد قائماً في الدار ، لم يجوز ؛ [لأنَّ العامل في قائم معنى الاستقرار]^(١) ، وقد أجازَه الأَخفش .

وقد قرأ ابن عباس^(٢) « خَالِصُهُ » بالتذكير والإضافة ، ردَّه على لفظ « ما » ، ورفعَه بالابتداء ، و « لِيَذُكُورِنَا » الخبر ، والجملة خبر « ما » .

ويجوز أن يكون « خَالِصُهُ » بدلاً من « ما » بدل الشيء من الشيء وهو بعضه ، و « لِيَذُكُورِنَا » الخبر .

وقرأ الأعمش^(٣) : « خَالِصٌ » بغير هاء ردَّه على لفظ « ما » ورفعَه ، وهو ابتداء ثانٍ ، و « لِيَذُكُورِنَا » الخبر ، والجملة خبر « ما »^(٤) .

٨٦٣ - قوله تعالى : ﴿ وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً ﴾ - ١٣٩ -

من نصب^(٥) « مَيْتَةٌ » وقرأ بالياء ، ردَّه على لفظ « ما » ، وأضمر في « يَكُنْ » اسمها ، و « مَيْتَةٌ » خبرها ، تقديره : وإن يكن ما في بطونها مَيْتَةً .

(١) زيادة مثبتة في هامش الأصل .

(٢) في المحاسب ٢٣٢/١ : قرأه ابن عباس بخلاف ، والزهري ، والأعمش ... ، وفي البحر ٦٠ ، قرأه ابن عباس ، ورزين ، وعكرمة ، وأبو حيوة ، والزهري .

(٣) في المحاسب ٢٣٣/١ : قرأه ابن عباس ، وابن مسعود ، والأعمش بخلاف ، وفي البحر ٢٣١/٤ : قرأه : ع : ، وابن جبير ، وأبو العالية ، والضحاك ، وابن أبي عمير .

(٤) البيان ٣٤٤/١ ، والعكبري ١٥٢/١ ، وتفسير القرطبي ٩٥/٧ .

(٥) وهي قراءة نافع وأبي عمرو وحفص وحزرة والكسائي ويعقوب وخلف ، وقرأ أبو بكر « تَكُنْ » بالتأنيث ، و « مَيْتَةٌ » بالنصب ، وافقه الحسن . وقرأ برفع « مَيْتَةٌ » ابن عامر من غير طريق الداجوني عن هشام ، وكذا أبو جعفر . النشر ٢٥٦/٢ ، والإتحاف ص ٢١٨ .

ومَنْ نَصَبَ «مَيْتَةً» وَقَرَأَ «تَكْنًا» بِالتَّاءِ أَثَّثَ عَلَى تَأْنِيثِ «الْأَنْعَامِ»
الَّتِي فِي الْبَطُونِ ، تَقْدِيرُهُ : وَإِنْ تَكْنُ الْأَنْعَامُ الَّتِي فِي بَطُونِهَا مَيْتَةٌ .

وَمَنْ رَفَعَ «مَيْتَةً» جَعَلَ «كَانَ» بِمَعْنَى : وَقَعَ وَحَدَّثَ ، تَامَّةً لِاتِّحَاجِ
إِلَى خَبَرٍ ، وَقَالَ الْأَخْفَشُ : يُضْمَرُ الْخَبَرُ ، تَقْدِيرُهُ عِنْدَهُ : وَإِنْ تَكْنُ مَيْتَةٌ فِي
بَطُونِهَا (١) .

٨٦٤ - قَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ سَفَهًا ﴾ - ١٤٠ -

مصدر ، وَإِنْ سُئِلَ مَفْعُولًا مِنْ أَجْلِهِ .

٨٦٥ - قَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ ﴾ - ١٤١ -

عَطْفٌ عَلَى «جَنَّاتٍ» . وَ ('مُخْتَلِفًا') حَالٌ مَقْدَرَةٌ ، أَي سَيَكُونُ
كَذَلِكَ ؛ لِأَنَّهَا (٢) فِي أَوَّلِ خُرُوجِهَا مِنَ الْأَرْضِ لَا أُكْلَ فِيهَا ، فَتُوصَفُ بِاخْتِلَافِ
الطَّعْمِ ، لَكِنِ الْاِخْتِلَافُ يَكُونُ فِيهَا عِنْدَ إِطْعَامِهَا ، فَهِيَ حَالٌ مَقْدَرَةٌ ، أَي :
سَيَكُونُ لِأَمْرِ عَلَى ذَلِكَ .

فَأَنْتَ إِذَا قُلْتَ : رَأَيْتَ زَيْدًا قَائِمًا ، فَإِنَّكَ تُخْبِرُ (٣) أَنَّكَ رَأَيْتَهُ فِي هَذِهِ الْحَالِ ،
فَهِيَ حَالٌ وَاقِعَةٌ مَرْتَبَةٌ (٤) ، غَيْرُ مَنظَرَةٍ .

وَإِذَا قُلْتَ : خَلَقَ اللَّهُ النَّخْلَ مُخْتَلِفًا أَكْلَهُ ، لَمْ تُخْبِرْ أَنَّهُ خُلِقَ وَفِيهِ أَكْلٌ
مُخْتَلِفٌ لَوْنٌ وَطَعْمٌ ؛ إِذَا ذَلِكَ شَيْءٌ مَنظَرٌ أَنْ يَكُونَ فِيهِ عِنْدَ إِطْعَامِهِ ، فَهِيَ
حَالٌ مَنظَرَةٌ مَقْدَرَةٌ ؛ وَكَذَلِكَ إِذَا قُلْتَ : رَأَيْتَ زَيْدًا مُسَافِرًا غَدًا ، فَلَمْ تَرَهُ بَعْدُ فِي

(١) الْكَشْفُ ١٢٧/أ ، وَالْبَيَانُ ٣٤٤/١ ، وَالْعَكْبَرِيُّ ١٥٢/١

(٢) أَي : النَّخْلَ وَالزَّرْعَ . (٣) فِي ح ، ط ، د : « فَإِنَّمَا أَخْبِرْتُ » .

(٤) لَفْظُ (مَرْتَبَةٌ) مُثَبَّتٌ فِي هَامِشِ الْأَصْلِ .

حال سفر ، إنما هو حال تقديره [وأمر توقعه] (١) أن يكون غداً ، فاعلم (٢) الفرق بين الحال الواقعة ، والحال المقدرة المنتظرة ، [والحال المؤكدة ، التي ذكرنا في قوله : (صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا) - ١٢٦ - . فهذه ثلاثة أحوال مختلفة المعاني ، فافهمها واعرفها] ففي (٣) القرآن منه كثير ، ومنه [قول الله عز وجل] : (لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ) (٤) فـ « آمَنِينَ » حال مقدرة منتظرة ، ومثله كثير .

٨٦٦ - قوله تعالى : ﴿ وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا ﴾ - ١٤٢ -

نصب على العطف على « جنات » ، أي : وأنشأ من الأنعام حمولةً ، وهي الكبار المذبلّة ذات الطاقة على حمل الأثقال ، وفرشاً ، وهي الصغار (٥) .

٨٦٧ - قوله تعالى : ﴿ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ ﴾ - ١٤٣ -

قال الكسائي* : نصب « ثمانية » بإضمار فعل تقديره : أنشأ ثمانية .

وقال الأخفش : هو بدل من « حمولة وفرش » .

وقال علي بن سليمان (٦) : هو نصب بفعل مضمّر تقديره : كلوا لحم ثمانية

أزواج ، فحذف الفعل والمضاف [وهو اللحم] (٧) وأقسام المضاف إليه ، وهو « الثمانية » مقام المضاف وهو « لحم » .

وقيل : هو منصوب على البدل من « ما » في قوله : (كلوا مما رزقناكم

الله) - ١٤٢ - على موضع « ما » ، إذا حذف « من » (٨) .

(١) زياده في هامش الأصل .

(٢) في الأصل « وفي » .

(٣) سورة الفتح . الآية ٢٧ .

(٤) انظر تفسير القرطبي ١١١/٧ .

(٥) زيادة في هامش الأصل .

(٦) البيان ٣٤٥/١ ، والعكبري ١٥٢/١ ، وتفسير القرطبي ١١٣/٧ .

(٧) في ح ، ق ، ظ ، د : « فاعرف » .

(٨) سورة الفتح . الآية ٢٧ .

(٩) وهو الأخفش الأصغر .

٨٦٨ - قوله تعالى : ﴿ الذَّكْرَيْنِ ﴾ - ١٤٣ -

نصب بـ « حرّم » ، و (أمّ الأثَمِيَّيْنِ) عطف على « الذكْرَيْنِ » ، و « ما » عطف أيضاً عليه في قوله تعالى : (أمّا اسْتَمَلَّتْ عليه أرحام الأثَمِيَّيْنِ) .

٨٦٩ - وقرأ أبو جعفر : ﴿ عَلَى طَائِعٍ يَطْعَمُهُ ﴾ - ١٤٥ -

بتشديد الطاء ، و كسر العين وتخفيفها ، وأصله : يَطْعَمُهُ (٢) ، على وزن « يفتعله » ، ثم أبدل من التاء طاء وأدغم فيها الطاء الأولى .

٨٧٠ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً ﴾ - ١٤٥ -

من قرأ بالياء (٣) ، ونصب « مَيْتَةً » ، أضمر في « كان » مذكراً وهو اسمها ، تقديره : إلا أن يكون المأكول مَيْتَةً ، أو ذلك مَيْتَةً . ومن قرأ بالتاء (٤) ، ونصب « مَيْتَةً » ، أضمر في « كان » ، اسماً مؤنثاً معاني : إلا أن تكون المأكولة مَيْتَةً .

وقرأ أبو جعفر (٥) : « إِلَّا أَنْ تَكُونَ ، بالتاء ، « مَيْتَةً » ، بالرفع ، جعل « كان » بمعنى وقع وحدث ، و « أَنْ » في موضع نصب على الاستثناء المتقطع ؛ وكان يلزم أبا جعفر أن يقرأ « أودم » بالرفع ، وكذلك ما بعده ، لكنّه عطفه على

(١) في المصحف : « يَطْعَمُهُ » بغير تشديد ، وقد نسبت قراءة التشديد إلى علي بن أبي طالب . تفسير القرطبي ١٢٣/٧

(٢) في ظ « يَطْعَمُهُ » ، وكذا هو في العكبري ، وتفسير القرطبي .

(٣) وهي قراءة نافع ، وأبي عمرو ، وعاصم ، والكسائي ، ويعقوب ، وخلف . النشر

٢٥٧/٢ ، والإتحاف ص ٢١٩

(٤) قرأ بالتاء ابن كثير وحمزة . الإتحاف ص ٢١٩

(٥) وهي قراءة ابن عامر أيضاً . النشر ٢٥٧/٢ ، والإتحاف ص ٢١٩

« أن » ، ولم يعطفه على « مَيْتَةٍ » . ومن نصب « مَيْتَةً » عطف « أو دماً » وما بعده عليها^(١) .

٨٧١ - قوله تعالى : ﴿ أَوْ فِسْقًا ﴾ - ١٤٥ -

عطف على « لَحْمٍ خَيْزُرٍ » وعلى ما قبله .

٨٧٢ - قوله تعالى : ﴿ فَإِنَّهُ رَجَسٌ ﴾ - ١٤٥ -

اعتراض بين المعطوف والمعطوف عليه ، يراد به التأخير بعد قوله تعالى : « أو فسقاً » .

٨٧٣ - قوله تعالى : ﴿ غَيْرَ بَاغٍ ﴾ - ١٤٥ -

نصب على الحال من المضمرة المرفوعة في « اضطرَّ » .

٨٧٤ - قوله تعالى : ﴿ أَوْ الْحَوَايَا [أَوْ مَا] ﴾ - ١٤٦ -

في موضع رفع عطف على « ظهورهما » .

و « ما » في قوله : (إلا ما حملت) في موضع نصب على الاستثناء من « الشحوم » .

٨٧٥ - قوله تعالى : ﴿ الْحَوَايَا ﴾ - ١٤٦ -

واحدتها : حَوَايَةٌ ، وقيل : حَاوِيَةٌ ، وقيل : حَاوِيَاءُ ، مثل نافقاه .

[و « الحوايا » في موضع رفع عند الكسائي ، على العطف على « الظهور » ،

على معنى : وإلا ما حملت الحوايا . وقال غيره : هي في موضع نصب عطف على « ما » في

(١) الكشف ١/٢٧ب ، والبيان ١/٣٤٧ ، والعكبري ١/١٥٣

حال من «إبراهيم» . وقيل : النصب على إضمار «أعني» .

٨٩١ - قوله تعالى : ﴿ وَنَحْيَايَ ﴾ - ١٦٢ -

حقه الياء أن تكون مفتوحة كما كانت الكاف في « رأيتك » والتاء في « فمت » ، لكن الحركة في الياء ثقيلة .

ومن أسكنها (١) فعلى الاستخفاف ، لكنّه جمع بين ساكنين ؛ والجمع بين ساكنين جائز إذا كان الأول حرف مدّ ولين ؛ لأن المدّ الذي فيه يقوم مقام حركة يُستراح عليها ، فيفصل بذلك بين ساكنين .

٨٩٢ - قوله تعالى : ﴿ أَغْيَرَ اللَّهُ ﴾ - ١٦٤ -

نصب بـ «أبغي» . و(رَبَّآ) نصب على التفسير .

٨٩٣ - قوله تعالى : ﴿ دَرَجَاتٍ ﴾ - ١٦٥ -

أي : إلى درجات ، فلما حذف الحرف نصب (٢) .

(١) التسكين قرآنة نافع وأبي جعفر . النشر ٢/٢٥٧ ، والإتحاف ص ٢٢١

(٢) كتب ناسخ الأصل بعد ذلك ما يلي : « كمل الربع الأول من مشكل الإعراب لأبي محمد مكّي بن أبي طالب القيسي المقرئ ، بحمد الله وإحسانه وتوفيقه وذلك في العشر الأواخر من جمادى الآخرة سنة تسعين وأربعمائة . »

« وما من كاتبٍ إلا سبقي كتابته وإن فئنت يداهُ »

« فلا تكتب بكفك غير شيء يسرّك في القيامة أن تراه »

مُشْكِلُ إِعْرَابِ سُورَةِ

« الأعراف »

- ٨٩٤ - قوله تعالى : ﴿ اَلْمَصَّ ﴾ - ١ -
 من جعل « المص » في موضع رفع بالابتداء ، كان « كتاب » خبره .
 ويجوز أن ت ضم الخبر ، وتوقع « كتاباً » على إضمار مبتدأ .
- ٨٩٥ - قوله تعالى : ﴿ وَذِكْرِي لِمُؤْمِنِينَ ﴾ - ٢ -
 « ذكرى » في موضع رفع على العطف ، على « كتاب » ، وإن شئت على
 إضمار مبتدأ .
 ويجوز أن يكون في موضع نصب على المصدر^(١) ، أو على أن تعطفها على
 موضع [الهاء في] « لتندر به » .
 وقيل : « ذكرى » في موضع خفض عطف على « لتندر به » ؛ لأنَّ معناه :
 أنزلناه للإنذار ، فمطف على المعنى^(٢) .
- ٨٩٦ - قوله تعالى : ﴿ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴾ - ٣ -
 (و قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ)^(٣) ونحوه ، هو منصوب بالفعل الذي بعده و « ما »

(١) أي : وذكر به ذكرى .

(٢) البيان ٣٥٣/١ ، والعكبري ١٥٥/١ ، و تفسير القرطبي ١٦١/٧

(٣) سورة الحاقة الآية ٤١ .

وقيل : لا ضمير في « أحسن » ، والفاعل محذوف ، والماء محذوفة تقديره :
تماماً على الذي أحسنه الله إلى موسى - عليه السلام - من الرسالة (١) .

٨٨٤ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ تَقُولُوا ﴾ - ١٥٦ -

« أن » في موضع نصب ، مفعول من أجله .

٨٨٥ - قوله تعالى : ﴿ وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ ﴾ - ٥٦ -

« إن » ، مخففة من الثقيلة ، عند البصريين ، واسمها مضمرة معها تقديره :
وإننا كنا .

وقال الكوفيون : « إن » بمعنى « ما » واللام بمعنى « إلا » ، تقديره عندهم :
وما كنا عن دراستهم إلا غافلين (٢) .

٨٨٦ - قوله تعالى : ﴿ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا ﴾ - ١٥٨ -

قرأ ابن سيرين (٣) « لا تنفع » بالياء ، على ما يجوز من تأنيث المصدر وتذكيره ؛
لأن « الإيمان » الذي هو فاعل « ينفع » مصدر .

وقيل : [إنما] أنت « الإيمان » لاشتماله على النفس .

٨٨٧ - قوله تعالى : ﴿ فَلَهُ عَشْرٌ أَمْثَالِهَا ﴾ - ١٦٠ -

(١) البيان ٣٥٠/١ ، والعكبري ١٥٤/١

(٢) في هامش ظ ١/٥٠ : « قوله تعالى : (وهذا) مبتدأ ، و (كتاب) خبره ، و (أترلناه) صفة ، أو خبر ثان ، و (مبارك) صفة ثانية أو خبر ثالث . ولو كان قرى (مباركاً) بالنصب على الحال ، جاز . قبيان » ، وانظر العكبري ١٥٤/١

(٣) البيان ٣٥٠/١ ، والإنصاف ١١١/١

(٤) في المحتب ٢٣٦/١ نسبت هذه القراءة إلى أبي العالية ، وفي البحر المحيط ٢٥٩/٤
قرأ بها ابن عمرو وابن سيرين وأبو العالية .

مَنْ أَضَافَهُ فَعَنَاهُ : عَشْرُ حَسَنَاتٍ أَمْثَالُ حَسَنَةِ .

ومن نون «عشراً» ، وهي قراءة (١) الحسن ، وابن جبير ، والأعمش ، قدره : فلهُ حَسَنَاتٌ عَشْرُ أَمْثَالِهَا ، وهو كلُّهُ ابتداءً ، والخبر « فله » ، ويزيد اللهُ الكريم في التضعيف ما يشاء لمن يشاء ، والعشر هي أقلُّ الجزاء ، والفضل بعد ذلك لمن يشاء الله تعالى .

٨٨٨ - قوله تعالى : ﴿ دِينًا قِيَمًا ﴾ - ١٦١ -

انتصب «دينًا» بـ «هداني» مضمرة ، دلت عليه «هداني» الأولى ، وقيل : تقديره : عرفني دينًا . وقيل : هو بدل من «صراط» على الموضع ؛ لأن «هداني» إلى صراط ، و«هداني صراطاً» واحد ، حمله على المعنى ، فأبدل «دينًا» من «صراط» .

١٠٦
ت ومن قرأ «قيماً» مشدداً ، / فاصله : قَيِّوِمٌ على «فَيَعِلُّ» ، ثم أبدل من الواو ياءً ، وأدغم الياء في الياء . ومَنْ خَفَّفَ (٢) بناه على «فِعَلٌ» ، وكان أصله أن يأتي بالواو فيقول : قَيِّوَمًا ، كما قالوا : عوض وحول ، ولكنه شذَّ عن القياس (٣) .

٨٨٩ - قوله تعالى : ﴿ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ ﴾ - ١٦١ -

بدل من «دين» .

٨٩٠ - قوله تعالى : ﴿ حَنِيْفًا ﴾ - ١٦١ -

(١) قرأ بالتنوين يعقوب ، والباقون بغير تنوين . النشر ٢/٢٥٧ ، والإتحاف ص ٢٢٠

(٢) وهي قراءة الكوفيين وابن عامر ، والتشديد قراءة الباقيين . النشر ٢/٢٥٧ ،

والإتحاف ص ٢٢٠

(٣) الكشف ١/٢٨ ، والبيان ١/٣٥١ ، والعكبري ١/١٥٥ ، وتفسير القرطبي ٧/١٥٢

قوله : « إلا ما حملت » ، بمعنى [(١)] .

٨٧٦ - قوله تعالى : ﴿ ذَلِكْ جَزَيْنَاهُمْ ﴾ - ١٤٦ -

« ذلك » في موضع رفع على إضمار مبتدأ ، التقدير : الأمر ذلك . ويجوز أن يكون في موضع نصب بـ « جزيناهم » .

٨٧٧ - قوله تعالى : ﴿ ذُو رَحْمَةٍ ﴾ - ١٤٧ -

أصل « ذو » ذوى ، مثل : عصاً ، واذك قال [في التثنية] (٢) : (ذَوَاتَا أَفْتَانٍ) (٣) .

٨٧٨ - قوله تعالى : ﴿ هَلُمَّ ﴾ - ١٥٠ -

أصلها : « ها التَّمُّمُ » ، فألقت حركة الميم الأولى على اللام ، وأدغمت في الثانية ، فلما تحركت اللام استغني عن ألف الوصل ، فاجتمع ساكنان : ألف « ها » ، ولام « التَّمُّمُ » ؛ لأنَّ حركتها عارضة ، فحذفت ألف « ها » لالتقاء الساكنين ، فاتصلت الهاء باللام المضمومة ، وبعدها ميم مشددة ، فصارت « هلُمَّ » ، كما هي في التلاوة ، [و] لما تغيرت تغير معناها ؛ واستعملت بمعنى : تعال ، وبمعنى : اثت (٤) .

٨٧٩ - قوله تعالى : ﴿ أَلَّا تُشْرِكُوا ﴾ - ١٥١ -

« أن » في موضع نصب بدل من « ما » في قوله : (أنثل ما) .

ويجوز أن تكون في موضع رفع على / تقدير ابتداء محارف تقديره : هو $\frac{١٥٥}{ت}$ ألا تشركوا (٥) .

(١) ما بين قوسين زيادة من ط ، ق ، . يلاحظ بعض النكزار لما سبق .

(٢) زيادة من ط ، ق . (٣) سورة الرحمن ، الآية ٤٨ .

(٤) في هامش الأصل : « هم شهداءكم : اتنوا بشهادتكم » .

(٥) في الأصل : « هو أن تشركوا » .

٨٨٠ - قوله تعالى : ﴿ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ ﴾ - ١٥١ -
ابتداء وخبر .

٨٨١ قوله تعالى : ﴿ وَأَنَّ هَذَا ﴾ - ١٥٣ -
« أن » في موضع نصب على تقدير حذف حرف الجر ، أي ولأن هذا .
ومن كسرهما (١) جعلها مبتدأة .

ومن فتحها وخففت جعلها مخففة من الثقيلة ، في موضع نصب مثل الأول (٢) .
و (مُسْتَقِيمًا) حال من « صراطى » (٣) ، وهي الحال المؤكدة (٤) .

٨٨٢ - قوله تعالى : ﴿ تَمَامًا ﴾ - ١٥٤ -
مفعول من أجله ، أو مصدر .

٨٨٣ - قوله تعالى : ﴿ عَلَى الَّذِي أَحْسَنُ ﴾ - ١٥٤ -
من رفع (٥) « أحسن » ضمير « هو » ابتداء ، و « أحسن » خبره ، والجملة
صلة « الذي » .

ومن فتحه جعله فعلاً ماضياً ، صلة « الذي » ، وفيه ضمير يعود على « الذي »
تقديره : تماماً على المحسن .

(١) قرأ بالكسر مع تشديد النون حمزة والكسائي وخلف ، وقرأ ابن عامر ويعقوب بفتح
المهزلة وتخفيف النون ، والباقون بفتح المهزلة وتشديد النون . النشر ٢/٢٥٧ ، والإتحاف
ص ٢٢٠ ، والكشف ١/١٢٨ .

(٢) أي كقراءة من قرأها مثقلة . (٣) في الأصل « صراط » .

(٤) حال مؤكدة ، لأن صراط الله لا يكون إلا مستقيماً . انظر البيان ١/٣٤٩ ،
والفقرة (٨٦٥) .

(٥) وهي قراءة محكية عن الحسن والأعمش . الإتحاف ص ٢٢٠ . وقد قرأ بها يحيى بن
يعمر وابن أبي إسحاق . تفسير القرطبي ٧/١٣٧ ، والبحر المحييط ٤/٢٥٥

زائدة ، وتقدير النصب أنه نعت لظرف محذوف أو لمصدر محذوف تقديره : تذكرت قليلاً تذكرون ، أو وقتاً قليلاً تذكرون .

فإن جعلت « ما » والفعل مصدرأ لم يحسن أن تنصب « قليلاً » بالفعل الذي بعده ؛ لأنك تقدم الصلة على الموصول .

٨٩٧ - قوله تعالى : ﴿ وَكَمْ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا ﴾ - ٤ -

« كم » في موضع رفع بالابتداء ، لاستئغال الفعل بالضمير وهو « أهلكتناها » وما بعدها خبرها ، وهي خبر .

ويجوز أن تكون في موضع نصب بإضمار فعل بعدها ، تقديره : وكَمْ أهلكتنا من قرية أهلكتناها .

ولا يجوز أن يقدّر الفعل المضمرة قبلها لأن « كم » لا يعمل فيها ما قبلها لمضارعها « كم » في الاستفهام ، ولأن لها صدر الكلام أيضاً ؛ ونقيضها (١) « رب » التي لها صدر الكلام أيضاً ، [و] تقدير الآية : وكَمْ من قرية أردنا إهلاكها فجاءها بأسنا ، كما قال تعالى : (فإذا قرأت القرآن فاستعذ بالله) (٢) معناه : فإذا أردت أن تقرأ القرآن فاستعذ بالله .

٨٩٨ - قوله تعالى : ﴿ يَيَّاتَا ﴾ - ٤ -

مصدر في موضع الحال [بمعنى : فجاءها بأسنا مبيئاً] (٣) .

وقوله : (أوهم / قاتلون) ابتداء وخبر ، في موضع الحال من أهل القرية .

٨٩٩ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا أَنْ قَالُوا ﴾ - ٥ -

(١) أي : نقيضها في المعنى ، فكَم للتكثير ، ورب للتقليل .
(٢) سورة النحل الآية ٩٨ (٣) زيادة في الأصل .

« أن » في موضع نصب خبر « كان » و « دعواهم » الاسم .
 ويجوز أن تكون « أن » في موضع رفع على اسم « كان » و « دعواهم »
 الخبر مقدماً .

٩٠٠ - قوله تعالى : ﴿ وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ ﴾ - ٨ -

« الحق » نعت للوزن ، و « الوزن » مبتدأ ، و « يومئذ » ظرف فيه الخبر .
 وإن شئت جعلت « الحق » خبراً عن « الوزن » و « يومئذ » ظرف ملغى
 تنصبه بالوزن^(١) .

ويجوز نصب « الحق » على المصدر ، و « يومئذ » خبر « الوزن » ، فإذا جعلت
 « الحق » خبر « الوزن » ، نصبت « يومئذ » على الظرف للوزن ، فهو عامل فيه ، وإن
 شئت على المفعول ، على السَّعة ، و « يومئذ » في صلة المصدر ، في الوجهين جميعاً .
 وإذا جعلت « يومئذ » خبراً عن^(٢) « الوزن » لم يكن في الصلة ، وانتصب بمحذوف
 قام « يومئذ » مقامه تقديره : [و] الوزن الحق ثابت يومئذ ، أو مستقر يومئذ ،
 ونحوه ، ويجوز أن يكون « الحق » على هذا الوجه بدلاً من المضمرة^(٣) الذي في
 الظرف ، فلا يحسن تقديمه على الظرف^(٤) .

وإن جعلت « الحق » نعتاً للوزن ، والظرف خبراً للوزن جاز تقديم « الحق »
 على الظرف ؛ ولا يجوز تقديم « الحق » على « الوزن » في الوجهين .
 فإن جعلت « الحق » خبراً للوزن ، جاز تقديمه على « الوزن » ، ولا يجوز تقديمه

(١) في الأصل « ظرف ملغى يعمل فيه الوزن ، فهو مفعول فيه » .

(٢) في الأصل « على » . (٣) في الأصل « المصدر » .

(٤) لأن البديل لا يجوز أن يتقدم على المبدل منه . البيان ١/٣٥٤

فأما من نصب «لباس» فإن ذلك يكون إشارة إلى اللباس، أو إلى كل^(١) ما تقدم. وهي مبتدأ و «خير» خبر «ذلك» إذا نصبت «لباس [التقوى]»، ويكون معنى الآية في الرفع: ولباس التقوى خير لكم عند الله من لباس الثياب التي هي للزينة. وقد قال الله تعالى (أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا) يعني: ما أنزل من المطر فنبت به الكتان والقطن، ونبت به الكلال الذي هو سبب نبات الصوف والوبر والشعر على ظهور البهائم [وهذا المعنى^(٢) يسمى «التدريج»، لأنه تعالى: سمى الشيء باسم ما ندرج عنه]. وقد قيل في «لباس التقوى»، / في قراءة من رفع: إنه لباس الصوف والحيش، بما يتواضع به لله تعالى^(٣).

٩١٣ - قوله تعالى: ﴿لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ﴾ - ٢٧ -

معناه: لا يغلبنكم، أي اثبتوا على طاعة الله، والرجوع عن معاصيه، مثل قوله: (فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ)^(٤).

٩١٤ - قوله تعالى: ﴿يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا﴾ - ٢٧ -

«ينزع» في موضع نصب على الحال من المضمع في «أخرج»^(٥).

٩١٥ - قوله تعالى: ﴿مِنْ حَيْثُ [لَا تَرَوْنَهُمْ]﴾ - ٢٧ -

«حيث» مبنية، وإنما بنيت؛ لأنها لا تدل على موضع بعينه، ولأن ما بعدها من تمامها، كاصلة من الموصول، وبنيت على حركة، لأن قبل آخرها ساكناً^(٦).

(١) في الأصل «وإلى كل».

(٢) لفظ «المعنى» زيادة من (ق، ظ).

(٣) البيان ٣٥٨/١، والعكبري ١٥٧/١، وتفسير القرطبي ١٨٤/٧، والكشف ١٢٨/ب.

(٤) سورة البقرة الآية ١٣٢. وفي الأصل «ولا تموتن..» بالواو، وهو تحريف.

(٥) في الأصل «في كما أخرج أبويعم».

(٦) في الأصل «وبنيت على الضم، لأن قبلها ساكن، وهي الياء».

وكان الضم أولى بها^(١)، لأنها غاية، فأعطيت غاية الحركات وهي الضمة؛ لأن الضمة أقوى الحركات.
وقيل: بُنيت على الضم لأن أصلها «حَوْتُ»؛ فدلّت الضمة على الواو.
ويجوز فتحها^(٢).

٩١٦ - قوله تعالى: ﴿مُخْلِصِينَ﴾ - ٢٩ -

حال من المضمّر المرفوع في «ادعوه مخلصين».

٩١٧ - قوله تعالى: ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ﴾ - ٢٩ -

الكاف في موضع نصب نعت لمصدر محذوف تقديره: تعودون عتوداً مثل ما بدأكم، [أي مثل بدئتكم]^(٣). وقيل تقديره: تخرجون خروجاً مثل ما بدأكم.

٩١٨ - قوله تعالى: ﴿فَرِيقًا هَدَى﴾ [نصب بهدى]، و﴿فَرِيقًا

حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةَ﴾ - ٣٠ -

نصب «فريقاً» بإضمار فعل يفسره ما بعده، تقديره: وأضلّ فريقاً حق عليهم الضلالة، والوقف على هذا التقدير على «تعودون».

فإن نصبت «فريقاً» و«فريقاً» على الحال من المضمّر في «تعودون»، لم تقف على «تعودون» وتقف على «الضلالة» والتقدير: كما بدأكم تعودون في هذه الحال. وقد قرأ أبيّ بن كعب^(٤): «تعودون فريقين؛ فريقاً هدى وفريقاً حق»

(١) ح: «أولى بتحريكها»، وفي ق، د: «أولى بحركتها».

(٢) في الأصل: «ويجوز حذفها» وهو تحريف. وفي «حيث» ست لغات: بالواو مع الضم والفتح وتكسر، وبالواو مع الضم والفتح والكسر، وهي: حيث، وحيث، وحيث، وحوث، وحوث، وحوث. انظر البيان ٣٥٨/١، والتاج (حيث).

(٣) زيادة في الأصل.

(٤) معاني القرآن للفراء ٣٧٦/١، وتفسير القرطبي ١٨٨/٧.

« أن » في موضع نصب على حذف الخافض تقديره : ما هنا كما ربكها عن هذه الشجرة إلا كراهة أن تكونا ؛ أو اثلا تكونا .

والهاء في « هذه » بدل من ياء ، وهي للتأنيث ، ومن أجل أنها بدل من ياء انكسر ما قبلها ، وبقيت بلفظ الهاء^(١) في الوصل ؛ وليس في كلام العرب هاء تأنيث قبلها كسرة ؛ ولا هاء تأنيث تبقى بلفظ الهاء في الوصل غير « هذه » أصلها « هذي »^(٢) .

٩٠٩ - قوله تعالى : ﴿ لَكُمْ لِمَنِ النَّاصِحِينَ ﴾ - ٢١ -

اللام في « لكم » متعلقة بمحذوف تقديره : إني ناصح لكم لمن الناصحين . فإن جعلت الألف واللام في « الناصحين » للتعريف وليستا بمعنى « الذي » ، جاز أن تتعلق بـ « الناصحين » ، وهو قول المازني^(٣) .

ونداء « الرب » قد كثر حذف « يا » النداء منه في القرآن ؛ وعلة ذلك أن في حذف « يا » من نداء « الرب » تعالى ، فيه معنى التعظيم له والتنزيه ، وذلك أن النداء فيه ضرب من / معنى الأمر ، لأنك إذا قلت : يا زيد ، فمعناه : تعال يا زيد ، أدعوك يا زيد ، فحذفت « يا » من نداء « الرب » ليزول معنى الأمر وينقص ؛ لأن « يا » تؤكد وتظهر معناه ، فكان في حذف « يا »^(٤) التعظيم والإجلال والتنزيه للرب تعالى ، فكثرت حذفها في القرآن والكلام في نداء « الرب »^(٥) لذلك المعنى^(٥) .

(١) لفظ « الهاء » مكرر في الأصل . (٢) في الأصل « هذا » وهو تحريف .

(٣) في الأصل « البيا » . (٤) في الأصل « رب » .

(٥) في هامش (ظ) ٥١/أ : « قوله تعالى : (فلاهما) الألف بدل من ياء مبدلة من لام ، والأصل : دلها ، من الدلالة ، لا من الدلال . وجاز إبدال اللام لما صار في الكلمة ثلاث لامات . أبو البقاء ، انظر العكبري ١٥٦/١

٩١٠ - قوله تعالى : ﴿ وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا ﴾ - ٢٣ -

دخلت «إن» على «لم» ليرتد الفعل إلى أصله في لفظه ؛ وهو الاستقبال ؛ لأن «لم» ترُدُّ لفظ المستقبل إلى معنى الماضي^(١) . و «إن» ترُدُّ الماضي إلى معنى الاستقبال^(٢) ، فلما صارت «لم» ولفظ المستقبل بعدها بمعنى الماضي ، ردُّتها «إن» إلى الاستقبال ، لأن «إن» ترد الماضي إلى معنى الاستقبال .

٩١١ - قوله تعالى : ﴿ جَمِيعًا ﴾

حال من المضمر في «اهبطوا»^(٣) .

(بعضكم لبعض عدو) - ٢٤ - ابتداء وخبر في موضع الجال أيضاً ؛ وكذلك :
(ولكم في الأرض مستقر ومتاع إلى حين) .

٩١٢ - قوله تعالى : ﴿ وَلِبَاسُ التَّقْوَى ﴾ - ٢٦ -

من نصب^(٤) السين عطفه على «لباس» المنصوب بـ «أنزلنا» .

ومن رفعه فعلى الابتداء والقطع بما قبله ، و «ذلك» نعت أو بدل منه أو عطف بيان عليه ، و «خير» خبره .

ويجوز رفع «لباس» على إضمار مبتدأ تقديره : وستر العورة لباس التقوى ، أي لباس المتقين ؛ يريد لباس أهل التقوى ، ثم حذف المضاف .

(١) تقول : لم أف ، أي : ما قمت .

(٢) تقول : إن قمت قمت ، أي : إن تقم أقم . البيان ٣٥٧/١

(٣) في الأصل : «اهبطوا» وهو تحريف . وهذه الآية ليس موضعها في هذه السورة ،

لكن في سورة ط الآية : ١٢٣ وهي : «قال اهبطوا بعضكم لبعض عدو ..»
وأما التي في هذه السورة فهي : «قال اهبطوا بعضكم لبعض عدو .» وليس فيها كلمة «جميعاً» كما هو واضح .

(٤) النصب قرامة نافع وأبي جعفر وابن عامر والكسائي ، وقرأ الباقون بالرفع .

على الظرف ؛ لأنّ الظرف في صلة « الوزن » وليس « الحق » الذي هو خبر « الوزن » في صلته ، فلا يُفترق بين الصلة والموصول بخبر الابتداء .

٩٠١ - قوله تعالى : ﴿ مَعَايِشَ ﴾ - ١٠ -

جمع معيشة ، ووزنه « مفاعل » ، ووزن معيشة « مَفْعَلِيَّة » ، وأصلها « مَعْيِشَةٌ » ثم أقيمت حركة الياء على العين ؛ والميم زائدة ، لأنها من العيش ، فلا يحسن همزها ؛ لأنّ الياء أصلية ، كان أصلها في الواحد الحركة ؛ ولو كانت زائدة كان أصلها في الواحد السكون ؛ لعمزتها في الجمع ، نحو « سفائن » ، واحدها « سفينة » ، على « فعيلة » ، فالياء زائدة ، أصلها في الواحد السكون . وكذلك تهمز في الجمع ؛ إذا كان في موضع الياء ألف أو واو زائدتان ، نحو : عجائز / ورسائل ؛ لأنّ الواحدة « عجوز » و « رسالة » .

وقد روى (١) خارجة عن نافع همز « معاش » ؛ وبجازه أنه شبه الياء الأصلية بالزائدة ، فأجراها مُجرأها ، وفيه بعد ، وكثير من النحويين (٢) لا يجيزه (٣) .

(١) قرأ به الأعرج . الإنحاف ص ٢٢٢ ، والبحر المحيط ٤/٢٧١

(٢) البيان ١/٣٥٥ ، والعكبري ١/١٥٦ ، وتفسير القرطبي ٧/١٦٧

(٣) في هامش نسخة الأصل : « نسخ العلامة . . . في كتابه علوم القرآن : (معاش) نصب يجعلنا ، ومعاش لا يهمز ، لأن أصلها معيشة على مفعلة فلما وقعت الياء بعد الألف واحتيج إلى تحريكها ، وكانت لها حركة في الأصل ؛ لأن الياء في (معيشة) أصلية ، قد جرت عليها الحركة في الأصل ، حركت بالحركة التي كانت لها ولم تهمز ، كما همزت (مدائن) لأن أصل الواحد من مدائن (مدينة) على (فعيلة) ، فالياء فيها زائدة لا خط لها في الحركة ، فلما احتيج إلى تحريكها ، والحركة مستثقلة فيها وليست لها في الأصل ، قلبت همزة لخرة الحركة فيها ، وقلبت الياء إلى الهمزة ، كما قلبت الهمزة إلى الياء إذا خففت ، وهم مكسورة . ولم يصرف (معاش) لأنه جمع ، ثالث حروفه ألف ، وبعد الألف حرفان ، فهو محارف للواحد . والله أعلم » .

٩٠٢ - قوله جلّ وعزّ: ﴿ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴾ - ١٠ -
مثل : (قَلِيلًا مَّا تَذْكُرُونَ) - ٣ -

٩٠٣ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا إِبْلِيسَ ﴾ - ١١ -

نصب على الاستثناء من غير الجنس ، وقيل : هو من الجنس^(١) .

٩٠٤ - قوله عز وجل: ﴿ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ ﴾ - ١٢ -

« ما » استفهام معناها الإنكار ، وهي رفع بالابتداء ، وما بعدها خبرها .

و « أن » في موضع نصب بـ « منعك » مفعول بها ، و « لا » زائدة ، والتقدير :

أي شيء منعك السجود ، ففي « منعك » ضمير الفاعل يعود على « ما » .

و « إذ » ظرف زمان ماض ، والعامل فيها « تسجد » .

٩٠٥ - قوله عز وجل: ﴿ لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴾ - ١٦ -

أي : على صراطك ، بمنزلة قولك : ضرب زيد^٢ الظهر والبطن ، أي على الظهر والبطن .

٩٠٦ - قوله عز وجل: ﴿ مَذْمُومًا مَّدْحُورًا ﴾ - ١٨ -

نصب على الحال من المضمّر في « اخرج » .

٩٠٧ - قوله تعالى : ﴿ فَتَكُونَا ﴾ - ١٩ -

نصب على جواب النهي .

٩٠٨ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا أَنْ تَكُونَا ﴾ - ٢٠ -

(١) أي من جنس الملائكة ، أو من غير جنسهم ، على اختلاف في ذلك .

عليهم الضلالة ، فنصب « فريقيين » على الحال ، فلا تقف على « تعودون » إذا نصبت على الحال .

٩١٩ - قوله تعالى : ﴿ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً ﴾ - ٣٢ -

من رفع «خالصة» ، وهي قراءة نافع وحده^(١) ، رفع على خبر الابتداء ، أي : هي خالصة ، ويكون / قوله : (لِلَّذِينَ آمَنُوا) تبييناً للخصوص .

ويجوز أن يكون خبراً ثانياً لـ «هي» ، والمعنى : هي تخلص للمؤمنين في يوم القيامة .

ومتى نصب «خالصة» نصها على الحال من المضمرة في «الذين» ، والعامل في الحال الاستقرار والثبات الذي قام «للذين آمنوا» مقامه ؛ فالظروف وحروف الجر تعمل في الأحوال إذا كانت أخباراً عن المبتدأ ؛ لأن فيها ضميراً يعود على المبتدأ ، ولأنها قامت مقام محذوف جارٍ على الفعل ، هو العامل في الحقيقة ، وهو الذي فيه الضمير على الحقيقة ؛ ألا ترى أنك إذا قلت : زيد في الدار ، وثوب على زيد ، فعناه وتقديره : زيد مستقر في الدار أو ثابت في الدار ، وثوب مستقر أو ثابت على زيد ، ففي «ثابت» و«مستقر» ضمير مرفوع يعود على المبتدأ ، فإذا حذف ثابتاً ومستقراً ، وأمت حروف الجر مقامه ، أو الظرف ، قامت مقامه في العمل ، وانتقل الضمير فصار مقدراً متوهماً في الظرف ، وفي حرف الجر ، فافهم ذلك .

فاللام في قولك : «الذين» ، وفي قولك : في الدار ، وفي قولك : على زيد ، ويزيد ، متعلقات بذلك المحذوف الذي قامت مقامه [هذه الحروف والظروف]^(٢) . والحال هي من ذلك الضمير الذي انتقل إلى حرف الجر ، والرافع لذلك الضمير

(١) وقرأ باقي العشرة بالنصب . النشر ٢/٢٥٩ ، والتيسير ص ١٠٩ ، والإتحاف ص ٢٢٣

(٢) زيادة في الأصل .

هو الناصب^(١) للعامل [والعامل فيها]^(٢) ، والتقدير : قل هي ثابتة للذين آمنوا في حال خلوصها لهم يوم القيامة .

وقد قال الأخفش : إن قوله : (في الحياة الدنيا) متعلق بقوله : (أخرج لعباده) ، فأخرج هو العامل في الظرف ، [الذي هو « في الحياة الدنيا » .

وقيل : قوله « في الحياة الدنيا » متعلق بـ « حرّم » ، فهو العامل [فيه .

والمعنى على قول الأخفش : قل مَنْ حرّم زينة الله التي أخرج لعباده في الحياة الدنيا ، [وعلى قول غيره : قل من حرّم في الحياة الدنيا زينة الله التي أخرج لعباده] .

ولا يجسّن أن يمتلئ الظرف بـ « زينة » ، لأنه قد نعت ؛ والظروف والمصادر إذا نعت صارت أسماء وخرجت عن شبه الفعول ، وكذلك أسماء الفاعلين المأخوذة من الأفعال إذا نعت لم تعمل عمل الفعل ، ولأنه يقع في المسألة تفريق بين الصلة والموصول ؛ وذلك أن معمول المصدر في صلته ، ونعته ليس في صلته ، فإذا قدمت النعت على المعمول قدمت ما ليس في الصلة على ما هو في الصلة ؛ وفي قول الأخفش تفريق بين الصلة والموصول ، لأنه إذا علق الظرف بـ « أخرج » صار في صلة « التي » ، وقد فرّق بينه وبين « التي » بقوله : (والَطَّيِّبَاتِ [من الرِّزْقِ قُلٌّ] هي لِلَّذِينَ آمَنُوا) ، لأن المعطوف على ما قبل الصلة ، وعلى الموصول ، لا يأتي إلا بعد تمام الموصول ، و« في الحياة الدنيا » من تمام الموصول ، فقد فرّق بين بعض الاسم وبعض بقوله : (والَطَّيِّبَاتِ من الرِّزْقِ ، قُلٌّ] هي لِلَّذِينَ آمَنُوا) .

ويجوز أن يكون « في الحياة الدنيا » متعلقاً بالطيبات من الرزق ، فيكون

(١) عبارة الأصل « لذلك الضمير ، وهو العامل ، وهو الناصب » .

(٢) زيادة في الأصل .

التقدير : وَمَنْ حَرَّمَ الطيباتِ من الرزق في الحياة الدنيا ؟ ولا يحسن تملقُ
« في الحياة الدنيا ، به الرزق » ، لأنك قد فرقت بينهما بقوله : (قُلْ هي للذين آمنوا) ،
ويجوز أن يتعلق الظرف به آمنوا^(١) .

٩٢٠ - قوله تعالى : ﴿ مَا ظَهَرَ ﴾ - ٣٣ -

« ما » في موضع نصب على البدل من « الفواحش » .

٩٢١ - قوله تعالى : ﴿ وَأَنْ تُشْرِكُوا ﴾ ﴿ وَأَنْ تَقُولُوا ﴾

- ٣٣ -

« أن » فيها^(٢) في موضع نصب عطف على « الفواحش » ، [بمعنى : حرّم
ربي الفواحش ، وحرّم أن تقولوا ، وأن يقولوا]^(٣) .

٩٢٢ - قوله تعالى : ﴿ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ ﴾ - ٣٥ -

« إما » حرف للشرط ، ودخلت النون المشددة في « يَأْتِيَنَّكُمْ » تأكيداً للشرط ؛
لأنه غير واجب ، وبني الفعل مع النون على الفتح .

٩٢٣ - قوله تعالى : ﴿ كَلَّمَا ﴾ - ٣٨ -

نصب به « لَعَنَّتْ »^(٤) ، وفيها معنى الشرط .

٩٢٤ - قوله تعالى : ﴿ أَدَّارَكُوا ﴾ - ٣٨ -

أصلها : تداركوا على « تفاعلوا » ، ثم أدغمت التاء في الدال ؛ فمكن أول

(١) الكشف ١٢٩ / أ ، والبيان ٣٥٩ / ١ ، والمعكبري ١٥٧ / ١

(٢) في الأصل « فها » بغير أن .

(٣) زيادة في الأصل .

(٤) في الأصل ود : « نصب بدخلت » أي يجعل الناصب لكلمة الشرط ، وهو جائز .

وأشهر منه جعل الناصب الجواب ، وهو ما أبنناه .

المدغم فاحتيج إلى ألف الوصل للابتداء بها ، فثبتت الألف في الخط ، ولا يُستطاع على وزنها مع ألف الوصل ؛ لأنك تراه الزائد أصلياً فتقول ، لو قدرت ذلك : إفتاعلوا ، فتصير تاء « تفاعلوا » [وهي زائدة ، أصلية^(١)] فاء الفعل ؛ لإدغامها في فاء الفعل وذلك لا يجوز / فإن وزنها على الأصل جاز فقلت : تفاعلوا (*).

١١٤

ت

٩٢٥ قوله تعالى : ﴿ جَمِيعاً ﴾ - ٣٨ -

نصب على الحال من المضمَر في « اذاركوا » .

٩٢٦ -- قوله تعالى : ﴿ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ ﴾ - ٤١ -

[« غواش »] مبتدأ ، والمجرور خبرها^(٢) ، وأصلها ألا تنصرف ؛ لأنها على فواعل ، مثل « سلاسل » في ترك الصرف ، وواحدتها « غاشية » ، إلا أن التنوين دخلها عوض من ذهاب حركة الياء المحذوفة . فلما التقى ساكنان ؛ سكون الياء لثقل الضمة عليها ، والتنوين ، حذفت الياء لالتقاء الساكنين ، فصار التنوين تابعاً للكسرة التي كانت قبل الياء المحذوفة .

وقيل : بل حذفت الياء حذفاً ، فلما نقص البناء عن فواعيل ، دخله التنوين ، [فصار

(١) زيادة في الأصل ، وهي عبارة مفحمة .

(*) أمالي ابن الشجري ٤٥٨/٢ : « . . إن عبارته - أي مكّي - في هذا الفصل مختلفة ؛ ورأيت في نسخة من هذا التأليف : لا يستطاع وزنها ، لأن (استطعت) مما يتعدى بنفسه ، كما جاء (فلا يستطيعون توصية) . و (تستطاع) بالناء جائز على قلق فيه ، وكان الأول أن يقول : ولا يسوغ وزنها مع التلغظ بتاء تفاعلوا فاء . « ثم منعه أن توزن هذه الكلمة وفيها ألف الوصل ، غير جائز ، لأنك تلفظ بها مع إظهار التاء فتقول : وزن اذاركوا : اذفاعلوا ، وإن شئت قلت : اذفاعلوا ، فلفظت بالبدال المبدلة من التاء » .

(٢) في الأصل « والخبر محذوف » .

فواعٍ مثل جوار ، فهذا إعرابه في الرفع والحذف ، وإذا كان منصوباً ثبتت الياء منصوبة بغير تنوين ، كقواك : رأيت جوارِيَّ ، غير منصرف [١] .

٩٢٧ - قوله تعالى : ﴿ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ ﴾ - ٤٣ -

« تجري » في موضع نصب على الحال من الماء والميم في « صدورهم » .

٩٢٨ - قوله تعالى : ﴿ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ ﴾ - ٤٣ -

« أن » في موضع رفع بالابتداء ، والخبر محذوف ، أي : لولا هداية الله لنا موجودة أو حاضرة لهلكنا أو لشقينا ، وشبهه ، واللام وما بعدها جواب « لولا » .

٩٢٩ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ ﴾ - ٤٣ -

« أن » مخففة من الثقيلة ، وهي في موضع نصب على حذف حرف الجر ، أي ثودوا بأن تلسم الجنة .

[قيل] : هي تفسير بمعنى « أي » ، لا موضع لها من الإعراب ؛ [بمنزلة قوله : (أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ) (٢) و (أَنْ امشوا) (٣) ونحوه] (٤) .

٩٣٠ - قوله تعالى : ﴿ أُورِثُوهَا ﴾ - ٤٣ -

في موضع نصب على الحال من « تلسم » ، أعني من المبهم ، والكاف والميم في « تلسم » للخطاب ، لا موضع لها من الإعراب . وقد تقدم الكلام على الاسم من

(١) زيادة في الأصل . وجاء في هامش (خط) ٥٢ / أ : « غواش : أغطية ، وقرى (غواش) بالرفع ، كقوله : (وله الجوارُ المنشآت) في قرارة عبد الله . كشف » انظره في تفسيره ٧٩/٢

(٢) سورة المائدة ، الآية ١١٧ ، المؤمنون ٣٢ ، النمل ٤٥ ، نوح ٣

(٣) سورة ص ، الآية ٦ (٤) زيادة من الأصل .

«تلك» وعلى أصلها ، وما حذف منها ، وعلى اللام عند / قوله : (تِلْكَ الرُّسُلُ)^(١) ،
 في البقرة .

[و «تلكم» ابتداء ، و «الجنة» الخبر ؛ وارئين أو مودوثين]^(٢) .

٩٣١ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا ﴾ - ٤٤ -

«أن» في موضع نصب بـ «نادى» على تقدير حذف حرف الجر ، [أي
 ونادوهم بأن قد وجدنا ، أي بهذا]^(٣) .

٩٣٢ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ ﴾ - ٤٤ -

من خَفَّيْف^(٤) «أن» أو شَدَّدها فوضعها نصب بقوله : «فأذن» أو «مؤذن»
 على تقدير حذف حرف الجر ، أي : بأن ، وثُمَّ هاء محذوفة مضمرة إذا خففت .
 ويجوز أن تكون في حال التخفيف بمعنى «أي» التي للتفسير ، فلا موضع لها
 من الإعراب .

وقد قرأ الأعمش^(٥) : بالتشديد واليكسر ، على إضمار القول ، أي فقال :
 إنَّ لعنة الله .

وقوله : «بينهم» ظرف ، والعامل فيه «مؤذن» أو «أذن» .

فإن جعلت «بينهم» نعتاً لـ «مؤذن» . جاز ، ولكن لا يعمل في «أن» «مؤذن»
 إذ قد نعتته^(٥) .

(١) سورة البقرة الآية ٢٥٣ ، وانظر فقرة (٢٨٠) . (٢) زيادة في الأصل .

(٣) وهي قرأمة نافع وأبي عمرو وعاصم ويعقوب ، أي بإسكان النون مخففة من
 «أن» ورفع «لعنة» ، وقرأ غيرهم - على اختلاف - بتشديد النون ونصب «لعنة» . النشر
 ٢٥٩/٢ ، والإتحاف ص ٢٢٤

(٤) تفسير القرطبي ٢١٠/٧ ، والبحر المحييط ٣٠١/٤

(٥) في البيان ٣٦٢/١ : «... لأن اسم الفاعل إذا وصفته بطل عمله ، ولأنه يخرج

بذلك عن شبه الفعل» .

٩٣٣ - قوله تعالى : ﴿ يَغْرِفُونَ كُلًّا بِيْسِيَاهُمْ ﴾ - ٤٦ -

الجملة في موضع رفع نعت لـ «رجال» .

٩٣٤ - قوله تعالى : ﴿ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ﴾ - ٤٦ -

إن حملت المعنى على أنهم دخلوا ، كان قوله : « وهم يطمعون » ابتداء وخبراً^(١) في موضع الحال من المضمرة المرفوعة في « لم يدخلوها » معناه : أنهم يشعرون بالدخول فلم يكن لهم طمع في الدخول ؛ لكنهم دخلوا على إياس من ذلك ، أي لم يدخلوها في حال طمعهم بالدخول ، بل دخلوا وهم على إياس من الدخول .
وإن جعلت معناه : أنهم لم يدخلوها بعد ، ولكنهم يطمعون في الدخول ، لم يكن للجملة موضع من الإعراب ، وتقديره : لم يدخلوها ، ولكنهم يطمعون في دخولها برحمة الله ، وقد روي هذا التفسير^(٢) عن الصحابة والتابعين .

وقيل : إن « طمع » هاهنا بمعنى : علم ، أي : وهم يعلمون أنهم سيدخلون .

٩٣٥ - قوله تعالى : ﴿ تَلْقَاءُ ﴾ - ٤٧ -

نصب على الظرف ، و« تَلْقَاءُ » جمعها تلاقٍ^(٣) .

٩٣٦ - قوله تعالى : ﴿ وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا ﴾ - ٥١ -

« ما » في موضع خفض عطف على « ما » الأولى .

(١) في الأصل : « ابتداء وخبر » .

(٢) ح ، ظ ، د ، ق : « وقد روي التفسيران » .

(٣) لم يأت مصدر على تفعال - بكسر التاء - غير : تلقاء وتبيان ، وإنما يجيء ذلك في الأسماء ، نحو : التمثال والتمساح والتقصير ، وانتصاب (تلقاء) هاهنا على الظرف ، أي ناحية أصحاب النار . انظر العكبري ١٥٩/١

٩٣٧ - قوله تعالى : ﴿ هُدًى وَرَحْمَةً ﴾ - ٥٢ -

حالان / من الماء في «فَصَلَّنَاهُ» [في حال هداية به ، ورحمة منا]^(١) ت
تقديره (٢) هادياً وذا رحمة .

وأجز الكسائي والفراء (٣) : « هدى ورحمة » بالحذف يجعلانه بدلاً من «عِائِمٍ»
و« هدى » في موضع خفض أيضاً على هذا [المعنى] .

ويجوز « ورحمة » بالرفع تقديره : هُوَ هُدًى وَرَحْمَةٌ .

٩٣٨ - قوله تعالى : ﴿ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ ﴾ - ٥٣ -

« يوم » نصب (٤) بـ « يقول » .

٩٣٩ - قوله تعالى : ﴿ أَوْ نُزِدُّ ﴾ - ٥٣ -

« نزل » مرفوع عطف على الاستفهام ، بمعنى : أو هل نُزِدُّ ؛ لأنَّ معنى
« هل لنا من سُفْعَاءَ » : هل يشفع لنا أحد ، أو هل تُرَدُّ ، فعطفته على المعنى .

٩٤٠ - وقوله تعالى : ﴿ فَتَعْمَلْ ﴾ - ٥٣ -

نصب بجواب التمني بالفاء ، وهو نصب على إضمار « أن » ، حملاً على المصدر
الذي قبله ، فالفاء في المعنى تعطف مصدراً على مصدر .

٩٤١ - قوله تعالى : ﴿ حَئِثْنَا ﴾ - ٥٤ -

نعت لمصدرٍ محذوفٍ تقديره : طلباً حثيثاً .

(١) زيادة في الأصل . (٢) في الأصل « ويقدر » .

(٣) معاني القرآن ١/٣٨٠ وفيه أن الحذف على النعت لكتساب . وانظر تفسير

القرطبي ٧/٢١٧

(٤) أي نصب على الظرف والعامل فيه (يقول) .

ويجوز أن يكون نصباً على الحال ، أي حائناً ، [مثل : (أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا)^(١) ، أي غائراً]^(٢).

٩٤٢ قوله تعالى : ﴿ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ﴾ - ٥٤ -

عطف على « السموات » .

ومن رفع^(٣) فعلى الابتداء ، و « مُسَخَّرَاتِ » الخبر .

وكذلك من رفع^(٤) « والنجوم » رَفَعَ على القطع والابتداء ،

« مُسَخَّرَاتِ » الخبر .

٩٤٣ - قوله تعالى : ﴿ تَضَرَّعًا وَخُفِيَّةً ﴾ - ٥٥ -

نصب على المصدر ، أو على الحال ، على معنى : ذوي تضرع .

٩٤٤ - قوله تعالى : ﴿ إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴾ - ٥٦ -

ذكر « قريباً » ؛ لأنَّ الرحمة والرحم سواء ، فحمله على المعنى مثل : العُذْر ، والمعدنة .

وقال الفراء^(٥) : إنما أتى « قريب » بغير هاء ؛ ليفرق بين قريب من النسب

وبينه من القرب .

وقال أبو عبيدة^(٦) : ذكر « قريباً » على تذكير المكان ، أي :

مكاناً قريباً .

(٢) زيادة في الأصل .

(١) سورة الملك الآية ٣ .

(٣) الرفع قراءة ابن عامر ، وقرأ الباقون بالنصب . النشر ٢/٢٦٠ ، والإنحاف ص ٢٢٥

والكشف ١٢٩/ب .

(٤) هو حفص . الإنحاف ص ٢٢٥

(٥) معاني القرآن ١/٣٨٠

(٦) في الأصل و : « أبو عبيد » وأثبت ما في (ح ، ظ ، ق) ، وكذا هو في تفسير القرطبي

٧/٢٢٨ ، والبحر المحیط ٤/٣١٣

وقال الأخفش : معنى الرحمة هنا . المطر^(١) ، فذكر على معناه .
وقيل : إنما ذكر على النسب ، أي ذات فُرب ، [أي نسبها إلى القرب]^(٢) .

٩٤٥ - قوله تعالى : ﴿ نَشْرَأُ ^(٣) ﴾ - ٥٧ -

من فتح النون ، جعله مصدرأ ، في موضع الحال .

ومن قرأ « نَشْرَأُ » بضم النون والشين جعله جمع نشور ، الذي يُراد به
« ناشر » فاعل ، كطهور بمعنى / طاهر ، كأنَّ الريحَ ناشرةٌ للأرض ، أي بحية لها
إذ تأتي الريح بالمطر .

ويجوز أن يكون جمع « نَشْوَر » بمعنى منشور ، مفعول ، مثل رَكوبٍ وحلُوب ،
« كأنَّ الله تعالى أحيأها لتأتي بالمطر .

وقيل : هو جمعُ ناشرٍ ونَشْرٍ ، مثل قاتلٍ وقُتِل ؛ وكذلك القول^(٤) في قراءة
من ضمَّ النون ، وأسكن الشين تخفيفاً .

وقد قيل : إن من فتح النون وأسكن الشين ، إنه مصدر بمنزلة (كتابَ الله)^(٥) ،
أعمل فيه معنى الكلام .

فأما من قرأه بالباء مضمومة « بَشْرَأُ » فهو جمع بشير ، جمعه على بَشْرٍ ، ثم
أسكن الشين تخفيفاً ؛ جمع « فَعِيلاً » على « فَعُئِل » ، كما جمع « فاعلاً » على « فُعِل » ،
ونصبه على الحال أيضاً^(٦) .

(١) في الأصل « النظر من الله » . (٢) زيادة في الأصل .

(٣) في المصحف « بشراً » بالياء ، وهي قراءة عاصم ، وقد قرأ ابن عامر بالنون وضمها
وأسكن الشين ، وخلف وحزمة والكسائي بالنون وفتحها وأسكن الشين ، وقرأ الباقون بالنون
وضمها وضم الشين . النشر ٢/٣٦٠ ، والإتحاف ص ٢٢٦

(٤) في الأصل « القراءة » . (٥) النساء الآية ٢٤

(٦) الكشف ١٣٠/أ ، والبيان ١/٣٦٥ ، والعكبري ١/١٦٠ ، وتفسير القرطبي ٧/٢٢٩
مشكل م (٢١)

٩٤٦ قوله تعالى : ﴿ إِلَّا نَكِيدَ ﴾ - ٥٨ -

حال من المضمر في « يَخْرُجُ » .

ويجوز نصبه على المصدر على معنى : ذا نكيد^(١) .

وكذلك هو مصدر على قراءة أبي جعفر^(٢) « نَكِيدَ » بفتح الكاف .

وقرأ طلحة^(٣) بإسكان الكاف تخفيفاً ، كما تخفف « كَتِفًا » .

٩٤٧ - قوله تعالى : ﴿ مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ ﴾ - ٥٩ -

من رفع^(٤) « غيراً » جعله نعتاً لقوله : « من إله » على الموضع ، أو جعل « غيراً » بمعنى « إلا » ، فأعربها بمثل إعراب ما بعدها في هذا الموضع ، وهو الرفع على البدل من « إله » على الموضع ، كقوله : (وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ)^(٥) [فرفع على البدل من موضع « من إله »^(٦)] [على معنى : وما إله إلا الله]^(٧) ، وكذلك : (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)^(٨) بدل « من إله » على الموضع ، و « لكم » الخبر عن « إله » .

ويجوز أن تضمّر الخبر ، تقديره : ما لكم من إله غيرُهُ في الوجود ، أو في العالم ونحوه .

(١) في الأصل « على معنى النسب ، معناه : ذا نكيد حال » .

(٢) وقرأ الباقي بكسر الكاف من « نكيداً » . النشر ٢/٢٦٠ ، والإتحاف ص ٢٢٦

(٣) تفسير القرطبي ٧/٢٣١

(٤) وهي قراءة نافع وأبي عمرو وعاصم وحزمة ، وقرأ الكسائي وأبو جعفر بالخفض .

النشر ٢/٢٦٠ ، والإتحاف ص ٢٢٦

(٥) سورة آل عمران الآية ٦٢ ، وانظر فقرة (٤٠٢)

(٦) في الأصل « بدل على الموضع » (٧) زيادة في الأصل .

(٨) سورة الصافات الآية ٣٥ ، وسورة محمد الآية ١٩

وأما الحذف في « غير » فعلى النعت^(١) على اللفظ ، ولا يجوز على البدل على اللفظ ، كما لا يجوز دخول « مِن » ، لو حذف البدل منه ، لأنها لا تدخل في الإيجاب^(٢) .

٩٤٨ قوله تعالى : ﴿ آلاءَ اللَّهِ ﴾ - ٦٩ -

واحد ، آلاء ، إلى أو ألى أو أتى أو إتي ، بنزلة واحد (آء الليل)^(٣) .

٩٤٩ قوله تعالى : ﴿ وإلى عادِ أخاهم هوداً ﴾ - ٦٥ - وإلى

ثمود / أخاهم صالحاً ﴾ - ٧٣ -

١١٨
ت

كأنه عطف على [« أرسلنا » في قوله] : (أرسلنا نوحاً) - ٥٩ - أي وأرسلنا [إلى ثمود] أخاهم صالحاً ، و [إلى عاد] أرسلنا أخاهم هوداً ، (وإلى مدين أخاهم شعيباً) - ٨٥ - ؛ [وكذلك (ولوطاً) ، تقديره] : وأرسلنا لوطاً .

وإن شئت نصبت « لوطاً » على معنى : واذكر لوطاً [وأخاهم . يجوز أن نجعل « هوداً » بدلاً]^(٤) .

٩٥٠ - وقوله تعالى : ﴿ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ﴾ - ٨٩ -

« أن » في موضع نصب على الاستثناء المنقطع .

وقيل تقدير « إلا أن يشاء الله » : إلا بمشيئة الله ، [على : إلا بأن يشاء الله ، فـ « أن » مع الفعل بمعنى المصدر]^(٤) .

(١) أي على النعت لـ « إنه » .

(٢) الكشف ١٣٠/ب ، والعكبري ١٦٠/١ ، وتفسير القرطبي ٢٣٣/٧

(٣) سورة آل عمران الآية ١١٣ ، وانظر فقرة (٤٣٢) .

(٤) زيادة في الأصل .

٩٥١ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَأْنَهُمْ ﴾ - ١٠٠ -

« أن » في موضع رفع فاعل بـ « يهد » .

وقرأ بجاهد : « أو لم يهد للذين » بالنون ، فـ « أن » على قراءته في موضع نصب بـ « يهد » ، [بمعنى : أولم يهد لهم هذا ، ومعنى الياء أولم يهد لهم هذا ، فهذا فاعل بفعله « يهد »]^(١) .

٩٥٢ - وقوله عز وجل : ﴿ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ﴾ - ١٠٢ -

« إن » عند سيويه^(٢) مخففة من الثقيلة ، ولزمت اللام في خبرها عوضاً من التشديد ، دالة عليه ، وقيل : لزمت اللام للفرق بين المخففة من الثقيلة ، وبين « إن » إذا كانت بمعنى « ما » .

وقال الكوفيون : « إن » بمعنى « ما » ، واللام بمعنى « إلا » ، تقديره عندهم : وما وجدنا أكثرهم إلا فاسقين .

٩٥٣ قوله تعالى : ﴿ أَنْ لَأَأْقُولَ ﴾ - ١٠٥ -

« أن » في موضع نصب على حذف حرف الجر تقديره : بأن لا ، أو في موضع رفع بالابتداء ، وما قبله خبره ، [على قراءة من شدد^(٣) « علي » بمعنى : حقيق علي قول الحق]^(١) .

٩٥٤ - قوله تعالى : ﴿ فَإِذَا هِيَ تُعْبَانُ ﴾ - ١٠٧ -

« فإذا » للمفاجأة ، بمنزلة قولك : خرجت فإذا زيد قائم ، [والعامل في « إذا » الخروج]^(١) .

(١) زيادة في الأصل .

(٢) الكتاب لسيويه ١/٢٨٣

(٣) التشديد قراءة نافع ، وقرأ الباقون بألف بعد اللام من (علي) ، ولم يضيفوها إلى

المتكلم . الكشف ١/١٣١ .

ويجوز نصب «ثعبان» و«قائم» على الحال، و«إذا» تصير خبر الابتداء .
و«إذا» التي المفاجأة، عند المبرد، ظرف مكان، فلذلك جاز أن تكون
خبراً عن الجثث؛ [لتضمنها ذلك دون غيرها من الأمكنة ك«خلف» وشبهها، التي
هي خلاف «قدام»] (١) .

وقال غيره: هي ظرف زمان على حالها في سائر الكلام، ولكنك إذا قلت:
خرجت فإذا زيد، تقديره: خرجت/فإذا حدث زيد، أو وجود زيد، ونحوه من المصادر،
ثم حذف المضاف، وأقيم المضاف إليه مقامه، كما تقول: الليلة الهلال، أي الليلة
حدث الهلال، أي في الليلة، ثم حذف على ذلك التقدير، وظروف الزمان تكون
خبراً عن المصادر، ومثله: (فإذا هي بيضاء للناظرين) (٢) .

١١٩
ت

٩٥٥ - قوله عز وجل: ﴿فَإِذَا تَأْمُرُونَ﴾ - ١١٠ -

«ما» استفهام في موضع رفع بالابتداء، و«ذا» بمعنى الذي، وهو
خبر الابتداء، والهاء محذوفة من الصلة تقديره: فأني شيء الذي تأمرون به .
ويجوز أن تجعل «ما» و«ذا» اسماً [واحداً]، في موضع نصب بـ «تأمرون»
ولا تضر محذوفاً .

٩٥٦ - قوله تعالى: ﴿إِذَا أَنْ تُلْقِيَ وَإِذَا أَنْ نَكُونَ﴾ - ١١٥ -

«أن» في الموضعين في موضع نصب عند الكوفيين، كأنه قال: إمّا أن
تفعلوا الإلقاء، [كما] قال الشاعر (٣):

(١) زيادة في الأصل .

(٢) سورة، معارف الآية ١٠٨، والشعراء الآية ٣٣، وانظر البيان ٣٦٩/١

(٣) البيت للأعشى وهو في ديوانه ص ١٤٩ . والخزائن ٦١٢/٣ وهو فيه: «قالوا

الطراد ...»، وفي سيبويه ٤٢٩/١، وروايته فيه:

إن تركبوا فركوب الخيل عادتنا أو تنزلون فإتانا معشره نزل

قالوا الركب كُوبَ فقلنا تلك عادتنا [وإن نزلتم فإتاء معشر "نزل"]^(١)
 فنصب الركوب، [أي اركبوا، أو افعلوا الركوب]^(٢).

وأجاز بعض النحويين أن تكون « أن » في موضع رفع على معنى : إيماءً
 هو الإتياء .

٩٥٧ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ أَلْقِ ﴾ - ١١٧ -

« أن » في موضع نصب ، أي : بأن ألق .

ويجوز أن تكون تفسيراً بمعنى « أي » فلا يكون لها موضع من الإعراب .

٩٥٨ - قوله تعالى : ﴿ مَهْمَا ﴾ - ١٣٢ -

^(٣) هو حرف للشرط ، وأصله : « ما ، ما ، ما » ؛ « ما ، الأولى للشرط ،

(١) زيادات في الأصل .

(٢) في هامش (ظ) هـ / أ : « مها : هي (ما) المضممة معنى الجزاء ، ضمت إليها (ما)
 المزيدة المؤكدة للجزاء في قولك : متى ما تخرج أخرج ، (أينا تكونوا بدركم الموت)
 - النساء ٧٨ - ، وإما نذهب بك ؛ إلا أن الألف قلبت هاء ، استثقالاً لتكرير المتجانسين ،
 وهو المذهب السديد البصري . ومن الناس من زعم أن (مه) هو الصوت الذي يصوت
 به الكلف ، و (ما) للجزاء ، كأنه قيل : كف ما تأتينا به (من آية اتسحرنا بها فما نحن
 لك بمؤمنين) ، فإن قلت : ما محل مها ؟ قلت : الرفع بمعنى : أيما شيء تأتينا به ، أو النصب
 بمعنى : أيما شيء تحضرننا تأتينا به ، و (من آية) تبين لـ (مها) ، والضميران في (به)
 و (بها) راجعان إلى (مها) ، إلا أن أحدهما ذكر على اللفظ ، والثاني أنش على المعنى ،
 لأنه في معنى الآية .

وهذه الكلمة في عداد الكلمات التي يحرفها من لا يد له في علم العربية فيضعها غير
 موضعها ، ويحسب (مها) بمعنى « متى ما » ، ويقول : مها جئتني أعطيتك ، وهذا من
 وضوءه ، وليس من كلام واضح العربية في شيء ، ثم يذهب فيفسر (مها تأتينا به من
 آية) بمعنى الوقت ، فيلحد في آيات الله وهو لا يشعر . كشاف . انظر الكشاف
 للزنجشيري ١٠٦/٢

و « ما » الثانية تأكيد ، فأبدل من ألف « ما » الأولى هاء ؛ لاستئصال حرفين من جنس واحد .

وقيل : هي « مه » التي للزجر ؛ دخلت على « ما » التي للشرط ، فجعلتنا كلمة واحدة .

[وحكى ابن الأنباري : « مهمن يُكرمني أكرمه » وقال الأصل : مَنْ من يكرمني ، « من » الثانية تأكيد بمنزلة « ما » ، فأبدل من نون « من » الأولى هاء ، كما أبدلوا من ألف « ما » الأولى في « مها » هاءً ، وذلك لمؤاخاة « ما » « من » في أشياء ، وإن اختلفا في شيء واحد ، فكُره اجتماع « من » مرتين ، كما كُره ذلك في « ما »] .

٩٥٩ - قوله تعالى : ﴿ الطُّوفَانَ ﴾ - ١٣٣ -

واحدته طوفانة ، وقيل : هو مصدر ، كالتقصان والكفران .

و « الجراد » واحدته « جرادة » ، تقع للذكر والأنثى ، ولا يفرق بينها ، إلا أن تقول : رأيت جرادة ذكراً ، أو أنثى^(١) .

٩٦٠ - قوله تعالى : ﴿ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ ﴾ - ١٣٣ -

نصب على الحال مما قبله^(٢) ، [و « مفصلات » نعت لآيات]^(٣) .

٩٦١ - قوله تعالى : ﴿ هُمْ بِالْغُورِ ﴾ - ١٣٥ -

(١) في هامش (ظ) ٥٤/هـ أ : « والجراد : جمع جرادة ، الذكور والأنثى سواء . و (القميل) يقرأ لتشدب والتخفيف ، مع فتح القاف وسكون الميم ، قيل : هما لغتان ، وقيل : هو القمل المعروف في الثياب ونحوها ، والمشدد يكون في الطعام . ثبيان » وانظر العكبري ١٦٣/١

(٢) أي مما ذكره من الأشياء في قوله تعالى : (فأرسلنا عليهم الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم) .

(٣) زيادة في الأصل .

ابتداء / وخبر ، في موضع النعت لـ «أجل» .

٩٦٢ - قوله تعالى : ﴿الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا﴾ - ١٣٧ -

«التي» في موضع نصب على النعت للمشارك والمغارب ، و«مشارك» مفعول ثان لقوله «وأورثنا» .

ويجوز أن تكون «التي» في موضع خفض على النعت لـ «الأرض» .

ويجوز أن تكون «التي» نعتاً لمفعول ثان لـ «أورثنا» محذوف تقديره : «وأورثنا الأرض التي باركنا فيها القوم الذين كانوا ، ويكون «مشارك الأرض ومغاربها» ظرفين للاستضعاف ؛ [وفيه بعد ، ولا يجوز إلا على حذف حرف الجر .
والهاء في «فيها» تعود على «المشارك والمغارب» أو على «الأرض» أو على «التي» إذا جعلتها نعتاً للأرض المحذوفة] .

٩٦٣ - قوله تعالى : ﴿وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ﴾

- ١٣٧ -

في «كان» اسمها ، يعود على «ما» ، والجملة خبرها ، والهاء محذوفة من «يصنع» تعود على اسم «كان» وهو ضمير «ما» .
وقيل : «كان» زائدة .

وأجاز بعض البصريين أن يكون «فرعون» اسم «كان» يراد به التقديم ، و«يصنع» الخبر ، [وهو بعيد] ، وكذلك قال في قوله (وَأَشْهُ كَان يَقُولُ سَفِينَا [على الله شططاً])^(١) أن «سفيننا» اسم «كان» ، وأكثر البصريين لا يبيحونه ؛

لأنّ الفعل الثاني أولى برفع الاسم الذي بعده من [الفعل] الأول ؛ ويلزم من يجيز هذا أن يجيز : يقوم زيد ، على الابتداء والخبر والتقديم والتأخير ، ولم يجزه أحد .

٩٦٤ - قوله تعالى : ﴿ أَصْنَامٌ لَهُمْ ﴾ - ١٣٨ -

« لهم » في موضع خفض على النعت لـ « أصنام » .

٩٦٥ - قوله تعالى : ﴿ إِنْهَا ﴾ - ١٤٠ -

الثاني ، نصب على البيان ، لأن « أبغيتكم » قد تعدى إلى مفعولين ؛ « غير » [و] للكاف والميم .

٩٦٦ - قوله تعالى : ﴿ يَسْؤُمُونَكُمْ ﴾ - ١٤١ -

في موضع نصب على احوال من « آل فرعون » .

قوله تعالى : (يُقْتَلُونَ) بدل من « يسؤمونكم » ، أو حال من المضمّر المرفوع في « يسؤمونكم » .

٩٦٧ - قوله تعالى : ﴿ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً ﴾ - ١٤٢ -

تقديره : تمام ثلاثين ليلة ، أو انقضاء ثلاثين ليلة ، ولا يحسن نصب « ثلاثين » على الظرف للوعد ؛ لأن « الوعد » لم يكن فيها ؛ فهي مفعول ثان لـ « وعد » ، على تقدير حذف المضاف وإقامة المضاف إليه مقامه .

٩٦٨ - قوله تعالى : ﴿ فَمِّ مِيقَاتِ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ﴾ - ١٤٢ -

أعاد ذكر الأربعين للتأكيد ، وقيل : ليُعتم أن العشر ليالٍ ، وليست العشرُ بساعات . وقيل : ليُعلم أن « الثلاثين » تمت بنحو العشر ؛ إذ يحتمل أن تكون « الثلاثون » تمت بالعشر ، فأدرك « الأربعين » ليُعلم أن العشر غير الثلاثين .

٩٧٢ - قوله تعالى : ﴿ مِنْ حُلِيِّهِمْ ﴾ - ١٤٨ -

أصله حُلُويهم ، جمع حَلْيٍ ، فَعَلٌ عَلَى فَعُولٍ ، مثل : كَعَبٌ وَكُعُوبٌ ، ثم أَدْنَمَتْ الْوَاوُ فِي الْيَاءِ بَعْدَ مَا كَسَرَ مَاقِبَهَا ، وَهُوَ اللَّامُ ، لِيَصِحَّ سَكُونُ الْيَاءِ ، وَبَقِيَ الْخَاءُ عَلَى ضَمِّهَا . وَمِنْ كَسَرَ (١) الْخَاءِ أَتْبَعَهَا كَسْرَةَ اللَّامِ (٢) .

٩٧٣ - قوله تعالى : ﴿ قَالَ أَبْنِ أُمَّ ﴾ - ١٥٠ -

من فتح الميم جعل اليمين اسماً واحداً ، مثل : خمسة عشر ، والفتحة في «ابن» بناءً ، وليست بإعراب ، كالتاء من «خمس عشر» ، وكالفتحة في «رودك» ، إذا أردت الأمر بمعنى «أرود» .

وقيل الأصل : «ابن أمّ» ثم حذفت الألف ، / وذلك بعيد ؛ لأن الألف $\frac{122}{ت}$ عوض من ياء ؛ وحذف الياء إتياناً يكون في النداء ، وليس «أم» نداء .

ومن كسر (٣) الميم أضاف «ابن» إلى «أم» ؛ وفتحة «ابن» فتحة إعراب هنا ؛ لأنه منادى مضاف (٤) .

٩٧٤ وقوله تعالى : ﴿ وَفِي ١٥١ نُسَخَّتْهَا هُدًى ﴾ - ١٥٤ -

(١) الكسر قراءة حمزة والكسائي ، وقرأ يعقوب بفتح الخاء وسكون اللام وتخفيف الياء ، وقرأ الباقر بضم الخاء وكسر اللام وتشديد الياء . النشر ٢/٢٦٢ ، والإتحاف ص ٢٣٠

(٢) الكشف ١٣٣ ب ، والبيان ١/٣٧٤ . والعكبري ١/١٦٤ . وتفسير القرطبي ٧/٢٨٤

(٣) كسر الميم من (أم) قراءة ابن عامر وأبي بكر وحمزة والكسائي وخلف ، وقرأ

الباقر بالنصب . النشر ٢/٢٦٢ ، والإتحاف ص ٢٣١

(٤) الكشف ١٣٣/ب ، والبيان ١/٣٧٥ ، والعكبري ١/١٦٥ ، وتفسير القرطبي ٧/٢٩٠

(٥) في الأصل « في » بغير واو .

ابتداء وخبر ، في موضع الحال من «الألواح» (١) .

٩٧٥ - قوله تعالى : ﴿ وَأَخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا ﴾

- ١٥٥ -

« قومه » و « سبعين » مفعولان لـ « اختار » . وانتصب « قومه » على تقدير حذف حرف الجر منه ، أي : من قومه .

٩٧٦ - قوله تعالى : ﴿ أَثْنَتِي عَشْرَةَ أَسْبَابًا ﴾ - ١٦٠ -

[إنما] أنت على تقدير حذف «أمة» بمعنى : اثنتي عشرة أمة .
(وأسباطاً) بدل من «اثنتي عشرة» و (أمة) نعت للأسباط .

٩٧٧ - قوله تعالى : ﴿ إِذْ يَعُدُّونَ ﴾ - ١٦٣ -

العامل في «إذ» «سل» والتقدير : سلمهم عن وقت عدوهم في السبت .

٩٧٨ - وقوله تعالى : ﴿ شُرْعًا ﴾ - ١٦٣ -

نصب على الحال من «الحيثان» .

وأفصح اللغات أن تنصب الظرف مع السبت والجمعة ، فنقول : اليوم السبت ،
واليوم الجمعة ، فتنصب «اليوم» على الظرف ؛ لأن السبت والجمعة فيها معنى الفعل ،
لأن السبت بمعنى الراحة ، والجمعة بمعنى الاجتماع ، فتنصب «اليوم» على الظرف ،
وترفع مع سائر الأيام [سوى السبت والجمعة] (٢) فنقول : اليوم الأحد ، واليوم

(١) في هامش (ظ) ٤/هـ ب : « قوله : (لربهم يرهبون) ، يريد : الخائفين من ربهم ،
واللام في (لربهم) زيادة للتوكيد ، كقوله : (ردف لكم) ، وقد يزداد حرف الجر توكيداً ،
وإن كان مستغنى عنه ، يقال : ألقى يده ويديه ، وفي القرآن : (ألم يعلم بأن الله
يرى) . وسيط » .
(٢) زيادة في الأصل .

الأربعاء ؛ لأنه لا معنى فعلٍ فيها ، والابتداء هو الخبر ، فرفعها .

٩٧٩ - قوله تعالى : ﴿ قَالُوا مَعذِرَةٌ ﴾ - ١٦٤ -

من نصبه فعلى المصدر .

ومن رفعه^(١) فعلى خبر الابتداء ؛ واختار سيبويه الرفع ؛ لأنهم لم يريدوا أن يعتنروا من أمرٍ لزمهم اللوم عليه ، ولكن قيل لهم : لِمَ تَعْظُونَ ؟ فقالوا : موعدتنا معذرة^(٢) .

٩٨٠ - قوله تعالى : ﴿ يَعْذَابِ بَيْئِسٍ ﴾ - ١٦٥ -

من قرأ بالياء^(٣) بغير همزٍ ، فأصله : بَيْئَس ، على « فَعِيل » ، ثم أسكن الهمزة ، لغة في حرف الخلق إذا كان عيناً^(٤) ، بعد أن كسر الباء ، للهمزة المكسورة^(٥) على الإبتاع ، كما يقولون في « شَيْد » : شَهْدَ وشَهْدَ ، ثم أبدل الهمزة ياء .

وقيل : إنه فعل [ماض] نُقِلَ إلى / التسمية^(٦) ، ثم وُصِفَ به ، مثل ما روي
عن النبي عليه السلام ، أنه قال^(٧) : « إِنَّ اللَّهَ يَنهَاكُمُ عَنِ قِيلٍ وَقَالَ ، فَنُقِلَ « قِيل » إِلَى

(١) الرفع قراءة العشرة إلا حفصاً عن عاصم فإنه قرأ بالنصب . النشر ٢/٢٦٣ ،

والتبشير ص ١١٤

(٢) الكتساب لسيبويه ١/١٦١ ، والكشف ١٣٤/أ ، والبيان ١/٣٧٦ ، وتفسير

القرطبي ٧/٣٠٧

(٣) وهي قراءة أبي جعفر وشيبة وأبي عبد الرحمن والحسن ، واختلف عن نافع .

المختصب ١/٢٦٤ ، والبحر المحیط ٤/١٢٢ :

(٤) في الأصل « ثم أسكن الهمزة لحرف الخلق إذا كان عيناً » .

(٥) ح ، ط ، د : « لكسرة الهمزة » .

(٦) أي إلى الاسمية .

(٧) أخرجه البخاري في صحيحه في الزكاة : باب قول الله تعالى : (لا يسألون الناس

إخافاً) ، وفي الاستقراض : باب ما ينهى عن إضاعة المال . وفي الأدب : باب عقوق الوالدين

من الكبائر . انظر فتح الباري ١٠/٣٤٠

الأسماء ، فدخل عليه ما يدخل على الأسماء ، من الحروف ، فأصل الياء همزة ، وأصله « بئس » مثل عليم ، ثم كسرت الياء للإتباع ، وأسكن الهمزة على لغة من قال في « عليم » : « علم » ، ثم خفف الهمزة ، وأبدل منها ياء .

فأما قراءة من قرأ بالهمز^(١) على وزن « فَعِيل » فإنه جعله مصدر : بئس بئساً ، [وحكى أبو زيد : بئس يئس بئساً] ، فهو مثل النذير والذكير ، مصدران ، والتقدير على هذا : بعذاب ذي بئس ، أي ذي بؤس ، إذ لا يجبر عن العذاب بالمصدر ، لأنه غيره ، لاتقول : عذاب بؤس ، إلا على تقدير : ذي بؤس ، فجئت بـ « ذي » ليصح الخبر ، كما تقول : هي إقبال وإدبار ، أي ذات إقبال وإدبار .

فأما من قرأه^(٢) على « فَيَعْل » بئأس ، فإنه جعله صفة للعذاب ، مثل : رجل ضيغم .

وقد روي عن عاصم^(٣) كسر الهمزة « بئيس » على فَيَعْل ، وهو بعيد ؛ لأن هذا البناء إنما يكون فيما اعتلت عينه ، مثل : [سيئدو] ميت . وفي هذا الحرف قراءات شاذة [غير ما ذكرنا] يطول شرحها^(٤) .

٩٨١ - قوله تعالى : ﴿ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ﴾ - ١٧٠ -

(١) قرأ بالهمز (بئس) أبو عمرو وحزمة والكسائي . تفسير القرطبي ٣٠٨/٧

(٢) وهي قراءة ابن عباس وأبي بكر عن عاصم والأعمش ، على وزن ضيغم . البحر المحيط ٤١٣/٤

(٣) هو نصر بن عاصم ، كما في البحر المحيط ٤١٣/٤ ، وفي تفسير القرطبي ٣٠٨/٧ : قرأ بها الأعمش .

(٤) انظر المحتسب ١/٢٦٤ ، والنشر ٢/٢٣٢ ، والإتحاف ص ٢٣٢ ، وتفسير القرطبي ٣٠٨/٧ ، والبحر المحيط ٤/١٢٢ ، والبيان ١/٣٧٧ ، والعكبري ١/١٦٦ ، والكشف ١٣٤/ب .

تقديره : منهم (١) ، ليعود على المبتدأ من خبره عائد ، وهو : (واالذين يُمَسِّكُونَ).

٩٨٢ - قوله تعالى : ﴿ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ ﴾ - ١٧١ -

الجملة في موضع نصب على الحال من « الجبل » .

وقيل : الجملة في موضع رفع على خبر ابتداء محذوف تقديره : هو كأنه ظئنة .

و « إذ » (٢) في موضع نصب بـ « اذكر » مضمرة . ومثله : (وإذ أخذ ربك - ١٧٢ -)

٩٨٣ - قوله تعالى : ﴿ مِنْ ظُهُورِهِمْ ﴾ - ١٧٢ -

بدل من « بني آدم » ، بإعادة الخافض ، وهو بدل بعض من كل .

وقد ذكرنا حكم (بلى) وعلها ، وأصل ألفها ، والفرق بينها وبين « نعم » ، ومعناها ، وتصرفها في الكلام ، في كتاب « كلا » (٣) .

٩٨٤ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ تَقُولُوا ﴾ - ١٧٢ -

« أن » في موضع نصب مفعول من أجله .

٩٨٥ - قوله تعالى : ﴿ سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ ﴾ - ١٧٧ -

١٢٤

ن

في « ساء » ضمير / الفاعل ، و « مثلاً » تفسير ، و « القوم » رفع بالابتداء ، وما قبلهم خبرهم ، أو رفع على إضمار مبتدأ تقديره : ساء المثل مثلاً هم القوم [الذين] ، مثل : نعم رجلاً زيد .

(١) في الأصل : « منهم إضمار » : أراد على إضمار « منهم » .

(٢) أي في قوله تعالى : (وإذ نتقنا) .

(٣) مر شرح الفرق بين « نعم » و « بلى » في سورة البقرة ، فقرة (١٣٥)

وقال الأخفش : تقديره ساء مثلاً مثل القوم (*).

٩٨٦ - قوله تعالى : ﴿ وَأَنْ عَسَىٰ ﴾ - ١٨٥ -

« أن » في موضع خفض عطف على « ملكوت » .

٩٨٧ - قوله تعالى : ﴿ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ ﴾ - ١٨٥ -

« أن » في موضع رفع بـ « عسى » .

٩٨٨ - وقوله تعالى : ﴿ وَيَذَرُهُمْ ﴾ - ١٨٦ -

من رفعه (١) قطعه بمأ قبله .

ومن جزمه عطفه على موضع الفاء من قوله : (فلا هادي له) لأنها في موضع جزم ؛ إذ هي جواب الشرط (٢) .

٩٨٩ - قوله تعالى : ﴿ أَيَّانَ مُرْسَاهَا ﴾ - ١٨٧ -

« مرسى » في موضع رفع بالابتداء ، و « أيان » خبر الابتداء ، وهو ظرف مبني على الفتح ؛ وإنما بني لأن فيه معنى الاستفهام .

٩٩٠ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا بَعْتَهُ ﴾ - ١٨٧ -

(*) أمالي ابن الشجري ٥٩/٢ : « ساء ، بتزلة : بئس . وهذا الباب لا يكون فيه المقصود بالذم أو المدح إلا من جنس الفاعل ، فلا يجوز : بئس مثلاً غلامك ، إلا أن يراد : مثل غلامك ، فحذف المضاف ، فقول الأخفش هو الصواب . ومن زعم أن التقدير : ساء مثلاً م القوم ، فقد أخطأ خطأ فاحشاً » .

(١) قرأ بالرفع غير حمزة والكسائي وخلف ، وأما هؤلاء فقرأوا بجزم الراء . النشر ٢٦٤/٢ ، والإتحاف ص ٢٣٣

(٢) الكشف ١٣٥/ب ، والبيان ٣٨٠/١ ، والعكبري ١٦٧/١

نصب على أنها مصدر ، في موضع الحال .

٩٩١ - قوله تعالى : ﴿ الْآ مَا شَاءَ اللَّهُ ﴾ - ١٨٨ -

« ما » في موضع نصب على الاستثناء المنقطع .

٩٩٢ - قوله تعالى : ﴿ آ تَيْتَنَا صَالِحًا ﴾ - ١٨٩ -

« صالح » نعت لمصدر محذوف تقديره « إيتاء صالحاً » .

٩٩٣ - قوله تعالى : ﴿ جَعَلَا لَهُ شِرْكًَا ﴾ - ١٩٠ -

أي : ذا شريك ، أو ذوي شريك ، [فهو] راجع (١) إلى قراءة من قرأ « شركاء » جمع شريك ، ولو لم يقدر الحذف فيه ، لم يكن ذلك ذماً لها ؛ لأنه يصير المعنى : أنها جعللا لله نصيباً فيما آتاها من مال وزرع وغيره ، وهذا مدح . وإن لم تقدر حذف مضاف في آخر الكلام فدرته في أول الكلام ؛ لا بد من أحد الوجهين في قراءة من قرأ (٢) « شيركاً » على وزن « فِعْلٌ » ، تقديره : جعللا لغيره شيركاً ؛ [لأن الشيرك هو النصيب] (٣) .

(١) أي راجع إلى (شريك) في المعنى ، مع تقدير مضاف محذوف ، على قراءة من قرأ (شيركاً) بكسر الشين وإسكان الراء . فمعنى : ذا شرك ، كمعنى شريك .
(٢) قرأ بذلك نافع وأبو جعفر وأبو بكر ، أي بكسر الشين وإسكان الراء مع التنوين من غير مد ولا همز . « شيركاً » ، وقرأ الباكون « شركاء » بضم الشين وفتح الراء والمد ، وهمزة مفتوحة من غير تنوين ، جمع شريك . المشر ٢/٢٦٤ ، والإتحاف ص ٢٣٤

(٣) زيادة في الأصل .

فإن لم تقدر حذفاً انقلب المعنى ، وصار الذم مدحاً ، فافهمه .

قرأ ابن جبير : « إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَاداً أُمْسَأَلَكُمْ » ،
-١٩٤- بنصب « عبادٍ » و « أمثالكم » وتخفيف « إن » تجعلها بمعنى « ما » ، فتنب
على خبر « ما » . وسيبويه يختار في « إن » المحققة ، التي بمعنى « ما » رفع الخبر ؛
لأنها / أضعف من « ما » ، والمبردُ يجريها مجرى « ما » (٢) .

٩٩٤ - قوله تعالى : ﴿ طَيْفٌ ﴾ - ٢٠١ -

من قرأه (٣) على « فَعَلٌ » ، جوله مصدر : طاف يَطِيفُ [طيفاً] .

وقيل : هو مخفف من « طَيْفٍ » ، كميّتٍ وميّتٍ ، [وضيئٍ وضيئٍ] (٤) .

٩٩٥ - قوله تعالى : ﴿ تَضَرُّعًا ﴾ - ٢٠٥ -

مصدر ، وقيل : [هو] في موضع الحال .

٩٩٦ - قوله تعالى : ﴿ الْأَصَالُ ﴾ - ٢٠٥ -

جمع « أصلٍ » ، و « أصلٌ » جمع أصلٍ . وقيل : « الْأَصَالُ » جمع أصلٍ ، وهو العيشيُّ .

وقرأ (٥) أبو ميجلز بكسر الهمزة ، جعله مصدر « أَصَلْنَا » ، أي دخلنا

في العشي .

(١) المحتسب ٢٧٠/١ ، والبحر المحيط ٤٤٤/٤ . وقراءة الجمهور التي في المصحف
« عباد أمثالكم » بالرفع .

(٢) البيان ٣٨١/١ ، والعكبري ١٦٧/١

(٣) وهي قراءة ابن كثير وأبي عمرو والكسائي ويعقوب ، وقرأ الباقون « طائف »
بألف وهمزة مكسورة من غير ياء ، اسم فاعل من : طاف يطوف . النشر ٢/٢٦٥ ، والإتحاف ص ٢٣٤
والكشف ١٣٦/أ (٤) زيادة في الأصل .

(٥) أ. ، قرأ « بالغدوة والإيصال » انظر المحتسب ٢٧١/١ ، والبحر المحيط ٤٥٣/٤ ، وتفسير
القرطبي ٣٥٥/٧

مُشْكِلُ إِعْرَابِ سُورَةِ

« الأنفال »

٩٩٧ - قوله تعالى : ﴿ ذَاتَ يَنِينٍ ﴾ ١ -

أصل « ذات » عند البصريين « ذوات » فقلبت الواو ألفاً ، وحذفت لسكونها وسكون الألف بعدها ، فبقي ذات ، ودلّ على ذلك قوله | تعالى في التثنية [: (ذواتنا أفنان) ^(١) فرجعت الواو إلى أصلها | في التثنية ، وكذلك الجمع : ذوات أفنان ، في الكلام ^(٢) .

وكل العلماء والقراء وقفوا على « ذات » بالياء ، | إلا أباحاتم ، فإنه أجاز الوقف عليها بالهاء .

وقال قطرب : الوقف على ذات بالهاء [حيث وقعت لأنها تاء تأنيث ذي مال ، ذات مال ^(٣) .

٩٩٨ - قوله تعالى : ﴿ كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ ﴾

- ٥ -

[الكاف في] « كما » في موضع نصب نعت لمصدر محذوف ؛ وهو مصدر : يجادلونك جدالاً كما .

(١) سورة الرحمن الآية ٤٨

(٢) زيادة في الأصل .

(٣) انظر البيان ١/٣٨٣ ، وفيه أن أصل ذات « ذوية » .

وقيل : هي نعت لمصدر دل عليه معنى الكلام تقديره : قل الأنفال ثابتة لله والرسول^(١) ثبوتاً كما أخرجك .

وقيل : هي نعت لـ « حق » ، أي : هم المؤمنون حقاً كما .

وقيل : الكاف في موضع رفع والتقدير : كما أخرجك ربك من بيتك بالحق ، فاتقوا الله ، فهو ابتداء وخبر .

وقيل : الكاف بمعنى الواو للقسم ، أي : الأنفال لله والرسول والذي أخرجك (*) .

٩٩٩ - قوله تعالى : ﴿ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ ﴾ - ٢ -

(١) في الأصل « الله ثابتة والرسول » .

(*) أمالي ابن الشجري ٤٥٩/٢ : انتقد ابن الشجري المؤلف في الأوجه التي ذكرها في إعراب الكاف ، وشنع عليه في الوجهين الرابع والخامس خاصة . فنفى أن تكون الكاف في محل رفع بالابتداء ، لأن جملة (فاتقوا الله) مع تقديمها على الكاف ، بينها وبين الكاف فصل بآيات تشتمل على عشر جمل ، وليس في كلام العرب ولا في الشعر ، الذي هو محل الضرورات ، خبر قدم على الخبر عنه مع الفصل بينها بعشر جمل أجنبية . وكذلك دخول الغاء في الجملة التي زعم أنها الخبر ؛ والفاء لا تدخل في خبر المبتدأ إلا أن يغلب عليه شبه الشرط ... ، وسبب آخر هو كون جملة (فاتقوا الله) خالية من خبر يعود على الكاف .. وهي مع ذلك جملة أمرية ، والجملة الأمرية لا تكاد تقع أخباراً إلا نادراً ...

وأما الوجه الخامس وهو جعله الكاف بمعنى واو القسم ، فأبطله ابن الشجري واستنكره ؛ إذ لا يقال : والله لأخرجن . وكذلك ضعف الوجه الأول والثاني ، بينا وصف الثالث ، وهو جعل الكاف نعتاً للمصدر (حقاً) بأنه أقرب إلى الصحة لأمرين : أحدهما : تقارب ما بينها ، والآخر أن إخراجها من بيته كان حقاً ، بدلالة وصفه له بالحق في قوله : (كما أخرجك ربك من بيتك بالحق) .

- وقد تابع صاحب المغني ابن الشجري في انتقاده لمكي ، وخاصة في الوجه الخامس ، حيث جعل الكاف بمعنى واو القسم . ونسب ابن هشام هذا الوجه إلى عبيدة . (مغني اللبيب ٥٤٦/٢ - ٥٤٧) .

[مستقبل وجيل يَوَجِّلُ ، ومن العرب من يقول . يَبِجِّلُ ؛ فيدل (١)]
من الواو ياء ، ومنهم من يكسر الياء الأولى ، ومنهم من يفتحها ويبدل من الثانية
ألفاً : وجل ياجل ؛ كما قالوا : رأيت الزيدان ، فأبدلوا من الياء ألفاً .

١٠٠٠ - قوله تعالى / ﴿ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ ﴾ - ٧ - ١٢٦
ت

« أنها » بدل من « إحدى الطائفتين » ، وهو بدل الاشتغال ، و « إحدى » مفعول
ثان أقوله : « بعدكم الله » ، تقديره : وإذٍ بعدكم الله ميلك إحدى الطائفتين ، وإنما
قدّرت حذف مضاف لأن الوعد لا يقع على الأعيان ، وإنما يقع على الأحداث (٢) .
(وَإِذْ يَعِدُكُمُ) « إذ » في موضع نصب بفعلٍ مضمّر تقديره (٣) : [و] اذكر
بمحمد إذ بعدكم .

وروي عن عاصم (٤) أنه قرأ (بألفٍ من الملائكة) -٩- [بضم اللام] (٥)
جعله جمع ألف ، جمّع « فعلاً » على « أفعل » ، مثل فأس وأفأس ، وتصديق
هذه القراءة قوله : (يَخْتَمِسَةُ آفِ) (٦) ف « آف » جمع ألف لما دون العشرة ،
وهي واقعة على « خمسة آف » المذكورة في آل عمران .

١٠٠١ - قوله تعالى : ﴿ مُرْدَفِينَ ﴾ - ٩ -

- (١) في الأصل « تقول : وجل يَوَجِّلُ وَيَبِجِّلُ ، تبدل » .
(٢) الأحداث : جمع حدث ، يراد به المصدر . أما الأعيان فيقصد بها ذاتها .
(٣) في الأصل « معناه » .
(٤) هو عاصم الجحدري ، وقد قرأ به أيضاً جعفر بن محمد . وقرأ الجمهور على التوحيد .
تفسير القرطبي ٣٧١/٧ ، والبحر المحیط ٤/٦٥ ؛
(٥) زيادة موضحة من (د) .
(٦) سورة آل عمران الآية ١٢٥

من فتح اندال^(١) جعله حالاً من الكاف والميم في «مدمك» ، أو جعله نعتاً لـ «ألف» ، تقديره : مدمك مُتَّبِعِينَ بِأَلْفٍ .

والهاء في (جَعَلَهُ) -١- تعود على «الألف» وهي ضمير الألف ، لأنه مذكر . وقيل : تعود على الإرداف ؛ دلّ عليه قوله : «مردفين»^(٢) . وقيل : تعود على الإمداد ، ودلّ عليه قوله : «مدمك»^(٣) . وقيل : تعود على قبول الدعاء ، ودلّ عليه قوله : (فَاسْتَجَابَ لَكُمْ) .

وكذلك الهاء في (به) تحتل الوجوه كلها ، وتحتل أن تعود على «البشري» ؛ لأنها بمعنى الاستبشار .

ومن كسر الدال من «مردفين» جعله صفة لـ «ألف» ، معناه : اردفوا بعدد آخر خلفهم ، والمفعول محذوف ، وهو «عدد» .

وقيل : معنى الصفة أنهم جاؤوا بعد الناس ، [أي] اردفوم بعد استغاثتهم .

حكى أبو عبيدة^(٤) : ردفتي وأردفتني ، بمعنى : تبعني وأتبعني . وأكثر النحويين على أن «أردفته» : حملة خلفه ، و«ردفته» : تبعه ؛ وحكاها النحاس عن أبي عبيدة^(٤) أيضاً ؛ فلا يحسن على هذا أن يكون صفةً للملائكة ؛ إذ لا يعلم من صفتهم أنهم حملوا خلفهم أحداً من الناس^(٥) .

(١) قرأ بفتح الدال نافع وأبو جعفر ويعقوب ، وقرأ الباقون بكسرها . النشر ٢/٢٦٥ والتيسير ص ١١٦

(٢) في الأصل « مردفين إردافاً » .

(٣) في الأصل « أن مدمك » .

(٤) في الأصل (ح ، د ، ق) : « أبو عبيد » والتصحيح من (ظ) والكشف ، ومجاز القرآن ، والقرطبي .

(٥) انظر الكشف ١٣٦/ب ، ومجاز القرآن ٢٤١/١ ، والبيان ٣٨٤/١ ، والعكبري

٣/٢ ، وتفسير القرطبي ٣٧٠/٧ ، وزاد المسير ٣٢٦/٣

١٠٠٢ - قوله تعالى: ﴿ أَمَنَةً ﴾ - ١١ -

مفعول من أجله (١).

١٠٠٣ - قوله تعالى: ﴿ فَوْقَ الْأَعْنَاقِ ﴾ - ١٢ -

« فوق » عند الأخفش زائدة، والمعنى عنده : اضربوا الأعناق .

وقال المبرد : ليست بزائدة ، وهي تدل على إباحة ضرب وجوههم ؛ لأنها

فوق الأعناق (٢).

[و] قوله تعالى : (كَلَّ بَتَانِ) يعني الأصابع ، وغيرها من جميع الأعضاء .

١٠٠٤ - قوله تعالى: ﴿ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ﴾ - ١٣ -

« ذلك » في موضع رفع بالابتداء ، أو على أنه خبر الابتداء ، تقديره : الأمر

ذلك أو ذاك الأمر .

١٠٠٥ - قوله تعالى: ﴿ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ ﴾ - ١٣ -

« من » شرط في موضع رفع بالابتداء ، والخبر (فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) ،

والعائد محذوف تقديره : شديد العقاب له .

١٠٠٦ - قوله تعالى: ﴿ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ ﴾ - ١٤ -

« أن » في موضع رفع عطف على « ذلك » ، و « ذلك » في موضع رفع مثل

« ذلك » المتقدم .

[و] قال الفراء (٣) : « وأن » للكافرين ، في موضع نصب على تقدير حذف

حرف الجر ، أنه . « وأن » للكافرين ، ويجوز أن يضم : واعلموا أن .

(١) في هامش الأصل عبارة « بلغت مقابلة » .

(٣) معاني القرآن ١/٤٠٥

(٢) تفسير القرطبي ١/٣٧٨ ، والمكبري ٣/٢

والهاء في (فَذَلُّواْهُمْ) ترجع إلى «ذالكم»، و«ذالكم» إشارة إلى القتل يوم بدر.

١٠٠٧ - قوله تعالى: ﴿ زَحْفًا ﴾ - ١٥ -

مصدر في موضع الحال.

١٠٠٨ - قوله تعالى: ﴿ مُتَحَرِّفًا ﴾ و ﴿ مُتَحَيِّزًا ﴾ - ١٦ -

نُصباً على الحال من المضمرة المرفوعة في «يُولِيهِمْ».

١٠٠٩ - قوله تعالى: ﴿ وَأَنَّ اللَّهَ ﴾ - ١٨ -

«أَنَّ» في موضع نصب على تقدير: ولأنَّ الله.

ويجوز «وإنَّ» بالكسر^(١) على الاستئناف.

١٠١٠ - قوله تعالى: ﴿ مِنْهُ بَلَاءٌ [حَسَنًا] ﴾ - ١٧ -

الهاء في «منه» تعود على الظفر بالمشركين، وقيل: على الرمي.

١٠١١ - قوله تعالى: ﴿ وَتَحُونُواْ أَمَانَتِكُمْ ﴾ - ٢٧ -

جزم على العطف على (لا تَخُونُواْ اللَّهَ)، وإن شئت كان نصباً على جواب

النهي بالواو.

١٠١٢ - قوله تعالى: ﴿ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ ﴾ - ٢٠ -

ابتداءً وخبر في موضع الحال من المضمرة في «تَوَلَّوْاْ^(٢)»، ومثله: (وم

مُعْرِضُونَ) - ٢٣ -

(١) قرأ نافع وابن عامر وحفص بفتح الهمزة، وقرأ الباقون بالكسر. انظر

الكشف ١٣٧/ ب. (٢) في الأصل «تولوم» وهو تحريف.

١٠١٣ - قوله تعالى : ﴿ هُوَ الْحَقُّ ﴾ - ٣٢ -

« هو » فاصلة تؤذن أن الخبر معرفة أو ما قارب المعرفة

وقيل : دخلت لتؤذن أن « كان » ليست / بمعنى وقع وحدث ، وأن ^{١٢٨} _ت الخبر منتظر .

وقيل : دخلت لتؤذن أن ما بعدها خبر ، وليس بنعت لما قبلها .

وقال الأخفش : « هو » زائدة كما زيدت « ما » في (فبا رحمة) (١) .

وقال الكوفيون : « هو » عماد .

١٠١٤ - قوله تعالى : ﴿ أَلَّا يُعَذِّبَهُمْ ﴾ - ٣٤ -

« أن » في موضع نصب تقديره : من أن لا يعذبهم .

وذكر الأخفش أن « أن » زائدة ، وهو قد نصب بها ؛ وليس هذا حكم الزائدة .

١٠١٥ - قوله تعالى : ﴿ وَهُمْ يَصُدُّونَ ﴾ - ٣٤ -

ابتداء وخبر ، في موضع الحال من المضمرة المنصوب في « يعذبهم » .

١٠١٦ - قوله تعالى : ﴿ وَتَصَدِّيَّةٌ ﴾ - ٣٥ -

[هو] من : صد بصد ، إذا ضج ، وأصله : تصددة ، فأبدلوا من إحدى

الدالين ياءً .

ومعنى التصدية : ضج بالتصفيق . وقيل : هو من : صد بصد ، إذا منع .

وقيل هو من الصدى المعارض لصوتك من جبل أو هواة ، فكان المصفيق يعارض

بتصفيقه من يريد في صلاته ؛ فالياء أصلية على هذا .

(١) - سورة آل عمران الآية ١٥٩ ، وانظر فقرة () .

والسكاء : الصغير ، وهو مصدر كالدعاء ، والهمزة بدل من واو لقولهم : مكأ
يمكو إذا نفخ ، [قال الشاعر (١) :

تمكو فرائضه كشدق الأعلم]^(٢)

وقرأ الأعمش^(٣) : « وما كان صلاتهم » بالنصب ، « إلا مكأ وتصديقه »
بالرفع ، وهذا لا يجوز إلا في الشعر عند الضرورة ، لأن اسم « كان » هو المعرفة ،
وخبرها هو النكرة ، في أصول الكلام [والنظر والمعنى] ؛ [لأنك إنما تخبر عن
معرفة بخبر ما]^(٢) .

١٠ ١٧ - قوله تعالى : ﴿ أَمَّا غَنَمُكُمْ مِّنْ شَيْءٍ ﴾ - ٤١ -

« ما » بمعنى الذي ، والماء محذوفة من الصلة تقديره : غنمتموه ، والخبر : (فأن
للّه خمسه) .

وعلة فتح « أن » في هذا أنها خبر ابتداء محذوف تقديره : فحكمه أن
للّه خمسه .

وقد قيل : إن « أن » مؤكدة للأولى ، وهذا لا يجوز ؛ لأن « أن » الأولى تبقى
بغير خبر ؛ لأن الفاء تحول بين المؤكدة وتأكيده ، ولا تحسن زيادتها في مثل هذا الموضع .

(١) هو شطر من بيت لعنترة يصف رجلاً طعنه ؛ وهو في ديوانه ، وقامه :

وحليل غانية تركت مجدلاً تمكو فريضة كشدق الأعلم

والحليل : الزوج ، وبروى : وخليل ، بالخاء المعجمة . والفريضة : الموضع الذي
يرعد من الدابة والإنسان إذا خاف ، والأعلم : المشقوق الشفة . انظر اللسان مادة (مكأ) ،
وتفسير القرطبي ٤٠٠/٧ .

(٢) زيادة في الأصل .

(٣) انظر المحتسب ٢٧٨/١ ، والبحر المحیط ٤٩٢/٤ .

١٠١٨ - قوله تعالى: ﴿ وَالرَّكْبُ اسْفَلَ مِنْكُمْ ﴾ - ٤٢ -

« أسفل » نعت لظرف محذوف تقديره : والركب مكاناً أسفل منكم .
وأجاز الأخفش والفرّاء والكسائي « أسفل » بالرفع ، على تقدير محذوف من
أول الكلام ، تقديره : وموضع الركب أسفل منكم (١) .

١٠١٩ - قوله تعالى: ﴿ مَنْ حَيِّيَ ﴾ - ٤٢ -

من أظهر الياءين (٢) جعل الماضي تبعاً للمستقبل ، فلما لم يجز الإدغام في المستقبل ،
لأن حركته غير لازمة ؛ تنتقل من رفع إلى نصب أو إلى حذف جزم ، أجرى
الماضي مجراه ، وإن كانت حركة لامه لازمة (٣) ؛ على أن حركة لام الماضي قد
تُسكَن أيضاً ؛ لاتصالها بضمير مرفوع ، فقد صارت في تغييرها مثل لام المستقبل ،
فجرت في الإظهار مجراه .

فأمّا من أدغم فالفرق بين ما نلزم لامته حركة لازمة كالماضي ، وبين ما نلزم
لامه حركة تنتقل للمستقبل في قوله : (على أن يُحْيِيَ الموتى) ؛ هذا لا يجوز
إدغامه فأدغم الماضي لاجتماع الميثلين ؛ وحسن الإدغام للزوم الحركة لامه .
وقد انفرد الفراء بجواز الإدغام في المستقبل ، ولم يجزه غيره (٥) .

(١) البيان ٣٨٨/١ ، وتفسير القرطبي ٢١/٨

(٢) أي مكسورة مفتوحة ، وهي قرامة غير أبي عمرو ، وابن عامر ، وحزمة ،
والكسائي ، وحفص عن عاصم ، وأما هؤلاء فقرأوا بالإدغام (حي) . التيسير ص ١١٦ ،
والنشر ٢/٢٦٦ ، والإتحاف ص ٢٣٧

(٣) في الأصل « حركته لازمة » .

(٤) سورة الأحقاف الآية ٣٣

(٥) الكشف ١٣٧/ب ، ومعاني القرآن ١/١٢٤ ، والبيان ٣٨٨/١ ، والعكبري ٤/٢

١٠٢٠ - قوله تعالى : ﴿ إِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ ﴾ - ٤٣ -

العامل في «إذ» فعل مضمّر تقديره «واذكر يا محمد إذ يريكم الله» .

١٠٢١ - وقوله تعالى : ﴿ وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ ﴾ - ٤٤ -

عطف على «إذ» الأولى ، ورجعت الواو مع ميم الجمع ، مع المضمّر ؛ لأنّ المضمّر يردّ المحذوفات إلى أصولها .

وأجاز بوشس حذف الواو مع المضمّر ؛ أجاز «يريكُمهم» ، يأسكان الميم ، وبضمّيها من غير واو ؛ والإنبات أحسن وأفصح ، وبه أتى القرآن .

١٠٢٢ - قوله تعالى : ﴿ بَطْرًا ﴾ - ٤٧ -

مصدر في موضع الحال ، والبطر : أن يتقوى بنعم الله على المعاصي (١) .

١٠٢٣ - قوله تعالى : ﴿ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ ﴾ - ٤٨ -

تجمع «جار» على أجوار في القليل ، وجيران في الكثير ، وعلى جيرة (٢) .

١٠٢٤ - قوله تعالى : ﴿ يَضْرِبُونَ ﴾ - ٥٠ -

في موضع نصب / على الحال من «الملائكة» ولو جعلته حالاً من «الذين كفرُوا» ، جاز .

ولو كان في موضع «يضربون» «ضاربين» ، لم يميز حتى يظهر الضمير ؛ لأنّ اسم الفاعل إذا جرى صفة أو حالاً أو خبراً أو عطفاً ، على غير من هو له ، لم يميز أن يستتر فيه ضمير فاعله ، ولا بدّ من إظهاره ؛ لو قلت رأيت رجلاً معه امرأة ضاربها

(١) في الأصل «على معاصيه» ، وانظر تفسير القرطبي ٢٥/٨

(٢) في تفسير القرطبي ٢٧/٨ : «ويجمع جار على أجوار وجيران» ، وفي القليل جيرة .

غداً أو الساعة ، فرفعت « ضاربها » على النعت للمرأة ، لم يجز حتى تقول : ضاربها هو ، فإن نصبت على النعت للرجل جاز ، ولم تحتج إلى إظهار الضمير ، فإن كان في موضع ضاربها « يضرها » ، جاز على الوجهين ، ولم تحتج إلى إظهار ضمير .

١٠٢٥ - قوله تعالى : ﴿ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴾ - ٥١ -

« أَنْ » في موضع خفض عطف على « ما » في قوله : (بما قدّمت) .
وإن شئت : في موضع نصب على حذف الحافض ، تقديره : وبأن الله .
وإن شئت في موضع رفع عطف على « ذلك » أو على إضمار « وذلك » (١) .

١٠٢٦ - قوله تعالى : ﴿ كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ ﴾ - ٥٢ -

الكاف في موضع نصب نعت لمصدر محذوف تقديره : فعآنا بهم ذلك فيعلأ مثل عآدنا في آل فرعون إذ كفروا .

والدأب : العادة ، ومثله الثاني (٢) ؛ إلا أن الأول للعادة في التعذيب ، والثاني للعادة في التغيير (٣) ، وتقدير الثاني : غيرنا بهم لما غيروا تغييراً مثل عآدنا في آل فرعون نأ كذبوا .

١٠٢٧ - قوله تعالى : ﴿ فَأَنْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ ﴾ - ٥٨ -

المفعول محذوف تقديره : فانبد إليهم العهد ، وقآتلهم على إتلأم منك لهم .
وفي صدر الآية حذف آخر تقديره : وإما تخآفتن من قوم ، بينك وبينهم عهد ، خيانة ، فانبد إليهم ذلك العهد ، أي رده عليهم إذا خفت نقضهم للعهد ، وقآتلهم

(١) البيان ١/٣٩٠ ، وتفسير القرطبي ٢٨/٨

(٢) أي في الآية ٥٤ (٣) في الأصل « المعتبر » وهو تحريف .

على إعلام منك لهم . وهذا من لطيف معجز القرآن واختصاره ؛ إذ قد جمع المعاني الكثيرة من الأوامر والأخبار في اللفظ اليسير .

٢٨ - ١٠ - قوله تعالى : ﴿ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا ﴾ - ٥٩ -

١٣١
ن

من قرأه بالتاء جعله خطاباً للنبي عليه السلام ، لتقدم مخاطبته في / صدر الكلام ، و « الذين » مفعول أول و « سبقوا » في موضع المفعول الثاني .

ومن قرأه (١) بالياء جعله للكفار ، ففيه ضميرهم لتقدم ذكرهم في قوله : (الَّذِينَ كَفَرُوا فِيهِمْ لَا يُؤْمِنُونَ) - ٥٥ - ، وفي قوله : (ثُمَّ يَنْقُضُونَ) و (لَا يَنْقُحُونَ) - ٥٦ - و (لَعَلَّهُمْ يَدْخُلُونَ) - ٥٧ - [وقوله : (إِلَيْهِمْ) - ٥٨ - . فالمفعول الأول مضمرة ، و « سبقوا » في موضع الثاني ، تقديره : ولا يحسبن الذين كفروا أنفسهم سبقوا .

وقيل : إن « أن » مضمرة مع « سبقوا » ، فتسد مسد المفعولين (٢) [كما سدت في قوله : (أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُبْتَلَّوا) (٣) ، تقديره . ولا يحسبن الذين كفروا أن سبقوا .

وقد قال سيويه في قوله : (أَفَغَيَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُوتِي أَعْبُدُ) (٤) : إن تقديره : أن أعبد ، ثم حذف « أن » ، فرفع الفعل .

(١) قرأه بالياء ابن عامر وحفص وحزرة ، والباقون بالتاء . النشر ٢ / ٢٦٧ ، والإتحاف ص ٢٣٨

(٢) عبارة الأصل : « وقوله : إليهم ، مع أنفسهم سبقوا . وقيل : أن مضمرة ، وسبقوا في موضع الثاني ، تقديره : ولا يحسبن الذين كفروا أن سبقوا ، فتسد مسد المفعولين » .

(٣) سورة النكبات الآية ٢ (٤) سورة الزمر الآية ٦٤

وقيل : الفاعل ، في قراءة من قرأ بالياء ، هو النبي عليه السلام ، فيكون مثل قراءة التاء ؛ « الذين كفروا » [و] « سبقوا » مفعولاً^(١) « حسب » .

وقيل : فاعل « حسب » مضمرة فيه ، تقديره : ولا يحسبنَّ مَنْ خلفهم^(٢) الذين كفروا سبقوا ، و « الذين كفروا » و « سبقوا » مفعولاً « حسب » .

ومن فتح^(٣) (أُنْتُمْ لَا يُعْجِزُونَ) ، جعل الكلام متعلقاً بما قبله تقديره : سبقوا لأنهم ؛ فـ « أن » في موضع نصب مجذوف حرف الجر ، فعناه : ولا يحسبن الذين كفروا^(٤) فاتوا أمر الله ؛ لأنهم لا يفوتون الله .

ومن كسر « إن » فعلى الابتداء والقطع^(٥) .

١٠٢٩ - قوله تعالى : ﴿ وَأَخْرَيْنَ مِنْ دُونِهِمْ ﴾ - ٦٠ -

منصوب عطف على « عدو الله » .

١٠٣٠ - قوله تعالى : ﴿ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنْ أَتَّبَعَكَ ﴾ - ٦٤ -

« مَنْ » في موضع نصب على العطف ، على معنى الكاف في « حسبك » لأنها في التأويل : في موضع نصب ، لأن معنى « حسبك الله » : يكفيك الله ، فعطف « مَنْ » على المعنى .

وقيل : « مَنْ » في موضع رفع عطف على اسم « الله » جل ذكره ،

أو على الابتداء ، وتضمن الخبر ، أي : ومن اتبعك من المؤمنين كذلك .

(١) في الأصل « مفعول » وهو تحريف .

(٢) في الأصل « خلفكم » .

(٣) قرأ بفتح الهمزة ابن عامر ، والباقون بكسرها . تفسير القرطبي ٣٤/٨

(٤) في الأصل « سبقوا » .

(٥) الكشف ١/٣٨ ، والبيان ١/٣٩٠ ، والعكبري ٥/٢ ، وتفسير القرطبي ٣٣/٨

وقيل : « من » في موضع رفع عطف على « حسب » / ليقبح عطفه على اسم « الله » عز وجل ، لما جاء من الكراهية في قول المرء : « ما شاء الله وشئت » ولو كان بـ « الفاء » أو بـ « ثم » لحسن العطف على اسم « الله » جل ذكره .

١٠٣١ - والهاء في ﴿ تُرْهِبُونَ بِهِ ﴾ - ٦٠ -

تعود على « ما » ، وقيل : على « القوة » ، وقيل : على « الرباط » ، وقيل : على « الإعداد » .

والقوة [هي] الرمي ، وقيل : الحصون ، وقيل : ذكور الخيل . ورباط الخيل : الإناث (١) .

١٠٣٢ - قوله تعالى : ﴿ لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ ﴾ - ٦٨ -

« كتاب » رفع بالابتداء ، والخبر محذوف تقديره : لولا كتاب من الله تدارككم ؛ وهو ما تقدم في اللوح المحفوظ من إباحة المغنم لهذه الأمة .

وقيل : هو ما سبق أن الله عز وجل لا يعذب إلا بعد إنذار .

وقيل : هو ما سبق أن الله عز وجل يغفر الصغائر باجتناب الكبائر .

وقيل : هو ما سبق أن الله عز وجل يغفر لأهل بدر ما تقدم من ذنوبهم وما تأخر .

وقوله : (لستكم) جواب « لولا » .

(١) في هامش (ظ) ١/٥٨ : « (والله يريد الآخرة) : الجمهور على نصب « الآخرة » على الظاهر ، وقرئ شاذاً بالجر [تقديره :] والله يريد عرض الآخرة ، فحذف المضاف وبقي عمله ، كما قال :

أكل امرئ تحسبنا أمراءً ونار توقد في الليل نارا
أي : وكل نار . نبيان « انظر العكبري ٦/٢

١٠٣٣ - وقوله تعالى: ﴿ حَلَالًا طَيِّبًا ﴾ - ٦٩ -

حال من المضمر في «كلوا»، أو من «ما».

١٠٣٤ - قوله تعالى: ﴿ خِيَانَتِكَ ﴾ - ٧١ -

«خيانة» تجمع على «خِيَانَتَانِ»، وأصل الياء الأولى الواو، لأنه من: خان يخون، إلا أنهم فرقوا بالياء بينه وبين جمع «خائنة» و«خواتن».

١٠٣٥ - قوله تعالى: ﴿ مِّنْ وَلَا يَتَّهِمُهُمْ ﴾ - ٧٢ -

من فتح الواو جعله مصدرًا لولي؛ يقال: هو ولي وموئلي، يبين (١) الولاية، بفتح الواو.

ومن كسر (٢) الواو جعله مصدرًا لوال (٣)، يقال: هو وال يبين الولاية، وقد قيل: هما لغتان في مصدر «ولي» (٤).

١٠٣٦ - قوله تعالى: ﴿ إِلَّا تَفْعَلُوهُ ﴾ - ٧٣ -

الماء تعود على التناصر، وقيل: تعود على التوارث، أي: إلا تفعلوا التوارث على القربات، كما تعبدكم الله، وتتركوا التوارث بالهجرة تكن في الأرض فتنة وفساد، وإلا تفعلوا التناصر في الدين تكن فتنة في الأرض وفساد كبير بالكفر.

(١) في الأصل وظ «من».

(٢) الكسر قراءة حمزة، ووافقه الأعمش ويحيى بن وثاب، وقرأ الباقر بالفتح.

النشر ٢/٢٦٧، والإتحاف ص ٢٢٩

(٣) كذا في (د) وهو الوجه، وفي الأصل و (ح) يائبات الياء، وهو جائز فصيح.

انظر الرسالة للشافعي فقرة (٨١٥) بتحقيق أحمد محمد شاكر.

(٤) الكشف ١/١٣٩ أ، وتفسير القرطبي ٨/٥٦، واللسان والتاج (ولي).

مُشَكِّلُ إِعْرَابِ سُورَةِ

« التَّوْبَةِ »

١٠٣٧ - قوله تعالى : ﴿ بَرَاءَةٌ ﴾ - ١ -

مصدر مرفوع / بالابتداء ، و « إلى التَّائِبِينَ » خبره .

١٠٣٨ - وقوله تعالى : ﴿ وَأَذَانٌ ﴾ - ٣ -

عطف على « براءة » وخبره : « إلى الناس » ، فهو عطف جملة على جملة .

وقيل : خبر الابتداء (أن الله بريء) ، على تقدير : لأن الله .

وقوله : « من الله » في الموضعين نعت لـ « براءة » ولـ « أذان » ،

ولذلك حسن الابتداء بالنكرة .

ولك أن ترفع « براءة » على إضمار مبتدأ ، أي : هذه براءة من الله .

[ومعنى « براءة من الله » : إعلام من الله] .

١٠٣٩ - وقوله تعالى : ﴿ يَوْمَ الْحَجِّ ﴾ - ٣ -

العامل فيه الصفة لـ « أذان » . وقيل : العامل فيه « محضري » ، ولا يحسن

أن يعمل فيه « أذان » ؛ لأنك قد وصفته ، فخرج عن حكم الفعل (١) .

(١) في البيان ١/٣٩٣ : « المصدر إذا وصف لم يعمل عمل الفعل » .

١٠٤ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ اللَّهَ بِرِيءٍ ﴾ [مِّنَ الْمُشْرِكِينَ] * - ٣ -
 « أَنْ » في موضع نصب على تقدير حذف اللام أو الباء ، لأنك إن جعلته
 خبراً لـ « أَذَانَ » فليس هو هو ، فلا بد من تقدير [حذف] حرف الجر على
 كل حال .

١٠٤١ - قوله تعالى : ﴿ وَرَسُولُهُ ﴾ * - ٣ -

ارتفع على الابتداء ، والخبر محذوف ، أي ورسوله أيضاً بريء من المشركين ،
 فحذف لدلالة الأوّل عليه .

وقد أجاز قوم رفعه على العطف على موضع اسم « الله » قبل دخول « أَنْ » .
 وقالوا : « الأذان » بمعنى القول ، فكأنه لم يتغير معنى الكلام (١) ، ومنع ذلك
 جماعة ؛ لأن « أَنْ » المفتوحة قد غيّرت معنى الابتداء ؛ إذ هي وما بعدها
 مصدر (٢) ، فليست كالمكسورة التي لا تدل على غير التأكيد ، ولا يتغير معنى
 الابتداء دخولها .

فأمّا عطف « ورسوله » على المضمرة المرفوعة في « بريء » فهو قبيح عند
 كثير من النحويين ، حتى يؤكد ؛ وقد أجازوه كثير منهم في هذا الموضع ، وإن
 لم يؤكد ؛ لأن المجرور يقوم مقام التأكيد .

فعطفه على المضمرة في « بريء » حسن جيد ، وقد أتى العطف على المضمرة
 المرفوعة في القرآن من غير تأكيد ، ولا ما يقوم مقام التأكيد ؛ قال الله جل ذكره :
 (ما أنثر كثرنا ولا أبأونا) (٣) فعطف « الآباء » على المضمرة المرفوعة ، ولا حاجة
 في دخول « لا » لأنها إنما دخلت بعد واو العطف ، والذي يقوم مقام التأكيد ؛

١٣٤
 ت

(١) في الأصل « لم يتغير الموضع » .

(٢) أي في تأويل مصدر . (٣) سورة الأنعام الآية ١٤٨

إنما يأتي قبل واو العطف في موضع التأكيد ، والتأكيد لو أتى به لم يكن إلا قبل واو العطف ، نحو قوله تبارك وتعالى : (اذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ)^(١) ؛ [ولكن جاز ذلك لأن الكلام قد طال بدخول « لا » ، فقام الطول مقام التأكيد] .

وقد قرأ عيسى بن عمر^(٢) « ورسوله » بالنصب عطف على اللفظ .

١٠٤٢ - قوله تعالى : ﴿ مِنْ اللَّهِ ﴾ - ٣ -

فتحت النون لالتقاء الساكنين ، وكان الفتح أولى بها لكثرة الاستعمال ، وإنما تجتمع كسرتان ، وبعض العرب تكسر النون لالتقاء الساكنين ، على القياس .

١٠٤٣ - وقوله تعالى : ﴿ كُلَّ مَرْصِدٍ ﴾ - ٥ -

تقديره : على كل مرصد ، فلما حذف « على » نصب ، وقيل : هو ظرف^(٣) .

١٠٤٤ - قوله تعالى : ﴿ وَإِنْ أَحَدٌ ﴾ - ٦ -

ارتفع « أحد » بفعله ، تقديره : وإن استجارك أحد ؛ لأن « إن » أم^(٤) حروف الجزاء ، فهي بالفعل أن يليها أولى من الاسم .

(١) سورة المائدة الآية ٢٤

(٢) في البحر المحيط ٦/٥ : قرأ به ابن أبي إسحاق وعيسى بن عمر وزيد بن علي ، وفي تفسير القرطبي ٧٠/٨ : قرأ به الحسن وغيره .

(٣) في الأصل « نصب كل مرصد » وكل هنا ظرف ، والنصب على الظرف اختيار الزجاج ، وقد خطأه أبو علي الفارسي ، وقال : « الطريق مكان مخصوص كالبيت والمسجد ، فلا يجوز حذف حرف الجر منه ، إلا فيما سمع » . تفسير القرطبي ٧٣/٨

(٤) في الأصل « من » .

١٠٤٥ - قوله تعالى : ﴿ كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا ﴾ - ٨ -

المستفهم عنه محذوف تقديره : كيف لا تقتلونهم ، وقيل التقدير : كيف يكون لهم عهد ، [مع إضمار الغدر في عهدهم ؛ لأنه على طريق الإنكار أن يكون لهم عهد مع ما تقدم من العقد عليه] (١) .

١٠٤٦ - قوله تعالى : ﴿ أَيْمَةَ الْكُفْرِ ﴾ - ١٢ -

وزن « أئمة » أفعلية ، جمع « إمام » ، كحجارٍ وأحميرة ، وأصلها : « أئمة » ، ثم أقيت حركة الميم الأولى على الهمزة الساكنة ، وأدغمت في الميم الثانية ، وأبدل من الهمزة المكسورة ياء مكسورة ؛ لأنَّ حَقَّهَا قبل الإدغام أن تبدل ألفاً ؛ لافتتاح ما قبلها ؛ إذ أصلها السكون ، لأنَّها فاء الفعل من « أئمة » ، فأصلها البدل ، فلذلك جرت (٢) على البدل بعد إلقاء الحركة عليها ، ولم تجر على بينَ بينَ ، كما جرت المكسورة في « أنذا وأنا وأنفكا » ، لأنَّ هذه حركة (٣) الهمزة فيها لازمة وغير منقولة ، وتلك حركتها عارضة منقولة عن الميم الأولى إليها ، فجرت على أصلها في السكون ؛ وهو البدل ، وجرت هذه الأخرى على أصلها في الحركة ، وهو بينَ بينَ في التخفيف ، أي : بين الهمزة / والياء ؛ وذلك كلُّهُ على قراءة (٤) من خَفَّفَ [الياء] الثانية ولم يحققها (٥) .

١٣٥
ت

(١) زيادة في الأصل .

(٢) في الأصل « جامت » .

(٣) في الأصل « لأنها حركة » .

(٤) وهي حركة فاعل وابن كثير وأبي عمرو ، قرؤوا بهمزتين ثانيتهما بين بين ، أي بين مخرج الهمزة والياء والألف بينها . وقرأ الكوفيون وابن ذكوان عن ابن عامر

بتحقيقها من غير إدخال ألف . الإنحاف ص ٢٤٠ ، وتفسير القرطبي ٨٥/٨

(٥) الكشف ١٣٩/أ ، والبيان ٣٩٤/١ ، والعكبري ٧/٢

١٠٤٧ - [قوله تعالى: ﴿ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾]

- ١٣ -

« الله » مبتدأ ، و « أن تخشوه » بدل منه ، و « أحق » خبر الابتداء .
وإن شئت جعلت « فإله » مبتدأ (١) ، و « أن تخشوه » مبتدأ ثان ، و « أحق » خبره ، والجملة خبر الأول .

ويجوز أن يكون « الله » مبتدأ ، « وأن » في موضع نصب على حذف حرف الجر ، ومثله : (واللهُ ورسولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ) (٢) .

و « أحق » في الموضعين « أفعل » ، معها تقدير حذف ، به يتم الكلام ، تقديره :
فإله أحق من غيره بالخشية ؛ إن قدرت حذف حرف الجر ، وإن جعلت « أن »
بدلاً ، أو ابتداءً ثانياً ، فالتقدير : فخشية الله أحق من خشية (٣) غيره ، وكذلك
تقدير : (أحقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ) .

١٠٤٨ قوله تعالى : ﴿ أَنْ تُتْرَكُوا ﴾ - ١٦ -

« أن » في موضع نصب بـ « حسب » ، ونسب مسد المفعولين لـ « حسب »
عند سيبويه .

وقال المبرد : هي مفعول [أوّل] ، والمفعول الثاني محذوف (٤) .

(١) لفظ « مبتدأ » سقط من ح ، وأكمل من (ق ، ط) .

(٢) الآية ٦٢ من هذه السورة ، وانظر فقرة (١٠٦٧) .

(٣) لفظ خشية تكلمة من (ط ، ق) .

(٤) البيان ١/٣٩٥ ، وتفسير القرطبي ٨/٨٨

١٠٤٩ - قوله تعالى : ﴿ أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ [الْمَسْجِدِ

الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ] ^(١) ﴾ - ١٩ -

في [هذا] الكلام حذف مُضَافٍ من أوله أو من آخره ، تقديره ، إن كان الحذف من أوله : أجعلتم أصحاب سقاية الحاج وأصحاب عمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله . وإن قدرتم الحذف من آخره كان تقديره : أجعلتم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام كإيمان مَنْ آمن بالله ؛ وإنما احتجج إلى هذا ليكون المبتدأ هو الخبر في المعنى ، وبه يصح الكلام والفائدة ^(٢) .

١٠٥٠ - قوله تعالى : ﴿ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ ﴾ - ٢٥ -

نصب « يوم » على العطف ^(٣) على موضع « في مواطن » ، تقديره : ونصركم يوم حنين .

١٠٥١ - قوله تعالى : ﴿ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ ﴾ - ٢١ -

ابتداء وخبر في موضع النعت لـ « الجنات » .

والهاء في « فيها » للجنات ؛ وهو جمع بالألف والتاء ، يراد به الكثرة ، وقيل :

(١) تكملة من (ظ ، ق) .

(٢) في هامش ظ ٥٩/أ : « السقاية والعمارة مصدران سقي وعمر ، وصحت الباء في « سقاية » لأجل التاء - أي تاء التأنيث - ، وقياسها أن تقلب همزة . كواشي » ، وانظر إعراب هذه الآية في البيان ١/٣٩٦ ، والعكبري ٧/٢ ، وتفسير القرطبي ٩١/٨

(٣) في هامش ظ ٥٩/أ : « وجاز عطف الزمان على المكان ؛ لأن تقديره : مواطن حنين أو وقت مواخن ، ولم ينصرف لعدم زنة المفرد ، أو ينصب (يوم) بضمير ، أي واذكر يوم حنين ، فيكون عطف جملة على جملة ، وهذا أوجه ؛ لأن (إذ) في (إذ أعجبتم كثرتم) بدل من (يوم حنين) ، فلو نصبت (يوم حنين) بهذا الظاهر كان المعنى : إن كثرتم أعجبتم في مواطن كثيرة ، وكثرتم إنما كانت يوم حنين ، وفيه أعجبتم . كواشي »

هي ترجع على « الرحمة » ، وقيل : [هي] ترجع إلى « البشري » ، ودل عليها^(١) قوله : « يُبَشِّرُهم » . وكذلك الهاء في « فيها » الثانية ، تحمل ما احتملت الأولى من الوجوه .

١٠٥٢ - قوله تعالى : ﴿ [وقالت اليهود] ^(٢) عُزَيْرُ ابْنِ اللَّهِ ﴾

- ٣٠ -

من نون^(٣) « عزيراً » رفعه بالابتداء ، و « ابن » خبره ، فلا يحسن حذف التنوين على هذا من « عزير » ، ولا حذف ألف « ابن » من الحظ ، ويكسر التنوين لالتقاء الساكنين .

ومن لم ينون « عزيراً » جعله أيضاً مبتدأ ، و « ابن » صفة له ، فيحذف التنوين على هذا استخفافاً ولالتقاء الساكنين ، ولأن^(٤) الصفة والموصوف كاسم واحد ، وتحذف ألف « ابن » من الحظ ، والخبر مضمرة تقديره : عزير بن الله صاحبنا أو نبينا ، أو يكون هذا المضمرة هو المبتدأ ، و « عزير » خبره .

ويجوز أن يكون « عزير » مبتدأ ، و « ابن » خبره ، ويحذف التنوين لالتقاء الساكنين ؛ إذ هو مشبهه بحروف المد واللين ، فثبتت ألف « ابن » في الحظ .

وأجاز أبو حاتم أن يكون « عزير » اسماً أعجمياً لا ينصرف ، وهو بعيد مردود ؛ لأنه لو كان أعجمياً لانصرف ؛ لأنه على ثلاثة أحرف ؛ والتصغير لا يعتد به ؛ ولأنه عند كل النحويين عربي^(٥) مشتق من قوله تعالى : (وَتُعْزِرُوهُ)^(٥)

(١) في الأصل « عليه » . (٢) زيادة من : ظ .

(٣) التنوين قرأة عاصم والكسائي ويعقوب ، وقرأ غيرهم بدون تنوين . النشر ٢/٢٦٩ والإتحاف ص ٢٤١

(٤) في الأصل « وأن »

(٥) سورة الفتح الآية ٩ ، وفي هامش ح « أي تعظموه » ، وفي هامش ظ تعليقان مطولان حول إعراب و صرف (عزير) ، نقلًا عن العكبري والكواشي ، ولا يختلفان كثيراً عما هو في هذا الكتاب . وانظر هذه الآية في الكشف ١٤٠/أ ، والبيان ١/٣٩٦ ، والعكبري ٧/٢ ، وتفسير القرطبي ١١٦/٨

١٠٥٣ - وقوله تعالى: ﴿ فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ ۞ - ٣٦ -

« كتاب » مصدر عامل في « يوم » ، ولا يجوز أن يكون « كتاب » هنا يعني به الذكر ولا غيره من الكتب ؛ لأنه يمتنع حينئذ أن يعمل في « يوم » ؛ لأن الأسماء التي هي تدلُّ على الأعيان لاتعمل في الظروف ؛ إذ ليس فيها من معاني الأفعال شيء .
فأمّا « في » فهي متعلقة بحذوف ، وهو صفة لـ « اثني عشر » الذي هو خبر لـ « إن » ، كأنه قال : إن عدة الشهور [عند الله] اثنا عشر شهراً مثبتة في كتاب الله يوم خلق ، ولا يحسن أن تتعلق « في » بقوله : « عدة » ؛ لأنك تفرق بين الصلة والموصول بالخبر وهو « اثنا عشر » .

١٠٥٤ قوله تعالى: ﴿ وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ ۞ - ٣٢ -

إنما دخلت « إلا » ؛ لأن « يأبى » فيه معنى المنع ، والمنع من باب النفي ، فدخلت « إلا » للإيجاب ، وفي الكلام حذف تقديره : ويأبى الله كل شيء [من الكفر] إلا أن يتمَّ نوره ، فـ « أن » في موضع نصب على الاستثناء .
والهاء في قوله : (ولا يُسْفِقُونَهَا) - ٣٤ - تعود على « الكنوز » ودلَّ عليه قوله : « يكنيزون » .

وقيل : تعود على « الأموال » ؛ لأنَّ الذهب والفضة أموال .

وقيل : تعود على « الفضة » ، وحذف ما يعود على الذهب ؛ لدلالة الثاني عليه .

وقيل : تعود على « الذهب » ، لأنَّه يؤنث ويذكر .

وقيل : تعود على « النفقة » ، ودلَّ على ذلك قوله : « نسقون » .

وقيل : إنَّها تعود على الذهب والفضة ، بمعنى : ولا ينفقونها ، ولكن اكتفى

برجوعها على الفضة من رجوعها على الذهب ؛ كما تقول العرب : أخوك وأبوك رأيتُه ،

يريدون : رأيتُها .

والهاءان في قوله : (عليها) و (بها) - ٣٥ - تحتمل كل واحد / منها الوجوه التي في الماء ، في «ينفقونها» المذكورة .

١٠٥٥ - قوله تعالى : ﴿ كَافَّةً ﴾ - ٣٦ -

مصدر في موضع الحال بمنزلة قواك : عافاك الله عافيةً ، وعافيك عافية ، ورأيتهم عامة وخاصة .

١٠٥٦ - قوله تعالى : ﴿ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ﴾ - ٢٥ -

نصب «مدبرين» على الحال المؤكدة ، ولا يجوز أن تكون الحال المطلقة ؛ لأن قوله : «ثم وليتم» يدل على الاستدبار ، والحال مؤكدة لما دل عليه صدر الكلام ، بمنزلة قوله تعالى : (وهو الحقُّ مُصَدِّقًا)^(١) وقوله تعالى : (وأن^(٢) هذا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا)^(٣) وكقواك : هو زيد معروفًا .

١٠٥٧ - قوله تعالى : ﴿ ثَانِيَ اثْنَيْنِ ﴾ - ٤٠ -

نصب «ثاني» على الحال من الماء في «أخرجه» ، وهي تعود على النبي عليه السلام ، تقديره : إذ أخرجه الذين كفروا منفرداً من جميع الناس إلا أبا بكر رضي الله عنه ، ومعناه : أحد اثنين .

وقيل : هو حال من مضمحل محذوف تقديره : فخرج ثاني اثنين .

والهاء في (عليه) تعود على أبي بكر رضي الله عنه ؛ لأن النبي - عليه السلام - قد علم أنه لا يضره شيء ، إذ كان خروجه بأمر الله - جل ذكره - له .

(١) سورة البقرة الآية ٩١ ، وانظر فقرة (١٤٧)

(٢) في الأصل «وح» وهذا صراطي « وهو تحريف .

(٣) سورة الأنعام الآية ١٥٣

وأما قوله تعالى (ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ ^(١)) - ٢٦ - فالسكينة على الرسول نزلت يوم حنين ؛ لأنه خاف على المسلمين ، ولم يتخف على نفسه ، فنزلت عليه السكينة من أجل المؤمنين ، لامن أجل خوفه على نفسه .

١٠٥٨ - قوله تعالى : ﴿ وَكَلِمَةٌ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ﴾ - ٤٠ -

كلُّ القراء على رفع « كلمة » على الابتداء ، وهو وجه الكلام وأتم في المعنى . وقد قرأ الحسن ويعقوب الحضرمي بالنصب ^(٢) بـ « جعل » وفيه بعد من المعنى ومن الإعراب :

أما المعنى : فإن كلمة الله لم تزل عالية ، فيبعد نصبها بـ « جعل » لما في هذا من إبهام ^(٣) ، أنها صارت عدياً ، وحدث ذلك فيها ، ولا يلزم ذلك في كلمة « الذين كفروا » ؛ لأنها لم تزل بجعولة كذلك سفلى بكفرهم .

وأما امتناؤه من الإعراب فإنه يلزم ألا يظهر الاسم ، وأن يقال : [و] كلمة هي العليا ، وإنما جاء إظهار الاسم في مثل هذا ، في الشعر ، وقد أجازوه قوم في شعر وغيره ، وفيه نظر لقوله : (وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا) ^(٤) .

١٣٨
ت

١٠٥٩ - قوله تعالى : ﴿ خِفَافًا وَثِقَالًا ﴾ - ٤١ -

نصب على الحال من المضر في « انفروا » ، أي انفروا رجالة ورؤكبانا ، وقيل معناه : شباناً وشيوخاً .

١٠٦٠ - وقوله تعالى : ﴿ أَنْ يُجَاهِدُوا ﴾ - ٤٤ -

(١) في ح ، د ، ق : « فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ » وهي الآية ٢٦ من سورة الفتح .

(٢) وقرأ الباقون بالرفع . النشر ٢/٢٦٩ ، والإتحاف ص ٢٤٢

(٣) في الأصل « الإبهام » . (٤) سورة الزلزلة الآية ٢

« أن » في موضع نصب على حذف « في » ، أي في أن يجاهدوا ، وقيل تقديره :
كراهة أن يجاهدوا .

١٠٦١ - وقوله تعالى: ﴿ يَبْغُونَكَ الْفِتْنَةَ ﴾ - ٤٧ -

في موضع الحال من الضمير (١) .

(وَلَا وَضَعُوا خِيَالَكُمْ) - ٤٧ - « خيالكم » نصب على الظرف .

١٠٦٢ - وقوله تعالى: ﴿ إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ ﴾ - ٥١ -

« ما » في موضع رفع به « بصيغتنا » .

١٠٦٣ - قوله تعالى: ﴿ طَوْعًا أَوْ كَرْهًا ﴾ - ٥٣ -

مصدران في موضع الحال ، أي : طائعين أو كارهين .

١٠٦٤ - قوله تعالى: ﴿ أَنْ تُقْبَلَ ﴾ - ٥٤ -

« أن » في موضع نصب بـ « منع » ، و « أن » من قوله « أنسهم » في موضع
رفع بـ « منع » ؛ لأنها فاعلة .

١٠٦٥ - قوله تعالى: ﴿ قُلْ أَدْنُ خَيْرٍ لَّكُمْ ﴾ - ٦١ -

« أدن » خبر ابتداء محذوف تقديره : قل هو أدن خير ، أي : هو مستمع خير
لكم ، أي هو مستمع ما يجب استنائه ، وقابل ما يجب قبوله . والمراد بالأذن هاهنا
جملة صاحب الأذن ، وهو النبي عليه السلام ، أي : هو مستمع خير وصلاح ، لا مستمع
شر وفساد .

(١) أي من الضمير في (أوضعوا) .

١٠٦٦ - قوله تعالى : ﴿ وَرَحْمَةً ﴾ - ٦١ -

من رفعها عطفها على « أذن » ، أي هو مستمع خير ورحمة المؤمنين ، فجعل النبي ، عليه السلام ، هو الرحمة ؛ لكثرة وقوعها به وعلى يديه . وقيل تقديره : وهو ذو رحمة .

وقد قرأ حمزة بالخلف^(١) ، في « رحمة » عطفها على « خير » أي : هو أذن رحمة ، أي مستمع رحمة . فكما أضاف أذناً إلى الخير ، أضافه إلى الرحمة ؛ لأن الرحمة من الخير ، والخير من الرحمة .

ولا يحسن عطف « رحمة » على « المؤمنين » ؛ لأن اللام في « المؤمنين » زائدة ، وتقديره : ويؤمن للمؤمنين^(٢) ، أي يصدقهم .

ولا يحسن : ويصدق الرحمة ، إلا أن تجعل « الرحمة » هنا القرآن ، فيجوز عطفها^(٣) على « المؤمنين » / وتنقطع مما قبلها^(٤) ، والتفسير يدل على أنها متصلة بـ « أذن خير لكم » ؛ لأن في قراءة أبي وابن مسعود « ورحمة لكم » [بالخلف] ، وبذلك قرأ الأعمش ، فهذا يدل على العطف على « خير » ، وهو وجه الكلام^(٥) .

١٠٦٧ - قوله تعالى : ﴿ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ ﴾

- ٦٢ -

مذهب سيبويه أن الجملة الأولى حذف لدلالة الثانية عليها ، تقديره عنده :

(١) وقرأ غير حمزة بالرفع . النشر ٢/٢٦٩ ، والإتحاف ص ٢٤٣

(٢) في الأصل « المؤمنين » . (٣) في الأصل « عطفه » .

(٤) في الأصل « ما قبلها » .

(٥) الكشف ١٤١/أ ، والبيان ١/٤٠١ ، وتفسير القرطبي ١٩٢/٨

والله أحق أن يرضوه ورسوله أحق أن يرضوه ، فحذف « أن يرضوه » الأولى لدلالة الثاني عليه ؛ فالهاء على قوله في « يرضوه » تعود على الرسول ، عليه السلام .

وقال المبرد : لا حذف في الكلام ، ولكن فيه تقديم وتأخير ، تقديره عنده : والله أحق أن يرضوه ورسوله ، فالهاء في « يرضوه » على قول المبرد تعود على الله ، جل ذكره .

وقال الفراء المعنى : ورسوله أحق أن يرضوه . و « الله » افتتاح كلام ، ويلزم المبرد من قوله أن يجوز : ماشاء الله وشئت ، بالواو ، لأنه يجعل الكلام جملة واحدة ، وقد نهي عن ذلك إلا أن يأتي بـ « ثم » ، ولا يلزم سبويه ذلك ؛ لأنه يجعل الكلام جملتين ، وقول سبويه هو المختار في الآية .

[« والله » مبتدأ ، و « أن يرضوه » بدل ، و « أحق » الخبر . وإن شئت كان « الله » مبتدأ ، و « أن يرضوه » ابتداء ثانٍ ، و « أحق » خبره ، والجملة خبر الأول ، ومثله : (فالله أحق أن تحشوه)^(١) وقد مضى شرحه بأبين من هذا] .

١٠٦٨ - قوله تعالى : ﴿ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ ﴾ - ٦٣ -

مذهب سبويه أن « أن » مبدلة من الأولى ، في موضع نصب بـ « يعلموا »^(٢) .

وقال الجسري والمبرد . هي مؤكدة للأولى في موضع نصب ، والفاء زائدة على هذين القولين ، ويلزم في القولين جواز البدل والتأكيد قبل تمام المبدل منه وقبل تمام المؤكدة ، والقولان عند أهل النظر ناقضان ؛ لأن « أن » من قوله : (أنه يعلموا أنه) لم تتم قبل الفاء^(٣) ، فكيف تؤكد منها ، أو تبدل قبل تمامها ، وتتمامها هو

(١) الآية ١٣ من هذه السورة ، راجع فقرة (١٠٤٧) ، وانظر معاني القرآن ١/٥٥٥ ،

والبيان ١/٥٠١ ، والعكبري ٢/٩ ، وتفسير القرطبي ٨/١٩٤

(٢) في الأصل « الهاء » .

(٣) الكتاب لسبويه ١/٤٦٧

الشرط وجوابه ؛ لأنَّ الشرط وجوابه خبر « أن » ، ولا تمُّ إلا بتام خبرها .
وقال الأخفش : هي في موضع رفع ، لأنَّ الفاء قطعت ما قبلها بما بعدها ،
تقديره : فوجوبُ النار له .

وقال علي بن سليمان : « أن » خبر ابتداء محذوف تقديره : فالواجب أنَّ له
نار جهنم ، فالفاء في / هذين القولين جواب الشرط ، والجملة خبر « أن » .
وقال غيرهما : « أن » في « فأن » مرفوعة بالاستقرار على إضمار مجرور بين
الفاء و « أن » ، تقديره : فله أنَّ له نار جهنم ؛ وهو قول الفارسي واختياره^(١) .

١٠٦٩ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ تُنَزَّلَ ﴾ - ٦٤ -

« أن » في موضع نصب على حذف حرف الجر تقديره : من أن تنزل .
ويجوز على قياس قول الخليل وسيبويه أن تكون في موضع خفض على إرادة
« من » ، لأنَّ حرف الجر قد كثر حذفه مع « أن » ، فعمل مضمراً ، ولا يجوز
ذلك عندهما مع غير « أن » ، لأنه لم يكثر حذفه كما كثر مع « أن » خاصة^(٢) .

١٠٧٠ - قوله تعالى : ﴿ كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ ﴾ - ٦٩ -

الكاف في موضع نصب نعت لمصدر محذوف تقديره : وعنداً كما وعد الذين
من قبلكم^(٣) .

١٠٧١ - قوله تعالى : ﴿ كَأَسْتَمْتَع ﴾ - ٦٩ -

الكاف أيضاً في موضع نصب نعت لمصدر محذوف تقديره : استمتعاً كاستمتع
الذين من قبلكم .

(١) البيان ٤٠٢/١ ، والعكبري ١٠/٢ ، وتفسير القرطبي ١٩٤/٨

(٢) البيان ٤٠٢/١ ، وتفسير القرطبي ١٩٦/٨

(٣) في البيان ٤٠٣/١ : « ودل على تقدير هذا المصدر قوله تعالى قبل هذه الآية :

وعد الله المنافقين . »

١٠٧٢ - قوله تعالى : ﴿ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ ﴾ - ٧٩ -

« الدين » في موضع خفض عطف على « المؤمنين » .

ولا يجسن عطفه على « المطوعين » ، لأنه لم يتم اسماً بعده ؛ لأن « فيسخرزون » عطّف على « يلززون » ، [وهكذا ذكر النحاس في الإعراب له ، وفيه نظر ، وهو عندي وهم منه (*)] .

١٠٧٣ - قوله تعالى : ﴿ خِلافَ رَسُولِ اللَّهِ ﴾ - ٨١ -

مفعول من أجله ، وقيل : هو مصدر .

و (الخوايف) - ٨٧ - : النساء ، واحدها « خالفة » ، ولا تجمع « فاعل » على فواعل إلا في شعر أو قليل من الكلام ، مثل قولهم : فارس وفوارس ، وهالك وهالك ، وقد قالوا الرجل : خاليفة وخايف ؛ إذا كان غير نجيب (١) .

١٠٧٤ - ومن فتح السين في : ﴿ دائِرَةُ السَّوِّءِ ﴾ - ٩٨ -

(*) أمالي ابن السجري ٤/٦٣ : « يعني أن النحاس ذكر أن قوله : (والدين لا يجدون) عطف على (المطوعين) ، ومنع هو - أي مكي - من هذا ؛ لأن (المطوعين) يزعمه لم تم صلته ... بعطف (يسخرزون) على (يلززون) ؛ وأي حجة في هذا و (يلززون) قبل (المطوعين) يزعم أن (الدين لا يجدون) عطف على (المؤمنين) وهذا غير صحيح ؛ لأن تقدير الكلام على قوله : يلززون من تطوع من المؤمنين ومن الذين لا يجدون إلا جهنم ، فيكون الذين لا يجدون إلا جهنم غير مؤمنين ، لأن المعطوف يلزمه أن يكون غير المعطوف عليه ... والصواب عطف (الذين لا يجدون) على (المطوعين) ، فالتقدير : يلززون الأثنياء المطوعين ؛ ويلززون ذري الأموال الحقةرة ، الذين لا يجدون إلا جهنم ... فالنحاس إذن معيب ، والبراد عليه هو مخطئ .

(١) في هامش ح عبارة « بلغ » .

فمعناه : الفساد والرداءة .

ومن ضمياً^(١) فمعناه : الهزيمة والبلاء والضرر والمكروه .

والدائرة : هو ما يحيط بالإنسان ، حتى لا يكون له منه محيص^(٢) ، وأضيفت إلى « السوء » [والسوء] على وجه التأكيد والبيان ، بمنزلة قوله : شمس النهار ، ولو لم يذكر النهار لعلم المعنى ، كذا لو لم يذكر « السوء » لعلم المعنى بلفظ الدائرة فقط .

١٠٧٥ - قوله تعالى : ﴿ مَرَدُوا ﴾ - ١٠١ -

نعت مبتدأ محذوف تقديره : ومن أهل المدينة قوم مَرَدُوا ، والمجرور^(٣) خبر الابتداء و (لا تتعلمهم) نعت أيضاً للمحذوف .

١٠٧٦ - قوله تعالى : ﴿ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ ﴾ - ١٠٣ -

حالان من المضمر في « خذ » ، وهو النبي ﷺ ، والتاء في أول الفعلين للخطاب .

ويجوز أن تكون « تطهرهم » نعتاً لـ « صدقة » ، و « تزكئهم » حالاً من المضمر في « خذ » ، والتاء في « تطهرهم » / لتأنيث الصدقة ، لا للخطاب ، وفي « تزكئهم » للخطاب^(٤) .

(١) قرأ بالضم ابن كثير وأبو عمرو ، وقرأ الباقون بالفتح . النشر ٢/٢٧٠ ، والإتحاف ص ٤٤٤ ، والكشف ١٤٩/ب .

(٢) ح ، ظ ، د ، ق : « مخلص » .

(٣) من هنا يبدأ سقط في الأصل ويسمر إلى منتصف الفقرة (١٢٨٨) ، وقد أكمل من نسخة (ح) .

(٤) انظر البيان ١/٤٠٥ ، والعكبري ٢/١٢ ، وتفسير القرطبي ٨/٢٤٩ .

ومن همز (١) (مُرْجَوْنَ) - ١٠٦ - جعله من أرجأت الأمر ، أي أخترته ، ومن لم يهزه جعله من الرجاء ؛ هذا قول المبرد .
وقيل : أيضاً هو من التأخير ، يقال : أرجأت الأمر وأرجيته ، بمعنى أخترته ، اغتات (٢) .

١٠٧٧ - قوله تعالى : ﴿ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ ﴾ - ٩٤ -

« نبأ » بمعنى أعلم ؛ وأصله أن يتعدى إلى ثلاثة مفعولين ، ويجوز أن يقتصر على واحد ، ولا يقتصر به على اثنين دون ثالث ، ولذلك لا يجوز أن نقدر زيادة « من » في قوله « من أخباركم » ؛ لأنك لو قدرت زيادتها لصار « نسباً » قد تعدى إلى مفعولين دون ثالث ، وذلك لا يجوز ، وإنما تعدى (٣) إلى مفعول واحد ، وهو « نا » ثم تعدى بحرف جر .

ولو أضرت مفعولاً ثالثاً لحسن تقدير زيادة « من » على مذهب الأخفش ؛ لأنه قد أجاز زيادة « من » في الواجب ، ويكون التقدير : قد نبأنا الله أخباركم / مشروحة .

١٠٧٨ - قوله تعالى : ﴿ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا ﴾ - ١٠٧ -

« الذين » رفع بالابتداء ، والخبر (لا يزال بُنيانهم) - ١١٠ -

(١) قرأ بهزمة مضمومة ابن كثير وأبو عمرو وابن عامر ويعقوب وأبو بكر ، وقرأ الباقون بغير همز . النشر ١/٤٠٠ ، والإتحاف ص ٢٤٤

(٢) الكشف ١/١٤١ ب ، وتفسير القرطبي ٨/٢٥٢ ، والناج (رجأ) .

(٣) في ح « وذلك لا يجوز أن تقدر زيادة (من) في قوله : (من أخباركم) لأنك لو قدرت زيادتها لصار كأنما تعدى » . وأثبت ما جاء في : ق ، ظ ، د ، والبيان لابن الأنباري ١/٤٠٤

١٠٧٩ - قوله تعالى : ﴿ ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا ﴾ ﴿ وَإِرْصَادًا ﴾

- ١٠٧ -

كلها انتصبت على المصدر ، ويجوز أن تكون مفعولات من أجلها .

١٠٨٠ - والماء في : ﴿ بُنْيَانَهُ ﴾ - ١٠٩ -

في قراءة من ضم^(١) أو فتح ، تعود على « مَنْ » ، وهو صاحب البنيان .

والبنيان مصدر « بنى » ، حكى أبو زيد : بنيت بنياناً وبناءً وبينة . وقيل :

البنيان جمع بُنْيَانِهِ ، كتمرة وتمر .

١٠٨١ - قوله تعالى : ﴿ جُرْفٍ هَارٍ ﴾ - ١٠٩ -

« هار » أصله : هائر . وقال أبو حاتم : أصله « هاور » ، ثم قلب في القولين

جميعاً ، فصارت الواو والياء آخرأ فحذفها التنوين ، كما حذف الواو والياء من غائر

ورام ، وذلك في الرفع والخفض .

وحكى الكسائي : هور ونهتر .

وحكى الأخفش : هيرت تهار ، كخيفت تخاف .

وأجاز النحويون أن تجري « هار » على الحذف ، ولا يقدر المحذوف لكثرة

استعماله مقلوباً ، فيصير كالصحيح ، تعرب الراء بوجوه الإعراب ، / ولا يرد المحذوف

في النصب كما يفعل بغاز ورام ؛ ومن رأى هذا جعله على وزن « فَعْعَل » ، كما

قالوا : يوم راح ، فرفعوا ، وهو مقلوب من « راتج » ، لكنهم لما كثر استعمالهم له

مقلوباً جعلوه فعلاً وأعربوه بوجوه الإعراب .

(١) أي ضم الهمزة من « نَأْسِس » ، وهي قراءة نافع وابن عامر ، وقسراً

البياقون « نَأْسِسُ بِنْيَانَهُ » بفتح الهمزة . النشر ٢ / ٢٧١ ، والإتحاف ص ٢٤٤ ،

والكشف ١٤٢ / أ .

ويجوز عندهم أن يجري على القياس ، كغازٍ ورامٍ ، فيكون وزنه «فاعلاً»
مقلوباً إلى «فالمع» ، ثم يُعلّ لأجل استفعال الحركة على حرف العلة ، ودخول
التنوين ، كما أعلوا قولهم : قاضٍ ورامٍ وغازٍ ، في الرفع والخفض ، وصححوه في
النصب خفة الفتح^(١) .

١٠٨٢ - قوله تعالى : ﴿ وَعدَا عَلَيْهِ حقًا ﴾ - ١١١ -

مصدران مؤكدان .

١٠٨٣ - قوله تعالى : ﴿ التَّائِبُونَ ﴾ - ١١٢ -

رفع على إضمار مبتدأ ، أي : هم التائبون ، أو على الابتداء ، والخبر محذوف .
وقيل : الخبر قوله : «الأمرون» وما بعده .

١٠٨٤ - قوله تعالى : ﴿ كَادَ تزيغُ قلوبُ ﴾ - ١١٧ -

«كاد» فيها إضمار الحديث ، فلذلك ولي «تزيغ» ، و«القلوب» رفع به «تزيغ» .

وقيل : «القلوب» رفع به «كاد» ، و«تزيغ» ينوي بها التأخير ، كما أجازوا

ذلك في «كان» في مثل قوله : (ما كان يصنعُ فيرعمون^(٢)) وفي قوله : (وأنته
كان يقولُ سفيهنًا على الله سُططًا^(٣)) .

وقال أبو حاتم : من قرأ «يزيغ» بالياء^(٤) لم يرفع «القلوب» بكاد . وقيل :

إن في «كاد» اسمها ، وهو ضمير الحزب أو الفريق أو القبيل ، لتقدم ذكر أصحاب

(١) الكشف ١/١٤٢ ، والبيان ١/٤٠٥ ، والعكبري ٢/١٢ ، وتفسير القرطبي ٨/٢٦٤

(٢) سورة الأعراف الآية ١٣٧ ، وانظر فقرة (٩٦٣)

(٣) سورة الجن الآية ٤ ، وانظر فقرة (٢٣٥٩)

(٤) قرأ حمزة وحفص بالياء ، وقرأ غيرها بالتاء . النشر ٢/٢٧١ ، والتيسير ص ١٢٠

النبي ، عليه السلام ، فترتفع « القلوب » بتزيغ . والياء والتاء في « تزيغ » سواء ؛ لأن تذكير الجمع وتأنينه جاتز على معنى الجمع ، وعلى معنى الجماعة ؛ وإنما جاز الإضمار في « كاد » ، وليست مما يدخل على الابتداء والخبر ؛ لأنها يلزم الإتيان لها (١) بخبر أبدأ ، فصارت كالدخول على الابتداء والخبر من الأفعال ، فجاز إضمار اسمها فيها ، وإضمار الحديث فيها ، ولا يجوز مثل ذلك في « عسى » ؛ لأنها قد تستغني عن الخبر إذا وقعت « أن » بعدها ، ولأن خبرها لا يكون إلا « أن » ، وما بعدها ، ولا تقع « أن » بعد « كاد » خبراً لها ، إلا في ضرورة شعر . كذلك لا تحذف « أن » بعد « عسى » إلا في ضرورة شعر (٢) .

١٠٨٥ - قوله تعالى : ﴿ وَإِذَا رَأَوْا كِسْفَ النُّجُومِ ﴾ - ١٢١ -

جمعه أودية ، ولم يأت « فاعل » و « أفعلية » إلا في هذا الحرف وحده .

١٠٨٦ - قوله تعالى : ﴿ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ ﴾ - ١٢٨ -

« ما » في موضع رفع بـ « عزيز » ، و « عزيز » نعت لـ « رسول » .

ويجوز أن تكون « ما » مبتدأ ، و « عزيز » خبره ، والجملة نعت لـ « رسول » .

ويجوز أن تكون « عزيز » مبتدأ ، و « ما » فاعلة تدرئ مسد الخبر ، والجملة

نعت لـ « رسول » .

أ/٩٩
ح

(١) في ح « بها » ، وأثبت ما في : ظ ، ق .

(٢) الكشف ١٤٢/ب ، والبيان ١٠٦/١ ، والمكبري ١٣/٢ و ١٦٤/١ ، وتفسير

مُشْكِلُ إِعْرَابِ سُورَةِ

« يونس عليه السلام »^(١)

١٠٨٧ - قوله تعالى : ﴿ مَرَجِعُكُمْ ﴾ - ٤ -

ابتداء ، والخبر « إليه » . وانتصب (جميعاً) على الحال من الكاف والميم في « مرجعكم » .

١٠٨٨ - قوله تعالى : ﴿ وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا ﴾ - ٤ -

مصدران ، والعامل في « وعد » ، « مرجعكم » ؛ لأنه بمعنى : وعدكم وعداً . وأجاز الفراء^(٢) رفع « وعد » ، جعله خبراً لـ « مرجعكم » ، وأجاز رفع « وعد » و « حق » على الابتداء والخبر ، وهو حسن ، ولم يقرأ به أحد .

١٠٨٩ - قوله تعالى : ﴿ ضِيَاء ﴾ - ٥ -

مفعول ثانٍ لـ « جعل » ، معناه : وجعل الشمس ذات ضياء . ومن قرأه يهزئين^(٣) ، وهي قراءة فُتُتِبِلُّ عن ابن كثير ، فهو على القلب ،

(١) في هامش ح عبارة « بلغ مقابلة مع التصحيح ... » .

(٢) معاني القرآن ١/٤٥٧ ، وقد قرأ إبراهيم بن أبي عبلة برفع (وعد) . تفسير

القرطبي ٣٠٨/٨

(٣) أي « ضياء » ، كما قرأ الباقر بن الباقون بالياء قبل الألف وبعده الضاد . التبسر ص

١٢٠ ، ١٢١ ، والنشر ٢/٢٧١ ، والإتحاف ص ٢٤٧

قدّم الهمزة التي هي لام الفعل في موضع الياء المنقلبة عن الواو، والتي هي عين الفعل، فصارت الياء بعد الألف، والهمزة قبل الألف، فأبدل من الياء همزة لوقوعها، وهي أصلية، بعد ألف زائدة، كما قالوا (١): «سقاء» / وأصله: سقاي؛ لأنه من: سَقَى بِسَقْيٍ. ب/٩٩
 ويجوز أن تكون الياء لما نقلت (٢) بعد الألف رجعت إلى الواو الذي هو أصلها، فأبدل منها همزة، كما قالوا: دعاء، وأصله: دعاو، لأنه من: دعا يدعو، فيصير وزن (٣) «ضياء»، على قراءة قُنْبُلٍ «فلاعى» وأصلها: فعال (٤).

١٠٩٠ - قوله تعالى: ﴿ اسْتَعْجَلْهُمْ ﴾ - ١١ -

مصدر تقديره: استعجالاً مثل استعجالهم، ثم أقام الصفة، وهي «مثل» مقام الموصوف وهو «الاستعجال»، ثم أقام المضاف إليه وهو «استعجالهم» مقام المضاف (٥)، وهو «مثل»؛ هذا مذهب سيبويه.
 وقيل تقديره: في استعجالهم.

وقيل: كاستعجالهم، فلماً حذف حرف الجر نصب؛ ويلزم من قدر حذف حرف الجر منه أن يجيز: زيد الأَسَدَ، فينصب «الأسد» على تقدير: كالأَسَدِ (*).

(١) ح و كما قالوا: سقاء، وأصله: سقاي، لأنه من شفى بشفي « وما أثبتته من:

ظ، ق، د

(٢) ح: «فليت» وأثبت ماقي: ظ، ق، د.

(٣) ح: «فيضمرون» وهو محريف، وأثبت ماقي: ظ، ق، د.

(٤) انظر الكشف ٤٣/١، والبيان ٤٠٨/١، وتفسير القرطبي ٣٠٩/٨.

(٥) ح: «المصدر» وصحح من: ظ، ق، د.

(*) أمالي ابن الشجري ٤٦٥/٢: «لا يلزم من قدر الكاف في قوله: (استعجالهم) أن يجيز: زيد الأسد؛ لأن الكاف حرف شاعت فيه الاسمية، حتى دخل عليه الحافض، وأسند إليه الفعل، وليس من الحروف الحافضة التي إذا أسقطتها نصبت ما بعدها، وإنما هي أداة تشبيه، إذا حذف جري =

١٠٩١ - قوله تعالى : ﴿ هَدَانَا لِهَذَا ﴾^(١)

أصل « هدى » أن يتعدى بحرف جر ، وبغير حرف ، كما قال تعالى : (اهدنا الصِّراط)^(٢) ، وقال : (فاهدوم إلى صِراط)^(٣) .

١٠٩٢ - قوله تعالى : ﴿ وَلَا أَدْرَأُكُمْ بِهِ ﴾ - ١٦ -

روي أن الحسن^(٤) قرأ بالهمز ، ولا أصل له في الهمز ، لأنه إنما يقال : درأت إذا دفعت ، ودريت بمعنى علمت ، وأدريت غيري أي : أعلمته .

١٠٩٣ - قوله تعالى : ﴿ وَإِذَا أَدَقْنَا ﴾ - ٢١ -

« إذا » فيها معنى الشرط ، ولا تعمل ، وتحتاج إلى جواب غير مجزوم ، إلا في شعر ، فإنه قد يقدر في الجواب الجزم في الشعر ، فيعطف على معناه ، فيجزم المعطوف على الجواب ، كما قال قيس بن الخطيم :

إِذَا قَصَّرْتُ أَسْيَافَنَا كَانَتْ وَصْلَهَا خَطَانَا إِلَى أَعْدَائِنَا فَنَضَارِبُ^(٥)

= ما بعدها على إعراب ما قبلها ؛ كقولك : فبينا رجل كأسد ، نقول إذا ألقينا : فبينا رجل أسد... فلا يجوز : زيد الأسد ، بالنصب ، لأن منزلتها منزلة « مثل » في قولك : زيد مثل بكر ؛ نقول إذا حذف (مثل) : أزيد بكر ... ، ولعمري إن قول سيبويه في الآية هو الوجه

(١) سورة الأعراف الآية ٤٣ ، وليس موضعها في هذه السورة .

(٢) سورة الفاتحة الآية ٦

(٣) سورة الصافات الآية ٢٣

(٤) روى قنبل من طريقه بحذف الألف ، وقرأ الباقون بإثبات الألف على أنها لا التاقية .

النشر ٢/٢٧٢ ، والتيسير ص ١٢١

(٥) البيت من شواهد سيبويه ٤٣٤/١ يجزم جواب إذا ، وجزم « فنضارب » عطفاً على

الجواب . وانظر ديوان قيس بن الخطيم ص ٤١ ، ٢٠٣ وما بعدها ، وفي الخزانة ١٦٣/٣ بحث طويل عن صاحب هذا البيت . وانظر حماسة ابن الشجري ١٨٦/١ ، وقد نسبته إلى شهم بن مرة المحاربي .

جوابها عند البصريين في هذه الآية قوله : (إذا لَهُمْ مَكْرُورٌ فِي آبَاتِنَا)
 فإذا جواب « إذا » وتقديره عندهم : مكروا ، ومعناه : استهزؤوا وكذبوا .

١٠٩٤ - قوله تعالى : ﴿ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ﴾

— ٢٣ —

من رفع^(١) « متاع » جعله خبراً لـ « البغي » والظرف ماغى [وهو]^(٢) « على »
 أنفسكم ، و « على » متعلقة بـ « البغي » ، ولا ضمير في « على أنفسكم » ، لأنه ليس
 بخبر الابتداء .

ب/١٠٠

و يجوز / أن يُرفع « متاع » على إضمار مبتدأ ، أي : ذلك متاع ، أو هو
 متاع ، فتكون « على أنفسكم » خبر « بغيكم » ويكون فيه ضمير يعود على المبتدأ ، و « على »
 متعلّقة بالاستقرار أو الثبات أو نحوه ، تقديره : إنما بغيكم ثابت أو مستقر على أنفسكم ؛
 هو متاع الحياة الدنيا .

فإذا جعلت « على أنفسكم » خبراً عن « البغي » كان معناه : إنما بغيكم راجع
 عليكم ، مثل قوله : (وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا)^(٣) .

وإذا جعلت « متاعاً » خبر « البغي » كان معناه : إنما بغي بعضكم على بعض
 متاع الحياة الدنيا ، مثل قوله : (فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ)^(٤) .

وقد قرأ حفص عن عاصم : « متاع الحياة الدنيا » بالنصب ، جعل « على أنفسكم »
 متعلقاً بـ « بغيكم » ، ورفع البغي بالابتداء ، والخبر محذوف تقديره : إنما بغيكم على أنفسكم

(١) الرفع قراءة الجمهور ، والنصب قراءة حفص عن عاصم . التيسير ص ١٢١ ، والنشر

٢٧٢/٢ والإتحاف ص ٢٤٨

(٢) لفظ « وهو » ساقط من : ح ، وأكمل من : ظ ، ق ، د .

(٣) سورة الإسراء الآية ٧

(٤) سورة النور الآية ٦١

لأجل متاع الحياة الدنيا مذموم ، أو منهي عنه ، أو مكروه ، ونحوه ، وحسن الحذف لطول الكلام .

ولايحسن أن يكون « على أنفسكم » الخبر ، لأن « متاع / الحياة الدنيا » داخل في الصلة ، فتفرق بين الصلة والموصول بخبر الابتداء ، وذلك لا يجوز ، فلا بد من تقديره حذف الخبر ، إلا أن ينصب « متاع الحياة الدنيا » بإضمار فعل ، على تقدير : تمتعون متاعي ، وتبغون متاعي ، فيجوز أن يكون « على أنفسكم » الخبر .

فمن نصب « متاعاً » جعله مفعولاً من أجله تعدى إليه البغي ، و « على » متعلقة بالاستقرار أو نحوه ، إذا جعلت « على أنفسكم » الخبر ، وفي الجور ضمير يعود على المبتدأ .

ويجوز نصب « متاع » على المصدر المطلق ، تقديره : تمتعون متاع الحياة الدنيا ، على إضمار فعل دلّ عليه « البغي » ، أي تبغون ، إذا جعلت « على أنفسكم » الخبر (١) .

١٠٩٥ - قوله تعالى : ﴿ وَأَزَيَّنَّتْ ﴾ - ٢٤ -

أصله تَزَيَّنَّتْ ، ووزنه « تفعّلت » ، ثم أدغمت التاء في الزاي ، فسكن الأول ، فدخلت ألف الوصل لأجل سكون أول الفعل ، وإنما سكن الأول عند الإدغام ؛ لأن كل حرفٍ أدغمته فيما بعده فلا بد من إسكان / الأول أبداً ، فلما أدغمت التاء في الزاي سكنت التاء ، فاحتجج عند الابتداء إلى ألف الوصل ، وله نظائر كثيرة في القرآن .

وروي عن الحسن (٢) أنه قرأ : « وَأَزَيَّنَّتْ » على وزن « أفعلت » ، معناه :

(١) الكشف ١٤٤/أ ، والبيان ١/٤٠٩ ، والعكبري ١٤/٢ ، وتفسير القرطبي ٨/٣٢٦

(٢) تفسير القرطبي ٨/٣٢٧ ، والبحر المحييط ٥/١٤٣

جاءت بالزينة ؛ لكنه كان يجب ، على مقاييس العربية ، أن يقال : « وازانت ° » مثل أفات ، فتقلب الياء ألفاً ، لكن أتى به على الأصل ، ولم يُعائنه ، كما أتى (استحوذَ عليهم الشيطان)^(١) على الأصل ، وكان القياس « استحاذ » .

وقد قرئ^(٢) : « وازابت » مثل « احمازت » .

وقرئ^(٣) « وازابت » ، والأصل تابت ، ثم أذغمت التاء في الزاي على قياس ما تقدم ذكره في قراءة الجماعة ، [ودخلت ألف الوصل أيضاً فيه على الابتداء ، على قياس ما تقدم]^(٤) .

١٠٩٦ قوله تعالى : ﴿ قِطْعاً مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِماً ﴾ - ٢٧ -

« مظلماً » حال من « الليل » ، ولا يكون نعتاً لـ « قطع » ، لأنه يجب أن يقال : مُظْلِمَةٌ .

وأما على قراءة الكسائي وابن كثير^(٥) : « قِطْعاً » باسكان الطاء ، فيجوز أن يكون « مظلماً » نعتاً لـ « قطع » ، وأن يكون حالاً من « الليل »^(٦) .

١٠٩٧ - قوله تعالى : ﴿ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ ﴾ - ٢٨ -

أ / ١٠٢
ح

(١) سورة المجادلة الآية ١٩

(٢) رواه عوف بن أبي جميلة الأعرابي عن أشياخه ، كما في تفسير القرطبي ٣٢٧/٨ ، والبحر

المحيط ١٤٤/٥

(٣) رواه المقدمي . تفسير القرطبي ٣٢٧/٨ ، وفي البحر المحيط ١٤٤/٥ : قرأ بذلك فرقة .

(٤) ما بين قوسين ساقط في : ح ، وأكمل من : ط ، د ، ق .

(٥) وقرأ به أيضاً يعقوب ، وقرأ الباقون بفتح الطاء . النشر ٢٧٢/٢ ، والتيسير ص

١٢١ ، والإتحاف ص ٢٤٨

(٦) الكشف ١٤٤/ب ، والبيان ١٠/١ ، والعكبري ١٥/٢ ، وتفسير القرطبي ٣٣٣/٨

هو «فَعَلَّتْنَا» من زلت الشيء عن الشيء، فأنا أزيله، وإذا نحيت، والتشديد للتكثير. ولا يجوز أن يكون «فَيَعَلَّتْنَا»، من زال يزول؛ لأنه يلزم فيه الواو فيقال: زوَلَّتْنَا (*).

وحكى الفراء أنه قرئ «فَزَايَلْنَا» من قولهم: لا أزيّلُ فلاناً، أي لأفارقة؛ وأما قولهم: لا أزاوله، فمعناه: لا أخاتله، ومعنى زايِلنا وزيلنا واحد^(١).

١٠٩٨ - قوله تعالى: ﴿شَهِيداً﴾ - ٢٩ -

نصب على التمييز، وهو عند أبي إسحاق حال من الله، جلّ ذكره. و«بأنه» في قوله: «كفى بالله» في موضع رفع، وهو فاعل «كفى» تقديره: كفى الله شهيداً، والباء زائدة، معناها ملازمة الفعل للمبعدة؛ فإنه لم يزل هو الكافي بمعنى: سيكفي، لا يجوز عن^(٢) ذلك أبداً.

١٠٩٩ - قوله تعالى: ﴿إِلَى اللَّهِ مَوَّلَاهُمْ الْحَقُّ﴾ - ٣٠ -

«مَوَّلَى» بدل من «الله» أو نعت، و«الحق» نعت أيضاً له. ويجوز نصبه على المصدر، ولم يقرأ به.

(*) أمالي ابن السجري ٤٦٦/٢: «أما قوله - أي مكّي - لا يجوز أن يكون (فعلنا) ... فيقال زولنا، غير صحيح من قبل أنه لو كان (فعلنا) من: زال يزول، كان أصله: زولنا، ثم تصير الواو ياء؛ لوقوع الياء قبلها ساكنة، ثم تدغم الياء في الياء، فيقال: زيلنا، وذلك أن من شرط الياء والواو إذا تلاصقتا، والأولى منهما ساكنة. أن تقلب الواو ياء، ولا تقلب الياء واو، كما زعم مكّي ...»

(١) معاني القرآن ٤٦٢/١، والبيان ٤١١/١، والعكبري ١٥/٢، وتفسير القرطبي ٣٣٣/٨

(٢) ح: «على» وصحح من: ظ، ق، د.

١١٠٠ -- قوله تعالى : ﴿ أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴾ - ٣٣ -

ب/١٠٢
ح

« أَنْ » في موضع نصب تقديره : بأنهم ولأنهم / ، فلما حذف الحرف تعدى الفعل ، فنصب الموضع .

و « أَنْ » المفتوحة أبداً ، مشددة أو مخففة ، هي حرف على انفرادها ، وهي اسم مع ما بعدها ، لأنها وما بعدها مصدر ، يحكم عليها بوجه الإعراب على قدر العامل الذي قبلها .

ويجوز أن تكون في موضع خفض بحرف الجر المحذوف ، وهو مذهب الخليل ، لما كثر حذفه مع « أَنْ » خاصة ، [عمل]^(١) محذوفاً عمله موجوداً في اللفظ^(٢) .

وقيل : « أَنْ » في هذه الآية ، في موضع رفع على البدل من كلمات^(٣) ، وهو قول حسن ، فهو بدل الشيء من الشيء وهو هو .

١١٠١ - قوله تعالى : ﴿ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ ﴾
- ٣٥ -

« مَنْ » رفع بالابتداء ، و « أَحَقُّ » الخبر ، وفي الكلام حذف تقديره : أحق^٤ من^(٤) لا يهدي .

و « أَنْ » في موضع نصب على تقدير حذف الخافض .

وإن شئت جعلتها في موضع رفع على البدل من « مَنْ » ، وهو بدل الاشتغال ، و « أَحَقُّ » الخبر .

(١) تنكئة من : ظ ، ق ، د .

(٢) ح : « اللفظة » وأثبت ما في : ظ ، ق ، د .

(٣) قرأ نافع وابن عامر « كلمات » على الجمع ، وقرأ الباقون بالتوحيد . انظر التيسير

ص ١٢٢ ، والإتحاف ص ٢٤٩ (٤) ح : « بن » وصحح من : ظ ، ق .

وإن شئت جعلت « أن » مبتدأً ثانياً ، و « أحق » خبرها مقدم عليها ، والجملة خبر عن « من » (١) .

١١٠٢ - قوله تعالى : ﴿ فَمَا لَكُمْ ﴾ - ٣٥ -

[« ما »] (٢) في موضع رفع بالابتداء ، وهي استفهام ومعناه : التوبيخ والتنبيه ، و « لكم » الخبر ، والكلام تام على « لكم » والمعنى : أي شيء لكم في عبادة الأصنام .

١١٠٣ - قوله تعالى : ﴿ وَلَكِنْ تَصَدِّقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ ﴾ - ٣٧ -

« تصديق » خبر كان مضمرة تقديره : ولكن كان تصديق ، ففي كان (٣) اسمها ؛ هذا مذهب الفراء والكسائي ، ويجوز عندهما الرفع على تقدير : ولكن هو تصديق (٤) .

١١٠٤ - قوله تعالى : ﴿ وَلَكِنَّ النَّاسَ ﴾ - ٤٤ -

الاختيار عند جماعة من النحويين ، إذا أتت « لكن » مع الواو ، أن تشدد ، وإذا كانت بغير واو قبلها أن تخففت .

قال الفراء : لأنها إذا كانت بغير واو أشبهت « بل » فخففت لتكون مثلها في الاستدراك ، وإذا أتت الواو قبلها خالفت « بل » ، فشددت .

وأجاز الكوفيون إدخال اللام في خبر « لكن » (٥) ، وأنشدوا :

(١) البيان ٤١١/١

(٢) تكملة من : ط ، ق ، د .

(٣) في ح : « فمعنى كان » والتصحيح من : ط ، ق ، د .

(٤) البيان ٤١٣/١ . والعكبري ١٦/٢ ، و تفسير القرطبي ٣٤٣/٨

(٥) كذا هي في ظ ، وفي ح ، ق : « في خبرها كان » ، وفي د : « في خبر كان » .

ولكنتني من حُبِّها لَكَمِيدٌ^(١)

ب/١٠٣
ح

/ ومنعه البصريون لمخالفة^(٢) معناها معنى «إن» .

فمن شدَّها أعملها فيما بعدها فنصبه بها ؛ لأنها من أخوات «إن» .
ومن خففها^(٣) رفع ما بعدها على الابتداء ، وما بعده خبره^(٤) .

١١٠٥ - قوله تعالى : ﴿ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ^(٥) كَأَن لَّمْ يَلْبَسُوا ﴾ - ٤٥ -

الكاف من «كأن» وما بعدها في موضع نصب صفة لـ «يوم» ، وفي الكلام حذف ضمير يعود على الموصوف تقديره : كأن لم يلبسوا قبله ، فحذف «قبل» ، فصارت الهاء متصلة بـ «يلبثوا» ، فحذفت لظول الاسم ، كما تحذف من الصلوات . ويجوز أن تكون الكاف من «كأن» في موضع نصب صفة لمصدر محذوف تقديره : ويوم نحشرهم حشراً كأن لم يلبسوا قبله إلا ساعة .

ويجوز أن تكون الكاف في موضع نصب على الحال من الهاء والميم في «نحشرهم» ،

(١) في تفسير القرطبي والمغني : ولكنتني من حُبِّها لعميد ، وفي معاني القرآن : «لكميد» ، وكמיד وصف من كمد كفرح ، أي أصابه الكمد وهو أشد الحزن . وأما عميد فعل فعيل بمعنى مفعول ، من عمده المرض أو العشق إذا فدحه وهدسه .

وهو عجز بيت ، وصدرة : يلوموني في حب ليلي عواذلي . والبيت مجهول الغائل ، وهو في ابن عقيل ١٤١/١

(٢) في ح : «لمخالفته» وأثبت ما في : ط ، د ، ق .

(٣) أي خفف النون وهي قراءة حمزة والكسائي . وقرأ الباقون بفتح النون مشددة التيسير

ص ١٢٢ ، والإتحاف ص ٢٥٠

(٤) انظر الكشف ٦٥/أ ، والبيان ١٣/١ ، ومعاني القرآن ١/٦٥ ، وتفسير القرطبي

٣٤٧/٨ ، ومغني اللبيب ١/٢٩٠

(٥) في المصحف «يحشرهم» وهي قراءة حفص ، وقرأ الباقون بالنون (نحشرهم) ، كما في

الكشف ١٢٦/أ .

والضمير في « يلبثوا » راجع على صاحب الحال ، ولا حذف في الكلام ، تقديره :
ويوم نحشرهم / مشبهة أحوالهم أحوال من لم يلبث (١) إلا ساعة .

والناصب لـ « يوم » ، « اذكر » مضمرة ، ويجوز أن يكون الناصب له (يتعارفون).

١١٠٦ - قوله تعالى : ﴿ مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ﴾

- ٥٠ -

« ما » استفهام ، رفع بالابتداء ، ومعنى الاستفهام هنا التهدد ، و « ذا » خبر
الابتداء ، بمعنى الذي ، والهاء في « منه » تعود على « العذاب » .

وإن شئت جعلت « ما » و « ذا » اسماً واحداً ، في موضع رفع بالابتداء ، والخبر
في الجملة التي بعده ، والهاء في « منه » تعود أيضاً على « العذاب » .

وإن جعلت الهاء في « منه » تعود على « الله » جل ذكره ، و « ما » و « ذا »
اسماً واحداً ، كانت « ما » في موضع نصب بـ « يستعجل » والمعنى : أي شيء يستعجل
المجرمون من الله (٣) .

١١٠٧ - قوله تعالى : ﴿ أَحَقُّ هُوَ ﴾ - ٥٣ -

ابتداء وخبره ، في موضع المفعول الثاني لـ « يستنبئونك » إذا جعلته بمعنى :
يستخبرونك ، فإن جعلته بمعنى : يستعلمونك (٤) كان « أحق هو » ابتداء وخبر في موضع

(١) في ط : « لم يلبثوا » .

(٢) في ح : « به » وهو تحريف .

(٣) البيان ١/٤١٤ ، والعكبري ٢/١٦ ، وتفسير القرطبي ٨/٣٥٠ .

(٤) في ح : « يستعلمونك » وهو تحريف ، وصحح من : ق ، د .

ب/١٠٤

ح

المفعولين به ، لأن / « أنبأ » إذا كان بمعنى : أعلم ، تعدى إلى ثلاثة مفعولين ، ويجوز الاكتفاء بواحد ، ولا يجوز الاكتفاء باثنين دون ثالث .

وإذا كانت « أنبأ » بمعنى : أخبر ، تعدت إلى مفعولين ؛ لا يجوز الاكتفاء بواحد دون الثاني .

و « نبأ » ، و « أنبأ » في التعدية^(١) سواء^(٢) .

١١٠٨ - قوله تعالى : ﴿ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ [مِنْ قُرْآنٍ] ﴾^(٣)

- ٦١ -

الماء عند الفراء تعود على « الشأن » على تقدير حذف مضاف تقديره : وماتلو من أجل الشأن ، أي يحدث لك^(٤) شأن فتتلو القرآن من أجله .

١١٠٩ - قوله تعالى : ﴿ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ ﴾ - ٦١ -

« أصغر » و « أكبر » في قراءة من فتح^(٥) ، في موضع خفض عطف على لفظ (مَثَقَالَ ذَرَّةٍ) .

وقرأ حمزة بالرفع فيها ، عطفها على موضع المثلث ؛ لأنه في موضع رفع بـ « يعزب »^(٦) .

(١) ح : « في التقدير » وأثبت ما في : ظ .

(٢) البيان ٤١٥/١ ، والعكبري ١٦/٢ ، وتفسير القرطبي ٣٥١/٨

(٣) زيادة من : ظ .

(٤) ح ، د : « له » ، وأثبت ما في : ظ ، ق .

(٥) الفتح قراءة عامة القراء عدا حمزة ويعقوب وخلف ، وهؤلاء قرؤوا بالرفع .

النشر ٢٧٥/٢ ، والتيسير ص ١٢٣ ، والإتحاف ص ٢٥٢

(٦) الكشف ١٤٥/ب ، والبيان ٤١٦/١ ، والعكبري ١٧/٢ ، وتفسير القرطبي ٣٥٦/٨

مشكل م (٢٥)

١١١٠ - قوله تعالى : ﴿ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴾ - ٦٣ -

«الذين» في موضع نصب على البدل من اسم «إن»، وهو «أولياء»، أو على «أعني».

ويجوز الرفع على البدل من الموضع، وعلى الرفع على الموضع، وعلى إضمار مبتدأ، وعلى الابتداء، و(لهم البشرى) ابتداء وخبر في موضع خبر «الذين».

١١١١ - قوله تعالى : ﴿ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

شُرَكَاءَ ﴾ - ٦٦ -

نصب «شركاء» بـ «يدعون» ومفعول «يتبع» قام مقامه (إن يتبعون إلا الظن)؛ [لأنه هو] (١)، ولا تنصب «شركاء» بـ «يتبع»؛ لأنك تنفي عنهم ذلك، والله قد أخبر به عنهم.

ولو جعلت «ما» استفهاماً بمعنى الإنكار والتوبيخ، كانت اسماً في موضع نصب بـ «يتبع»، وعلى القول الأول تكون «ما» حرفاً نافية (٢).

١١١٢ - قوله تعالى : ﴿ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ﴾ - ٧١ -

كل القراء قرأه بالهمز وكسر الميم من قولهم: أجمعت على أمر كذا وكذا؛ إذا عزمت عليه، وأجمعت الأمر أيضاً حسن، بغير حرف جر، كما قال الله جل ذكره:

(١) زيادة من: ط، ق.

(٢) البيان ١/١٦، والعكبري ٢/١٧، وتفسير القرطبي ٨/٣٦٠.

(إذ أجمعوا أمرهم) (١)، فيكون نصب «الشركاء» على العطف، على المعنى، وهو قول المبرد.

وقال الزجاج: هو مفعول معه.

وقيل: «الشركاء» عطف على «الأمر»؛ لأن تقديره: فأجمعوا ذوي الأمر منكم.

وقيل: تأويل الأمر هنا هو: كيدهم، فعطف «الشركاء» على الأمر بغير حذف.

١٠٥/ب
ح

وقيل: انتصب «الشركاء» على عامل محذوف تقديره: وأجمعوا شركاءكم، فدل (٢) «أجمع» على جمع، لأنك تقول: جمعت الشركاء والقوم، ولا تقول: أجمعت الشركاء؛ إنما يقال: أجمعت في الأمر خاصة، فلذلك لم يحسن عطف «الشركاء» على «الأمر» إلا على التقدير المتقدم.

وقال الكسائي والفراء (٣): تقديره: وادعوا شركاءكم، وكذلك هي في حرف أبي: «وادعوا شركاءكم».

وقد روى الأصمعي عن نافع (٤): «فأجمعوا»، بوصل الألف وفتح الميم، فيحسن على هذه القراءة عطف «الشركاء» على «الأمر»، ويحسن أن تكون الواو بمعنى «مع».

(١) سورة يوسف، الآية ١٠٢.

(٢) ح: «قال» وفي د: «فقال» وأثبت ما في: ظ، ق.

(٣) معاني القرآن ٧٣/١.

(٤) وقرأ بها أيضاً عاصم الجحدري، وقرأ الباؤون بقطع الهزمة مفتوحة وكسر

الميم من «أجمعوا». النشر ٢٧٥/٢ وتفسير القرطبي ٣٦٢/٨.

وقد قرأ الحسن^(١) برفع «الشركاء» عطفاً على الضمير المرفوع في «أجمعوا»،
[وبه قرأنا ليعقوب الحضرمي] ^(٢)، وحسن ذلك للفصل الذي وقع بين المعطوف
والمضمر، كأنه قام مقام التأكيد وهو «أمركم» ^(٣).

١١١٣ - قوله تعالى: ﴿يِمَّا كَذَّبُوا بِهِ﴾ - ٧٤ -

الضمير في «كذبوا» يعود على قوم نوح، أي: فما كان قوم الرسل الذين
بُعثوا بعد نوح ليؤمنوا بما كذب به قوم نوح، بل كذبوا مثل / تكذيب
قوم نوح.

١١١٤ - قوله تعالى: ﴿مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ﴾ - ٨١ -

«ما» مبتدأ، بمعنى الذي، و«جئتم به» صلته، و«السحر» خبر الابتداء،
ويؤيد هذا أن في حرف أبي^(٤) «ما جئتم به سحر». وكلما ذكرنا في كتابنا هذا
وفي غيره من قراءة أبي وغيره، مما يخالف خط المصحف، فلا يقرأ به لمخالفته
المصحف، وإنما نذكره شاهداً لا يقرأ به، فاعلم ذلك.

ويجوز أن تكون «ما» رفعا^(٥) بالابتداء، وهي استفهام، و«جئتم به»
الخبر، و«السحر» خبر ابتداء محذوف، أي: هو السحر.

(١) وقرأ الباقر بن النصب . النشر ٢/ ٢٧٥ ، والإتحاف ص ٢٥٣

(٢) زيادة من ط فقط .

(٣) البيان ١/ ١٧٤ ، والعكبري ٢/ ١٧ ، وتفسير القرطبي ٨/ ٣٦٢ وما بعده .

(٤) معني اللبيب ١/ ٣٣٠ ، والبحر المحيط ٥/ ١٨٣ ، والكشف ١٤٥ ب ، وتفسير
القرطبي ٨/ ٣٦٨ ، وفيه : « وقرأ الباقر «السحر» على الخبر ، ودليل هذه القراءة
قراءة ابن مسعود : « ما جئتم به سحر » ، وقراءة أبي : « ما أتيتم به سحر » » .

(٥) ح « رفع » وأثبت ما في : ط ، ق ، د .

ويجوز أن تكون «ما» في موضع نصب على إضمار فعل بعد «ما» تقديره :
أي شيء جئتم به . و«السحر» خبر ابتداء محذوف ، أي هو السحر .

ولا يجوز أن تكون «ما» بمعنى الذي في موضع نصب ؛ لأن ما بعدها
صلتها ، والصلة لا تعمل في الموصول ، ولا تكون تفسيراً للعامل في الموصول .

وقد قرأ أبو عمرو «آلسحر» بالمد^(١) ، فعلى هذه القراءة تكون «ما» استفهاماً
مبتدأ ، و«جئتم به» الخبر ، و«السحر» خبر ابتداء محذوف ، أي هو السحر / ب/١٠٦
ولا يجوز على هذه القراءة أن تكون «ما» بمعنى الذي ، إذ لا خبر لها .
ح

ويجوز أن تكون «ما» في موضع نصب على ما تقدم . ويجوز أن ترفع «السحر»
على البديل من «ما» ، وخبره خبر البديل منه ، فلذلك دخله الاستفهام ، إذ هو بدل من
استفهام ، يستوي البديل والمبدل منه في لفظ الاستفهام ، كما تقول : كم مائتة أعشرون
أم ثلاثون ؟ فتجعل «أعشرون» (٢) بدلاً من «كم» ، وتدخل ألف الاستفهام على
«عشرين» ؛ لأن المبدل منه وهو «كم» استفهام . ومعنى الاستفهام في [هذه] (٣)
الآية : التقرير والتوبيخ ، ليس هو باستخبار ؛ لأن موسى - صلى الله عليه - قد
علم أنه سحر ، وإنما ونههم بما فعلوا ، ولم يستخبرهم عن (٤) شيء لم يعلمه ؛ وفيه
أيضاً معنى التحقير لما جاؤوا به .

وأجاز الفراء (٥) نصب «السحر» تجمل «ما» شرطاً ، وتنصب «السحر» على

(١) أي على الاستفهام ، وقد قرأ بذلك أيضاً أبو جعفر ، بينما قرأ الباقر بن بغير
مد على الخبر . التيسير ص ١٤٣ ، والإتحاف ص ٢٥٣ ، وكذا تفسير القرطبي ٣٦٨/٨

(٢) ظ «عشرون» وكذا هو في كتاب الكشف .

(٣) زيادة من : ظ ، ق .

(٤) ح «على» والتصحيح من : ظ ، ق ، د .

(٥) معاني القرآن ٤٧٥/١

المصدر ، وتضم الفاء مع (إنَّ الله سبطله) وتجعل الألف واللام في « السحر » زائدتين .
وذلك كله بعيد .

وقد أجاز علي بن سليمان حذف الفاء من جواب الشرط في الكلام ، واستدل
على جوازه بقوله تعالى : (وما أصابكم من مصيبة بما (١) كسبت أيديكم) (٢) ، ولم
يجزه غيره إلا في ضرورة الشعر (٣) .

١١١٥ / قوله تعالى : ﴿ مَنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ ﴾ - ٨٣ -

إنما جمع الضمير في « ملئهم » لأنه إخبار عن جبار ، والجبار يخبر عنه
بلفظ الجمع .

وقيل : لما ذكر فرعون علم أن معه غيره ، فرجع الضمير عليه ، وعلى من معه .

وقيل : الضمير راجع على آل فرعون ، وفي الكلام حذف ، والتقدير : على
خوف من آل فرعون وملئهم ، والضمير يعود على الأول .

وقال الأخفش : الضمير يعود على « الذرية » المتقدم ذكرها .

وقيل : الضمير يعود على القوم المتقدم ذكرهم (٤) .

(١) في المصحف « فها » وهي قرامة الجمهور ، وقرأ بغير فاء نافع وابن عامر
وأبو جعفر . النشر ٣٥٢/٢ ، والتيسير من ١٩٥ ، والإحسان من ٣٨٣

(٢) سورة الشورى الآية ٣٠

(٣) ومنه قول الشاعر :

من يفعل الحسناتِ اللهُ يشكرها والشرة بالشرِّ عند اللهِ مثلانِ

أي فأنه يشكرها . انظر تفسير القرطبي ٣٦٨/٨ ، والعكبري ١٧/٢ ، والبيان
٤١٨/١ ، وزاد المسير ٥١/٤

(٤) البيان ٤١٩/١ ، والعكبري ١٨/٢ ، وتفسير القرطبي ٣٦٩/٨

١١١٦ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ يَفْتِنَهُمْ ﴾ - ٨٣ -

« أن » في موضع خفض بدل من « فرعون » وهو بدل الاستئمال .

١١١٧ - وقوله تعالى : ﴿ فَلَا يُؤْمِنُوا ﴾ - ٨٨ -

عطف على « لِيُضَلُّوا » في موضع نصب عند المبرد والزجاج .

وقال الأخفش والفراء : هو منصوب [جواب للدعاء] (١) .

وقال الكسائي وأبو عبيدة : هو في موضع جزم لأنه دعاء عليهم (٢) .

١١١٨ - قوله تعالى : ﴿ نُنَجِّيكَ بِيَدِنَا ﴾ - ٩٢ -

قيل : هو من النجاء ، أي : نخلصك من البحر ميتاً ليراك بنو إسرائيل .

وقيل معناه : نلقيك على سَجْوَةٍ^٣ من الأرض .

١١١٩ - وقوله تعالى : ﴿ بِيَدِنَا ﴾ - ٩٢ -

أي بدرعك التي تعرف بها ليراك / بنو إسرائيل . وقيل : معنى (٤) « بيدنا » :
أي يجتثك لاروح فيك ، ليراك بنو إسرائيل .

١١٢٠ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ ﴾ ٩٨

انتصب « قوم » على الاستثناء المنقطع ، ويجوز أن يكون على الاستثناء الذي

(١) زيادة من : ظ .

(٢) على تقدير : اللهم فلا يؤمنوا ، أي فلا آمنوا . انظر البيان ١/٢٠٤ ، والعكبري

١٨/٢ ، وتفسير القرطبي ٨/٣٧٥

(٣) السجوة من الأرض : المكان المرتفع .

(٤) ح « معناه » وأثبت ما في : د ، ق .

هو غير منقطع ، على أن يضم في أول الكلام حذف مضاف تقديره : فلولا كان أهل قربة آمنوا .

ويجوز الرفع على أن تجعل «إلا» بمعنى غير ، صفة للأهل المحذوفين في المعنى ، ثم يعرب ما بعد «إلا» بمثل إعراب «غير» لو ظهرت في موضع «إلا» .

وأجاز^(١) الفراء الرفع على البدل ، كما قال :

إِلَّا الْيَعْفِيرُ^(٢) وَإِلَّا الْعَيْسُ^(٣)

فأبدل من «أنيس» ، والثاني من غير الجنس ، وهي لغة بني تميم ؛ يدلون وإن كان الثاني ليس من جنس الأول . وأهل الحجاز ينصبون إذا اختلفا ، وإن كان الكلام منفياً ، وأشدوا بيت النابغة : «إلا الأواري»^(٤) ، بالرفع والنصب .

قوله : (يوئس) هو اسم أعجمي معرفة ، ولذلك لم ينصرف ، ومثله : يوسف .

وقد روي عن الأعمش وعاصم أنها قرأا : [« يونس »]^(٥) بكسر النون

(١) قوله : « وأجاز الفراء بالرفع والنصب » مثبت في ح فقط .

(٢) ح « الماعير » وهو محريف .

(٣) عجز بيت ينسب إلى عامر بن الحارث المعروف بجرات العود . وهو من شواهد سيويه ١٣٣/١ ، ٣٦٥ ، ولم ينسبه ، وفي الخزانة ٤ / ١٩٧ ونسبه إلى جران العود ، وانظر الديوان ص ٥٢ . وقام البيت :

وبلدة إيس بها أنيسُ إلاَّ اليعافيرُ وإلاَّ العيسُ

(٤) جزء من بيت للنابغة الذبياني . الديوان ص ٣٠ طبعة دار صادر . وقام البيت :

إلاَّ الأواريَّ لأياً ما أيدئتها والنؤي كالحوض بالظلومة الجلدِ

(٥) زيادة من : ظ فقط .

١/١٠٨
ح

والسين ، جعلاه فعلاً مستقبلاً من : أنسَ / وأسف ، سمي به فلم ينصرف للتعريف والوزن^(١) المختص به الفعل .

قال أبو حاتم : يجب أن يهمز ؛ وتركه الهمز جائز حسن ، وإن كان أصله الهمز .

وقد حكى أبو زيد : فتح السين والنون فيها ، على أنها فعلاً مستقبلاً ، لم يسم فاعلها ، سمي بهما أيضاً^(٢) .

(١) في هامش ح « أي وزن الفعل » .

(٢) في هامش ح عبارة « بلغ مطالعة وتصحيحاً ... » وانظر إعراب هذه الآية

في البيان ٤٢٠/١ ، وتفسير القرطبي ٣٨٣ ٨ ، ومعاني القرآن ٤٧٩/١

مُشْكِلُ إِعْرَابِ سُورَةِ

« هود عليه السلام »

١١٢١ - إذا جعلت « هوداً » اسماً للسورة ، فقلت : هذه هودٌ ،
لم تصرف عند سيبويه والحليل ، كأمراةٍ سميتها يزيد أو بعمرور .

وأجاز عيسى^(١) صرفه لحفته ، كما يُصرف « هند » اسم امرأةٍ ، فإن قدرت
حذف مضاف مع « هودٍ » صرفته ، تريد : هذه سورة هود^(٢) .

١١٢٢ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا ﴾ - ١١ -

« الذين » في موضع نصب على الاستثناء المتصل .

قال الفراء^(٣) : هو مستثنى من الإنسان ، لأنه بمعنى الناس .
وقال الأخفش : هو استثناء منقطع .

١١٢٣ - وقوله تعالى : ﴿ وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا ﴾ - ١٦ -

« باطل » رفع بالابتداء ، وما بعده خبره .

وفي حرف أبيّ وابن مسعود^(٤) : « وباطلاً » بالنصب ، جملاً « ما » زائدة ،

(١) هو عيسى بن عمر . وفي هامش ح عبارة « بلغ مطالعة وتصحيحاً ... »

(٢) تفسير القرطبي ٢/٩ ، والمكبري ١٩/٢

(٣) معاني القرآن ٤/٢ - ٥ (٤) تفسير القرطبي ١٥/٩

ونصبا « باطلاً » بـ « يعملون » (١) ، مثل : (قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ) (٣١) و (قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ) (٣١) .

١١٢٤ - قوله تعالى : ﴿ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ ﴾ - ١٧ -

الماء في « يتلوه » للقرآن ، فتكون الماء على هذا القول في « منه » لله « جل » ذكره ، والشاهد الإنجيل ، أي يتلو القرآن في التقدم الإنجيل من عند الله ، فتكون الماء في « قَبْلِهِ » الإنجيل أيضاً .

وقيل : الماء في « يتلوه » لمحمد ﷺ فيكون الشاهد لسانه ، والماء في « منه » لمحمد أيضاً ، وقيل : للقرآن ، وكذلك الماء في « قبله » لمحمد .

وقيل : « الشاهد » جبريل عليه السلام ، والماء في « منه » لله على هذا القول ، وفي « مِنْ قَبْلِهِ » لجبريل أيضاً .

وقيل : الشاهد إعجاز القرآن ، فالماء في « منه » على هذا القول لله ، والماء في « قَبْلِهِ » للقرآن .

والماء في (يؤمنون به) للقرآن ، وقيل لمحمد عليه السلام (٤) .

١١٢٥ - قوله تعالى : ﴿ إِمَامًا وَرَحْمَةً ﴾ - ١٧ -

نُصبا على الحال من « كتاب موسى » .

(١) على تقدير : وكانوا يعملون باطلاً .

(٢) سورة الأعراف الآية ٣ ، والنمل الآية ٦٢

(٣) سورة الحاقة الآية ٤١ ، وانظر فقرة (١٩٦) .

(٤) تفسير القرطبي ١٦/٩ ، والبيان ٩/٢ ، والعكبري ٢٠/٢

١١٢٦ - قوله تعالى : ﴿ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ ﴾ - ٢٠ -

« ما » ظرف في موضع نصب ، معناها وما بعدها^(١) : أبدأ .

وقيل : « ما » في موضع نصب على حذف حرف الجر ، أي بما كانوا ، كما يقال : جزيته مافعل وبما فعل .

وقيل : « ما » نافية ، والمعنى : لا يستطيعون السمع لما قد سبق لهم ، وقيل المعنى : لا يستطيعون أن يسمعوا من النبي لبعضهم له ، ولا يفقهوا^(٢) حجته ؛ كما تقول : فلان لا يستطيع أن ينظر إلى فلان ؛ إذا كان يتقل ذلك عليه .

١١٢٧ - قوله تعالى : ﴿ لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ ﴾ - ٢٢ -

« لا جرم » عند الخليل وسيبويه بمعنى : حقا ، في موضع رفع بالابتداء ، و« لا جرم » كلمة واحدة بنيتا على الفتح في موضع رفع ، والخبر « أنهم » ، فـ « أن » في موضع رفع عندهما .

وقيل عن الخليل أنه قال : [إن]^(٣) « أن » في موضع رفع بـ « جرم » و« جرم » بمعنى : بُدءٌ ، فعناه : لا بُدءٌ / ولا محالة .

قال الخليل : جيء بـ « لا » ؛ ليُعلم أن المخاطب لم يتبدىء كلامه ، وإنما مخاطب من مخاطبه .

وقال الزجاج : « لا » نفي لما ظنوا أنه ينفعهم . وأصل معنى « جرم » كسب ، من قولهم : فلان جارم أهله ، أي^(٤) كاسبهم ؛ ومنه سمي الذنب « جرماً » لأنه اكتسب ،

(١) على تقدير : يضاعف لهم العذاب مدة استطاعتهم السمع والإبصار ، أي أبدأ .
انظر البيان ١٠/٢

(٢) في ح « ولا يفهموا » وأثبت ما في : ظ ، ق .

(٣) زيادة من : ظ ، ق ، د .

(٤) في ح « لا » و« صصح من : ظ ، ق ، د .

فكان المعنى عندهم : لا ينفعم بذلك ، ثم ابتداءً فقال : (جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ) أي : كَسَبَ ذلك الفعل لهم الخسران في الآخرة ؛ و «أن» من «أنهم» على هذا التقدير في موضع نصب بـ «جرم» .

وقال الكسائي معناه : لا صدء ولا مننَع عن أنهم في الآخرة ، فـ «أن» في موضع نصب بـ «جرم» ، على قوله أيضاً ، لحذف حرف الجر «ال» .

١١٢٨ - قوله تعالى : ﴿ بَادِيَ الرَّأْيِ ﴾ - ٢٧ -

انتصب «بادي» على الظرف ، أي : في بادئ الرأي ، هذا على (٢) قراءة من لم يهزئه .

ويجوز أن يكون مفعولاً به حذف معه حرف الجر ، مثل : (وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ) (٣) ، وإنما جاز أن يكون «فاعل» (٤) ظرفاً ، كما جاز ذلك في «فعل» نحو : قريب ومليء . و «فاعل» و «فعل» يتعاقبان نحو : راحم ورحيم ، وعالم وعلیم ، وحسن ذلك في / «فاعل» لإضافته إلى الرأي ، والرأي يضاف إليه المصدر ، وينتصب المصدر معه على الظرف ، نحو قولك : إما جهد رأي فإنك منطلق ، والعامل في الظرف «اتبعت» . وهو من : بدا يبدو ، إذا ظهر .

ويجوز في قراءة من لم يهزئه أن يكون من الابتداء ، ولكنه سهل الهمزة .
ومن قرأ بالهمزة (٥) ، وقدر في الألف أنها بدل من همزة ، فهو أيضاً نصب

(١) البيان ١٠/٢ ، والعكبري ٢٠/٢ ، وتفسير القرطبي ٢٠/٩

(٢) ح « في » وأثبت ما في : ظ ، ق ، د .

(٣) سورة الأعراف الآية ١٥٥ ، وانظر فقرة (٩٧٥)

(٤) ح ، د « فاعلاً » وأثبت ما في : ظ ، ق .

(٥) وهي قراءة أبي عمرو ، وقرأ الباقون بغير همز . النشر ٢٧٧/٢ ، والتيسير

على الظرف ، والعامل فيه أيضاً « اتبعك » ، والتقدير عند من جعله من بدا
 يبدو : ما اتبعك يانوح إلا الأراذل فيما ظهر لنا من الرأي ، كأنهم قطعوا عليه
 في أول ما ظهر لهم من رأيهم ، ولم يتعقبوه بنظر ؛ إنما قالوا : ما ظهر لهم ، من
 غير يقين ، والتقدير عند من جعله [من]^(١) الابتداء فهمز : ما اتبعك يانوح إلا
 الأراذل في أول الأمر ، أي ما نراك في أول الأمر اتبعك إلا الأراذل . وجاز
 تأخير الظرف بعد « إلا » ، وما بعدها من الفاعل وصلته ، لأن الظروف يُتَّسَع
 فيها ما لا يتسع في المفعولات ؛ فلو قلت في / الكلام : ما أعطيت أحداً إلا زيبداً درهماً ،
 فأوقعت اسمين مفعولين بعد « إلا » لم يجز ، لأن الفعل لا يصل بـ « إلا » إلى اسمين ؛
 إنما يصل إلى اسم واحد ، كسائر الحروف ؛ إلا ترى أنك لو قلت : مررت بزيد
 عمرو ، فتوصل الفعل إليها بحرف واحد ، لم يجز ؛ وكذلك لو قلت : استوى
 الماء والخشب الحائط ، فنصبت بواو مع^(٢) اسمين ؛ لم يجز ، إلا أن تأتي في جميع
 ذلك بواو العطف فيجوز ، فتصل الفعل إليها بحرفين .

فأما قولهم : ما ضرب القوم إلا بهضهم بعضاً ؛ فإنما جاز ؛ لأن « بعضهم »
 بدل من القوم ، فلم يصل الفعل بعده « إلا » إلا إلى اسم واحد^(٣) .

١١٢٩ - قوله تعالى : ﴿ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ ﴾ - ٣١ -

أصل « تزدري » : تَزْرُو تَرِي ، والدال مبدلة من تاء ، لأن الدال حرف
 مجهور ، فقُرِنَ بالزاي لأنها مجهورة أيضاً ، والتاء مهموسة ، ففارقت الزاي ،
 وحسن البدل لقرب المحرجين ، والتقدير : تزدريهم أعينكم ؛ ثم حذف الإضمار
 لطول الاسم .

(١) تكملة من : ط ، ق ، د . (٢) ق : « بواو بمعنى مع » .

(٣) الكشف ١٤٦ / أ ، والبيان ١١ / ٢ ، والعكبري ٢٠ / ٢ ، وتفسير القرطبي ٢٤ / ٩ .

١١٣٠ - قوله تعالى : ﴿ فَعَمَّيْتُ عَلَيْكُمْ ﴾ - ٢٨ -

١/١١١

ح من خففه من القراء جملة على معنى : فعيمت عن الأخبار التي أتكم ؛ وهي الرحمة ، فلم تؤمنوا بها ، ولم تَعَمَّ الأخبارُ نفسها عنهم ، ولو عميت هي لكان لهم في تلك عذر ، إنما عموها هم عنها ، فهو من المقلوب ؛ كقولهم : أدخلت القلنسوة في رأسي ، وأدخلت القبرَ زيدا ، فقلب جميع هذا في ظاهر اللفظ ، لأنَّ المعنى لايشكيل ، ومثله قوله تعالى : (فلا (١) تَحْسَبَنَّ اللهَ مُخْلِيفًا وَعَدِيهِ رُسُلَهُ) (٢) .

وقيل معنى « فعَمَّيْتُ » من قرأه بالتخفيف : فخفيت ، فيكون غير مقلوب على هذا ، وتكون الأخبار التي أتت من عند الله خفي فهمها عليهم لقلّة مبالاتهم بها ، وكثرة إعراضهم عنها .

فأمّا معناه على قراءة حفص وحزمة والكسائي ، الذين قرؤوا بالتشديد (٣) والضم على ما لم يُسَمَّ فاعله ، فليس فيه قلب ، ولكن الله عمّاها عنهم ، لئلا أراد بهم من الشقوة ؛ يفعل ما يشاء سبحانه ، وهي راجعة إلى القراءة الأولى ؛ لأنهم لم يُعموا عنها ، حتى عمّاها الله عليهم .

وقد قرأ (٤) أبيّ ، وهي قراءة الأعمش : « فعَمّاها عليكم » ، أي عمّاها الله

(١) ح « ولا » وهو تحريف . (٢) سورة إبراهيم الآية ٤٧

(٣) قرأ به أيضاً خلف ، كما قرأ بالتخفيف نافع وأبو جعفر ، وابن كثير ، وأبو عمرو ، ويعقوب ، وابن عامر ، وأبو بكر عن عاصم . النشر ٢/٢٧٧ ، والتبشير ص ١٢٤ ، والإتحاف ص ٢٥٥ ، والكشف ١٤٦/ب

(٤) تفسير القرطبي ٩/٢٥٠ ، والإتحاف ص ٢٥٥

عليكم ، فهذا شاهد (١) لمن ضمَّ وشدَّد .

و (نوح) - ٣٢ - اسم النبي عليه السلام ، / انصرف لأنه أعجمي خفيف (٢) ،
وقيل : هو عربي من : ناح بنوح .

وقد قال بعض المفسرين : إنما سمي نوحاً لكثرته نوحه على نفسه .

١١٣١ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ ﴾ - ٣٦ -

« مَنْ » في موضع رفع به « يؤمن » .

١١٣٢ - قوله تعالى : ﴿ وَمَنْ آمَنَ ﴾ - ٤٠ -

« مَنْ » في موضع نصب على العطف على « اثنين » أو على « أهلك » .

و « مَنْ » في قوله : (إِلَّا مَنْ سَبَقَ) نصب على الاستثناء من
« الأهل » .

١١٣٣ - قوله تعالى : ﴿ بِسْمِ اللَّهِ جِجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا ﴾ - ٤١ -

« ججراها » في موضع رفع على الابتداء و « مرساها » عطف عليه ، والجبر
« بسم الله » ، والتقدير : باسم الله إجراؤها وإرساؤها .

ويجوز أن يرتفعاً بالظرف ؛ لأنه متعلق بما قبله وهو « اركبوا » .

ويجوز أن تكون « ججراها » في موضع نصب على الظرف ، على تقدير حذف ظرف
مضاف إلى ججراها ، بمنزلة قولك : أيتك مقدّم الحاج ، أي وقت قدوم الحاج ، فيكون

(١) ح « فهذا شاذ » وصحح من : ظ ، ق ، د .

(٢) ح « خفيفاً » وأثبت ما في : ظ ، ق ، د ، والمقصود بالخفيف أنه ثلاثي
ساكن الوسط ، والأكثر فيه الصرف .

التقدير : بسم الله وقت إجرائها ووقت إرسائها ، وقيل تقديره في نصب : بسم الله موضع إجرائها ، ثم حذف المضاف . وفي التفسير ما يدل على نصبه على الظرف ، قال الضحاك : / كان يقول وقت جريها : بسم الله ، فتجري ، ووقت إرسائها : بسم الله ، فتروسي (١) .

والباء (٢) في « بسم الله » متعلقة بـ « اركبوا » ، والعامل في « مجراها » إذا كان ظرفاً معنى الظرف في « بسم الله » ولا يعمل فيه « اركبوا » ، لأن لم يرد « اركبوا » فيها في وقت الجري والرسو ، إنما المعنى : سموا اسم الله وقت الجري والرسو ، والتقدير : اركبوا الآن متبركين باسم الله في وقت الجري والرسو .

وإذا رفعت « مجراها » بالابتداء ، وما قبله خبره ، كانت الجملة في موضع الحال من الضمير [في] (٣) « فيها » . لأن في الجملة عائداً يعود على الماء في « فيها » ، وهو الماء في « مجراها » ، لأنها حياً للسفينة . ويكون العامل في الجملة التي هي حال ما في « فيها » من معنى الفعل ، ولا يحسن أن تكون هذه الجملة في موضع الحال من الضمير في « اركبوا » ، لأنه لا عائداً في الجملة يعود على المضمرة في « اركبوا » ؛ لأن المضمرة في « بسم الله » إن جعلته خبراً لمجرها ، فإنما يعود على ابتدأ وهو « مجراها » ، وإن رفعت « مجراها » بالظرف لم يكن فيه ضمير ، / والماء في « مجراها » إذا تعود على الماء في « فيها » ، وإذا نصب « مجراها » على الظرف ، عمل فيه « بسم الله » وكانت الجملة في موضع الحال من المضمرة في « اركبوا » على تقدير قولك : خرج بثيابه ، وركب بسلاحه ، ومنه قوله : (وقد دخلوا الكوفة)

(٢) ح : « والماء » وهو تحريف .

(١) ط ، ق : « فتروسي » .

(٣) تكلمة من : ط ، ق ، د .

وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ (١) ، فقولك : بئياته ، وبسلاحه ، وبالكفر ، وبه ، كلها في موضع الحال ، فكذلك « بسم الله مجراها » في موضع الحال من المضمير في « اركبوا » ، إذا نصبت « مجراها » على الظرف تقديره : اركبوا فيها متبركين بسم الله في وقت الحربي والرسو ، فيكون في « بسم الله » ضمير يعود على المضمير في « اركبوا » وهو ضمير المأمورين ، فتصح الحال منهم لأجل الضمير الذي يعود عليهم ، ولا يحسن على هذا التقدير أن تكون الجملة في موضع الحال من المضمير ، وهو الهاء في « فيها » ؛ لأنه لا عائذ يعود على ذي الحال ، ولا يكتفى بالمضمير في « مجراها » ؛ لأنه ليس من جملة الحال ، وإنما هو ظرف ملغى ؛ وإذا كان ملغى لم يعتد بالضمير المتصل به ، وإنما يكون « مجراها » من جملة الحال (٢) ، لو رفعته بالابتداء .

ولو أنك جعلت الجملة في موضع الحال من الهاء في « فيها » ، على أن تنصب « مجراها » على الظرف ، لصار التقدير : اركبوا فيها متبركة باسم الله في وقت الجري ؛ وليس المعنى على ذلك ، لا تخبر عن السفينة بالتبرك ، وإنما التبرك لركابها . ولو جعلت « مجراها ومرساها » / في موضع اسم فاعل ، لكانت حالاً مقدره ، ولجاز ذلك ، ولحعلتها في موضع نصب على الحال من اسم الله . وإنما كانت ظرفاً فيها تقدم من الكلام ، على ألا تجعل « مجراها » في موضع اسم فاعل ، فأما إن جعلت « مجراها » بمعنى جارية ، و « مرساها » بمعنى راسية ، فكونه حالاً مقدره حسن .

وهذه المسألة يوقف بها على جميع ما كان في الكلام والقرآن من نظيرها ،

(١) سورة المائدة الآية ٦١ ، فقرة (٧١٢)

(٢) في هامش ح : « نخرىج من عند الخليل » .

وذلك لمن فهمها حقاً فهمها ، وتدبّرناها حقاً تدبرها ، فهي من غرر المسائل المشكّلة .
 فأما فتح (١) الميم وضمّها في « مجراها » ؛ فمن فتحها أجرى الكلام على : جرّت
 مجرى . ومن ضمّ أجراه على : أجراها الله مجرى (٢) .
 وقد قرأ عاصم الجحدري (٣) : « مجّريها ومُرّسيها » بالياء ، جعلها نعتاً لله ،
 جلّ ذكره ، ويجوز أن يكونا في موضع رفع على إضمار مبتدأ ، أي : هو
 جريها ومرسيها .

١١٣٤ - قوله تعالى : ﴿ وَكَانَ فِي مَعْرَلٍ ﴾ - ٤٢ -

من كسر الزاي جعله اسماً للمكان ، ومن فتح فعلى المصدر .

ب/١١٣

ح

١١٣٥ - /قوله تعالى : ﴿ يَا بُنَيَّ أَرَأَيْتَ لِمَ نَعْنَا ﴾ - ٤٢ -

الأصل في بني : بني* ، بثلاث ياءات : ياء التصغير ، وياء بعدها ، هي لام
 الفعل ، وياءٌ بعد لام الفعل ، وهي ياء الإضافة ، فلذلك كسرت لام الفعل ،
 لأن حق ياء الإضافة في المفرد أن يُكسر ما قبلها أبداً ، فأدغمت ياء التصغير في
 لام الفعل ؛ لأن حق ياء التصغير السكون ؛ والمثلان من غير حروف المدوالين
 إذا اجتمعا ، وكان الأول ساكناً ، لم يكن بُدءً من إدغامه في الثاني ، وحذفت
 ياء الإضافة ؛ لأن الكسرة تدل عليها ، وحذفتها في النداء هو الأكثر في كلام
 العرب ؛ لأنها حلّت محلّ التنوين ، والتنوين في المعارف لا يثبت في النداء ، فوجب

(١) قرأ بفتح الميم من « مجراها » حفس وحزوة والكسائي وخلف ، وقرأ الباقون
 بضمها . النشر ٢/٢٧٧ ، والتيسير ص ١٢٤ ، والإنحاف ص ٢٥٦ ، والكشف ١٤٧/أ .

(٢) ح « أجرى الله مجراه » وأثبت ماقي : ظ . ق . د .

(٣) قرأه الضحاك والنخعي وابن وثاب وأبو رجاء ومجاهد وابن جندب والسكبي والجحدري .

[حذف] (١) ما هو مثل التنوين ، وما يقوم مقامه ، وهو ياء الإضافة ، وقوي حذفها في مثل هذا ؛ لاجتماع الأمثال المستقلة مع الكسر ، وهو ثقيل أيضاً .

وقد قرأ عاصم (٢) بفتح الياء ، وذلك أنه أبدل من كسرة لام الفعل فتحةً ، استقتلاً لاجتماع الياءات مع الكسرة ، فانقلبت ياء الإضافة ألفاً ، ثم حذف الألف ، كما تحذف الياء . فبقيت الفتحة على حالها ، وقوي حذف الألف ، لأنها عيوض عما يحذف في النداء ، وهو ياء الإضافة .

وقد قرأ ابن كثير في غير هذا الموضع ، في « لقمان » (٣) بإسكان الياء والتخفيف ، وذلك أنه حذف ياء الإضافة للنداء ، فبقيت ياء مكسورة مشددة ، والكسرة كياء ، فاستقتل ذلك فحذف لام الفعل ، فبقيت ياء التصغير ساكنة .

١١٣٦ - قوله تعالى : ﴿ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ﴾ - ٤٣ -

الماعل في « اليوم » هو « من أمر الله » تقديره : لا عاصم من أمر الله اليوم .

و « لا عاصم » في موضع رفع بالابتداء ، و « من أمر الله » الخبر ، و « من » متعلقة بتقديره : لا عاصم مانع من أمر الله اليوم .

ويجوز أن يكون « من أمر الله » صفة ل « عاصم » ويعمل في « اليوم » ، وتضم خبراً لعاصم .

ولا يجوز أن تتعلق « من » بعاصم ، ولا أن تنصب « اليوم » بعاصم ؛ لأنه

(١) تكله بن : ظ ، ق ، د .

(٢) وقرأ غيره بكسر الياء من « يابني » . التيسير ص ١٢٤ ، وتفسير القرطبي ٣٩/٩ ، والكشف ١٤٧/أ .

(٣) الآية ١٣ و ١٦ و ١٧ من سورة لقمان . وانظر النشر ٢٧٨/٢ ، والانحاف ص ٢٥٦ .

يلزم أن تنون «عاصماً» ، ولا يبنى على الفتح ، لأنه يصير متعلقاً به وما عمل فيه من تمامه ، فيصير بمنزلة قولك : لاخيراً من زيد في الدار ، وتظيره : (لا تَتَرَبَّبَ عَلَيْنَا يَوْمَ)^(١) وسيأتي في موضعه إن شاء الله .

١١٤/ب

١١٣٧ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا مَنْ رَحِمَ ﴾ - ٤٣ -

في موضع نصب على الاستثناء المنقطع ، و«عاصم» على بابيه ، تقديره : لا أحد يمنع من أمر الله لكن من رحم الله ، فإنه معصوم .
وقيل : «مَنْ» في موضع رفع على البديل من موضع «عاصم» ، وذلك على تقديرين :

أحدهما أن يكون «عاصم» على بابيه ، فيكون التقدير : لا يعصم اليوم من أمر الله إلا الله ، وقيل : إلا الراحم ، والراحم هو الله جل ذكره .
والتقدير الثاني على أن يكون «عاصم» بمعنى معصوم ، فيكون التقدير : لا معصوم من أمر الله اليوم إلا المرحوم .

١١٣٨ - قوله تعالى : ﴿ إِنَّهُ سَمِعَ عَنِّي صَاحِحٌ ﴾ - ٤٦ -

الهاء تعود على السؤال ، أي إن سؤالك إياي أن أنجبني كافرأ عمل غير صالح .

وقيل إن معناه : إن سؤالك ما ليس لك به علم عمل غير صالح ، والله على هذين التقديرين من قول الله لنوح .

وقيل : هو من قول نوح لابنه ، وذلك أنه قال له : « اركب معنا ولا

(١) سورة يوسف الآية ٩٢ ، وسيأتي في فقرة (١٢٠٧)

تكن مع الكافرين ، ، إنَّ كونك مع الكافرين عملٌ غيرٌ صالح ؛ فيكون هذا من قول نوح لابنه ، متصلاً بما قبله .

وقيل : الماء في «إنه» تعود على ابن نوح ، وفي الكلام حذف مضاف تقديره : إن ابنك ذو عمل غير / صالح .

فأما الماء^(١) في قراءة الكسائي^(٢) فهي راجعة على الابن ، بلا اختلاف ، لأنه قرأ «مِئَلٍ» بكسر الميم وفتح اللام ، ونصب «غير»^(٣) .

١١٣٩ - قوله تعالى : ﴿ مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ ﴾ - ٥٠ -

يجوز رفع «غير» على النعت أو البدل من موضع «إله» .
ويجوز الخفض على النعت أو البدل من لفظ «إله» ؛ وقد فُتِيَ بها .
ويجوز النصب على الاستثناء .

١١٤٠ - قوله تعالى : ﴿ مِدْرَارًا ﴾ - ٥٢ -

حال من «السما» ، وأصله الماء ؛ والعرب تحذف الماء من «مِفْعَالٍ» على طريق النسب .

١١٤١ - قوله تعالى : ﴿ لَكُمْ آيَةٌ ﴾ - ٦٤ -

تنصب «آية» على الحال من «الناقة»^(٤) .

(١) ح «فالماء» والتنصيح من : ط ، ق ، د .

(٢) وهي قراءة يعقوب أيضاً ، وقرأ الباقون «عملٌ» بفتح الميم ورفع اللام مع التنوين .
النشر ٢٧٨/٢ ، والتيسير ص ١٢٥ ، والإتحاف ص ٢٥٦

(٣) الكشف ١٤٧/ب ، والبيان ١٦/٢ ، والعكبري ٢٢/٢ ، وتفسير القرطبي ٦٩/٩

(٤) أجاز ابن الأنباري نصب «آية» على التمييز ، على تقدير : هذه ناقة الله لكم من جملة الآيات . البيان ١٩/٢

١١٤٢ - قوله تعالى : ﴿ وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ ﴾ - ٦٦ -

من ^(١) فتح الميم بنى « يوماً » على الفتح لإضافته إلى غير متمكن وهو « إذ » .
ومن كسر الميم أعرب وخفض لإضافة « الخزي » إلى « اليوم » ، ولم يبنه ^(٢)

١١٤٣ - قوله تعالى : ﴿ وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا ﴾ - ٦٧ -

إنما حذف التاء من « أخذ » لأنه فرق بين المؤنث وهو « الصيحة » وبين فعله وهو « أخذ » بقوله : « الَّذِينَ ظَلَمُوا » ، وهو مفعول « أخذ » فقامت التفرقة مقام التأنيث ، وقد قال في آخر السورة ، في قصة شعيب : (وَأَخَذَت) - ٩٤ -
فجرى بالتأنيث على الأصل ، ولم يعتد بالتفرقة .

وقيل : إنما حذف التاء لأن تأنيث « الصيحة » غير حقيقي ؛ إذ ليس لها / ١١٥ ب
ح
ذكر من لفظها .

وقيل : إنما حذف التاء ^(٣) لأنه حمل على معنى الصياح ؛ إذ الصيحة
والصياح بمعنى واحد ؛ وكذلك العلة في كل ما شابهه ^(٤) .

١١٤٤ - قوله تعالى : ﴿ قَالُوا سَلَامًا ﴾ - ٦٩ -

انتصب « سلاماً » ^(٥) على المصدر .

(١) قرأ بفتح الميم من « يومئذ » نافع وأبو جعفر والكسائي ، وقرأ الباقي بكسر الميم .
النشر ٢٧٨/٢ ، والتيسير ص ١٢٥ ، والإتحاف ص ٢٥٧ ، وتفسير القرطبي ٦١/٩
(٢) ولم يبنه لإضافة « يوم » إلى « إذ » ، لأنه لا يجوز أن ينفصل من « إذ » ، والبناء إنما
يلزم إذا لزمت العلة . الكشف ١٤٨/أ .

(٣) ح « الهاء » وصححت من : ظ ، ق ، د

(٤) البيان ٢٠/٢ ، والمكبري ٢٣/٢

(٥) ح : « سلام » وأثبت ما في : ظ ، ق ، د .

وقيل: هو منصوب بـ « قالوا » ، كما تقول : قلت خيراً ، لأنه لم يحك قولهم « إذا السلام » معني (١) قولهم ، فأعتمس القول فيه ، كما تقول : قلت حقاً ، لمن سمعته يقول : « لا إله إلا الله » فلم تذكر ما قال ، إنما جئت بلفظ يحقق قوله ، فأحملت فيه القول . وكذلك « سلام » في هذه الآية ، إنما هو معني ما قالوا ، ليس هو لفظهم بعينه فيحكي ؛ ولو رفع لكان محكياً ، وكان هو قولهم بعينه .

فانصب أبدأ في هذا وشبهه مع القول إذا هو بعني ما قالوا ، لا قولهم بعينه .
والرفع على أنه قولهم بعينه ، حكاة (٢) عنهم .

١١٤٥ - وقوله تعالى : ﴿ قَالَ سَلَامٌ ﴾ - ٦٩ -

ورفعه على الحكاية لقولهم ، وهو خبر ابتداء محذوف (٣) ، أو مبتدأ تقديره : قال : هو سلام ، أو أمري سلام ، أو عليكم سلام ، فنصبها جميعاً يجوز على ما تقدم ، ورفعا جميعاً يجوز على الحكاية والإضمار (٤) .

١١٤٦ - قوله تعالى : ﴿ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ ﴾ - ٦٩ -

« أن » في موضع نصب على تقدير حذف حرف الجر / تقديره : فما لبث عن أن جاء (٥) .

وأجاز الفراء (٦) أن تكون في موضع رفع بـ « لبث » تقديره عنده : فما لبث

(١) كذا في « ق » ، وفي ح : « السلام بعني » ، وفي ط ، د : « السلم معني » . وفي تفسير الفرطبي ٦٣/٩ : « وقرئ « سلم » ، قال الفراء : السلم والسلام بعني ، مثل الخلّ والحلال » .

(٢) ح : « حكاية » . (٣) ح « مضمّر » وأثبت مافي : ط ، ق ، د .

(٤) الكشف ١٤٨/ب ، والبيان ٢٠/٢ ، والمعكبري ٢٣/٢

(٥) ح « جاء » وأثبت مافي : ط ، ق ، د . (٦) معاني القرآن ٢١/٢

بجئته ، أي ما أبطأ بجئته بعجل . ففي « لبث » ، على القول الأول ، ضمير « إبراهيم » ولا ضمير فيه على القول الثاني .

وقيل : « ما » بمعنى الذي ، وفي الكلام حذف مضاف تقديره : فالذي لبث (١) إبراهيم قدر بجئته بعجل ، أراد أن يبين قدر إبطائه ، ففي « لبث » ضمير الفاعل وهو « إبراهيم » أيضاً (٢) .

١١٤٧ قوله تعالى : ﴿ وَمِنْ وَّرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبُ ﴾ - ٧١ -

من رفع ٣ « يعقوب » جعله مبتدأ ، وما قبله خبره ، والجملة في موضع نصب على الحال المقدرة من المضمرة المنحوبة في « بشرناها » ، فيكون « يعقوب » داخلاً في البشارة .

ويجوز رفع « يعقوب » على إضمار فعلٍ تقديره : ويحدث من وراء إسحاق يعقوب ، فيكون « يعقوب » غير داخل في البشارة .

ومن نصب « يعقوب » جملة في موضع خفض على العطف على « إسحاق » ، لكنّه لم ينصرف للتعريف والعجمة ، وهو مذهب الكسائي ، وهو ضعيف عند سيبويه والأخفش ؛ إلا بإعادة الخافض ؛ لأنك فرقت بين الجار والمجرور (٤) بالظرف ؛ وحق المجرور أن يكون ملاحقاً للجار (٥) ، والواو قامت مقام حرف

(١) في العكبري ٢/٢٣ : « والذي لبثه ... » .

(٢) البيان ٢/٢١ ، وتفسير القرطبي ٩/٦٣ وقد نقل ما حكاه ابن العربي عن كبار النحويين ،

أن « أن » بمعنى « حتى » والتقدير : فما لبث حتى جاء .

(٣) الرفع قراءة غير ابن عامر وحمزة وحفص ، فأما هؤلاء فقرأوا بالنصب . النشر

٢/٢٧٩ ، والتبشير ص ١٢٥ ، والإتحاف ص ٢٥٨

(٤) في « بين الخافض والمخفوض » وأثبت ما في : ظ ، ق ، د .

(٥) في هامش ح عبارة « بلغ » .

الجبر ؛ ألا ترى أنك لو قلت : مرتت يزيد ، وفي الدار عمرو ، قبُح ، وحقه ^{١١٦}/_٢ الكلام : مرتت يزيد وعمرو في الدار ، وبشرناها بإسحاق ويعقوب من ورائه .

وقيل : « يعقوب » منصوب ، محمول على موضع « إسحاق » وفيه بعد أيضاً ؛ للفصل بين حرف العطف والمعطوف [بقوله : « ومن وراء إسحاق يعقوب »] ^(١) ، كما كان في الحفص . و « يعقوب » في هذين القولين داخل في البشارة .

وقيل : هو منصوب بفعلٍ مضمّر دلّ عليه الكلام ، تقييده : ومن وراء إسحاق وهبنا له يعقوب ، فلا يكون داخلًا في البشارة ^(٢) .

١١٤٨ - قوله تعالى : ﴿ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا ﴾ - ٧٢ -

انتصب « شيخ » على الحال من المشار إليه ، والعامل في الحال الإشارة والتنيه ، ولا تجوز هذه الحال إلا إذا كان المخاطب يعرف صاحب الحال ، فتكون فائدة الإخبار في الحال ؛ فإن كان لا يعرف صاحب الحال صارت فائدة الإخبار ؛ إنما هي في معرفة صاحب الحال ، ولا يجوز أن تقع له الحال لأثره يصير المعنى : إنه فلان في حالٍ دون حالٍ ؛ لو قلت : هذا زيد قائماً ، لمن لا يعرف زيدا ، لم يجوز ؛ لأنك تخبره أن المشار إليه هو زيد في حال قيامه ، فإن زال عن القيام لم يكن زيدا . وإذا كان / المخاطب يعرف زيدا بعينه ، [فإنما ^{١١٧}/_٢ أفدته وقوع الحال منه . وإذا لم يعرف عينه] ^(١) ، فإنما أفدته معرفة عينه ، فلا يقع منه حال لما ذكرنا .

(١) زيادة من : ط ، ق .

(٢) الكشف ١٤٨/ب ، والبيان ٢١/٢ ، والعكبري ٢٣/٢ ، وتفسير القرطبي ٦٩/٩

والرفع^(١) في « شيخ » [يجوز]^(٢) من خمسة أوجه^(٣) ، تركها ذكرها لاشتهارها .

١١٤٩ - قوله تعالى : ﴿ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ مُجَادِلُنَا ﴾ - ٧٤ -

مذهب الأخفش والكسائي أن « مجادلنا » في موضع « جادلنا » ، لأن جواب « لمتاً » يجب أن يكون ماضياً ، فجعل المستقبل مكانه ؛ كما كان حق جواب الشرط أن يكون مستقبلاً فجعل في موضعه الماضي .

وقيل المعنى : أقبل مجادلنا ، فهو حال من^(٤) « إبراهيم » عليه السلام^(٥) .

١١٥٠ - قوله تعالى : ﴿ هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ ﴾ - ٧٨ -

مبتدأ وخبر ، لا يجوز عند البصريين غيره .

(١) نسبت قراءة الرفع إلى ابن مسعود ، وقد حكاهما عنه ابن أبي داود في كتاب المصاحف ص/٦٣ ، وابن خالويه في شواذه ص / ٦٠ ، وزاد أبو حيان في البحر المحیط ٥ / ٢٤٤ نسبتها إلى الأعمش .

(٢) تكلمة من : ظ ، ق .

(٣) ذكر لها أبو البقاء سبعة أوجه ، وهي : أن يكون « هذا » مبتدأ ، و « بعلي » بدلاً منه ، و « شيخ » الخبر .

والثاني : أن يكون « بعلي » عطف بيان ، و « شيخ » الخبر .

والثالث : أن يكون « بعلي » مبتدأ ثانياً و « شيخ » خبره ، والجملة خبر « هذا » .

والرابع : أن يكون « بعلي » خبر المبتدأ و « شيخ » خبر مبتدأ محذوف ، أي هو شيخ .

والخامس : أن يكون « شيخ » خبراً ثانياً .

والسادس : أن يكون « بعلي » و « شيخ » جميعاً ، خبراً واحداً ، كما تقول : هذا حلوحامض .

والسابع : أن يكون « شيخ » بدلاً من « بعلي » .

وقد ذكر ابن الأثيري أربعة أوجه فقط وهي : الأول ، والرابع ، والسادس ، والسابع ، كما

عند أبي البقاء . انظر العكبري ٢/٢٣ ، والبيان ٢/٢٢

(٤) ح « في » وأثبت ماني : ظ ، ق ، د .

(٥) البيان ٢/٢٣ ، وتفسير القرطبي ٩/٧٢

وقد روي أن عيسى (١) بن عمر قرأ : « أظهِرَ لَكُمْ » ، نصب « أظهِرَ »
على الحال ، وجعل « هُنَّ » فاصلة ، وهو بعيد ضعيف (٢) .

١١٥١ - قوله تعالى : ﴿ ضَيْفِي ﴾ - ٧٨ -

أصله المصدر ، فلذلك لا يشئ ولا يجمع .

١١٥٢ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا أَمْرًا تُكِّ ﴾ - ٨١ -

قرأه أبو عمرو وابن كثير بالرفع (٣) على البدل من « أحد » ، وأنكر
أبو عبيد الرفع على البدل ، وقال : يجب على هذا أن يرفع « يَلْتَفِت » ، يجعل
« لا » نقيضاً ، ويصير المعنى ، إذا أبدلت « المرأة » من « أحد » وجزمت
« يلتفت » على النهي : أن المرأة أباح لها الالتفات ، وذلك / لا يجوز ؛ ولا يصح
عنده البدل إلا برفع « يلتفت » ، ولم يقرأ به أحد .

وقال البرد : مجاز هذه القراءة أن المراد بالنهي مخاطب ، ولفظه لغيره ،
كما تقول لخادمك : لا يخرج فلان ، لفظ النهي لفلان ، ومعناه للمخاطب ؛ فمعناه :
لا تدهه بخروج .

وكذلك معنى النهي ، إنما هو لـ « لوط » ، أي : لا تدعهم يلتفتون إلا امرأتك ؛
وكذلك قوسم : لا يقيم أحد إلا زيد ؛ معناه : انهم عن القيام إلا زيدا .

(١) حكى ابن خالويه هذه القراءة في شواذه ص ٦٠ ، ونسبها إلى ابن مروان وعيسى بن
هر ، وزاد أبو حيان في البحر المحیط ٢٤٧/٥ نسبتها إلى الحسن وزيد بن علي وسعيد بن جبیر .

(٢) لا يجيز الخليل وسيبويه والأخفش أن يكون « هن » هاهنا عماداً ، ويكون عماداً فيها
لا يتم الكلام إلا بما بعدها ، نحو : كان زيد هو أخاك ... انظر تفسير القرطبي ٧٦/٩ ،
وكذلك استنكر أبو عمرو قراءة عيسى بن عمر نصب « أظهِر » كما في البيان ٢٥/٢

(٣) وقرأ غيرهما بالنصب . النشر ٢٧٩/٢ ، والتيسير ص ١٢٥ ، والإنحاف ص ٢٥٩

فأمّا النصب في « امرأتك » فعلى الاستثناء ؛ لأنه نهي وليس بنهي .

ويجوز أن يكون مستثنى من قوله : (قَامَسِرَ بِأَهْلِكَ) (إلا - امرأتك) ، ولا يجوز في « المرأة » على هذا إلا النصب ، إذا جعلتها مستثناة (١) من الأهل ، وإنما حسن الاستثناء بعد النهي لأنه كلام تام ؛ كما أن قولك : جاني القوم ، كلام تام ، ثم تقول : إلا زيداً ، فتستثني وتنصب (٢) .

١١٥٣ - قوله تعالى : ﴿ أَوْ أَنْ تَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ ﴾

- ٨٧ -

من قرأه بالنون فيها عطفه على مفعول « تترك » وهو « ما » . ولا يجوز عطفه على مفعول « تأمرُك » وهو « أن » ؛ لأن المعنى يتغيّر .
ومن قرأه « ما تشاء » بالياء (٣) كان « أو أن تفعل » معطوفاً على مفعول « تأمرُك » وهو « أن » بخلاف الأول .

١/١١٨
ح
ومن قرأ « تفعل » و « تشاء » بالياء فيها جاز / عطف (٤) « أو أن تفعل » على مفعول « تترك » وهو « ما » ، وعلى مفعول « تأمرُك » وهو « أن » ، و « ما » (٥) بمعنى « لا » . وقد شرحنا هذه الآية مفردة في كتاب آخر .

١١٥٤ - قوله تعالى : ﴿ شِقَاقِي ﴾ - ٨٩ -

- (١) ح « مستثنى » وأثبت مافي : ظ ، ق ، د .
(٢) الكشف ١٤٩ أ : والبيان ٢٦/٢ ، والعكبري ٣٤/٢ ، وتفسير القرطبي ٨٠/٩ .
(٣) وهي قراءة السلمي والضحاك بن قيس ، كما في تفسير القرطبي ٨٧/٩ ، وفي البحر المحيط ٥ ٢٥٣ : قرأه أيضاً ابن أبي عملة ، وزيد بن علي . وقراءة الجمهور بالنون .
(٤) ح « عطفه » وصححت من : ظ ، ق .
(٥) ح « وأما » وهو تحريف .

معناه : مشاققي^(١) ، وهو في موضع رفع بـ « يجرمشكم » .

١١٥٥ - وقوله تعالى : ﴿ ضَعِيفًا ﴾ - ٩١ -

حال من الكاف في « نراك » ؛ لآته من رؤية العين .

١١٥٦ - قوله تعالى : ﴿ مَن يَأْتِيهِ ﴾ - ٩٣ -

[« مَنْ »]^(٢) في موضع نصب بـ « تعلمون » ، وهو في المعنى مثل : « واللهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ »^(٣) أي : يعلم هذين الجنسين . كذلك المعنى في هذه الآية : فسوف يعلمون هذين الجنسين .

وأجاز الفراء^(٤) أن تكون « مَنْ » استفهاماً ، فتكون « من » في موضع رفع ، وتكون « مَنْ » الثانية المعطوفة على الأولى ، موصولة أيضاً وليست باستفهام .

١١٥٧ - قوله تعالى : ﴿ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ ﴾ - ١٠٧ -

« ما » ظرف في موضع نصب تقديره : وقت دوام السماوات [والأرض]^(٥) .

١١٥٨ - وقوله تعالى : ﴿ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ ﴾ - ١٠٧ -

« ما » في موضع نصب استثناء ليس من الأول .

١١٥٩ - قوله تعالى : ﴿ وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا ﴾ - ١٠٨ -

قرأ الكسائي وحمزة وحفص^(٦) بضم السين ، حملاً على قولهم « مسعود » ،

(١) ظ ، د « مشاققي » .

(٢) سورة البقرة الآية ٢٢٠ ، وانظر فقرة (٢٤٩)

(٣) معاني القرآن ٢٦/٢

(٤) زيادة من : ظ .

(٥) قرأ بالضم أيضاً خلف ، وقرأ غيرهم بفتح السين « سعدوا » . النشر ٢/٢٨٠ ، والتبشير

ص ١٢٦ ، والكشف ١/١٤٩ أ .

وهي لغة قلبية شاذة . وقولهم « مسعود » إما جاء / على حذف الزائد ؛ كأنه من : أَسْعَدَهُ اللهُ ، ولا يقال : سَعَدَهُ اللهُ ، فهو مثل قولهم : أَجْنَتْهُ اللهُ فهو مجنون ، فمجنون أتى على : جنته الله ؛ وإن كان لا يقال ، كذلك « مسعود » أتى على : سَعَدَهُ اللهُ ؛ وإن كان لا يقال .

وَضَمُّ السَّيْنِ فِي « سَعَدُوا » بَعِيدٌ عِنْدَ أَكْثَرِ النُّحَوِيِّينَ ، إِلَّا عَلَى تَقْدِيرِ حَذْفِ الزَّائِدِ ، كَأَنَّهُ قَالَ : وَأَمَّا الَّذِينَ أَسْعَدُوا .

١١٦٠ وقوله تعالى : ﴿ وَإِنَّ كُلًّا لَّمَّا لَيُوفِيْنَهُمْ ﴾ * - ١١١ -

من شدّد « إن » ، أتى بها على أصلها وأعملها في « كل » . واللام في « لَمَّا » ، لام التأكيد دخلت على « ما » ، وهي خبر « إن » ، و « ليوفينهم » جواب القسم تقديره . « وإن كلاً لخلق أو لبشر ليوفينهم » . ولا يحسن أن تكون « ما » زائدة ، فتصير اللام داخلة على « ليوفينهم » ، ودخولها على لام القسم لا يجوز .

وقد قيل : « إن » « ما » زائدة ، لكن دخلت ليفصل بين اللامين اللذين يتلقيان القسم (١) ، وكلاهما مفتوح ، ففصل بينهما بـ « ما » .
فأما من خفف « إن » فإنه خَفَّفَ استنقالاتاً للتضعيف ، وأعملها في « كل » ، مثل عملها مشددة ، واللام في « لَمَّا » على حالها .

فأما تشديد « لَمَّا » في قراءة (٢) عاصم وحمزة وابن عامر ، فإن الأصل فيها « لَمِنَ ما » ، ثم أَدغَمَ النون في الميم ، فاجتمع / ثلاث ميمات في اللفظ ، فحذفت الميم المكسورة وتقديره : « وإن كلاً لَمِنَ خلتق ليوفينهم ربك » . وقيل التقدير : « لَمِنَ

(١) أي بين اللام التي في خبر (إن) ، ولام القسم التي في (ليوفينهم) . البيان ٢٨/٢

(٢) وقرأ به أيضاً أبو جعفر . النشر ٢٨٠/٢ ، والتيسير ص/١٢٦ ، والإتحاف ص ٢٦٠ ،

والكشف ١٤٩/أ .

« ما » بفتح الميم في « من » ، فتكون « ما » زائدة ، وتحذف إحدى الميمات ، لتكون الميم في اللفظ على ما ذكرنا ، والتقدير : حائق^١ ليوفيتهم .

وقد قيل : إن « لما » في هذا الموضع مصدر « لم » ، لكن أجري في الوصل مجراه في الوقف ، وفيه بعد ؛ لأن إجراء الشيء في الوصل مجراه في الوقف إنما يجوز في الشعر ؛ وقد حكى عن الكسائي أنه قال : لا أعرف وجه التثقل في « لما » .

وقد قرأ الزهري « لما » مشددة منوثة مصدر « لم » .

ولو جعلت « إن » في حال التخفيف بمعنى « ما » لرفت « كلا » ، ولصار التشديد في « لما » على معنى « إلا » ، كما قال (إن كل نفس نسف لعماء عليها حافظ)^(١) بمعنى : ما كل نفس إلا عليها ، على قراءة من شدد « لما » . وفي حرف أبي « وإن كل إلا ليوفيتهم » ، « إن » بمعنى « ما » .

وقرأ الأعمش : « وإن كل لما ليوفيتهم » ، تجعل « إن » بمعنى « ما » و « لما » بمعنى « إلا » ، وترفع « كل » بالابتداء في ذلك كالتة ، و « ليوفيتهم » الخبر .

وقد قيل : إن « ما » زائدة في قراءة من خفف ، و « ليوفيتهم »^(٢) هو الخبر .

١١٦١ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْ أَتَجِنَا مِنْهُمْ ﴾ - ١١٦ -

نصب^(٣) على الاستثناء / المقطع .

(١) سورة الطارق الآية ٤ ، وانظر فقرة (٢٥١٥)

(٢) انظر هذه القراءات في تفسير القرطبي ١٠٥/٩ ، والبحر المحيط ٢٦٦/٥ ، والبيان

٣٠ - ٢٨/٢

(٣) أي نصب « قليلاً » ، وهذه الفقرة بنامها موجودة في ح فقط .

وأجاز الفراء الرفع على البدل من «أولو» وهو عنده مثل قوله : (إِلَّا قَوْمُ
يُونُسَ) (١) استثناء منقطع .

ويجوز فيه الرفع على البدل عنده فيما قال :

وبلدةٍ ليس بها أنيسُ إِلَّا اليعافيرُ وإلا العيسُ (٢)

فرفع اليعافير على البدل من أنيس ، وحقه النصب ، لأنه استثناء منقطع
من الكلام .

* * * *

(١) سورة يونس الآية ٩٨ ، وانظر فقرة (١١٢٠)

(٢) راجع حاشية رقم ٣ ، ص ٣٩٢

مُشْكِلُ إِعْرَابِ سُورَةِ

«يوسف عليه السلام»

١١٦٢ - قوله تعالى : ﴿ قُرْآنًا عَرَبِيًّا ﴾ - ٢ -

« قرآنًا » حال من الماء في (أنزلناه) ، ومعناه : أنزلناه مجموعاً ، و«عربياً»^(١) حال أخرى .

ويجوز أن يكون « قرآنًا » توطئةً للحال ، و«عربياً» هو الحال ، كما تقول : مررت بزيدٍ رجلاً صالحاً ، فدرجل « توطئة للحال ، و«صالحاً» هو الحال .

١١٦٣ - قوله تعالى : ﴿ إِذْ قَالَ يُوسُفُ ﴾ - ٤ -

العامل في « إذ » هو قوله : (المتأفلين)^(٢) .

وقرأ طلحة بن مصرف^(٣) « يُؤْسِيفُ » بكسر السين والهمز ، جعله عربياً على « يُفْعِلُ » من الأُسْف ، لكنه [لم] «^(٤)» يدرفه للتعريف ووزن الفعل .

وحكى أبو زيد^(٥) : « يُؤْسَفُ » بفتح السين والهمز ، جعله « يُفْعَلُ » من الأُسْف أيضاً ، وهو عربي ، ولم يصرّف أيضاً / لا ذكرنا .

(١) ح ، ق : « وعربي » .

(٢) ح : « لمن التأفلين » وأثبت ما بي : ط ، ق ، د .

(٣) تفسير القرطبي ١٢٠/٩ (٤) تكلمة من : ط ، ق ، د .

(٥) تفسير القرطبي ١٢٠/٩

ومن ضمَّ السين^(١) جعله أعجمياً لم ينصرف للتعريف والعجمة ، وليس في كلام العرب « يُفْعَل » ، فلذلك لم يكن عربياً على هذا الوزن .

١١٦٤ - قوله تعالى : ﴿ يَا أَبَتِ ﴾ - ٤ -

التاء في « يَا أَبَتِ »^(٢) ، إذا كسرتها في الوصل ، بدل من ياء الإضافة عند سيويه ، ولا يُجمع بين التاء وياء الإضافة عنده ، ولا يوقف على قوله : [« يَا أَبَتِ »]^(٣) إلا بالهاء ؛ إذ ليس ثمَّ ياء مقدرة^(٤) ؛ وبذلك وقف ابن كثير وابن عامر^(٥) . وقال الفراء^(٦) : الياء في النسبة ، فيوقف على قوله : [« يَا أَبَتِ »]^(٣) بالتاء ، وبذلك وقف أكثر القراء اتباعاً للمصحف .

وقرأ ابن عامر بفتح^(٧) التاء ، قدر أن الياء محذوفة ، على حذفٍ حذفها في الترخيم ، ثم ردّها ولم يعتدّ بها ففتحها ، كما كان الاسم قبل رجوعها مفتوحاً ، كما قالوا : باطحة ، بأُمِيمَةٍ ، بالفتح . فقياس الوقف على هذا أن تقف بالهاء ، كما تقف^(٨) على طلمحة وأميمة .

وقيل : إنه أراد : « يَا أَبَتَا » ثم حذف الألف لأنَّ الفتحة تدل عليها ، فيجب على هذا أن تقف بالتاء ؛ لأنَّ الألف مرادة مقدرة .

(١) وهي قراءة احمور .

(٢) زيادة من : ظ ، ق .

(٣) ح : « مفردة » والتصحيح من : ظ ، ق ، د .

(٤) وقف بالهاء أيضاً أبو جعفر ويعقوب . التيسير ص ١٢٧ ، والإتحاف ص ٢٦٢

(٥) معاني القرآن ٣٢/٢

(٦) وهي قراءة أبي جعفر أيضاً . النشر ٢٨٢/٢ ، والتيسير ص ١٢٧ ، والإتحاف

(٧) ظ ، ق ، د : « كما يوقف » .

وقيل : إنه أراد « بأبته » ثم حذف الماء ، وهذا ليس بموضع (١) شُدْبَةٍ .
وأجاز النحاس ضم التاء على التشبيه بتاء « طلحة » / إذا لم يُرْخَم ،
ومنع الزجاج (٣) .

١١٦٥ - قوله تعالى : ﴿ سَاجِدِينَ ﴾ - ٤ -

حال من الماء والميم في « رأيتهم » ، لأنه من رؤية العين . وإنما أخبر عن
الكواكب بالياء والنون ، وهما لمن يعقل (٣) ، لأنه إنما أخبر عنها بالطاعة والسجود ،
وهما من فعل من يعقل ، جرى « ساجدين » على الإخبار عن يعقل ؛ إذ قد حكى
عنها فعل من يعقل .

١١٦٦ - قوله تعالى : ﴿ آيَةٌ لِّلسَّائِلِينَ ﴾ - ٧ -

في وزن « آية » أربعة أقوال :

قال سيبويه (٥) : هي « قَعْلَةٌ » وأصلها : أَيْتَةٌ (٦) ، ثم أبدلوا من الياء
السَّاكِنَةَ ألفاً ، هذا معنى قوله ، ومثله [عنده] (٧) : غَابَةٌ وثَابَةٌ (٨) ، واعتلل هذا

(١) ح ، ظ : « موضع » وأثبت ما في : ق ، د .

(٢) في هامش ظ ٦٩/أ ، ب . بحث مطول حول إعراب « بأبت » وهو منقول عن
الكشاف للزخشري ٣٠١/٢ ، ٣٠٢ .

(٣) ح : « وهما لمن لا يعقل » وهو خطأ ، وأثبت ما في : ظ ، ق ، د .

(٤) في المصحف : « آيات » ، وآية قرأه أهل مكة . تفسير القرطبي ٩/١٢٩ ،
وفي الكشاف ١٥٠/ب : قرأ ابن كثير بالتوحيد .

(٥) الكتاب لسيبويه ٣٨٨/٢ .

(٦) ق : « أَيْتَةٌ » بإدغام اليامين . (٧) زيادة من : ق ، ظ .

(٨) ح ، ظ ، د : « وشاية » وأثبت ما في : ق والمقتضب ١٥١/٨ . والثانية : حجارة
تكون حول الغنم للراعي يشوي إليها . المنصف ٧٢/٣ .

عنده ساذ، لأنهم أعلوا العين، وصححوها اللام، والقياس إعلال اللام، وتصحيح العين.
وقال الكوفيون: «آية» فعنّاة، بفتح العين، وأصلها «أبيّة» فقلبت
الياء الأولى ألفاً لتحركها وانفتاح ما قبلها، وهو ساذ في الاعتلال؛ إذ كان الأصل
أن تملّ الياء الثانية، وتصحّ الأولى، فيقال: «أبّاة».

وقال بعض الكوفيين: «آية» فعنّه، وأصلها «أبيسة»، فقلبت الياء
الأولى ألفاً لانكسارها وتحرك ما قبلها، وكانت الأولى أوّلى بالعلة من الثانية، لنقل
الكسرة عليها، وهذا قول صالح جارٍ على الأصول.

وقال ابن الأنباري/ في «آية»: وزنها «فاعلة» وأصلها: «آبيّة» فأسكنت الياء
الأولى استئقلاً للكسرة على الياء، وأدغموها في الثانية فصارت «آيّة»، مثل لفظ
«دابة» ووزنها^(١)، ثم خففوا الياء، كما قالوا: «كيتونة» بتخفيف الياء ساكنة،
وأصلها: «كيتونة»، ثم خففوا فحذفوا الياء الأولى المتحركة استئقلاً للياء المشددة
مع طول الكلمة، وهذا قول بعيد من القياس؛ إذ ليس في «آية» طول يجب
الحذف معه كما في «كيتونة».

١١٦٧ - قوله تعالى: ﴿ كَمَا أَتَمَّهَا ﴾ - ٦ -

الكاف في موضع نصب نعت^(٢) لمصدر محذوف تقديره: إتماماً كما أتمها.

١١٦٨ - قوله تعالى: ﴿ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ ﴾ - ٩ -

«أرضاً» ظرف. وذكر النحاس أنه غير مبهم، وكان حق الفعل ألا يتعدى

(١) ح: « وقرئ بها » وأثبت ما في: ط، ق، د.

(٢) ح، د: « نعتاً » وأثبت ما في: ط، ق.

إليه إلا بحرف ، لكن حذف الحرف ، كما قال [الشاعر] (١) .

كما غَسَلَ الطريقَ الثعلبُ (٢)

وفي قوله نظر .

١١٦٩ - قوله تعالى : ﴿ تَأْمَنَّا ﴾ - ١١ -

أصله . تَأْمَنَّا ، [ثم] (٣) أدغمت النون الأولى في الثانية ، وبقي الإشمام يدل على ضمة النون الأولى .

والإشمام هو ضمك شفتيك من غير صوت بسمع ، فهو بعد (٤) الإدغام وقبل (٥) فتحة النون الثانية .

و [ابن كيسان] (٦) بسمي « الإشمام » الإشارة ، وبسمي « الروم » إشماماً .

والرَّوْمُ : صوت ضعيف [يُسْمَعُ خَفِيًّا] (٧) ، يكون في المرفوع والمخفوض والمنصوب الذي لا تتوين / فيه .

(١) شكلة من : ق ، د .

(٢) جزؤه من بيت قاله ساعدة بن جؤنبة الهذلي في وصف رمح لبن الهز . وتماهه :

لَدُنْهُ بَهْرٌ الْكَفْرِ بِتَعْسِيلٍ مَسْنُهُ فِيهِ كَمَا غَسَلَ الطَّرِيقَ الثَّعْلَبُ

والعسلان ، اضطراب متن الثعلب في جريه ، واللدن : الناعم اللين . رأسله : كما غسل في الطريق الثعلب ، ولكنه حذف الجار ونصب « الطريق » بالفعل « غسل » اتساعاً . والبيت في الخزانة ١/٥٤ : ، ومن شواهد سيبويه ١٦/١ ، ١٠٩٠ ، وديوان الهذليين ص ١٩ ، والكمال ١/٢١٦ ، والمخصص ٧٨/١٤ عجزه ، والتاج واللسان (غسل) .

(٣) من : ق ، ط .

(٤) كذا في ق ، وفي ح : « بغير » وفي ط : « بعيد » .

(٥) في ح ، ط : « وقيل » وأثبت ما في : ق .

(٦) من : ق ، ط .

(٧) شكلة من : ق . وانظر « باب عمل الروم والإشمام » في كتاب الكشف ٢٩/٢٩

والإشمام لا يكون إلا في المرفوع .

١١٧٠ - قوله تعالى : ﴿ نَزَّعَ ﴾ - ١٢ -

من كسر 'ال' العين من القراء جعله من « رَعَى » فحذف الياء عِلْمُ الجزم ، فهو « يفتعل » ، والتاء زائدة من رعي العنم .

وقيل : هو من قولهم : رعاك الله ، أي حرصك ، فعناه على هذا : التحارس^(٢) .

ومن قرأه بإسكان العين ، أسكنها للجزم ، وجملها من « رتبع » ، وهو يفعل ، والتاء أصلية^(٣) .

١١٧١ قوله تعالى : ﴿ أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ ﴾ و ﴿ أَنْ يَأْكُلَهُ

الذَّبُّ ﴾ - ١٣ -

« أن » الأولى في موضع رفع لـ « يحزني » ، و « أن » الثانية في موضع

نصب بـ « أخاف » .

١١٧٢ - وقوله تعالى : ﴿ عِشَاءً ﴾ - ١٦ -

نصب على الظرف ، وهو في موضع الحال من المضمَر في « جاؤوا » .

١١٧٣ - قوله تعالى : ﴿ وَلَوْ كُنَّا ﴾ - ١٧ -

قال المبر : « لو » بمعنى « إن » .

(١) قرأ نافع وأبو جعفر « يرتع » بياء وكسر العين ، وقرأ عاصم وحزمة والكسائي ويعقوب وخلف بالياء كذلك ، ولكن مع سكون العين « يرتع » ، وقرأ أبو عمرو وابن عامر بالتون وسكون العين « يرتع » . النشر ٢/٢٨٢ ، والإتحاف ص ٢٦٢ (٢) ق ، ط . « تحارس » .

(٣) الكشف ١/١٥١ ، والبيان ٢/٣٤ ، والعكبري ٢/٢٧ ، وتفسير القرطبي ٩/١٣٨

١١٧٤ قوله تعالى : ﴿ بِيَدِمَ كَذِبٍ ﴾ - ١٨ -
أي ذي كذب .

١١٧٥ - قوله تعالى : ﴿ فَصَبْرٌ ﴾ - ١٨ -

رفع على إضمار مبتدأ تقديره : فأمرني صبر ، أو : فشأنني صبر .

وقال قَطْرُبُ [تقديره] (١) : فصبري صبر ، وهـ جميل ، نعت للصبر .

ويجوز النصب على المصدر ، ولم يقرأ (٢) به ، على تقدير (٣) : فأنا أصبر صبراً .

والرفع الاختيار فيه ، لأنه ليس بأمر ، ولو كان أمراً لكان الاختيار

فيه النصب .

١١٧٦ - قوله تعالى : ﴿ يَا بُشْرَايَ ﴾ - ١٩ -

قرأه (٤) ابن أبي إسحاق وغيره بياء مشددة من غير ألف ، وعله ذلك أن

بَاء الإضافة حقها أن ينكسر ما قبلها ، فلما لم يمكن ذلك / في الألف قلبت بَاءً ،

وأدغمت في بَاء الإضافة ، ومثله « هداي » (٥) .

(١) زيادة من : د .

(٢) جاء في البحر ٢٨٩/٥ : « قيل : وهي قراءة ضعيفة عند سيبويه ؛ ولا يصلح

النصب في مثل هذا إلا مع الأمر ... » .

(٣) ح : « ويجوز النصب ، ولم يقرأ به ، على المصدر ، على تقدير « وأثبت ما في : د .

(٤) قرأ ابن أبي إسحاق « يا بُشْرَايَ » كما في تفسير القرطبي ١٥٣/٩ ، وجاء

في المختصب أنه قد قرأ به أبو الطفيل ، والجحدري وابن أبي إسحاق ، كما رويت عن الحسن .

(٥) وهي الآية ١٢٣ من سورة طه ، وقبلها : (فمن اتبع هداي) . وفي د : « ومثله

هداي ومثواي ومحياي » .

وقد قرأه (١) الكوفيون بغير ياء ، كأنهم جعلوا « بشرى » اسماً للمنادى ، فيكون في موضع ضم ، وقيل : إنه إنما نادى البشرى ، كأنه قال : يا أيتها البشرى هذا زمانك ، وعلى هذا المعنى قرأ القراء (يا حسرة على العباد) (٢) بالتنوين ، كأنه نادى الحسرة (٣) .

١١٧٧ - قوله تعالى : ﴿ وَأَسْرُوهُ ﴾ - ١٩ -

الماء ليوسف عليه السلام ، والضمير لإخوته ، وقيل : الضمير للتجار . و « بضاعة » نصب على الحال من « يوسف » معناه : بوضوعاً .

١١٧٨ - قوله تعالى : ﴿ دَرَأَهُمْ ﴾ - ٢٠ -

في موضع خفض على البدل من « من » .

١١٧٩ - قوله تعالى : ﴿ هَيْتَ لَكَ ﴾ - ٢٣ -

هي لفظة مبنية غير مهموزة ، يجوز فيها فتح التاء وكسرها وضمها ، والكسر فيه بعد ؛ لاستثقال الكسرة بعد الياء . ومعناها : الاستجلاب ليوسف إلى نفسها ، بمعنى : هلم لك . ومنه قولهم : هيت فلان بفلان ، إذا دعاه .

فأما من همزه (٤) فإنه جعله من « تهيأت لك » ، وفيه بعد في المعنى ، لأنها لم تخبره بحالها أنها تهيأت له ، إنما دعت إلى نفسها .

(١) قراءة الكوفيين : « يا بشرى » وقرأ الباقون بياء مفتوحة بعد الألف « يا بشراي » .

النشر ٢٨٢/٢ ، والإتحاف ص ٢٦٣

(٢) سورة يس الآية ٣٠ ، وانظر فقرة (١٨٢٠) .

(٣) الكشف ٥١/أ ، والبيان ٣٦/٢ ، والمعكبري ٢٨/٢ ، وتفسير القرطبي ١٥٣/٩

(٤) روي المزمع عن هشام بخلاف . النشر ٢٨٣/٢ ، والإتحاف ص ٢٦٣

فأما من همز '١' وضم التاء ، فهو حسن ، لأنه جعله من : تَهَيَّأتُ / لك ، جعله
فعلاً ، أجراه على الإخبار له (٢) عن نفسها بجالها وهي تاء المتكلم .

وينعد الهمز مع كسر التاء ، لأن يوسف - عليه السلام - لم يخاطبها ، فتكون التاء
للخطاب لها ، إنما هي دعتة وخاطبته ، فلا يحسن مع الهمز إلا الضم للتاء (٣)
ولو كان الخطاب من يوسف لقال : هئت لي ، على الإخبار عن نفسه ، وذلك
لا يقرأ به .

فأما فتح الماء وكسرها فلغتان . و « لك » في « هَيْتُ لك » تبيين ، مثل :
سقياً لك (٤) .

١١٨٠ قوله تعالى : ﴿ مَعَاذَ اللَّهِ ﴾ - ٢٣ -

نصب على المصدر ، تقول : عاذ به معاذاً ومعاذةً وعياداً وعيادةً .

١١٨١ - قوله تعالى : ﴿ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ ﴾ - ٢٣ -

« ربي » في موضع نصب على البدل من الماء ، و « أحسن » خبر « إن » .
وإن شئت جعلت الماء للحديث (٥) ، اسم « إن » و « ربي » في موضع رفع
بالابتداء ، و « أحسن » خبره ، والجملة في موضع خبر « إن » .

١١٨٢ - قوله تعالى : ﴿ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ ﴾ - ٢٣ -

الماء للحديث (٥) وهي اسم « إن » ، وما بعدها الخبر .

(١) وهي قراءة مروية عن ابن عباس ومجاهد وعكرمة . تفسير القرطبي ١٦٣/٩ ،
وانظر البحر المحيط ٢٩٤/٥

(٢) في ح : « به » .

(٣) ظ ، ق ، د : « ضم التاء » .

(٤) الكشف ١٥١/ب ، والبيان ٣٧/٢ ، والعكبري ٢٨/٢ ، وتفسير القرطبي ١٦٣/٩

(٥) ح : « ليحدث » .

١١٨٣ - قوله تعالى : ﴿ لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ ﴾ - ٢٤ -

« أن » في موضع رفع بالابتداء ، والخبر محذوف .

١٢٣ / أ

ح

وحكم « لو » أن تدخل على الأفعال ؛ لما فيها / من معنى الشرط ، ولا يُجزم بها الأفعال ، وإن كان فيها معنى الشرط ؛ لأنها لا تغير معنى الماضي إلى الاستقبال ، كما تفعل حروف الشرط ، ومعناها : امتناع الشيء لامتناع غيره .

فإن وقع بعدها الاسم ارتفع على إضمار فعل ، إلا « أن » فإنها ترتفع بعدها بالابتداء ، لأن الفعل الذي في صلتها يعني عن إضمار فعل قبليها ، فإن زدت « لا » معها زال منها معنى الشرط ، ووقع بعدها الابتداء ، والخبر مضمرة في أكثر الكلام ، ولا بد لها من جواب مضمرة أو مظهر ، ولا يليها إلا الأسماء ، ويصير معناها . امتناع الشيء لوجود غيره ، فتقدير الآية : لولا أن رآى برهان ربه في ذلك الوقت لكان منه كذا وكذا ، فالخبر (١) والجواب محذوفان .

فإن كانت « لولا » بمعنى « هتلا » وقع بعدها الفعل نحو قوله : (فتلوا) كانت « قرينة آمّنت » (٢) ، وهو كثير ، ومعناها في هذا الموضع : التحضيض على الشيء ، والك أن تضرر الفعل بعدها فتقول : لولا فعلت خيراً ، وإن شئت قلت : لولا خيراً . ونظيرها في هذا المعنى « لوما » . فهذا تصرف « لو » و « لولا » ، فاعرفه ، فإنه مشكل كثير التكرار .

١١٨٤ - قوله تعالى : ﴿ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ ﴾ - ٢٤ -

الكاف في موضع رفع على إضمار مبتدأ تقديره : أمر البراهين كذلك .

(١) ح : « لكان منه كذا ، والخبر » وأثبت ما في : ق ، د .

(٢) سورة يونس الآية ٩٨

ويجوز أن يكون / في موضع نصب نعت لمصدر محذوف تقديره : أريناه البراهين
رؤية كذلك .

١١٨٥ - قوله تعالى : ﴿ وَإِنْ ^(١) كَانَتْ قِيمَةٌ ﴾ - ٢٧ -

« إن » ، للشرط ، وهي ترد جميع الأفعال الماضية إلى معنى الاستقبال ،
إلا « كان » ، لقوّة « كان » ، وكثرة تصرفها وذلك أنها يُعبّرُ بها عن جميع الأفعال .

١١٨٦ - قوله تعالى : ﴿ حَاشَى اللَّهِ ﴾ - ٣١ -

الأصل في « حاشى » أن تكون بالألف ، لكن وقعت في المصحف بغير ألف
اكتفاء بالفتحة من الألف ، كما حذفت النون في « لم يك » .

و « حاشى » فعل على « فاعل » ، مأخوذ من الحشا ، وهو الناحية ، كما
قال الهذلي :

بأيّ الحشاصار الخليطُ المباينُ ^(٢)

أي بأي ناحية صار الخليط .

ولا يحسن أن يكون حرفاً عند أهل النظر ، وأجاز ذلك سيبويه ، ومنعه
الكوفيون ، لأنه ^(٣) لو كان حرف جر ما دخل على حرف جر ، ولأن الحروف

(١) ح : « فإن » وهو تحريف .

(٢) اللسان (حشا) ونسب إلى المعطل الهذلي وقامه فيه :

يقولُ الذي أمسى إلى الحزنِ أهلُهُ
بأيّ الحشا أمسى الخليطُ المباينُ

وتجده في شرح أشعار الهذليين ٤٤٦/١ من قصيدة تنسب لمالك بن خالد الخناعي ، كما
تنسب للمعطل الهذلي ، وفيه : إلى الحرز . والبيت في التاج (حشى) ، والمقاييس ٦٥/٢
عجزه ، والمجمل ٢١٣/١ عجزه .

(٣) ح : « ومنعه الكوفيون ، ولا يحسن أن يكون حرفاً ، لأنه » وأثبت

ما في : ظ ، ق ، د .

لا يُحذف منها إلا إذا كان فيها تضعيف ، نحو : « لعل » و « عل »^(١) .
ومعنى « حاشى لله » : بعد يوسف عن هذا الذي رمى به الله ، أي لحوفه
لله^(٢) ومراقبته له .

وقال المبرّد : تكون « حاشى » حرفاً ، وتكون فعلاً ، واستدل على أنها
تكون فعلاً بقول النابغة^(٣) :

ولا أحاشي من الأقوامِ مِنْ أَحَدٍ

أ/١٢٤

ح

/فـ « من أحد » في موضع نصب بـ « أحاشي » .

وقال غيره : « حاشى » حرف ، و « أحاشي » فعل أخذ من الحرف ، وبُني من
حروفه ، كما قالوا لا إله إلا الله ، ثم استثنى من حروف هذه الجملة فعل ، فقالوا :
هائل فلان ، ومثله : بسّم فلان ، إذا قال : بسم الله ، و « حوقل »^(٤) فلان ، إذا قال :
لا حول ولا قوة إلا بالله ؛ وهو كثير .

وقال الزجاج : معنى « حاشى لله » : براءة لله تعالى^(٥) ، فمعناه : قد تنحى^(٦)

يوسف من هذا [الأمر]^(٧) الذي رمى به .

وحكى أهل اللغة « حشى لله » بحذف الألف الأولى ، وهي لغة .

(١) ح ، ظ : « على » وق : « رب » وأثبت مافي : د .

(٢) ح : « لحوف الله » وأثبت مافي ق ، ظ ، وكتاب الكشف .

(٣) هو عجز بيت للنابغة الذبياني ، وصدوره : ولا أرى فاعلاً في الناس يشبهه .
والبيت في ديوانه ص ٢ ؛ طبعة دار صادر ، وفي الخزانة ٤٤/٢ ؛

(٤) ق : « حولق » .

(٥) ح : « برأه الله » وأثبت مافي : ق ، د .

(٦) في ح غير واضحة ، وأثبت مافي : ق ، د .

(٧) زيادة من : ق ، ظ .

والنصب بـ « حاشي » عند المبرد^(١) في الاستثناء أحسن ، لأنها فعل في أكثر أحوالها ، وسيبويه يرى الحذف بها ، لأنها حرف جر^(٢) .

١١٨٧ - قوله تعالى : ﴿ ثُمَّ بَدَأْ لَهُمْ ﴾ - ٣٥ -

فاعل « بدأ »^(٣) عند سيبويه^(٤) محذوف ، قام مقامه « لَيْسَ جُنُودُهُ » .

وقال المبرد : فاعله المصدر الذي يدل عليه « بدأ »^(٥) .

وقيل : الفاعل محذوف لم يعوض منه شيء ، تقديره : ثم بدأ لهم رأي^(٦) .

١١٨٨ - [قوله تعالى : ﴿ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ﴾

- ٣٨ -

« أن » اسم « كان » ، و « لنا » خبر « كان » و « من شيء » في موضع نصب مفعول ، و « من » زائدة ، توكيد النفي^(٧) .

١١٨٩ - قوله تعالى : ﴿ سَمَّيْتُمُوهَا ﴾ - ٤٠ -

أصل « سمى » أن يتعدى إلى مفعولين ، يجوز حذف أحدهما ، فالثاني هاهنا محذوف ، تقديره : سميتوها آلهة .

(١) ح : « عنده » بغير لفظ « المبرد » وصححت من : ظ ، ق ، د ،

(٢) الكشف ١٥٢/أ ، والبيان ٣٨/٢ وما بعده ، والإنصاف ١٦١/١ - ١٦٤ ،

والعكبري ٢٩/٢ : وتفسير القرطبي ١٨١/٩

(٣) لفظ « بدأ » ساقط في ح وأكمل من : ظ ، ق ، د .

(٤) الكتاب سيبويه ٤٥٦/١

(٥) تقديره : ثم بدأ لهم البداء .

(٦) في البيان ٤١/٢ : رجح ابن الأنباري مقاله المبرد ، وانظر العكبري ٢٩/٢ ،

وتفسير القرطبي ١٨٦/٩ (٧) زيادة من : ق ، ظ .

و « أنت » ، تأكيد للتاء في « سميتموها » ، ليحسن العطف عليها .

١١٩٠ - قوله تعالى : ﴿ فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا ﴾ - ٤١ -

١٢٤/ب

ح / « سقى » ، و « أسقى » ، لغتان ، وقيل « سقى » معناه : ناول الماء ، وأسقى : جعل له سقياً^(١) ، ومنه قوله : (وأسقيناكم ماءً فراتاً)^(٢) أي جعلنا لكم ذلك .

١١٩١ - قوله تعالى : ﴿ سِمَانٍ ﴾ - ٤٣ -

أخفض على النعت للبقرات ؛ وكذلك « خضر » أخفضت على النعت لـ « سنبلات » . ويجوز النصب في « سمان » وفي « خضر » على النعت لـ « سبع » ، كما قال تعالى : (سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طَيِّبَاتٍ)^(٣) على النعت لـ « سبع » .

ويجوز أخفض « طباق » على النعت لـ « سماوات » ، ولكن لا يقرأ إلا بما صححت روايته ، ووافق خط المصحف^(٤) .

١١٩٢ - قوله تعالى : ﴿ دَابَّآ ﴾ - ٤٧ -

نصب على المصدر ، لأن [معنى]^(٥) « تررعون » يدل على تدأبون . قال أبو حاتم : من فتح الهمزة في « دأبأ » ، وهي قراءة أخفض عن عاصم^(٦) ، جعله مصدر « دأبب » .

(١) ح ، د : « سقاء » . (٢) سورة المرسلات الآية ٢٧

(٣) سورة الملك الآية ٣

(٤) ح : « صححت الرواية ووافق المصحف » وأثبت مافي : ظ ، ق ، د .

(٥) تكلمة من : ظ ، ق ، د .

(٦) وقرأ الباقر بن ياسان الهمزة من « دأبأ » . الكشاف ١٥٢/أ ، والنشر ٢٨٤/٢ ،

والنيسير ص ١٢٩ ، والإتحاف ص ٢٦٥

ومن أسكن جعله مصدر « دأبت » ، وفتح ' الهمزة في الفعل هو المشهور عند أهل اللغة . والفتح والإسكان في المصدر لغتان ، كقولهم : التَّهَنُّرُ والتَّهَنَّرُ ، والشمعُ والشمعُ .

وقيل : إنما حرك وأسكن لأجل حرف الحلق .

١١٩٣ - قوله تعالى : ﴿ خَيْرٌ حِفْظًا ^(١) ﴾ - ٦٤ -

انتصب « حفظاً » على ^(٢) البيان ، لأنهم ^(٣) نسبوا إلى أنفسهم حِفْظَ أَخِي يوسف فقالوا : (وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) ، فردّ عليهم / يعقوب ذلك ، فقال : الله خيرُ حِفْظًا من حفظكم .

فأما من قرأه « حافظاً » فنصبه على الحال عند النحاس ، حالٌ من الله عز وجل ، على أن يعقوب ردّ لفظهم بعينه إذ قالوا : (وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) ، فأخبرهم أن الله هو الحافظ ، فجرى اللفظان على سياقٍ واحدٍ ، والإضافة في هذه القراءة جائزة ، تقول ^(٤) : الله خيرُ حافظٍ ، كما قال : (أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ) .

ولا يجوز الإضافة في القراءة الأولى ، لا تقول : الله خيرُ حِفْظٍ ، لأنَّ الله ليس هو الحِفْظُ ، وهو تعالى الحافظ .

وقال بعض أهل النظر : إن « حافظاً » لا ينتصب على الحال ؛ لأنَّ « أفعل » لا بُدَّ له من بيانٍ ، ولو جاز نصبه على الحال لجاز حذفه ، ولو حذف لنقص بيان الكلام ، ولصار اللفظ : فالله خيرٌ ، فلا يُدرى معنى الخبر ، في أي نوع هو .

(١) في المصحف « حافظاً » وهي قراءة حفص وحزمة والكسائي وخلف ، وقرأ الباكون « حفظاً » بكسر الحاء وإسكان الفاء من غير ألف . النشر ٢/٢٨٤ ، والتيسير ص ١٢٩ ، والإتحاف ص ٢٦٦ .

(٢) ح : « عن » .

(٣) أي أخوة يوسف . (٤) ح ، ط : « لقول » وصحح من : ق ، د .

١/١٢٥
ح

وجواز الإضافة يدلُّه على أنه ليس بجالٍ ، ونصبه على اليان أحسن ، كنصب
«حِيفَظ» ، وهو قول الزجاج وغيره^(١) .

١١٩٤ - قوله تعالى : ﴿ مَا نَبِّغِي ﴾ - ٦٥ -

«ما» في موضع نصب بـ «نبغي» ، وهي استفهام ، ويجوز أن تكون نفيًا ،
فحسن الوقف على «نبغي» . ولا يحسن في الاستفهام الوقفُ على «نبغي» ؛ لأنَّ الجملة
التي بعده في موضع الحال .

١١٩٥ - قوله تعالى : ﴿ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ ﴾
ب/١٢٥
ح

جَزَاؤُهُ ﴿ - ٧٥ -

«جزاؤه»^(٢) الأوَّل مبتدأ ، والخبر محذوف تقديره : ما قال أخوة يوسف جزاء
السَّارِقِ عندنا كجزائه عندكم ، وقيل التقدير : جزاء السَّرِقِ عندنا كجزائه عندكم ،
فالهاء تعود على السارق أو على السَّرِقِ ، ثم ارتفعت «من» بالابتداء ، وهي بمعنى
الذي أو للشرط .

١١٩٦ - وقوله تعالى : ﴿ فَهُوَ جَزَاؤُهُ ﴾ - ٧٥ -

ابتداء وخبر في موضع خبر «من» ، والفاء جواب الشرط أو جواب الإبهام
الذي في «الذي» ، والهاء في «فهو» تعود على الاستعباد ، والهاء في جزائه الآخر^(٣)
تعود على السارق أو على السَّرِقِ .

(١) الكشف ١٥٢/ب ، وتفسير القرطبي ٢٢٤/٩

(٢) ح : « وجزاؤه » ، (٣) ط ، ق : « الأخير » .

مشكل م (٢٨)

وقيل : إنَّ « جزاؤه » [الأول]^(١) ابتداء ، و « مَن » خبره ، على تقدير حذف مضاف^(٢) تقديره : قال أخوة يوسف : جزاء السارق^(٣) استعبادُ مَن وُجد في رحله فهو جزاؤه ، [أي]^(٤) : فلاستعباد جزاء السَّرَق ، والماءات تعود على السَّرَق لا غير في هذا القول .

وقيل : إنَّ « جزاؤه » الأول مبتدأ ، و « مَن » ابتداء ثانٍ ، وهي شرط أو بمعنى الذي ، و « فهو جزاؤه » خبر الثاني ، والثاني وخبره خبر عن / الأول ، و « جزاؤه » الثاني يعود على الابتداء الأوَّل ؛ لأنه موضوع موضع المضمَر ، كأنك قلت : فهو هو .

١١٩٧ - قوله تعالى : ﴿ اسْتَيْسُوا ﴾ - ٨٠ -

و « يأس » هو كلُّهُ من : يَيْسُ يَأْسُ .

فأما مارواه البزي عن ابن كثير من تأخير الياء بعد الألف^(٥) ، فهو على القلب ، قدّم الهمز قبل الياء فصار : يَأْسُ^(٦) ، ثم خفّف الهمزة فأبدل منها ألفاً .

١١٩٨ - قوله تعالى : ﴿ إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ ﴾ - ٩٠ -

« مَن » شرط ، رفع بالابتداء ، و (فإن الله) وما بعده الخبر ، والجملة خبر « إنَّ » الأولى ، والماء للحديث . و (يصبر) عطف على « يتَّقِ » .

فأما مارواه^(٧) قبل عن ابن كثير أنه قرأ « يتقي » بياء ، فإنَّ مجازة أنه جعل

(١) تكلة من : ق ، د .

(٢) ح : « المضاف » .

(٣) ط ، د : « السرق » .

(٤) (٤) تكملة من : ط ، ق ، د .

(٥) أي استأيسوا . انظر النشر ٢/٢٨٤ ، والتبشير ص ١٢٩ ، والإتحاف ص ٢٦٦

(٦) ق : « فصارت : استأيسوا ويأس » .

(٧) (٧) الإتحاف ص ٢٦٧ ، وتفسير القرطبي ٩/٢٥٦

«مَنْ» بمعنى الذي ، فرفع «يتقي» ، لأنه صلة لـ «مَنْ» ، وعطف «ويصبر» على معنى الكلام ؛ لأنَّ «مَنْ» وإن كانت بمعنى الذي ففيها معنى الشرط ، ولذلك تدخل الفاء في خبرها في أكثر المواضع ، فلما كان فيها معنى الشرط عطف «ويصبر» على ذلك المعنى فجزمه ، كما قال تعالى : (فاصدق وأكن^(١)) فجزم «وأكن» حمله على معنى «فاصدق» ، لأنه بمعنى : «أصدق» مجزوماً ، لأنه جواب التعمي .
وقد قيل : إنَّ «مَنْ» في هذه القراءة^(٢) للشرط ، والضمّة مقدّرة في الياء من «يتقي» حذف^(٣) للجزم ، كما قال^(٤) :

ألم يأتيك / والأنباء تنمي [بما لاقت كَبُونُ بني زياد]^(٥)

وفها ضعف ؛ لأنه أكثر مما يجوز هذا التقدير في الشعر .

وقد قيل : إنَّ «مَنْ» بمعنى الذي و «يصبر» مرفوع على العطف على «يتقي» ، لكن حذف الضمة استخفافاً ؛ وفيه بعد أيضاً .

وقد حكى الأخفش أنه سمع من العرب «رُسُلُنَا» بإسكان اللام تخفيفاً .
وإثبات الياء في «يتقي» مع جزم «يصبر» ليس بالقوي ، على أي وجه تأولته .

(١) سورة المنافقون الآية ١٠

(٢) أي إثبات الياء من «يتقي» .

(٣) أي حذف الضمة للجزم وبقيت الياء . انظر البيان ٥/٢ ، والكشف ١٥٤/ب .

(٤) وهو من أبيات لقيس بن زهير ، تجدها مع قصتها في شرح الشواهد للسيوطي ص ١١٣ ، والبيت من شواهد سيبويه ٥٩/٢ ، وفي الخزانة ٥٣٤/٣ ، ورس صناعة الإعراب ص ٨٨ ، وفي شرح الشافية للرضي ص ٤٠٨ ، وفي أمالي ابن الشجري ١/٧٢ ، ١٩٢ ، وشرح التبريزي ٣٤٢/٤ صدره .

وتنمي : تبلغ . واللبنون : جماعة الإبل ذات اللبن .

(٥) زيادة من هامش ح ، وفي هذا الهامش أيضاً عبارة «بلغ» .

١١٩٩ - قوله تعالى : ﴿ كَذَلِكَ نَجْزِي ﴾ - ٧٥ -

الكاف في موضع نصب على النعت بمصدر محذوف ، أي : جزاء كذلك نجزي الظالمين .

١٢٠٠ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ﴾ - ٧٦ -

« أن » في موضع نصب على تقدير حذف حرف الجر ، أي إلا بأن يشاء الله .

١٢٠١ - قوله تعالى : ﴿ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ ﴾ - ٧٦ -

قرأه^(١) الكوفيون بتنوين « درجات » ، فيكون في موضع نصب بـ « نرفع » ، وحرف الجر محذوف مع « درجات » ، تقديره : نرفع من نشاء إلى درجات .
ومن لم ينون « درجات » نصبها بـ « نرفع » ، وأضافها إلى « من » .

١٢٠٢ - قوله تعالى : ﴿ فَقَدْ سَرَقَ ﴾ - ٧٧ -

« سرق » فعل ماضٍ محكيٌ تقديره : فقد قيل : سرق أخ له ؛ إذ لا يجوز أن يقطعوا بالسُّرْق على يوسف ؛ لأن أنبياء الله أجلُّ من ذلك ؛ إنما حكوا أمراً قد قيل ، ولم يقطعوا بذلك .

١٢٠٣ - قوله تعالى : ﴿ مَكَانًا ﴾ - ٧٧ -

نصب على البيان^(٢) .

(١) وهي قراءة خلف أيضاً ، وقرأ أبو عمرو وأهل الحرمين بغير تنوين . النشر ٢/٢٥١ ،
والإنحاف ص ٢١٢ و ٢٦٦

(٢) في هامش ح « أي على التمييز » .

١٢٠٤ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ نَأْخُذَ ﴾ - ٧٩ -

« أن » في موضع نصب على تقدير حذف حرف الجر ، أي أعوذ بالله معاذاً
من أن نأخذ .

أ/١٢٧

ح

١٢٠٥ - قوله تعالى : ﴿ نَجِيًّا ﴾ - ٨٠ -

نصب على الحال من المضمرب في « خَلَصُوا » ، وهو واحد يؤذي عن معنى الجمع^(١) .

١٢٠٦ - قوله تعالى : ﴿ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ ﴾ - ٨٠ -

يجوز أن تكون « ما » زائدة ، وتكون « مِنْ » متعلقة بـ « فرطتم » تقديره :
وفرطتم من قبل في يوسف ، وفيه بعد ؛ للتفريق بين حرف العطف والمعطوف .
و « قبل » مبنية بحذف ما أضيف إليه ، تقديره : ومن قبل هذا الوقت فرطتم
في يوسف .

فإن جعلت « ما » والفعل مصدرآلم تتعلق « مِنْ » بفرطتم ؛ لأنك تقدم الصلة
على الموصول ، لكن تتعلق بالاستقرار ؛ لأن المصدر مرفوع بالابتداء ، وما قبله خبره ،
وفيه نظر .

ويجوز أن تكون « من » متعلقة بـ « تعلموا » في قوله : (أَلَمْ تَعْلَمُوا)^(٢) ،
ويكون « ما فرطتم » مصدرآلم في موضع نصب على العطف على « أن » ، والعامل
« تعلموا »^(٣) ، وفيه قبح للتفريق بين حرف العطف والمعطوف بـ « من قبل » ،
وهو حسن عند الكوفيين ، وقبيح عند البصريين .

(١) أي سخط - لفظ المفرد ، والمراد به الجمع ، وهو نظير « عدو » و « صديق » ، فإنها
يوصف بها الجمع على لفظ المفرد .

(٢) ح « يعلم في قوله : أَلَمْ » وأثبت ما في : ظ .

(٣) ح « تعلم » وأثبت ما في : ظ ، ق .

١٢٠٧ - قوله تعالى : ﴿ لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ ﴾ - ٩٢ -

لا يجوز أن يكون العامل في « اليوم » « لا تثریب » ، لأنه يصير من تمامه .
وقد بُني (١) « تثریب » على الفتح ، ولا يجوز بناء الاسم قبل تمامه ، لكن تنصب
« اليوم » على الظرف ، وتجعله خبراً لـ « تثریب » ، و « عليكم » صفة لـ « تثریب »
و « على » / متعلقة بمضمر ، هو صفة لـ « تثریب » في الأصل ، تقديره : لا تثریب
ثابت عليكم اليوم ، فتصب « اليوم » على الاستقرار .

ويجوز أن تنصب « اليوم » بـ « عليكم » ، وتضم خبراً لـ « تثریب » ، لأن
« عليكم » وما عملت فيه صفة لـ « تثریب » .

ويجوز أن تجعل « عليكم » خبر « تثریب » ، وتنصب « اليوم » بـ « عليكم » .
والنائب لـ « اليوم » في الأصل هو : ما تعلق به « على » المحذوفة (٢) .

١٢٠٨ - قوله تعالى : ﴿ فَارْتَدَّ بَصِيرًا ﴾ - ٩٦ -

نصب على الحال .

١٢٠٩ - قوله تعالى : ﴿ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا ﴾ - ١٠٠ -

حال من المضمر في « خرّوا » وهي حال مقدّرة .

١٢١٠ - قوله تعالى : ﴿ بَغْتَةً ﴾ - ١٠٧ -

حال ، وأصلها المصدر .

(١) ح « يني » وأثبت ما في : ظ ، ق ، د .

(٢) كذا في د ، وفي ح ، ق ، د : « المحذوف » .

١٢١١ - قوله تعالى : ﴿ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ ﴾ - ١٠٩ -

هذا الكلام فيه حذف مضاف تقديره : ولداد الحال الآخرة .
وقد قال الفراء^(١) : إنَّ هذا من إضافة الشيء إلى نفسه ، لأنَّ الدار هي الآخرة .

وقيل إنه من إضافة الموصوف إلى صفته ؛ لأنَّ الدار وصفت بالآخرة ، كما قال في موضع آخر : (وَلِلدَّارِ الْآخِرَةِ)^(٢) على الصفة .

١٢١٢ - قوله تعالى : ﴿ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ ﴾ - ١١١ -

انتصب « تصديق » على خبر « كان » مضمرة ، تقديره : ولكن كان ذلك تصديقاً .
ويجوز الرفع على تقدير : ولكن هو تصديق ، ولم يقرأ به أحد .

* * * *

(١) معاني القرآن ٥٥/٢

(٢) سورة الأنعام الآت ٣٢

مُشْكِلُ إِعْرَابِ سُورَةِ

« الرعد »

١٢١٣ قوله تعالى : ﴿ وَالَّذِي أَنْزَلَ ﴾ - ١ -

« الذي » في موضع رفع على العطف على « آياتٍ » ، / أو على إضمار « هو » ، ١٢٨
و « الحق » نعت لـ « الذي » .

ويجوز أن تكون « الذي » في موضع خفضٍ على العطف على « الكتاب » ،
ويكون « الحق » رفعاً على إضمار مبتدأٍ .

١٢١٤ - قوله تعالى : ﴿ بَغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوُنَهَا ﴾ - ٢ -

يجوز أن تكون « ترونها »^(١) في موضع خفضٍ على النعت لـ « عمد » ، ويكون
المعنى : أن تمَّ عمداً ولكن لا تُرى .

ويجوز أن تكون « ترونها » في موضع نصبٍ على الحال من « السموات » ،
والمعنى : أنه ليس تمَّ عمداً ^{بِالْبَيْتَةِ} .

ويجوز أن تكون « ترونها » لاموضع لها من الإعراب على معنى : وأنتم ترونها ،
فلا يكون أيضاً تمَّ عمد .

(١) أي جملة « ترونها » .

١٢١٥ - قوله تعالى : ﴿ أَئِذَا كُنَّا ﴾ - ٥ -

العامل في « إذا » فعل محذوف دلّ عليه معنى الكلام تقديره : أُنبِعثُ إذا .
ومن قرأه على لفظ الخبر كان تقديره : لا نبعث إذا كنا تراباً (١) ، لأنهم
أنكروا البعث ، فدلّ إنكارهم على هذا الحذف .

ولا يجوز أن يعمل « كنا » في « إذا » ، لأن القوم لم ينكروا كونهم
تراباً ، إنما أنكروا البعث بمد كونهم تراباً ، فلا بد من إضمار فعل يعمل في « إذا » ،
به يتم المعنى .

وقيل : لا يعمل « كنا » في « إذا » لأن « إذا » مضافة إلى « كنا » والمضاف لا يعمل
في المضاف إليه .

ولا يجوز أن يعمل في « إذا » (مبعوثون) (٢) ، لأن ما بعد « إن » لا يعمل
فيها قبلها .

١٢١٦ - قوله تعالى : ﴿ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ﴾ - ٧ -

« هاد » ابتداء ، وما قبله خبره وهو « ولكل قوم » ، واللام متعلقة بالاستقرار
أو بالثبات .

ويجوز أن يكون « هاد » عطفاً على « مندر » ، فتكون اللام متعلقة بـ « مندر » أو
بـ « هاد » ، تقديره : إنما أنت مندر / وهاد لكل قوم .

١٢٨ / ب

ح

(١) لفظ « تراباً » ساقط في : ظ ، ق ، د .

(٢) كلمة « مبعوثون » ليست في هذه الآية ، ولكنها في سورة الإسراء الآية ٤٩ وهي :

(أئذا كنا عظاماً ورفاتاً أُنبِئنا لمبعوثون خلقاً جديداً)

١٢١٧ - قوله تعالى : ﴿ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى ﴾ - ٨ -

إن جملة « ما » بمعنى الذي كانت في موضع نصب بـ « يعلم » ، والماء محذوفة من « تحمل » تقديره : تحمله .

وإن جعلت « ما » استفهاماً كانت في موضع رفع بالابتداء ، و « تحمل » خبره ، وتقدر هاء (١) محذوفة ، والجملة في موضع نصب بـ « يعلم » ، وفيه بعد ، لحذف الهاء من الخبر ، وأكثر ما يجوز في الشعر .

والأحسن أن تكون « ما » في موضع نصب بـ « تحمل » ، وهي استفهام .

١٢١٨ - قوله تعالى : ﴿ سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَ ﴾ - ١٠ -

« من » رفع بالابتداء ، و « سواء » خبر مقدم ، والتقدير : ذو سواء منكم من أسراً .

ويجوز أن تكون « سواء » بمعنى مستو ، فلا تحتاج إلى تقدير حذف « ذو » .

١٢١٩ - قوله تعالى : ﴿ خَوْفًا وَطَمَعًا ﴾ - ١٢ -

مصدران .

١٢٢٠ - قوله تعالى : ﴿ زَبَدٌ مِّثْلَهُ ﴾ - ١٧ -

ابتداء وخبر .

وقال الكسائي : « زيد » مبتدأ و « مثله » نعته ، والخبر « ومثلاً يوقدون » ؛ الجملة .

وقيل : خبر « زيد » قوله : « في النار » .

(١) ح : « ولا تقدر هاء » وأثبت ما في : ق ، د .

١٢٢١ - قوله تعالى : ﴿ جُفَاءً ﴾ - ١٧ -

نصب على الحال من المضمير في « فيذهب » وهو ضمير « الزبد » (١) .

١٢٢٢ - قوله تعالى : ﴿ وَمَنْ صَلَحَ ﴾ - ٢٣ -

« من » في موضع نصب مفعول معه ، و في موضع رفع على العطف على

« أولئك » ، أو على العطف على المضمير المرفوع في « يدخلونها » ، / وحسن العطف

على المضمير المرفوع بغير تأكيد ، لأجل ضمير المنصوب الذي حال بينها ، فقام مقام التأكيد .

١٢٢٣ - قوله تعالى : ﴿ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا ﴾ - ٢٩ -

ابتداء ، و « طوبى » ابتداء ثان ، و « لهم » خبر « طوبى » ، والجملة خبر عن « الذين » .

ويجوز أن تكون « الذين » في موضع نصب على البدل من « مَنْ » (٢) ، أو على إضمار « أعني »

ويجوز أن تكون « طوبى » في موضع نصب على إضمار : جعل لهم طوبى ، وينصب « وحسن مآب » ؛ ولم يقرأ به أحد .

١٢٢٤ - قوله تعالى : ﴿ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ﴾ - ٣٥ -

« مثل » ابتداء ، والخبر محذوف عند سبويه (٣) تقديره : وفيما يتلى عليكم

مَثَلُ الْجَنَّةِ ، أو فيما يُقصد عليكم مثل الجنة .

(١) في هامش ظ ٧٢/ب : « جفاء : حال ، وممزته منقلبة عن واو ، وقيل : هي أصل .

تبيان » انظر العكبري ٣٥/٢

(٣) الكتاب ٧١/١

(٢) في قوله تعالى : « مَنْ أتاب » الآية ٢٧

وقال الفراء (١) : (تجري من تحتها الأنهار) الخبر ، تقدر حذف «مثل»
وزيادتها ، وأن الخبر إنما هو عما أضيف إليه « مثل » لاعن « مثل » بعينه ،
فهو مألوف ، والخبر عما بعده ، فكأنه قال : الجنة التي وعد المتقون تجري من
تحتها الأنهار ؛ كما يقال : حائية فلانٍ أمرٌ ، على تقدير حذف الحلية .

١٢٢٥ - قوله تعالى : ﴿ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴾ - ٤٣ -

انتصب « شهيداً » على البيان ، / و « بالله » في موضع رفع .

١٢٢٦ - [قوله تعالى : ﴿ وَمَنْ عِنْدَهُ ﴾ - ٤٣ -

« من » في موضع رفع] (٢) عطف على موضع « بالله » ، أو في موضع
خفض على العطف على اللفظ .

* * * *

(١) معاني القرآن ٦٥/٢

(٢) ما بين قوسين ساقط في ح وأكمل من : ط ، ق ، د .

مُشْكِلُ إِعْرَابِ سُورَةِ

« إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَام »

١٢٢٧ - قوله تعالى : ﴿ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ ﴾ - ١ -

« كتاب » رفع على إضمار مبتدأ ، أي : هذا كتاب . و « أنزلناه » في موضع النعت للكتاب .

١٢٢٨ - قوله تعالى : ﴿ عِوَجًا ﴾ - ٣ -

مصدر في موضع الحال .

وقال علي بن سليمان : هو مفعول بـ « يبغون » ، واللام محذوفة من المفعول الأوّل تقديره : ويبغون لها عوجاً .

١٢٢٩ - قوله تعالى : ﴿ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ ﴾ - ٤ -

رفع « يضل » ، لأنه مستأنف ، ويبعد عطفه على ما قبله ؛ لأنه يصير المعنى : أن الرسول إنما أرسله الله للبيان والضلال .

وقد أجاز الزجاج نصبه على أن يجعله على مثل قوله تعالى : (لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا) (١) ، لأنه لما آل أمرهم إلى الضلال مع بيان الرسول لهم ، صار كأنه إنما أرسل لذلك .

(١) سورة القصص الآية ٨

١٢٣٠ - قوله تعالى : ﴿ أَنْ أُخْرَجَ قَوْمَكَ ﴾ - ٥ -

« أن » في موضع نصب تقديره : بأن أخرج .

وقيل : هي لاموضع لها من الإعراب بمعنى « أي » التي تكون للتفسير (١) .

١٢٣١ - قوله تعالى : ﴿ وَيُذَّبُونَ ﴾ - ٦ -

إشبا / زيدت الواو لتدل على أن الثاني غير الأول ، وحذف الواو في غير هذا الموضع إنشأ هو على البدل ، والثاني بعض الأول .

١٢٣٢ - قوله تعالى : ﴿ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ ﴾ - ١١ -

« أن » في موضع رفع ، لأنها اسم كان ، و« ياذن الله » الخبر .

ويجوز أن تكون « لنا » الخبر ، والأوّل أحسن .

١٢٣٣ - قوله تعالى : ﴿ وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ ﴾ - ١٢ -

« أن » في موضع نصب على حذف الجار تقديره : وما لنا في ألا نتوكل على الله .

و« ما » استفهام في موضع رفع بالابتداء ، و« لنا » الخبر ، وما بعد « لنا » في موضع الحال ، كما تقول : مالك قائماً ، ومالك في أن لا تقوم .

١٢٣٤ - قوله تعالى : ﴿ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ ﴾ - ١٧ -

أي : من قدامه ، وقيل تقديره : ومن وراء ما يُعَذَّب به عذابٌ غليظ ، فالهاء على القول الأول تعود على الكافر ، وفي القول الثاني تعود على العذاب .

(١) ومنه قوله تعالى : (أن امشوا واصبروا على آلمنكم) .

(٢) في ح « لما » وهو تحريف .

١٣٠ /
ح

١٢٣٥ - قوله تعالى : ﴿ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا ﴾ - ١٨ -

« مثل » (١) رفع بالابتداء ، والخبر محذوف تقديره عند سيبويه (٢) : وفيما يُقصد عليكم « مثل » أعمال (٣) الذين كفروا .

وقال الكسائي : « كرماد ، الخبر ، على حذف مضاف تقديره : « مثل » أعمال الذين كفروا مثل « رماد » هذه صفة .

وقيل : « أعمالهم » بدل من « مثل » ، و « كرماد » الخبر .

ب/١٣٠

وقيل : « أعمالهم » ابتداءً ثانٍ ، و « كرماد » خبره ، والجملة / خبر
[عن « مثل » . ولو كان في الكلام (٤) « لحن خفض الأعمال » على البدل
من « الذين » ، وهو بدل الاشتغال .

وقيل : هو محمول على المعنى ؛ لأن « الذين » هم المخبر عنهم ، فاقصد إلى « الذين » ، و « مَثَل » مقحم ، والتقدير : الذين كفروا أعمالهم كرماد ، فـ « الذين » مبتدأ ، و « أعمالهم » ابتداءً ثانٍ ، و « كرماد » خبره ، والجملة خبر [(٥)
عن « الذين » .

وإن شئت جعلت « أعمالهم » رفعا على البدل من « الذين » على المعنى ، و « كرماد » خبر « الذين » تقديره : أعمال الذين كفروا كرماد ، هذه صفة .

١٢٣٦ - قوله تعالى : ﴿ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ ﴾ - ١٨ -

أي عاصف ريحُه ، كما تقول : مررت برجلٍ قائمٍ أبوه ، ثم تحذف الأب ، إذا علم المعنى . وقيل تقديره : في يوم ذي عصف (٦) .

(١) ظ ، ق ، د : « المثل » .

(٢) الكتاب لسيبويه ١/٧١ (٣) لفظ « أعمال » ساقط في : ظ ، ق ، د .

(٤) أي في غير القرآن .

(٥) ما بين قوسين ساقط في ح وأكمل من : ظ ، ق ، د .

(٦) ق ، د : « عصف » .

١٢٣٧ - قوله تعالى : ﴿ أَجْزَعْنَا أَمْ صَبْرْنَا ﴾ - ٢١ -

إذا وقعت ألف الاستفهام مع التسوية على ماضٍ ، دخلت « أم » بعدها على ماضٍ أو على مستقبل ، أو على جملة نحو : (أَمْ أُنْتُمْ صَامِتُونَ)^(١) .
وإذا دخلت الألف بعد التسوية على اسمٍ جئتَ بأم^(٢) بين اليمين نحو :
سواء عليّ أزيدُ عندك أم^(٣) عمرو .
وإن لم تدخل ألف الاستفهام جئتَ بالواو بين اليمين نحو : سواء عليّ
زيدُ وعمرو .

١٢٣٨ - قوله تعالى : ﴿ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِينَ ﴾ - ٢٢ -

من فتح الياء . وهي قراءة الجماعة ، فأصلها ياءان : ياء الجمع ، وياء الإضافة ،
وفتحت لالتقاء الساكنين ، وكان الفتح أخفَّ مع الياءات^(٤) / من الكسر .
ويجوز أن يكون أدغم ياءَ الجمع في ياء الإضافة وهي مفتوحة ، فبقيت على
فتحها ، وهو أصلها . والإسكان في ياء الإضافة إنما هو للتخفيف .
ومن كسر^(٥) الياء ، وهي قراءة حمزة ، وبه قرأ الأعمش ويحيى بن وثاب ،
فالأصل عنده في « مصرخي » ثلاث ياءات : ياء الجمع ، وياء الإضافة ، وياء زيدت
للد ، كما زيدت في « يهي^(٦) » ؛ لأن ياء المتكلم كياء^(٧) الغائب .

(١) سورة الأعراف الآية ١٩٣ ح ، ق : « بأو » وأثبت مافي : ظ .

(٢) ظ : « أو » . (٤) ق : « اليامين » .

(٥) وهي قراءة حمزة وموافقة الأعمش ، وأجازها قطرب والفراء وأبو عمرو بن العلاء ،
وقرأ الباقر بن فتح الياء . النشر ٢٨٧/٢ ، والتيسير ص ١٣٤ ، والإتحاف ص ٢٧٢

(٦) ح : « لمي » وأثبت مافي : ظ ، ق ، د .

(٧) ح : « كياء » وأثبت مافي : ظ ، ق ، د .

وقد زادوا ياءً مع تاء المؤن حيث كانت بمنزلة [هـ] (١) الغائب ، قال

الشاعر (٢) :

رَمَيْتِيهِ فَأَصْمَيْتِ وَمَا أَخْطَأَتِ الرَّمِيَةَ

ثم حذف الياء [التي] (١) للهد، وبقيت الياء المشددة مكسورة ، كما تحذف

الياء من « به » (٣) ، وتبقى الء مكسورة .

وقد كان القياس استعمال [الياء] (١) صلة لياء المتكلم ، كما فعلوا بهاء الغائب ،

لكن رفضوا استعمال ذلك لتقل الكسرة على الياء . فالقراءة بكسر الياء فيها بُعدٌ من جهة

الاستعمال ، وهي حسنة على الأصول /، لكن الأصل إذا طُرِحَ كان « ء » استعماله مكروهاً

بعيداً ، وقد ذكر قطرب أنها لغة في بني يربوع ، يزيدون على ياء الإضافة

ياءً ، وأنشد :

ماضٍ إذا ما همَّ (٥) بالماضي^٦ قال لها : هل لك ياتافيي^(٦)

(٢) الخزانة ٤٠١/٢ ، وعبث الوليد ٢٢٦

(١) تكله من : ط ، ق ، د .

(٣) كذا في ط ، د ، وفي ح ، ق : « بهي » .

(٥) ح : « إذام » وهو تحريف .

(٤) ط ، ق : « صار » .

(٦) ذكره الزمخشري في الكشاف ٣٧٥/٢ مستشهداً به على كسر الياء ، وقال : إنها ضعيفة ،

وإن البيت مجهول الغائل ، وهو عنده :

قال لها : هل لك ياتافي^٦ قالت له : ما أنت بالمرضي^٦

وقد تعقبه أبو حيان في البحر المحيط ٤١٩/٥ بقوله : « ... ذكر غيره أنه للأغلب المعجلى ،

وهي لغة باقية في أفواه كثير من الناس إلى اليوم ، يقول الغائل : ما في أفعل كذا ، بكسر الياء » .

وذكر ابن جنبي في المحتسب ٤٩/٢ البيت الأخير ، رواية عن قطرب وغيره .

وانظر معاني القرآن ٧٦/٢ ، والكشف ١٥٦/ب ، وخزانة الأدب ٢/٢٥٧ . وأراد

بـ « ياتافي » : ياهده .

مشكل م (٢٩)

١٢٣٩ - قوله تعالى : ﴿ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ ﴾ - ٢٢ -

« أن » في موضع نصب استثناء ليس من الأول .

١٢٤٠ - قوله تعالى : ﴿ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ﴾ - ٢٣ -

ابتداء وخبر .

والهاء والميم مجتمعل أن يكونا في تأويل فاعل ، أي : يُحَيِّسِيْ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِالسَّلَامِ .
ويجتمعل أن يكونا في تأويل مفعول لم يُسَمَّ فاعله ، أي : يُجَيِّوْنَ بِالسَّلَامِ ،
على معنى : تَحِيَّتُهُمُ الْمَلَائِكَةُ بِالسَّلَامِ . والضمير بلفظ (١) الحُفْصِ لإضافة المصدر إليه .
والجملة في موضع نصب على الحال من « الذين » ، وهي حال مقدرة ، أو حال
من المضمرة في « خالدين » ؛ فلا يكون حالاً مقدرة .

ويجوز أن تكون في موضع نصب على النعت لـ (جنات) ، مثل : (تجري
من تَحِيَّتِهَا الْأَنْهَارُ) .

فأما « خالدين فيها » فتجتمعل / أن تكون حالاً من « الذين » ، حال
مقدرة ، ويجتمعل أن تكون نعتاً لـ « جنات » أيضاً ، ويلزم إظهار الضمير ،
فقول : خالدين هم فيها ؛ وإنما ظهر لأنه جرى نعتاً لغير من هو له ؛ وحسن
ذلك ؛ لأن فيه ضميرين : ضمير « الجنات » وضمير « الذين » ؛ وقد مضى نظائره ،
فيقاس عليه ما سابه .

ونصب « جنات » على حذف حرف الجر ، وهو نادر لا يقاس عليه ،
تقول : دخلت الدار ، وأدخلت زيدا الدار ، تريد : في الدار ؛ والدليل على

(١) ف ، ط : « ولفظ الضمير » .

أنّ « دخلت » لا يتعدى ، أن نقيضه لا يتعدى وهو « خرجت » ، وكله فعل لا يتعدى نقيضه لا يتعدى هو ، فافهم .

١٢٤١ - قوله تعالى : ﴿ وَبَرَّزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا ﴾ - ٢١ -

« جميعاً » نصب على الحال من المضمّر في « برزوا » .

١٢٤٢ - قوله تعالى : ﴿ وَأَحْلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ﴾ - ٢٨ -

مفعولان لـ « أحلّوا » ، و « جهنّم » بدل من « دار » .

١٢٤٣ - قوله تعالى : ﴿ يُقِيمُوا الصَّلَاةَ ﴾ - ٣١ -

تقديره عن أبي إسحاق : قل لهم اقيموا الصلاة ، ثم حذف اللام لتقدّم

لفظ الأمر .

وقال المبرد : « يقيموا » جوابٌ لأمرٍ محذوفٍ تقديره : قل لهم اقيموا

الصلاة يقيموا .

وقال الأخفش : هو جواب / « قل » وفيه بعدٌ ؛ لأنه ليس بجواب له

ب/١٣٢

ح

على الحقيقة ؛ لأن أمر الله لنبيه بأقول ، ليس فيه أمرٌ لهم بإقامة الصلاة ، وله

نظائر في القرآن (١) .

١٢٤٤ - قوله تعالى : ﴿ دَائِبِينَ ﴾ - ٣٣ -

نصب على الحال من « الشمس والقمر » . وغائب « القمر » لأنه مذكر .

(١) اختار ابن الأنباري في البيان ٩/٢ ما قاله المبرد ، وعده العكبري ٣٨/٢ فاسداً لوجهين : أحدهما أن جواب الشرط يخالف الشرط ؛ إما في الفعل أو في الفاعل أو فيها ، فأما إذا كان مثله في الفعل والفاعل فهو خطأ ، كقولك : تمّ تم ، والتقدير على ما ذكر في هذا الوجه : إن يقيموا يقيموا . والوجه الثاني أن الأمر المقدر للمواجهة ، و يقيموا على لفظ الغيبة ، وهو خطأ إذا كان الفاعل واحداً .

١٢٤٥ - قوله تعالى : ﴿ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ﴾ - ٣٤ -

« ما » نكرة عند الأخفش ، و « سألتموه » نعت لـ « ما » ، وهي في موضع خفض .

وقيل : « ما » و « سألتموه » مصدر في موضع خفض .

١٢٤٦ - قوله تعالى : ﴿ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا ﴾ - ٣٥ -

« البلد » بدل من « هذا » ، أو عطف بيان . و « آمناً » (١) مفعول ثانٍ .

١٢٤٧ - قوله تعالى : ﴿ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُوسِهِمْ ﴾ - ٤٣ -

حالان من المضمر المحذوف تقديره : إنما يؤخرهم ليوم تشخص فيه أبصارهم في هاتين الحالتين .

١٢٤٨ - قوله تعالى : ﴿ وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ

الَّذِينَ ظَلَمُوا ﴾ - ٤٤ -

« يوم » مفعول « أنذر » ، ولا يحسن أن يكون ظرفاً للإنذار ؛ لأنه لا إنذار يوم القيامة .

و « يقول » (٢) عطف على « يأتيهم » ، ولا يحسن نصبه على جواب الأمر ؛ لأنَّ المعنى يتغير فيصير : إن أنذرتهم في الدنيا قالوا : ربنا أخرنا (٣) / وليس الأمر على ذلك ؛ إنما قولهم وسؤالهم التأخير ، إذا أتاهم العذاب ورأوا الحقائق .

١٣٣ / ا
ح

(١) ح « آمن » وأثبت مافي : ط ، ق ، د .

(٢) ق ، د : « ويقول » .

(٣) ح : « أخرجنا » وهو تحريف .

١٢٤٩ قوله تعالى : ﴿ وَإِنْ كَانَ مَكْرَهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ ﴾

- ٤٦ -

من نصب « لتزول » فاللام لام جحدٍ ، والنصب على إضمار « أن » ، ولا يحسن إظهارها ، كما يجوز ذلك مع لام كي ؛ لأنَّ لام الجحد مع الفعل كالسين مع الفعل في « سيقوم » ؛ إذ هو نفي مستقبل . فكما لا يحسن أن يفرق بين السين والفعل ، كذلك لا يحسن أن يفرق بين اللام والفعل ، وتقديره : وما كان مكرمهم لتزول منه الجبال ، على التصخير والتحقير لمكرم ، أي هو أضعف وأحقر من ذلك . فالجبال في هذه القراءة تمثل لأمر النبي [ﷺ] ^(١) ونبوته وولائه ، وقيل : هو تمثيل للقرآن ، والضمير في « مكرم » لقريش ، وعلى هذه القراءة أكثر القراء ، أعني : كسر اللام الأولى وفتح الثانية .

وقد قرأ الكسائي ^(٢) بفتح اللام الأولى وضم الثانية ، فاللام الأولى لام تأكيد على هذه القراءة ، و« إن » مخففة من الثقيلة ، والماء مضمرة مع « إن » تقديره : وإنه كان مكرمهم لتزول منه الجبال ؛ فهذه القراءة تدل على تعظيم مكرمهم وما ارتكبوا من فعلهم ، و« الجبال » أيضاً يراد بها أمر النبي [ﷺ] ^(٣) وما أتى به ، مثل الأول ، وتقديره : مثل الجبال في القوة والثبات . / والماء والميم ترجع على كفار قريش ، وقيل : إنها ترجع على عمرو بن كنعان في محاولته الصعود إلى السماء ليقاتل من فيها .
و« الجبال » هي المعهودة ، كذا قال أهل التفسير .

وقد روى ^(٤) عن علي [بن أبي طالب] « وعن عمرو بن الخطاب ، رضي الله

(١) زيادة من : د .

(٢) وافق الكسائي في قراءته هذه ابن محيصن . وقرأ الباقون بكسر اللام الأولى ونصب الثانية « لتزول » . النشر ١٩/٢ ، والتيسير ص ١٢٥ ، والإتحاف ص ٢٧٣

(٣) في البحر المحیطه / ٤٣٧ قرأ بذلك عمر وعلي وعبد الله وأبي ، وأبو سلمة بن عبد الرحمن ، وأبو إسحاق السبيعي ، وزيد بن علي ، وروي كذلك عن ابن عباس ، وفي الكشف ١٥٧/أ : قرأ بها عمر وعلي وابن مسعود .
(٤) زيادة من : ط .

عنها ، أنها قرأ : « وإن كاد مكرهم لتزول » بفتح اللام الأولى ، وضم الثانية ،
و « كاد » في موضع « كان » .

قال عكرمة وغيره : هو عمرو بن كوش ، حين اتخذ التابوت ، وشدّه
إلى النسور ، بعد أن أجاجها أياماً ، وجعل فيه خشبةً ، في رأسها لحم ، وجلس
هو وصاحبه في التابوت ، فرفعتها النسور إلى حيث شاء الله ، وهاب عمرو
الارتفاعَ فقال لصاحبه : صوّب الخشبة فصوّبها ، وانحطت النسور ، فظنت الجبال
أنه أمرٌ من عند الله نزل من السماء ، فزالت عن موضعها .

١٢٥٠ - قوله تعالى : ﴿ مُخْلِيفَ وَعَدِهِ رُسُلَهُ ﴾ - ٤٧ -

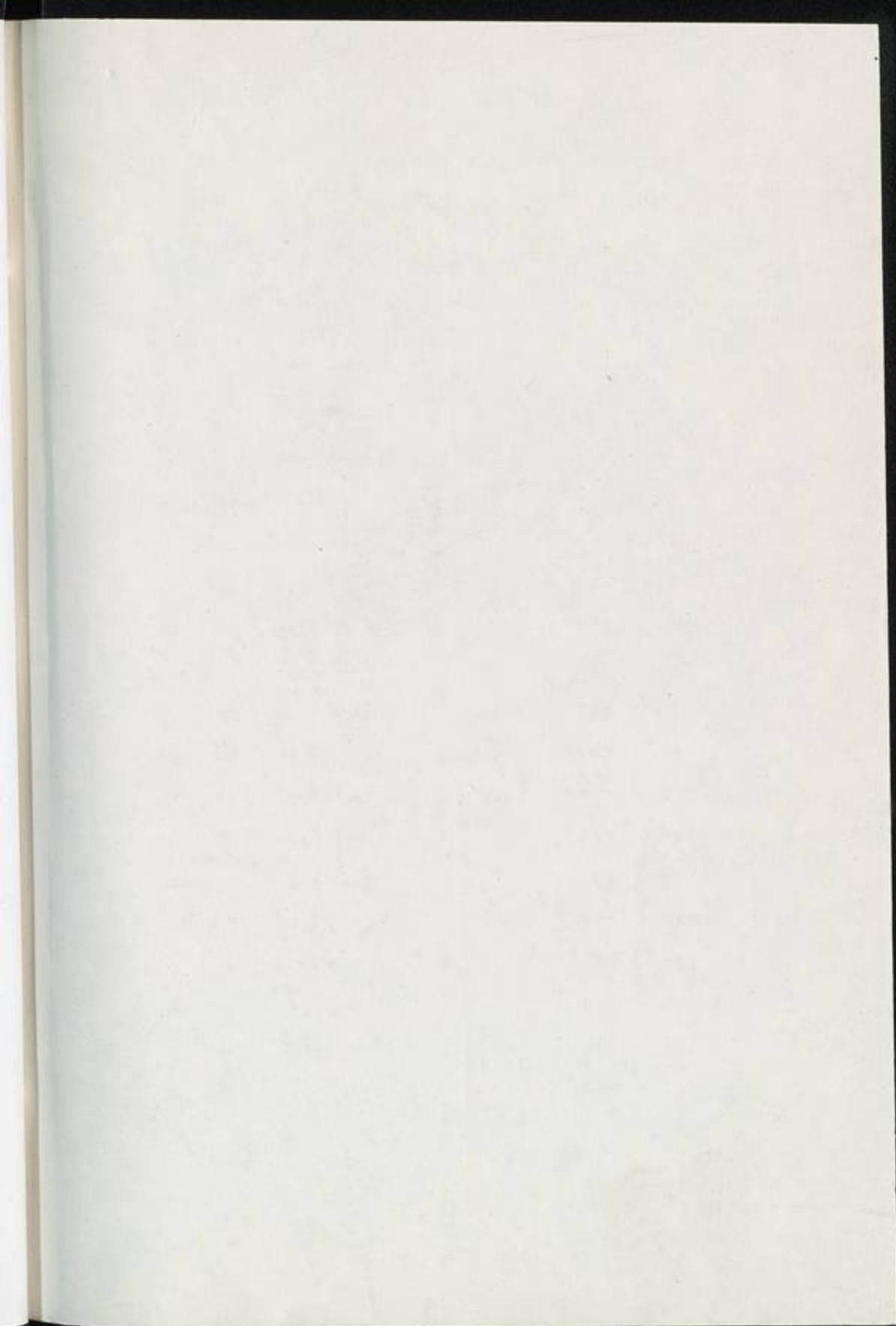
هو على الاتساع لمعرفة المعنى ، تقديره : مُخْلِيفَ رُسُلِهِ وَعَدَهُ .

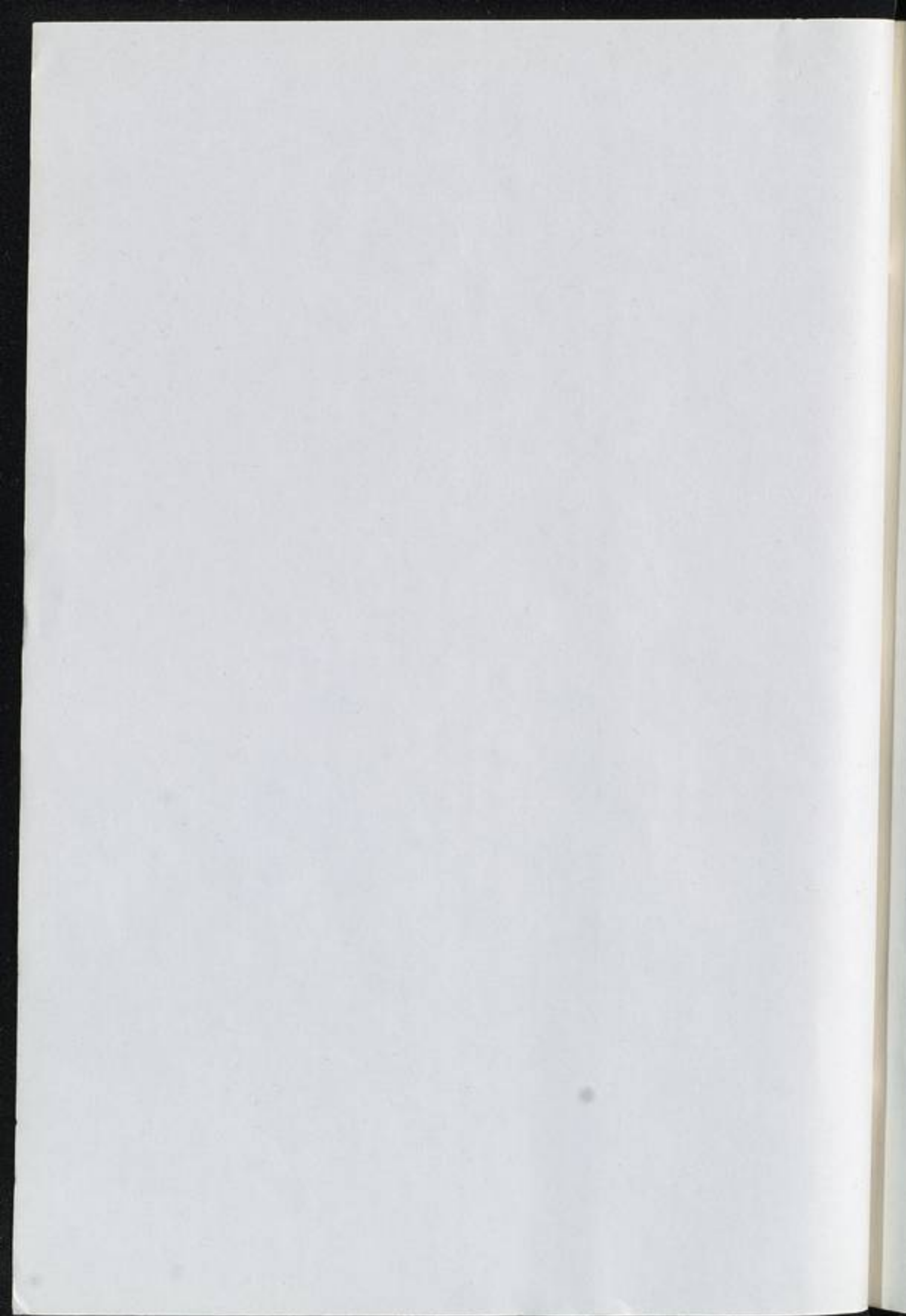


فهرس

الجزء الأول من مشكل إعراب القرآن

ج - ٣	المقدمة		
ع - ٤	نماذج المصورات		
١ - ٣	مقدمة المؤلف		
٥ - ٧	مشكل إعراب الاستفتاح		
٨ - ١٤	سورة الحمد	=	=
١٥ - ١٢٢	سورة البقرة	=	=
١٢٣ - ١٧٥	سورة آل عمران	=	=
١٧٦ - ٢١٦	سورة النساء	=	=
٢١٧ - ٢٥٦	سورة المائدة	=	=
٢٥٧ - ٣٠٢	سورة الأنعام	=	=
٣٠٣ - ٣٣٨	سورة الأعراف	=	=
٣٣٩ - ٣٥٣	سورة الأنفال	=	=
٣٥٤ - ٣٧٣	سورة التوبة	=	=
٣٧٤ - ٣٩٣	سورة يونس	=	=
٣٩٤ - ٤١٧	سورة هود	=	=
٤١٨ - ٤٣٩	سورة يوسف	=	=
٤٤٠ - ٤٤٤	سورة الرعد	=	=
٤٤٥ - ٤٥٤	سورة إبراهيم	=	=







COLUMBIA UNIVERSITY



0027520544

C.1

COLUMBIA LIBRARIES OFFSITE



CU01096001



موسسه اسنادی و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران